



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



دارالوقایف و سیرت

پاسخ به شبهات و هاییت

پیشگفتار: دکتر محمد باقر...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در پرتو شریعت : پاسخ به شبهات وهابیت

نویسنده:

عباسعلی زارعی سبزواری

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	در پرتو شریعت: پاسخ به شبهات وهابیت
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	مقدمه
۳۸	۱. زیارت قبور
۳۸	شبهه
۳۹	پاسخ شبهه
۳۹	حکم زیارت اهل قبور برای مردان
۴۷	حکم زیارت قبرها توسط زنان
۴۷	اشاره
۴۷	نظریه اول: حرمت زیارت قبرها
۴۷	اشاره
۴۸	پاسخ استدلال ابن تیمیّه
۵۶	نظریه دوم: کراهت زیارت قبرها
۵۶	اشاره
۵۶	ردّ نظریه دوم
۵۷	نظریه سوم: جواز زیارت قبرها
۶۰	نظریه چهارم: استحباب زیارت قبرها
۶۲	زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۶۲	نظریه ابن تیمیّه: حرمت زیارت قبر پیامبران
۶۷	پاسخ به ابن تیمیّه
۶۷	اشاره
۶۸	مطلب اول: حدیث «لاتشّد الرجال ...»

۶۸ اشاره
۶۹ جواب از حدیث «لاتشدد الرحال»
۶۹ اشاره
۷۸ ۱. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
۸۶ ۲. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا
۸۸ ۲. ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها
۸۸ شبهه
۸۸ اشاره
۸۸ دلیل اول: اجماع
۸۹ دلیل دوم: روایت ابی‌الهی‌تاج
۸۹ دلیل سوم: روایات دیگر
۹۰ دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است
۹۱ پاسخ شبهه
۹۱ اشاره
۹۱ الف) بررسی ادعای اجماع در تخریب قبور
۹۳ ب) بررسی استدلال به روایت ابی‌الهی‌تاج
۹۷ ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر
۱۰۱ د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودن بنا بر روی قبور اولیا
۱۰۴ نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر
۱۰۴ متن استدلال
۱۰۸ نقد استدلال
۱۱۶ ۳. احداث مسجد بر روی قبرها
۱۱۶ شبهه
۱۱۸ پاسخ شبهه

۴. دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه ۱۲۶
- شبهه ۱۲۶
- پاسخ شبهه ۱۲۸
- الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه ۱۲۸
- ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرفه ۱۳۷
۵. ازدواج موقت ۱۴۰
- شبهه ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- دلیل اول: قرآن کریم و نسخ آیه متعه ۱۴۰
- دلیل دوم: روایات ۱۴۲
- دلیل سوم: دلیل عقلی ۱۴۳
- دلیل چهارم: تحریم متعه توسط عمر، و مخالفت نکردن اصحاب ۱۴۳
- پاسخ شبهه ۱۴۴
- الف) جواز متعه در قرآن ۱۴۴
- ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۷
- ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل ۱۵۰
- د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر ۱۵۱
۶. اسناد خیانت به جبرئیل ۱۵۴
- شبهه ۱۵۴
- پاسخ شبهه ۱۵۵
۷. نام‌گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن ۱۵۸
- شبهه ۱۵۸
- پاسخ شبهه ۱۵۸
۸. شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه ۱۶۲

- شبهه ۱۶۲
- پاسخ شبهه ۱۶۲
۹. استفاده از مُهر در سجده ۱۷۰
- شبهه ۱۷۰
- پاسخ شبهه ۱۷۰
۱۰. لعن و دشنام به صحابه ۱۷۶
- شبهه ۱۷۶
- پاسخ شبهه ۱۷۷
۱۱. دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه ۱۸۸
- شبهه ۱۸۸
- پاسخ شبهه ۱۸۸
۱۲. توسل به اولیای الهی ۱۹۴
- شبهه ۱۹۴
- پاسخ شبهه ۱۹۹
- معنای توسل و وسیله ۲۰۰
- اشاره ۲۰۰
- پاسخ اول: بیگانگی توسل از شرک ۲۰۳
- پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا ۲۰۸
- اشاره ۲۰۸
- اما پیامبران ۲۰۹
- شهدا و امامان ۲۱۲
- پاسخ سوم: توسل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست ۲۱۳
- پاسخ چهارم: دلیل‌های قرآنی بر جواز توسل ۲۱۵
- پاسخ پنجم: دلیل‌های روایی بر جواز توسل ۲۱۹

- ۲۱۹ اشاره
- ۲۱۹ روایت اول: حدیث غار
- ۲۲۲ روایت دوم: حدیث مرد نابینا
- ۲۳۱ روایت سوم: توسل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله
- ۲۳۲ روایت چهارم: توسل به حق سائلین
- ۲۳۴ روایت پنجم: توسل به حق پیامبران
- ۲۳۵ سیره مسلمانان در توسل به اولیا و پیامبران
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۵ ۱. توسل عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۹ ۲. توسل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۴۰ ۳. توصیه مالک به منصور دوانقی
- ۲۴۰ ۴. توسل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۴۰ ۵. توسل معاویه به یزید بن الأسود
- ۲۴۱ ۶. توسل بلال بن حرث به پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۴۴ ۱۳. درخواست شفاعت از غیر خداوند
- ۲۴۴ شبیه
- ۲۵۰ پاسخ شبیه
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۰ ۱. معنای شفاعت
- ۲۵۲ ۲. شفاعت در قرآن کریم
- ۲۵۸ ۳. شفاعت کنندگان
- ۲۵۸ اشاره
- ۲۵۸ الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۶۳ ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان

- ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن ۲۶۵
- د) شفاعت شهدا و اطفال ۲۶۶
۴. شفاعت شونندگان ۲۶۶
۵. درخواست شفاعت از اولیا الهی ۲۶۹
- دلایلهای وهابیتون بر حرمت درخواست شفاعت ۲۷۰
- دلیل اول: شرک بودن درخواست شفاعت ۲۷۰
- اشاره ۲۷۰
- پاسخ ۲۷۱
- دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است ۲۷۳
- اشاره ۲۷۳
- پاسخ ۲۷۴
- دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و توسط دیگران انجام نگرفته است ۲۷۶
- اشاره ۲۷۶
- پاسخ ۲۷۶
- دلیل چهارم: شفاعت اولیا از نوع استغفار ملائکه است ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- پاسخ ۲۸۰
- نتیجه ۲۸۱
۱۴. تحریف قرآن کریم مصحف علی وفاطمه علیهما السلام ۲۸۳
- شبهه ۲۸۳
- پاسخ شبهه ۲۸۴
- یک شبهه و پاسخ آن ۲۹۲
۱۵. گریه کردن در فراق عزیزان ۲۹۵
- شبهه ۲۹۵

- ۲۹۷ پاسخ شبیهه
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین
- ۳۰۴ ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان
- ۳۱۰ ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنت در تأیید نظر شیعه
- ۳۱۳ ۱۶. عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان
- ۳۱۳ شبیهه
- ۳۱۴ پاسخ شبیهه
- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۴ ۱. نوحه سرایی
- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۵ الف) دلیلهای اهل سنت بر حرمت نوحه‌سرایی
- ۳۱۷ ب) پاسخ دلیلهای مذکور
- ۳۲۸ ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی
- ۳۲۹ ۲. طعام خوردن در عزاداریها
- ۳۳۰ ۳. برپایی مراسم عزا
- ۳۳۱ ۱۷. گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام
- ۳۳۱ شبیهه
- ۳۳۲ پاسخ شبیهه
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۲ الف) امام حسین علیه السلام و امتیازات شهادت او به روایت اهل سنت
- ۳۳۷ ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام
- ۳۴۰ ج) شیوه‌های عزاداری و آسیب‌شناسی آنها
- ۳۴۹ سخنی با اهل سنت

۱۸. حدیث غدیر ودلالت آن بر امامت علی (ع) ۳۵۱
- شبهه ۳۵۱
- اشاره ۳۵۱
- شبّهات و پاسخ آن ۳۵۳
- شبهه اول: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۵۳
- پاسخ شبهه ۳۵۴
- اشاره ۳۵۴
- شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد ۳۵۶
- پاسخ شبهه ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷
- شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست ۳۵۹
- شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست ۳۶۱
- پاسخ شبهه ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند ۳۶۱
- پاسخ شبهه ۳۶۱
۱۹. دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ... زَاكِعُونَ) بر امامت ۳۷۳
- اشاره ۳۷۳
- شبهه اول: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست ۳۷۳
- اشاره ۳۷۳
- پاسخ شبهه ۳۷۴
- شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- پاسخ شبهه ۳۷۶

- شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله با ولایت علی علیه السلام ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- پاسخ شبهه ۳۷۷
- شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر ۳۷۷
- اشاره ۳۷۷
- پاسخ شبهه ۳۷۷
۲۰. نبودن نام امامان در قرآن ۳۷۹
- شبهه ۳۷۹
- پاسخ شبهه ۳۷۹
- فهرست منابع و مآخذ ۳۸۳
- درباره مرکز ۳۹۹

در پرتو شریعت: پاسخ به شبهات و هابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه: زارعی سبزواری، عباسعلی
عنوان و نام پدیدآور: در پرتو شریعت: پاسخ به شبهات و هابیت/نویسنده عباسعلی زارعی سبزواری.
مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص.
شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۹۰-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۶۹-۳۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۴د۲/BP۲۰۷/۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۲۵۷۴
ص: ۱

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيد الأنبياء محمد و آله الطيبين.

پرسشگری و کنجکاوی انسان

حس پرسشگری و کنجکاوی یکی از ویژگی‌های روحی و روانی انسان است. وجود این ویژگی انسان را از حیوانات متمایز کند و او با طرح پرسش‌های گوناگون درباره هستی خویش و دیگران به جست‌وجوی پاسخ آنها می‌پردازد و با گرفتن پاسخ هر پرسشی، پله‌های تکامل را طی می‌کند. انسان پاسخ بعضی از پرسش‌ها را نزد وجدان و عقل می‌یابد و پاسخ بعضی را با تجربه کسب می‌کند و پاسخ بعضی دیگر را نه با عقل درک می‌کند و نه با تجربه کسب می‌نماید، بلکه از نیرویی ماورای طبیعت می‌گیرد. نخستین پرسشی که برای هر انسان باشعوری پدید می‌آید و عقل او پاسخ‌گوی آن می‌باشد، این است که آیا من و آنچه در این جهان پنهان وجود دارد نیازمند یک آفریننده هستیم و یا تمام هستی، خودبه‌خود، تصادفی و بدون هیچ آفریننده‌ای وجود پیدا کرده است؟

هر انسان با وجدان و عاقلی با بکارگیری اندیشه و عقل، نیازمندی این جهان با عظمت را به مدبری حکیم و آفریننده‌ای دانا و توانا درک می‌کند.

پرسش دیگری که برای انسان پدید می‌آید و عقل پاسخ‌گوی آن است، این است که آیا آفریننده جهان در آفرینش این جهان هدف خاصی را دنبال می‌کند یا این جهان را بدون هدف و پوچ آفریده است؟ اینجا نیز عقل انسان می‌گوید: آفریننده این جهان با عظمت و پراز رمز و راز، حکیم، دانا و تواناست و هر حکیمی در کارهای خویش حکمت و هدفی را دنبال می‌کند؛ پس آفریننده این جهان نیز تمام هستی را هدفمند آفریده است.

ص: ۲

ص: ۱۲

عقل در اینجا عاجز است و پاسخ این پرسش را باید آفریننده حکیم بدهد، لذا در کلام خود می‌فرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؛ «خداوند این جهان کسی است که تمام آنچه را که در زمین است برای شما انسانها آفریده است» (۱).

پرسش چهارم این است که چرا و به چه هدفی خداوند ما انسانها را آفریده است؟

اینجا نیز عقل تعطیل است و انسان باید پاسخ این پرسش را از خود آفریننده هدفدار بپرسد. از این رو خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، «جَنِّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند» (۲).

پرسش پنجم این است که چگونه خداوند را عبادت کنیم؟ پرستش خداوند با انجام چه کارهایی و اجتناب از چه کارهایی تحقق می‌یابد؟ پاسخ این پرسش را نیز نمی‌توان از عقل یا تجربه گرفت، بلکه پاسخ آن نیز در نزد خود آفریننده است. و از آنجا که انسان در مرتبه‌ای پایین از مراتب هستی است و آفریننده جهان در بالاترین مرتبه از مراتب هستی قرار دارد، به حکم عقل انسان به طور عام نمی‌تواند پاسخ این پرسش را مستقیماً از آفریننده جهان بگیرد؛ بنابراین وجود یک واسطه را میان خود و آفریننده برای دریافت این پاسخ ضروری می‌داند. از این رو خداوند متعال پیامبرانی را از میان خود بشر برای برقراری ارتباط میان خود و بشر انتخاب کرد تا راه پرستش و اطاعت را به آنان بیاموزد. آخرین پیامبر از پیامبران الهی پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، که رسالت خود را به‌خوبی انجام داد و مردم را تا آخرین لحظه عمر خویش، با ابلاغ کلام خدا و سنت خویش آگاه کرد و تنها راه عبودیت نجات بخش را تمسک به قرآن کریم و عترت خویش پس از خود معرفی نمود و فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابداً»؛ «دو گوهر گران‌بها را در میان شما می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت من؛ چنانچه به آن دوچنگک زنید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید».

در حقیقت خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله راه پرسشگری و پاسخ‌گویی پس از خود را

۱- بقره: ۲۹

۲- ذاریات: ۵۶

ص: ۱۳

به مردم معرفی نمود و قرآن کریم به همراه عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها مرجع برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مردم دانست. ولی متأسفانه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلایلی که اکنون فرصت بیان آن نیست، وصیت آن حضرت نادیده و یا ناکافی دانسته شد و راه برای اختلافات مذهبی هموار گشت و بسیاری از مردم با فاصله گرفتن از تنها مرجع صحیح برای پاسخ‌گویی - یعنی قرآن به همراه اهل بیت علیهم السلام - دچار سردرگمی شدند و رفته‌رفته با گذشت زمان، شبهه افکنی مغرضانه در بسیاری از موارد جایگزین پرسشگری معقول شد. با این وجود اهل بیت عصمت و طهارت در طول زندگی به پرسش‌های معقول مردم پاسخ می‌دادند و شبهات دشمنان دین را با متانت و سعه صدر پاسخ می‌گفتند. امامان معصوم علیهم السلام با وجود تمام مشکلات اجتماعی، با تشکیل مجالس مناظره، از کیان اسلام دفاع می‌کردند و راه پرسشگری را - که راه تکامل بشری است - بر روی مردم باز می‌گذاشتند.

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مسئولیت پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و شبهات بر عهده عالمان و دانشمندان جامعه گذاشته شده است. آنان باید خود را مصداق آیه شریفه: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا، (۱) قرار داده، راه خدا و سیره پیامبران و امامان را ادامه دهند. آنان باید بحث و گفت‌وگو برادرانه و منطقی درباره مسائل مختلف دینی را بدون تعصب و هرگونه پیش‌داوری جانبدارانه در جامعه رواج داده، به پرسش‌های معقول دوستان و یا شبهات نامعقول دشمنان به صورت منطقی و با استفاده از قرآن کریم و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ منطقی و قانع‌کننده بدهند.

پرسشگری معقول و پاسخ‌گویی منطقی

از دیرباز اندیشمندان در حوزه‌های مختلفی به تبادل آرا و نقد و بررسی آنها مشغول بوده‌اند؛ در حوزه مذهب و اعتقادات نیز تبادل افکار و نقد و بررسی آنها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌طور گسترده‌ای وجود داشت و از آن به عنوان عاملی برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی یاد می‌شد. برگزاری مجالس مباحثه و مناظره میان امامان معصوم و افراد مختلف از

ص: ۱۴

فرقه‌های گوناگون، گواه بر این مطلب است و در اینجا به نمونه‌ای از این مناظرات به صورت فهرست اشاره می‌کنیم:

۱. مناظره امام علی علیه السلام با جاثلیق درباره دین‌شناسی و خداشناسی.
۲. مناظره امام علی علیه السلام با قدریّه درباره قضا و قدر.
۳. مناظره امام علی علیه السلام با مرد شامی درباره قضا و قدر.
۴. پاسخ امام علی علیه السلام به ذعلب درباره رؤیت خداوند و صفات او.
۵. مناظره امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک درباره حالت مردم در روز قیامت.
۶. پاسخ‌های امام باقر علیه السلام به پرسش‌های محمد بن مسلم.
۷. مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق درباره خداشناسی.
۸. مناظره امام صادق علیه السلام با ابن اَبی العوجاء درباره حدوث عالم.
۹. مناظره امام صادق علیه السلام با عبدالله دیصانی.
۱۰. پاسخ امام صادق علیه السلام به پرسش‌های ابوبصیر درباره صفات ذات خداوند.
۱۱. مناظره امام صادق علیه السلام با صالح نیلی درباره توان و قدرت بندگان.
۱۲. مناظره امام صادق علیه السلام با مرد شامی درباره اثبات ضرورت امامت.
۱۳. مناظره امام رضا علیه السلام با جاثلیق درباره اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اثبات تحریف انجیل.
۱۴. مناظره امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت درباره اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله.
۱۵. مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگ هیربدان در ردّ زرتشتیان.
۱۶. مناظره امام رضا علیه السلام با عمران صابی درباره الهیات.
۱۷. مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی درباره بداء و اراده خداوند.
۱۸. مناظره امام رضا علیه السلام با ابن جهم درباره عصمت پیامبران علیهم السلام.
۱۹. مناظره امام رضا علیه السلام با مأمون درباره عصمت انبیا.

بر تمام این مناظرات فضایی آرام و به دور از تعصب کورکورانه حاکم بوده است؛ پرسشگران به قصد پاسخ گرفتن از امامان معصوم علیهم السلام می‌پرسیدند و آنان، با ارائه برهان و استفاده از منطق پاسخ آنان را می‌دادند و نتیجه این پرسشگری معقول و پاسخ‌گویی منطقی، چیزی جز گرویدن اشخاص به دین مبین اسلام نبود. این فضا را در مباحثات علمی و

ص: ۱۵

مناظرات مذهبی اندیشمندان شیعه و سنی پس از عصر غیبت نیز مشاهده می‌کنیم؛ آنان در جلسات و کتاب‌های خویش با رعایت احترام همدیگر، به نقد و بررسی اندیشه‌های یکدیگر می‌پرداختند، بدون اینکه شخص و یا فرقه‌ای را متهم به کفر و شرک کنند. و تا زمانی که این فضا بر مباحثات و مناظرات علمی حاکم باشد، شاهد روشنگری و هدایت بسیاری از افراد جامعه اسلامی می‌باشیم.

جایگزینی شبهه افکنی به جای پرسشگری

سرانجام حریم دوران حاکمیت فضای گفت‌وگو، منطق و استدلال بر جامعه اسلامی با ظهور فرقه وهابیت و ترویج مبانی فکری ابن تیمیه در قرن هفتم شکسته شد و پرسشگری معقول اهل سنت از اندیشمندان بزرگ شیعه تبدیل به شبهه افکنی مغرضانه در راستای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان شد. در واقع ظهور فرقه وهابیت پس از جریان سقیفه بنی‌ساعده، مهمترین گام دشمنان دین اسلام در راستای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و زدودن انسجام اسلامی بود؛ از این رو شایسته است مقداری درباره پیدایش این فرقه و مؤسس و مروج آن و مبانی فکری و عواقب آن سخن بگوییم.

ابن تیمیه بنیانگذار فکری وهابیت

برخی از مبانی فکری وهابیت عبارتند از:

۱. توسل به انبیا و اولیا شرک به خداوند است.
 ۲. قصد زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله گناه و بدعت است.
 ۳. درخواست شفاعت از اولیای الهی شرک است.
 ۴. زیارت قبور و ساختن گنبد بر روی آنان شرک به خداوند است.
 ۵. استغاثه به غیر خداوند شرک است.
 ۶. برگزاری مراسم سوگواری حرام است.
 ۷. برگزاری اعیاد و جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر اولیا حرام است.
- همانطور که در آینده خواهد آمد، بنیان‌گذار فکری وهابیت احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه

ص: ۱۶

حزّانی، معروف به «ابن تیمیّه» است. او در سال ۶۶۱ ق. در حَرّان، از توابع شام به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در این سرزمین به پایان برد. او پس از حمله مغول به اطراف شام، همراه خانواده‌اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت نمود. در سال ۶۹۸ ق. شروع به تبلیغ انحرافات اعتقادی خویش و اثبات شرک و کفر فرقه‌های اسلامی بخصوص شیعه نمود.

افکار باطل ابن تیمیّه همواره افکار عمومی مسلمانان را متشنج و اعتقادات دینی آنان را باطل می‌شمرد. از این رو گروهی از اندیشمندان خواستار محاکمه وی شدند. جلال‌الدین حنفی قاضی دمشق، او را به دادگاه فرا خواند، ولی او از حضور در دادگاه امتناع ورزید.

سرانجام در هشتم رجب سال ۷۰۵ ق. قضات شهر دمشق همراه با ابن تیمیّه در قصر نایب‌السلطنه حاضر شدند و کتاب الواسطیه وی محور مناظره با کمال‌الدین زملکانی قرار گرفت و پس از اثبات انحراف فکری ابن تیمیّه او را به مصر تبعید کردند. ابن تیمیّه در مصر نیز مشغول تبلیغ مبانی فکری خویش شد و توسط ابن محلوف مالکی، محکوم به زندان گشت. پس از آزادی در ۲۳ ربیع‌الاول سال ۷۰۷ به خاطر پافشاری بر نشر عقاید خویش، توسط قاضی بدرالدین محاکمه و دوباره روانه زندان شد. او در سال ۷۰۸ ق. از زندان آزاد شد، ولی فعالیت تبلیغی او در راستای نشر عقاید بی‌اساسش وارد مرحله جدیدی شد و قوی‌تر از گذشته ادامه یافت تا اینکه در آخر ماه صفر سال ۷۰۹ ق. به اسکندریه مصر تبعید شد و پس از هشت ماه، به قاهره بازگشت. ابن تیمیّه در سال ۷۲۰ ق. به دارالسعاده احضار شد و توسط قضات و مفتیان مذاهب چهارگانه اهل سنت به خاطر فتاوی‌ای خلاف مذاهب اسلامی محکوم به زندان گشت و در دوم محرم سال ۷۲۱ ق. از زندان آزاد گردید و او سرانجام در سال ۷۲۸ ق. در داخل زندان درگذشت.

مخالفت صریح اندیشمندان اسلامی با عناصر فکری ابن تیمیّه مانع از آن شد که افکار باطل او به عنوان یک مذهب مطرح شود؛ اگر چه شاگردش ابن قیّم برای ترویج افکار او تلاش بسیاری کرد. ذهبی (م ۷۷۴) در نامه‌ای خطاب به ابن تیمیّه می‌نویسد: «یا خبیئه! من أتبعك فإنه معرض للزندقة والإنحلال، ولا سيما إذا كان قليل العلم و الدين باطولياً، شهوائياً لکنه ینفعک و یجاهد عنک بیده و لسانه و فی الباطن عدوٌ لک بحاله و قلبه، فهل معظم أتباعک إلا قعید مربوط،

ص: ۱۷

خفیف العقل، أو عامی کذاب بلید الذهن، أو غریب واجم قوی المکر، أو ناشف صالح عدیم الفهم، فإن لم تصدقنی ففتشهم و زنهم بالعدل.

إلی متى تمدح کلامک بکیفیة لاتمدح بها واللّه أحادیث الصحیحین، یا لیت أحادیث الصحیحین تسلّم منک، بل فی کلّ وقت تغیر علیها بالتضعیف و الاهدار أو بالتأویل والانکار.

أما ان لک أن ترعوی؟ أما حان لک أن تتوب و تُنیب؟ أما أنت فی عشرالسبعین و قد قرب الرحیل.

بلی واللّه ما اذکر أنّک تذکر الموت، بل تزدری بمن یدکر الموت، فما اظنّک تقبل علی قولی و تصغی إلی و عطفی، فإذا کان هذا حالک عندی و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فکیف حالک عند أعدائک، و أعداؤک واللّه فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء كما أنّ اولیاءک فیهم فجرة کذبة و جهلة و عور و بقر». (۱) «ای بیچاره، کسانی که از تو پیروی می کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند.

نه این است که عمده پیروان تو را یا افرادی عقب مانده و گوشه گیر و کم عقل تشکیل می دهند و یا بی سوادانی دروغگو و کودن و یا بیگانگانی فرومایه و مکار، و یا خشک مقدسانی ظاهرالصلاح و نفهم. اگر سخن مراقبول نداری آنان را امتحان کن و با رعایت عدالت بسنج.

تا چه زمانی می خواهی سخنان ناشایست خود را طوری تمجید نمایی که به خدا سوگند احادیث صحیح مسلم و صحیح بخاری آن گونه تمجید نشده است؟! ای کاش احادیث این دو کتاب از دست تو در امان مانده بود! ولی تو در بعضی اوقات آنها را تضعیف کرده، بی ارزش می کنی و یا توجیه نموده، انکار می کنی!!

آیا وقت آن نرسیده که راه و روش خود را عوض کنی؟ آیا وقت آن نرسیده که توبه نموده، برگردی؟ بدان که مرگت نزدیک شده است. به خدا سوگند گمان نمی کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، کوچک می کنی! چگونه امیدوار

ص: ۱۸

باشم که سخنانم را پذیرفته، از نصیحت من پند گیری؟ دیدگاه من - که دوستت هستم - درباره تو چنین است، پس دشمنان تو درباره‌ات چه می‌گویند!

به خدا سوگند در میان دشمنان تو، افرادی صالح و شایسته و عاقل و دانشمند وجود دارند؛ همانطور که در میان دوستان تو، افراد آلوده، دروغگو و نادان زیاد به چشم می‌خورد».

ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیه می‌گوید:

«و منهم من ينسبه إلى النفاق، لقوله في علي ما تقدم - أي أنه أخطأ في سبعة عشر شيئاً؛ و لقوله: أنه - أي علي - كان مخذولاً حيثما توجه، و أنه حاول الخلافة مراراً فلم يزلها، و إنما قاتل للرئاسة لا للديانة؛ و لقوله: أنه كان يحب الرئاسة؛ و لقوله: أسلم ابوبكر شيخاً يدري ما يقول، و علي أسلم صبيّاً، و الصبي لا يصح إسلامه؛ و بكلامه في قصة خطبة بنت أبي جهل، فإنه شنع في ذلك، فألزموه بالنفاق، لقوله ۹: و لا يبغضك إلا منافق». (۱) «و بعضی به خاطر سخنان زشتی که درباره علی علیه السلام بیان داشته است او را منافق می‌دانند».

او گفته است: علی بن ابی طالب در هفده مورد اشتباه کرده است. و نیز گفته است: علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ‌های او برای دین نبود، بلکه برای ریاست‌طلبی بود، اسلام ابوبکر از روی آگاهی بود و اسلام علی بن ابی طالب در دوران طفولیت بود و ارزشی ندارد. نیز خواستگاری علی از دختر ابوجهل را نقص بزرگی برای او دانسته است. تمامی این سخنان موجب شده که او را منافق بدانند؛ زیرا پیامبر می‌فرماید: کسی جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند».

تقی الدین سُبکی، ابن تیمیه را شخصی بدعت‌گذار معرفی کرده است. او درباره ابن تیمیه می‌گوید:

«لما أحدث ابن تیمیه ما أحدث في أصول العقائد، و نقض من دعائم الإسلام الأركان والمعاهد، بعد أن كان مستتراً بتبعيه الكتاب و السنة، مظهراً

۱- الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة ۱: ۱۵۵.

ص: ۱۹

أَنَّهُ دَاعٍ إِلَى الْحَقِّ، هَادٍ إِلَى الْجَنَّةِ، فَخَرَجَ عَنِ الْإِتِّبَاعِ إِلَى الْإِبْتِدَاعِ»^(۱) «ابن تیمیه آنگاه که در پوشش پیروی از کتاب و سنت و با تظاهر به دعوت دیگران به حق، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست، از پیروی کتاب و سنت به بدعت گذاری در دین روی آورد».

حصنی دمشقی، ابن تیمیه را زندیق می‌داند و می‌گوید:

«أَنَّ ابْنَ تَيْمِيَّةَ الَّذِي كَانَ يُوصَفُ بِأَنَّهُ بَحْرٌ فِي الْعِلْمِ، لَا يَسْتَغْرِبُ فِيهِ مَا قَالَهُ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ عَنْهُ: مِنْ أَنَّهُ زَنْدِيقٌ، وَ سَبَبُ قَوْلِهِ ذَلِكَ أَنَّهُ تَتَّبَعَ كَلَامَهُ فَلَمْ يَقِفْ لَهُ عَلَى عَقْدَادٍ، حَتَّى أَنَّهُ فِي مَوَاضِعٍ عَدِيدَةٍ يَكْفُرُ فَرْقَةً وَيُضَلِّلُهَا، وَ فِي آخِرِ يَعْتَقِدُ مَا قَالَتْهُ أَوْ بَعْضُهُ. مَعَ أَنَّ كِتَابَهُ مَشْحُونَةٌ بِالتَّشْبِيهِ وَ التَّجْسِيمِ، وَ الْإِشَارَةَ إِلَى الْإِزْدِرَاءِ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الشَّيْخِينَ وَ تَكْفِيرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَ أَنَّهُ مِنَ الْمَلْحَدِينَ، وَ جَعَلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مِنَ الْمَجْرَمِينَ. وَ أَنَّهُ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ، ذَكَرَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ لَهُ سَمَّاهُ (الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ) وَ الرَّدَّ عَلَى أَهْلِ الْجَحِيمِ، وَ قَدْ وَقَفْتُ فِي كَلَامِهِ عَلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي كَفَّرَ فِيهَا الْأَئِمَّةَ الْأَرْبَعَةَ، وَ كَانَ بَعْضُ أَتْبَاعِهِ يَقُولُ: أَنَّهُ أَخْرَجَ زَيْفَ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةَ يَرِيدُ بِذَلِكَ إِصْلَاحَ هَذِهِ الْأَئِمَّةِ، لِأَنَّهَا تَابِعَةٌ لِهَذِهِ الْأَئِمَّةِ فِي جَمِيعِ الْأَقْطَارِ وَ الْأَمْصَارِ، وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ زَنْدَقَةٌ». ^(۲) «ابن تیمیه را دریای دانش معرفی می‌کنند، ولی اینکه بعضی از پیشوایان دین او را زندیق خوانده‌اند، نا آشنا نیست. و علت گفتار این پیشوایان این است که آثار علمی ابن تیمیه را بررسی کرده، به یک اعتقاد صحیحی برخورد نکرده‌اند، بلکه در موارد گوناگونی برخی از مسلمانان را کافر دانسته، برخی دیگر را گمراه می‌داند. با این که کتاب‌های او آمیخته به تشبیه خداوند به مخلوقات و تجسیم ذات باری تعالی است و نیز در کتابهای او به

۱- السیف الصقیل، ۱۷۷، طبقات الشافعیة ۹: ۲۵۳.

۲- دفع الشبه عن الرسول: ۱۲۵-۱۲۶.

ص: ۲۰

ساحت مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شیخین جسارت شده، عبدالله بن عباس را تکفیر کرده و عبدالله بن عمر را مجرم و گمراه و بدعت گزار دانسته است. این سخنان را در کتاب الصراط المستقیم بیان کرده است.

من در کتاب‌های ابن تیمیّه، با مواردی برخورد کردم که پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت را تکفیر کرده است. و برخی از طرفداران ابن تیمیّه در توجیه این عمل می‌گفتند:

از آنجا که در طول تاریخ، امت اسلامی پیرو این پیشوایان بودند، ابن تیمیّه خواسته با بیان انحرافات پیشوایان مذاهب، امت اسلامی را اصلاح کند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که ابن تیمیّه بالاترین زندقه است».

ابن حجر مکی، ابن تیمیّه را گمراه دانسته و سخنان او را فاقد ارزش می‌داند (۱).

شوکانی اطلاق شیخ الاسلام به ابن تیمیّه را کفر می‌داند (۲).

ابن بطوطه، ابن تیمیّه را دیوانه می‌خواند (۳).

موضع‌گیری به موقع اندیشمندان اهل سنت و شیعه در برابر افکار خطرناک ابن تیمیّه و عدم حمایت دولت‌ها از او، موجب انزوای ابن تیمیّه شد و افکار و عقاید او تا مدتی به فراموشی سپرده شد.

محمدبن عبدالوهاب، مجدد افکار ابن تیمیّه

در قرن دوازدهم دوباره افکار و عقاید ابن تیمیّه توسط محمدبن عبدالوهاب و به کمک خاندان آل سعود و پشتیبانی قدرت‌های استعماری منتشر شد. محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵، در شهر عَیْنَه از توابع نجد عربستان به دنیا آمد و فقه حنبلی را در زادگاهش آموخت و برای ادامه تحصیل رهسپار مدینه منوره شد و نزد شیخ محمد سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیاة سندی حنفی درس خواند. مهمترین کار او این بود که عقاید ابن تیمیّه را به صورت یک فرقه و مذهب جدید- که با تمام مذاهب اسلامی تفاوت داشت- درآورد.

۱- الفتاوی الحدیثه: ۸۶.

۲- البدرالطالع ۲: ۲۶۰.

۳- رحله ابن بطوطه ۱: ۵۷.

ص: ۲۱

محمدبن عبدالوهاب ترویج عقاید ابن تیمیه را در قالب مذهبی به نام وهابیت از شهر بصره آغاز کرد. مردم بصره و اندیشمندان اسلامی در مقابل افکار او قیام کرده، او را از بصره بیرون کردند. او سپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان رفت و سرانجام به حُریمله، اقامتگاه پدرش بازگشت. محمدبن عبدالوهاب تا زمانی که پدرش زنده بود، جرأت اظهار عقاید خویش را در زادگاهش نیافت، ولی پس از درگذشت پدرش در سال ۱۱۵۳، محیط را برای اظهار عقاید خویش مناسب دید و مردم را به پیوستن به فرقه وهابیت دعوت نمود.

اعتراض عمومی مردم او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش، عَیینه باز گردد. ولی طولی نکشید که حاکم عَیینه او را از شهر اخراج کرد. محمدبن عبدالوهاب ناچار شد به شهر درعیه رود و با محمدبن سعود پیمان بندد که حکومت از آن محمدبن سعود و تبلیغ به دست محمدبن عبدالوهاب باشد. او با همکاری خاندان آل سعود مسلمانان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و بعضی عقاید دینی مشرک دانست و فتوا به کافر بودن آنان داد و خونشان را حلال دانست. و متأسفانه هم اکنون نیز پیروان او در راستای تخریب چهره مذاهب اسلامی و به خصوص مذهب شیعه، از هر راهی جز راه منطق و استدلال فرو گذاری نکرده‌اند و با شبهه افکنی و تکفیر شیعیان، سعی در نابودی وحدت و انسجام اسلامی میان مذاهب گوناگون دارند.

تفکر وهابی و تفکر شیعی

تفکر وهابیون از زمان تأسیس و ظهور فرقه وهابیت تاکنون چیزی جز بی‌منطقی و فرار از رویارویی با استدلال و برهان و گرایش به تکفیر فرقه‌های اسلامی و به خصوص شیعه نبوده است. آنان با شعار توحید، به استفاده از خشونت و تهاجم روی آوردند. به مدینه منوره یورش بردند و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را غارت کردند. در سال ۱۲۱۶ ق. به عراق حمله کردند و با یورش به کربلا، بسیاری از اهالی این شهر را در کوچه و بازار کشتند، اموال آنان را غارت کرده، بارگاه امام حسین علیه السلام را ویران کردند. در همان سال به نجف اشرف نیز حمله کردند.

و اکنون نیز همایش‌های ضد شیعی تشکیل داده، کشتار شیعیان را واجب می‌دانند. توجه شما را به گزارشی جلب می‌کنیم که در پایگاه اینترنتی شبکه خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ ۱۳۸۶/۷/۳ درباره همایش ضد شیعی مفتی‌های سلفی در شهر ریاض

ص: ۲۲

درج شده است:

«به گزارش المرصد العراقی، سلمان بن عبدالعزیز امیر منطقه ریاض، در این همایش که در آن مفتیانی چون: صالح الفوزان، عبدالله بن جرین، ناصر العمر و برخی از چهره‌های مشهور ضد شیعی دیگر حاضر بودند در سخنانی التزام عربستان به مذهب سلفی را از اصول کشور خود دانست و از چنین اندیشه‌ای به عنوان تنها اندیشه صحیح اسلامی نام برد.

در این همایش سخنرانان به جای دعوت به وحدت در جهان اسلام، حاضران را به دوری و حتی قتل مسلمانانی که اندیشه سلفی را نمی‌پسندند ترغیب کردند.

شیخ صالح الفوزان در سخنانی در این همایش، خواستار دوری از شیعیان شد و پیروان مذهب شیعه را خطری اصلی برای کشور عربستان دانست و خواستار آن شد تا هیئت حاکمه کشور، شیعیان مقیم مناطقی چون القطیف، مدینه منوره و نجران را به اسلام (اندیشه سلفی) دعوت کنند و در صورتی که نپذیرفتند، آنان را برای پذیرش اندیشه سلفی مجبور نمایند.

عبدالله بن جرین در سخنان خود در این همایش خواستار دشمنی با شیعیان و اهانت و تحقیر آنان شد و گفت: نباید به شیعیان اجازه داد تا در مساجد نماز بخوانند، باید با آنان برخورد شدید داشت.

وی ادامه داد باید روش ملک عبدالعزیز در برخورد با شیعیان را ادامه داد و شیعیان را در سلک دیپلماتیک و نظامی پذیرفت و به آنان اجازه نداد تا سمتهای مهمی را در کشور به دست گیرند، ضمن آنکه باید قربة الی الله با فرزندان شیعه در دانشگاه‌ها سخت‌گیری کرد و در صورت لزوم حتی کشتار شیعیان واجب است.

ناصرالعمر نیز در سخنان خود خواستار برخورد با شیعیان عراق شد. وی پیشاپیش در یادداشتی خواستار ممانعت از حج شیعیان، تخریب مساجد و حسینیه‌های شیعیان و همچنین جلوگیری از انتشار کتاب، روزنامه و یا مجله‌هایی در کشور عربستان شد که شیعیان در نگارش آن نقش دارند، ضمن آنکه تعطیلی دادگاه شیعیان در منطقه القطیف و جلوگیری از مشغول شدن شیعیان در مشاغل چون: مشاغل امنیتی، بهداشت و درمان، رسانه باید به شدت مورد توجه باشد و نباید اجازه داد که شیعیان در هیچ مقطعی به تدریس مشغول باشند».

ص: ۲۳

تفکر شیعی درست در مقابل تفکر وهابی و عبارت است از تفکر منطقی، گفت‌وگو و تحقیق و تفحص در متون اصیل اسلامی و دعوت به انسجام اسلامی.

شیعیان همواره وحدت و برادری میان مسلمانان را به عنوان شعار اصلی خویش قرار داده، با استفاده از منطق و استدلال از کیان مذهب شیعه و باورهای دینی خویش - با حفظ احترام مسلمانان دیگر - دفاع کرده‌اند. در حالی که وهابیون همایش ضد شیعی تشکیل داده، بر طبل تکفیر شیعیان می‌کوبند، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، امسال را سال انسجام اسلامی نام‌گذاری می‌کند و در ایران اسلامی همایش‌های برقراری وحدت و مبارزه با تکفیرها برگزار می‌گردد. نتیجه تفکر وهابی و ترویج آن پیدایش گروه‌های خشونت‌طلب و تروریستی مانند طالبان و القاعده است که با کشتار و ترور، خون بسیاری از مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می‌ریزند و از دین اسلام - که دین رأفت و مهربانی است - چهره‌ای خشن نزد جهانیان ترسیم نموده، موجب سرافکنندگی مسلمانان شده‌اند. نتیجه تفکر شیعی و ترویج آن، پیدایش گروه‌های اصلاح‌طلب و شجاع و آزاده‌ای مانند حزب الله لبنان است که از یک سو خواستار وحدت مسلمانان است و از سوی دیگر در مقابل دشمن تمام مسلمانان با تمام توان مقاومت نموده، موجب ذلت و خواری اسرائیل و عزت و افتخار تمام مسلمانان جهان می‌شود.

اکنون وقت آن رسیده که تمام اندیشمندان شیعه و سنی در یک صف و با یک صدا در مقابل تندروی‌های وهابیون قیام نموده، ضمن نقد و بررسی منطقی افکار و عقاید آنان، نارضایتی و انزجار خویش را از این فرقه افراطی به گوش جهانیان برسانند.

پاسخگویی به پرسشها و شبهات

وظیفه تمام اندیشمندان شیعه در این موقعیت حساس این است که به‌طور معقول و بدون تعصب به پرسش‌های معقول برادران اهل سنت و نیز به شبهات نامعقول و مغرضانه وهابیون پاسخ داده، ضمن حفظ انسجام اسلامی در یک فضای سالم و آرام، به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام با قوت تمام از کیان مذهب تشیع و عقاید پیروان مکتب اهل

ص: ۲۴

بیت دفاع نموده، از حرکت‌های افراطی و نامعقول و راه‌یابی خرافات به جامعه اسلامی جلوگیری نمایند. در این راستا معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری با اجرای طرح ره‌آورد حج، اقدام به جمع‌آوری پرسش‌ها و شبهاتی نمود که روحانیون حج در ایام حج و عمره با آنها برخورد دارند و دشمنان اسلام با ترویج آنها سعی در تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان دارند. پس از جمع‌آوری، این پرسش‌ها و شبهات توسط کمیته تدوین برای پاسخ‌گویی در اختیار اینجانب قرار داده شد. و توفیق پیدا کردم با رعایت نکات ذیل به آنها پاسخ دهم:

۱. در پاسخ به پرسش‌ها و شبهات فقط از منابع اهل سنت استفاده شده است. در واقع سعی شده حقیقت دیدگاه‌های شیعه با استفاده از متون حدیثی، تفسیری و رجالی اهل سنت ثابت شود. و در این راستا حدود سیصد منبع از منابع و مآخذ اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. هر یک از پرسش‌ها و شبهات، آنگونه که توسط پرسشگران یا طراحان شبهه مطرح شده ذکر می‌شود و پس از پرورش پرسش و شبهه و بیان استدلال پرسشگر، به نقد و بررسی آن پرداخته می‌شود.

۳. از هرگونه اظهارات نابخردانه و متعصبانه و دور از فضای منطق و گفت‌وگو پرهیز می‌گردد.

آنچه اکنون در اختیار شما عزیزان قرار گرفته، جلد اول از این مجموعه دو جلدی است که با همت «معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری» به چاپ رسیده است.

امیدوارم این حرکت علمی پاسخ‌گوی پرسش برادران اهل سنت و شبهات وها بیون بوده، گامی در راستای تحقق انسجام اسلامی و نزدیکی پیروان مذاهب اسلامی باشد.

عباسعلی زارعی سیزواری

حوزه علمیه قم

۱۳۸۶ / ۷ / ۱۰

ص: ۲۵

۱. زیارت قبور

شبهه

زیارت قبور یکی از مسائلی است که همواره مورد اختلاف شیعه و سنی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق بیشتری است؛ اگر چه اهل سنت در مسئله زیارت قبور دیدگاهی نزدیک به دیدگاه شیعیان دارند، ولی وهابیان همواره در تبلیغات خود نسبت به دو موضوع حساسیت داشته، شیعیان را تخطئه می‌کنند:

۱. می‌گویند: شما شیعیان به زیارت قبرهای مردگان می‌روید و گریه می‌کنید و این زیارت را برای مردان و زنان مستحب می‌دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از رفتن زنان به کنار قبرها نهی نموده و فرموده است:

«لَعْنُ اللَّهِ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ. (۱)»

«خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می‌روند، نفرین کرده است.»

و در روایتی دیگر نقل شده است:

«لَعْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ. (۲)»

- ۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۸۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۳۲؛ مسند أبي داود الطيالسی، ص ۳۱۱؛ مسند أبي يعلى، ج ۱۰، ص ۳۱۴.
- ۲- مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۴، ص ۷۸؛ مسند أبي داود الطيالسی، ص ۳۵۷؛ المعجم الكبير، ج ۴، ص ۴۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

ص: ۲۶

«رسول خدا صلی الله علیه و آله زنهایی را که به زیارت قبرها می‌روند نفرین کرده است.»

۲. می‌گویند: شما مسافرت نمودن به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و امامزادگان را مستحب می‌دانید؛ در حالی که

پیامبر صلی الله علیه و آله شد رحال (بار بستن) برای زیارت خود و دیگران را اجازه نداده و فرموده است:

«لَا تَشُدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ، إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى، وَمَسْجِدِي.»

«باربندی و مسافرت نکنید مگر به سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من. (۱)»

و نیز می‌فرماید:

«وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا، وَصَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ يَبْلُغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ. (۲)»

«قبر مرا مکان جشن و سرور قرار ندهید، بلکه بر من صلوات بفرستید؛ زیرا صلوات شما هر کجا باشید به من می‌رسد.»

پاسخ شبهه

حکم زیارت اهل قبور برای مردان

زیارت اهل قبور نزد فقها و اکثر مذاهب اهل سنت مستحب است و غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن، توجه به آخرت، دل

ن بستن به این دنیا، دعا برای اموات و قرائت قرآن در کنار قبور است.

برای استحباب زیارت قبور چند دلیل وجود دارد:

۱- مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سنن أبي داود السجستاني، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۸ و ۲۵۰؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۷ و ج ۶، ص ۷؛ سنن

الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ السنن الکبری

(البيهقي)، ج ۱۰، ص ۸۲.

ص: ۲۷

۱. روایات

از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با سندها و عبارات گوناگون روایت شده است که آن حضرت ابتدا از زیارت قبور نهی می‌فرمودند، ولی بعدها مسلمانان را به زیارت قبور امر کردند.

روایاتی که در کتب حدیثی اهل سنت در خصوص این مطلب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، سه دسته‌اند:

(الف) روایاتی که تنها بیانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبرها را اجازه داده است. در این روایات این گونه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها. (۱)»

«من شما را در گذشته از زیارت قبرها نهی می‌کردم و اکنون [می‌گویم که] قبرها را زیارت کنید.»

(ب) دسته دوم روایاتی است که علاوه بر دستور به زیارت قبرها، فواید و عواقب زیارت را نیز بیان کرده‌اند. در این روایات در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها» یکی از عبارات ذیل آمده است:

۱. «فأنها تزهد فی الدنيا وتذکر الآخرة (۲)؛ زیرا زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می‌گردد.»

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۸۲ سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹ و ج ۸، ص ۳۱۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۴ و ج ۳، ص ۲۲۵؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۱۳۳؛ نصب الرایة، ج ۶، ص ۲۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۴۳؛ المصنّف (ابن أبی شعیبة)، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۶۱؛ سنن الدارقطنی، ج ۴، ص ۱۷۳؛ موارد الظمان، ص ۲۰۱؛ مسند الشامیین، ج ۳، ص ۳۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶.

ص: ۲۸

۲. «فانّ فیها تذکره (۱)؛ زیرا در زیارت قبور یادآوری هست.»

۳. «فانّھا تذکر کم الموت (۲)؛ زیرا زیارت قبور یادآوری مرگ را به همرا دارد.»

۴. «فانّھا تذکر کم الآخرة (۳)؛ زیرا زیارت قبور شما را به یاد آخرت می‌اندازد.»

۵. «فانّ فیها عبرة (۴)؛ زیرا در زیارت قبور پندآموزی وجود دارد.»

۶. «انّھا ترقی القلب وتدمع العین وتذکر الآخرة فزورواها (۵)؛ زیرا زیارت قبور موجب دلسوزی و اشکبار شدن چشم و یادآوری آخرت می‌گردد، پس قبرها را زیارت کنید.»

و از این رو قرطبی ذیل تفسیر فرمایش خداوند متعال: «الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر» می‌گوید:

«لم یأت فی التنزیل ذکر المقابر إلّا فی هذه السورة. و زیارتها من أعظم الدواء للقلب القاسی، لأنّھا تذکر الموت والآخرة وذلك یحمل علی قصر الأمل والزهد فی الدنیا وترک الرغبة فیها. (۶)»

در قرآن کریم فقط در این سوره از مقبره‌ها یاد شده است. و زیارت مقبره‌ها بهترین دارو برای دل‌های سخت است. زیرا زیارت آنها یادآور مرگ و آخرت است و یادآوری مرگ و آخرت، موجب کوتاه شدن آرزوها و زهد در دنیا و ترک اشتیاق به ماندن در آن می‌گردد.»

۱- سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۸۷؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۹، ص ۲۹۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۸.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۷.

۳- مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸؛ المصنّف (ابن أبی شیبة)، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۲.

۴- مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۷۸.

۵- مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۷؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۳۷۳-۳۷۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶.

۶- تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

ص: ۲۹

قرطبی در ادامه می گوید:

«قال العلماء: ينبغي لمن أراد علاج قلبه وانقياده بسلاسل القهر إلى طاعة ربه أن يكثر من ذكر هادم اللذات ومفترق الجماعات وموتم البنين والبنات ويواظب على مشاهدة المحتضرين وزيارته قبور أموات المسلمين. فهذه ثلاثة أمور ينبغي لمن قسا قلبه ولزم ذنبه أن يستعين بها على دواء دائه ويستصرخ بها على فتن الشيطان وأعوانه، فإن انتفع بالإكثار من ذكر الموت وانجلت به قساوة قلبه فذاك، وإن عظم عليه ران قلبه واستحكمت فيه دواعي الذنب، فإن مشاهدة المحتضرين وزيارة قبور أموات المسلمين تبلغ في دفع ذلك ما لا يبلغه الأول، لأن ذكر الموت إخبار للقلب مما إليه المصير وقائم له مقام التخويف والتحذير. وفي مشاهدة من احتضر وزيارة قبور من مات من المسلمين معانته ومشاهدة، فلذلك كان أبلغ من الأول، قال صلى الله عليه وآله:

(الخبر كالمعينة) رواه ابن عباس.

فأما الاعتبار بحال المحتضرين فغير ممكن في كل الأوقات، وقد لا يتفق لمن أراد علاج قلبه في ساعة من الساعات.

وأما زيارة القبور فوجودها أسرع والانتفاع بها أليق وأجدر، فينبغي لمن عزم على الزيارة أن يتأدب بآدابها ويحضر قلبه في اتيانها ولا يكون حظه منها التطواف على الأجداد فقط، فإن هذه حاله تشاركه فيها بهيمته ونعوذ بالله من ذلك، بل يقصد بزيارته وجه الله واصلاح فساد قلبه أوتقع الميت بما يتلوا عنده من القرآن والدعاء، ويتجنب المشي على المقابر والجلوس عليها، ويسلم عليه أيضاً وأتاه من تلقاء وجهه، لأنه في زيارته كمخاطبته حياً، ولو خاطبه حياً لكان الأدب استقباله بوجهه فكذلك هنا أيضاً» (۱).

۱- تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

ص: ۳۰

تمام سخن قرطبی در این قسمت در چند نکته خلاصه می‌شود:

(الف) راه علاج سنگدلی و تسلیم در برابر اوامر خداوند، عبارت است از:

۱. یادآوری مرگ. ۲. مشاهده افراد در حال مرگ. ۳. زیارت قبور اموات.

(ب) از این سه امر، زیارت قبور، بهترین راه برای علاج سنگدلی و دفع فتنه‌های شیطان است؛ زیرا یادآوری مرگ موجب توجه نفس به عاقبت خویش است، ولی به اندازه مشاهده افراد در حال مرگ مؤثر نخواهد بود. و مشاهده افراد در حال مرگ نیز برای همه افراد در هر ساعتی ممکن نیست. پس زیارت قبرها بهترین راه است؛ چون هم قابل دیدن است و هم در دسترس!

(ج) باید هدف از رفتن به مقبره‌ها اصلاح قلب و توجه به خدا و قیامت باشد و یا به قصد تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات.

و همه می‌دانند که تمام شیعیان در رفتن به مقبره‌ها هدفی جز اصلاح قلب و توجه به خدا و قیامت و تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات ندارند.

۲. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

بی‌شک زیارت قبور سیره پیامبر صلی الله علیه و آله است. در کتب حدیثی اهل سنت نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر مادرش، آمنه می‌رفت و در آنجا می‌گریست.

از ابوهریره چنین نقل شده است:

«زار رسول الله صلی الله علیه و آله قبر امه، فبکی وأبکی من حوله، وقال: استأذنت ربی أن استغفر لها فلم يأذن لی، واستأذنته أن أزور قبرها فأذن لی، فزوروا القبور، فإنها تذكركم الموت (۱)».

«رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرده و در آنجا گریست و دیگران را نیز گریانید و

۱- مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۹، ص ۸۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۷۵، السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۴.

ص: ۳۱

فرمود: از خداوند خواستم به من اجازه دهد برای مادرم طلب آمرزش کنم، ولی خداوند به من اجازه نداد؛ و از او خواستم قبر او را زیارت کنم و اجازه داد. پس قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبور یادآور مرگ است.»
روایات زیادی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مکرر از بقیع نقل شده است.
عایشه گفته است:

«فقدت رسول الله صلى الله عليه وآله فاتبعته، فأتى البقيع، فقال: السلام عليكم دار قوم مؤمنين. (۱)»

رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت، من او را دنبال کردم تا به بقیع رسید و فرمود: السلام عليكم دار قوم مؤمنين.»
و نیز از عایشه نقل شده است:

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله كلما كانت ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج من آخر الليل إلى البقيع، فيقول:

السلام عليكم دار قوم مؤمنين، أتاكم ما توعدون غداً مؤجلون، وأنا إن شاء الله بكم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد (۲).»

هر شب که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او می آمد، آخر شب به بقیع می رفت و می فرمود: السلام عليكم دار قوم ...»

(ج) دسته سوم روایاتی است که در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها»، یکی از دو عبارت ذیل وجود دارد:

۱. «ولاتقولوا هجراً (۳)؛ و زبان به فحش و ناسزا نگشایید.»

۱- مسند أبی یعلی؛ ج ۸، ص ۶۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۹ و ج ۵، ص ۲۴۹؛ السنن الکبری النسائی، ج ۱، ص ۶۵۶؛ مسند

أبی یعلی، ج ۸، ص ۱۹۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۴۴؛ ریاض الصالحین، ص ۳۰۸؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۱۳.

۳- کنز العمال، ج ۵، ص ۸۵۹؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶.

ص: ۳۲

۲. «واجعلوا زیارتکم لها صلاةً علیهم واستغفراً لهم(۱)؛ و زیارت خویش را همراه با نماز بر آنان و طلب آمرزش آنها قرار دهید.» از مجموع این روایات استفاده می‌شود که اگرچه پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا مسلمانان را از زیارت قبور نهی کرده است، ولی این نهی، مصلحتی و به هدف اظهار مخالفت با مشرکانی بوده که به کنار قبرها می‌رفتند و قبرها را معبود خویش قرار داده، بر آنان سجده می‌نمودند. پس از ارتقای فرهنگ دینی مردم و آشنایی آنان با معارف الهی، زیارت قبرها را اجازه دادند و یادآور فواید مهم این عمل شدند. با صرف نظر از این مطلب می‌گوییم: حکم اولی زیارت قبور در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حرمت آن بوده است، سپس این حکم را پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ کرده و جواز آن و بلکه استحباب آن را صادر فرموده است. در حقیقت این مورد یکی از موارد نسخ سنت به سنت است و بسیاری از اندیشمندان اصولی اهل سنت نیز این مورد را از مصادیق نسخ سنت به سنت دانسته‌اند. (۲) در دلالت این روایات بر استحباب زیارت برای مردان، میان تمام فقهای اسلام اتفاق نظر وجود دارد و بعضی ادعای اجماع کرده‌اند. (۳) و اما در دلالت آنها بر استحباب یا جواز زیارت برای زنان اختلاف دارند و تفصیل آن خواهد آمد.

بشیر بن خصاصه می‌گوید:

«أُتیت النبی صلی الله علیه و آله فلحقتہ بالقیع، فسمعتہ یقول: السلام علی أهل الدیار من المؤمنین. (۴)»

۱- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۲-۶۵۳؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۹۴.

۲- الفصول فی الاصول (الجصاص)، ج ۲، ص ۳۴؛ الاحکام (ابن حزم)، ج ۴، ص ۴۵۹؛ الاحکام (الآمدی)، ج ۳، ص ۱۴۶؛ اصول السرخسی، ج ۲، ص ۷۷؛ المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ المحصول، ج ۳، ص ۳۳۱؛ إرشاد الفحول، ج ۱، ص ۲۹۳؛ المعتمد، ج ۱، ص ۳۹۰؛ روضه الناظر، ص ۸۸.

۳- المجموع نووی، ج ۵، ص ۳۱۰؛ الإقناع، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴- المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۴۷.

ص: ۳۳

«به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و در بقیع به او رسیدیم، شنیدیم که می‌فرمود: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین.»
در روایت دیگری نقل شده که:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج فی جوف اللیل یدعوا بالبقیع - ومعہ أبورافع - فدعا بما شاء الله ... (۱)»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در نیمه شب به بقیع رفت و در بقیع دعا کرد.»

ابومویبیه، غلام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل می‌کند: به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به بقیع رفتیم، او برای آمرزش اهل قبور دعا کرد. (۲) ابن ابی الحدید می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سال به زیارت شهدای احد می‌رفت و با صدای بلند می‌فرمود: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» (۳).

همه این روایات بیانگر این است که زیارت قبور و دعا برای اموات، سنت و سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است.

۳. سیره متشرعه

بی‌شک امت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره به زیارت قبرها می‌رفتند و برای اموات دعا می‌کردند و کسی آنها را از این عمل نهی نمی‌کرد.

ابوبکر کاشانی در کتاب «بدائع الصنائع» برای اثبات جواز زیارت قبور به این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها» استدلال نموده و سپس می‌گوید:

۱- المعجم الكبير، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۳۴۶.

۳- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحدید، ج ۱۵، ص ۴۰.

ص: ۳۴

«ولعمل الأمة من لدن رسول الله صلى الله عليه وآله الى يومنا هذا. (۱)»
 «و نیز به دلیل اینکه امت پیامبر صلی الله علیه و آله از زمان آن حضرت تاکنون به زیارت قبور می‌رفته‌اند.»

حکم زیارت قبرها توسط زنان

اشاره

درباره حکم زیارت قبرها توسط زنان چهار نظریه وجود دارد:

نظریه اول: حرمت زیارت قبرها

اشاره

ابن تیمیّه نخستین کسی است که زیارت قبرها را برای زنان به طور مطلق حرام می‌داند. دلیل ایشان بر حرمت، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «لعن الله زوارات القبور». خلاصه استدلال ایشان در کتاب «مجموع الفتاوی» و «الفتاوی الکبری» از این قرار است: «دو روایت در کتابهای حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که در ظاهر با همدیگر تعارض دارند:

۱. «لعن الله زوارات القبور.»

۲. «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا فإنها تذکر الآخرة.»

بعضی گفته‌اند: روایت اول توسط روایت دوم نسخ شده است؛ بنابراین روایت دوم دلالت بر جواز زیارت برای عموم مردان و زنان دارد.

ولی این گفتار غلط است، زیرا:

اولاً: روایت دوم بطور کلی شامل زنان نمی‌شود تا بتواند روایت اول را نسخ کند؛ زیرا در این روایت کلمه «نهیتکم» و «فزوروا» جمع مذکر آورده شده است و شامل زنان نمی‌شود.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که روایت دوم عمومیت دارد و شامل زنان نیز می‌شود، در این صورت با یک روایت عام «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا» که شامل زنان نیز

ص: ۳۵

می‌شود و زیارت قبور را برای آنان جایز می‌داند و یک روایت خاصّ که فقط شامل زنان شده و زیارت قبور را برای آنان حرام می‌داند «لعن الله زورات القبور» و در چنین صورتی از سه حالت خارج نیست:

الف) می‌دانیم روایت خاصّ پس از روایت عامّ صادر شده است. در این صورت روایت خاصّ روایت عامّ را تخصیص می‌زند. نتیجه این که در اینجا روایت اول، روایت دوم را تخصیص می‌زند و حرمت زیارت برای زنان ثابت می‌گردد.

ب) می‌دانیم روایت عامّ پس از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت اصولیون عامّ را ناسخ خاصّ نمی‌دانند. و در نتیجه حرمت زیارت قبور برای زنان ثابت است.

ج) نمی‌دانیم روایت عامّ بعد از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت عموم اهل علم از اصولیون، خاصّ را مقدم بر عامّ می‌کنند. در نتیجه، اینجا دلالت روایت اول بر حرمت زیارت قبور برای زنان پابرجاست. ^(۱)

پاسخ استدلال ابن تیمیه

پاسخ اول

ادّعی اختصاص روایت دوم (نهیتکم، فزوروها) به مردان به دلیل مذکر بودن این دو لفظ ادعای بی‌اساس و ناآگاهانه است، زیرا: اولاً: بسیاری از خطابات قرآنی و روایی با لفظ جمع مذکر وارد شده است. اگر مجرد مذکر بودن کلمه‌ای دلیل بر اختصاص آن به مردان باشد، لازم است که اکثر خطابات قرآنی و روایی شامل زنان نشود، مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» ^(۲) و «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» ^(۳) و «الْيَوْمَ احْلِلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ» ^(۴). بدون شک این آیات اختصاص به مردان ندارد.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۰؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۲.

۲- البقرة / ۱۸۳.

۳- البقرة / ۴۴۳.

۴- المائدة / ۵.

ص: ۳۶

ثانیاً: در روایت دوم سه جمله وارد شده است:

۱. «نهیتکم عن زیارة القبور، فزوروها، لأنها تذکر الآخرة؛ من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون به زیارت قبرها بروید، زیرا زیارت قبور موجب یادآوری آخرت است.»

۲. «ونهیتکم عن لحوم الأضاحی فوق ثلاث، فکلوا وامسکوا ماشئتم؛ من شما را از خوردن بیشتر از سه گوشتِ قربانی نهی کرده بودم، اکنون هر مقدار که می‌خواهید بخورید.»

۳. «ونهیتکم عن الأشربة فی الأوعیة، فاشربوا فی أی وعاء شئتم، ولا تشربوا مسکراً؛ شما را از آشامیدن در هر ظرفی نهی کرده بودم، اکنون در هر ظرفی که خواستید بیاشامید، فقط مشروبات مست کننده را نیشامید.»

ابن تیمیّه ادعا می‌کند که در جمله اول کلمه «نهیتکم» خطابِ مذکر است و اختصاص به مردان دارد. و کلمه «فزوروها» نیز جمع مذکر است و اختصاص به مردان دارد. در نتیجه اگر چه ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبور را برای عموم حرام کرد، ولی با این روایت، نهی از زیارت قبور برای خصوص مردان را نسخ کرده است، لذا حکم به حرمت زیارت برای زنان باقی است.

ایشان باید در جمله دوم نیز همین استدلال را پیاده کند، یعنی بگوید: کلمه «نهیتکم» و «فکلوا وامسکوا» لفظ مذکر است و اختصاص به مردان دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله خوردن بیش از سه قربانی را برای مردان جایز نموده و حکم گذشته را در خصوص مردان نسخ کرده است، بنابراین خوردن مشروبات مباح را برای زنان در هر ظرفی حرام بدانند و در ظرف مخصوص پوست

دباغی شده جایز بدانند.

هیچ فقیهی از فقهای اسلامی چنین احکامی را صادر نکرده است.

ثالثاً: در آخر روایت دوم این جمله وجود دارد: «لأنها تذکرکم الآخرة؛ زیرا زیارت

ص: ۳۷

قبرها یادآور آخرت است.» در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبرها را برای هر کسی که متذکر آخرت شود، جایز دانسته است و فرقی ندارد؛ چه مرد باشد چه زن. و به تعبیر اصولیون علت عام است و شامل زنان نیز می‌شود. بنابراین نتیجه می‌گیریم: روایت دوم (نهیتکم عن زیارة القبور، فزوروها) عام است و شامل زنان نیز می‌شود.

پاسخ دوم

با توجه به پاسخ پیشین می‌توانیم از دو روایت گذشته سه حکم را استنباط کنیم:

۱. نهی از زیارت قبور برای مردان و زنان در صدر اسلام. این حکم از جمله «نهیتکم عن زیارة القبور» استفاده می‌شود.

۲. نهی از زیارت قبور برای زنان. این حکم از روایت «لعن الله زوارات القبور» استفاده می‌شود.

۳. امر به زیارت قبور برای مردان و زنان پس از نهی سابق. و این حکم از جمله «فزوروها» استفاده می‌شود.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: روایت نخست (لعن الله زوارات القبور) قبل از روایت دوم «فزوروها» صادر شده باشد. در این صورت این روایت در حقیقت نهی از زیارت قبور را- که در صدر اسلام نسبت به عموم صادر شده- تأکید می‌کند، در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اسلام فرموده است: «تمام مردم، بخصوص زنان را از زیارت قبرها نهی می‌کنم.» در نتیجه ما در صدر اسلام یک حکم عام مبنی بر نهی از زیارت قبور داشته‌ایم و این حکم عام درباره زنان مورد تأکید قرار گرفته است. و یک حکم عام مبنی بر جواز زیارت قبور برای مردان و زنان داریم که بعداً صادر شده است. در این صورت به اتفاق همه علمای اصولی حکم دوم ناسخ حکم اول است.

ص: ۳۸

و همین احتمال را بسیاری از اندیشمندان اهل سنت تأیید کرده‌اند. ترمذی می‌گوید:

«وقد رأى بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن يرخص النبي صلى الله عليه وآله في زيارة القبور، فلما رخص دخل في رخصته الرجال والنساء.» (۱)

«بعضی از دانشمندان معتقدند حدیث (زوّارات القبور) قبل از صدور اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به زیارت قبور، صادر شده است و هنگامی که زیارت قبور را اجازه داد، مردان و زنان داخل در این اجازه شدند.»

و محمد بن اسماعیل کحلانی و مبارکفوری، سخن ترمذی را با دو نکته تأیید کرده‌اند: ۱. اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه چگونه زیارت کردن را آموخت. ۲. اینکه فاطمه علیها السلام بارها به زیارت قبر حمزه علیه السلام می‌رفت. (۲) درباره این دو نکته بعداً سخن خواهیم گفت.

احتمال دوم: روایت اوّل (لعن الله زوّارات القبور) پس از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت لازم می‌آید حکم اوّل (نهی عمومی از زیارت قبور) یک مرتبه توسط حکم سوم (امر به زیارت عمومی) نسخ شود و مرتبه دوم با حکم دوم (نهی خصوص زنان از زیارت قبور) نسخ گردد. و صدور چنین امری شایسته مولا و شارع حکیم نیست.

پاسخ سوم

بر فرض بپذیریم که روایت اوّل و دوم متعارض هستند، باید میان آنها جمع نمود؛ چنانکه قرطبی و قاری و شوکانی و دیگران انجام داده‌اند.

شوکانی در کتاب «نیل الأوطار»، ابتدا کلامی را از قرطبی نقل کرده و می‌گوید:

۱- سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۴؛ تحفه الأحوذی، ج ۴، ص ۱۳۷.

ص: ۳۹

«قال القرطبي: لعن المذكور في الحديث إنما هو للمكثرات من الزيارة، لما تقتضيه الصيغة من المبالغة. ولعل السبب ما يفضى إليه ذلك من تضييع حق الزوج والتبرج وما ينشأ من الصياح ونحو ذلك، وقد يقال: إذا أمن جميع ذلك فلا مانع من الإذن لهن، لأنّ تذكّر الموت يحتاج إليه الرجال والنساء. (۱)»

«قرطبی گفته است: نفرینی که در این حدیث آمده، اختصاص به زنانی دارد که زیاد به زیارت قبور می‌روند، صیغه مبالغه (زوّارات) به این معنا دلالت دارد. و شاید سبب نهی چنین زنانی از زیارت قبور عواقب آن باشد؛ مانند از بین رفتن حق همسر، زینت و خودنمایی، فریاد زدن و امثال آن. لذا گفته می‌شود: چنانچه از تحقق نیافتن این عواقب مطمئن باشیم، مانعی ندارد که زنان به زیارت قبور روند. زیرا یادآوری آخرت چیزی است که هم مردان و هم زنان نیازمند به آن هستند.»

و سپس می‌گوید:

«وهذا الكلام هو الذي ينبغى اعتماده في الجمع بين أحاديث الباب المتعارضة في الظاهر. (۲)»

«سخن قرطبی شایسته اعتماد در جمع بین احادیثی است که به ظاهر متعارض می‌باشند.»

مبارکفوری نیز در کتاب «تحفة الأحوذی» پس از نقل سخن قرطبی می‌گوید:

«آنچه قرطبی می‌گوید چیزی است که ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد.» (۳) پاسخ چهارم

حدیث «لعن الله زوّارات القبور» یا «لعن رسول الله صلى الله عليه وآله زوّارات القبور» از سه طریق روایت شده است:

۱- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲- همان.

۳- تحفة الأحوذی، ج ۴؛ ص ۱۳۷.

ص: ۴۰

۱. أبو عوانة عن عمر بن أبي سلمة عن أبيه عن أبي هريرة. (۱) ۲. سفیان عن عبدالله بن عثمان بن خثیم عن عبدالرحمن بن بهمان عن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت عن أبيه. (۲) ۳. عبدالوارث بن سعید عن محمد بن جحادة عن أبي صالح عن ابن عباس. (۳) در سند اول عمر بن ابی سلمه وجود دارد که توسط علمای رجالی تضعیف شده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» در شرح حال عمر بن ابی سلمه می نویسد:

«قال ابن سعد: كان كثير الحديث، و ليس يحتج بحديثه.

وقال ابن المدینی عن يحيى بن سعيد: كان شعبة يضعف عمر بن أبي سلمة.

وقال ابوقدامة: قلت لابن مهدي: إن شعبة أدرکه ولم يحمل عنه؟ قال:

أحاديثه واهية.

وقال ابن أبي خيثمة: سألت أبي عنه، فقال: صالح ان شاء الله، وكان يحيى بن سعيد يختار محمد بن عمرو عليه.

وقال أحمد: لم يسمع شعبة منه شيئاً.

وقال ابن معين: ليس به بأس. وفي رواية: ضعيف الحديث.

وقال أبو حاتم: هو عندي صالح صدوق في الأصل، ليس بذلك القوي، يكتب حديثه ولا يحتج به.

وقال العجلي: لا بأس به.

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۷؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ السنن الكبرى، ج ۴، ص ۷۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۴؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۴۴۲-۴۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ السنن الكبرى البيهقي، ج ۴، ص ۷۸؛ المعجم الكبير، ج ۴، ص ۴۲.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

ص: ۴۱

وقال الجوزجانی: لیس بقوی فی الحدیث.

وقال النسائی: لیس بالقوی.

وقال ابن خزیمه: لا یحتج بحدیثه. (۱) ملاحظه می‌کنید که از عمر بن ابی سلمه با این عناوین یاد شده است: «کسی که نمی‌شود به حدیثش استدلال نمود»، «شعبه او را تضعیف کرده است»، «احادیث او پوچ است»، «ضعیف الحدیث است»، «قوی نیست، حدیثش نوشته نمی‌شود و قابل استدلال نیست» و «او در حدیث قوی نیست». با وجود چنین شخصی در سند حدیث، این حدیث از اعتبار ساقط می‌شود.

و در سند دوم عبدالرحمن بن بهمان وجود دارد و از علی بن مدینی درباره شخصیت او پرسیدند، او گفت: «شناخته شده نیست.» (۲) در سند سوم ابوصالح قرار دارد، نام او باذان یا باذام است. این شخص را فقط عجلی توثیق کرده است (۳) و سایرین یا او را تضعیف کرده‌اند و یا نسبت به او بی تفاوت‌اند.

احمد بن حنبل می‌گوید: «عبدالرحمن بن مهدی به حدیث ابوصالح عمل نمی‌کرد.» (۴) ابن عدی می‌گوید: «آنچه ابوصالح روایت می‌کند، تفسیر است نه روایت و در تفسیرش نیز اهل تفسیر از او متابعت نکرده‌اند. و هیچ کس از گذشتگان را ندیدم از او راضی باشد (۵).»

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۰۱. و نیز ر. ک: به کتابهای الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۱۴۶؛ العلل أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۱۹ و ج ۳، ص ۱۸۷؛ معرفة الثقات العجلی، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳- معرفة الثقات، ج ۲، ص ۴۰۸.

۴- العلل ج ۲، ص ۵۰۲.

۵- الکامل ابن عدی، ج ۲، ص ۷۱.

ص: ۴۲

زکریا بن ابی زائده گفته است: «روزی شعبی از کنار ابوصالح می‌گذشت، گوش او را کشید و گفت: وای بر تو! قرآن را تفسیر می‌کنی در حالی که آن را حفظ نیستی.» (۱) ابوحاتم گفته است: «حدیث او نوشته می‌شود، ولی به آن استدلال نمی‌شود.» (۲) نسائی گفته است: «ضعیف است.» (۳) عقیلی گفته است: «مغیره گفته که: ابوصالح فقط کودکان را تعلیم می‌داد، و تفسیرش ضعیف است.» (۴) جوزقانی گفته است: «ابوصالح متروک است.» (۵) ابن جوزی از ازدی نقل کرده است که او گفت: «ابوصالح بسیار دروغگو است.» (۶) ابن حبان گفته است: «ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است، ولی روایاتش نشنیده گرفته می‌شود.» (۷) بنا بر این، بر فرض دلالت این حدیث کامل باشد، سند آن بسیار مخدوش است.

علاوه بر ابن تیمیّه، بن باز نیز زیارت قبرها توسط زنان را حرام و گناه کبیره دانسته است، ایشان گفته است:

«أما زيارة المرأة للقبور فهي محرّمة، بل من كبائر الذنوب، لأنّ النبي صلى الله عليه وآله لعن زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج.» (۸) «زیارت زنان از قبرها حرام و از گناهان کبیره است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله زنان زیارت کننده قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می‌سازند و چراغ روشن می‌کنند، نفرین کرده است.»

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳- کتاب الضعفاء والمتروکین، ص ۱۵۸.

۴- ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۶- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۷- کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۸- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۷۲ و ۱۴۹-۱۵۰.

ص: ۴۳

با پاسخی که از کلام ابن تیمیّه دادیم، بی‌اساسی کلام بن باز روشن می‌شود، و نیازی به تکرار نیست؛ بخصوص اینکه در سند روایتی که بن باز به آن استدلال کرده نیز ابوصالح وجود دارد، و روایات او همانطور که گذشت، قابل استدلال نیست.

نظریه دوم: کراهت زیارت قبرها

اشاره

بسیاری از فقهای اهل سنت زیارت قبور برای زنان را مکروه دانسته‌اند. (۱) و در مقام استدلال، به یکی از دو دلیل ذیل تمسک کرده‌اند:

۱. روایت «لعن الله زورات القبور» دلالت بر کراهت دارد، زیرا در این روایت چند احتمال وجود دارد و در حقیقت مفاد آن دائر مدار حرمت یا جواز است که در این صورت روایت را حمل بر کراهت می‌کنیم.
۲. زنان در مصیبتها کم‌صبر و بی‌طاقتی می‌کنند. به همین دلیل رفتن آنان به زیارت قبرها مکروه است.

ردّ نظریه دوم

این نظریه از آن جهت مردود است که دلیلهای آنها بی‌اساس و مردود می‌باشد. اما دلیل اول، پاسخ آن در ردّ نظریه اول ذکر شد.

و دلیل دوم نیز بی‌اساس است؛ زیرا این دلیل اخصّ از مدّعاست، مدّعی آنان این است که زیارت قبرها به طور کلی، در هر زمان و هر مکانی، مکروه است. و دلیل آنان نیز این است که زنان کم‌صبری و ناشکیبایی می‌کنند. این دلیل - بر فرض بپذیریم که بی‌صبری زیاد در مصائب مکروه است - تنها در صورتی دلالت بر کراهت می‌کند که زنان کم‌صبری زیاد نموده، بی‌اندازه شیون نمایند.

۱- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۴۸؛ الاقناع، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵؛ المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الکافی فی فقه ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۷۵.

نظریه سوم: جواز زیارت قبرها

برای اثبات این نظریه به چند دلیل استدلال شده است:

۱. هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت زیارت برای زنان وجود ندارد، بلکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود: «كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها». این روایت دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ابتدا همه مسلمانان- زن و مرد- را از زیارت قبرها نهی فرموده و سپس برای همه آنان- چه زن و چه مرد- جایزه کرده‌اند. و روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لعن الله زوّارات القبور» (۱) قبل از روایت «فزوروها» صادر شده است. ترمذی می‌گوید:

«قد رأى بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن يرخّص النبيّ في زيارة القبور، فلما رخص دَخَلَ في رخصته الرجال والنساء. (۲)»
«بعضی از دانشمندان معتقدند روایت (لعن الله زوّارات القبور) قبل از این بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبور را اجازه دهند و هنگامی که زیارت قبرها را اجازه دادند، تمام مردان و زنان در این اجازه داخل شدند.»
علاوه بر آن، حدیث «لعن الله زوّارات القبور» هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بسیار ضعیف است.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه زیارت کردن را به همسرش عایشه تعلیم داد.
در روایتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت به من فرمود:
«انّ ربّك يأمرک أن تأتي أهل البقيع، فتستغفر لهم. قلت: كيف أقول لهم يا رسول الله؟ قال: قُولي السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، يرحم الله المستقدمين منّا والمستأخرين، وأنا إن شاء الله بكم لاحقون. (۳)»

۱- مدرک این حدیث نیز قبلاً ذکر شد.

۲- سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۲۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۳؛ السنن الکبریٰ البیهقی، ج ۴، ص ۷۹؛ المصنف الصنعانی، ج ۳، ص ۵۷۶؛ السنن الکبریٰ النسائی، ج ۱، ص ۶۵۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۴۶.

ص: ۴۵

«پروردگارت به تو امر می‌کند که به قبرستان بقیع آمده و برای آنان طلب آمرزش کنی. عرض کردم: در کنار قبرها چه چیزی بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: السلام علی اهل الدیار....» این روایت دلالت بر جواز زیارت قبرهای برای زنان دارد.

۳. عایشه به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر می‌رفت.

عبدالله بن ابی ملیکه می‌گوید:

«إِنَّ عَائِشَةَ أَقْبَلَتْ ذَاتَ يَوْمٍ مِنَ الْمَقَابِرِ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتِ؟ قَالَتْ: مِنْ قَبْرِ أَخِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ. فَقُلْتُ لَهَا: أَلَيْسَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ؟! قَالَتْ: نَعَمْ كَانَ نَهَى، ثُمَّ أَمَرَ بِزِيَارَتِهَا (۱).»

روزی عایشه از قبرستان برمی‌گشت، به او گفتم: از کجا می‌آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر. گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده بود؟! گفت: آری، ابتدا نهی کرده بود و سپس دستور به زیارت قبور داد.»

سید سابق در کتاب «فقه السنّة» می‌گوید:

«رَخَّصَ مَالِكٌ وَبَعْضُ الْأَحْنَافِ وَرَوَايَةٌ عَنْ أَحْمَدَ وَأَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ فِي زِيَارَةِ النِّسَاءِ لِلْقُبُورِ، لِحَدِيثِ عَائِشَةَ: كَيْفَ أَقُولُ.... (۲)»

«مالک بن انس و بعضی از حنفی‌ها و به نقلی احمد بن حنبل و بیشتر علما زیارت زنان از قبرها را جایز دانسته‌اند؛ به دلیل حدیث عایشه که گفته است: در زیارت قبور چه بگویم؟!...»

در کتاب «التمهید» نقل کرده است که احمد بن حنبل به دلیل زیارت عایشه از قبر برادرش، زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته است. (۳)

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶؛ السنن الکبریٰ البیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ أحكام الجنائز، ص ۱۸۱، مسند أبی یعلیٰ، ج ۸، ص ۲۸۴.

۲- فقه السنّة، ج ۱، ص ۵۶۶.

۳- التمهید ابن عبدالبرّ، ج ۳، ص ۲۳۴.

ص: ۴۶

محمد بن اسماعیل کحلانی نیز روایت عبدالله بن ابی ملیکه را دلیل بر جواز زیارت قبور دانسته است. (۱) ۴. حضرت زهرا علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر حمزه و شهدای اُحد می‌رفت.

در روایتی امام سجّاد از امام حسین علیه السلام روایت کرده است:

«انّ فاطمة بنت النبی صلی الله علیه و آله کانت تزور قبر عمّها حمزة کلّ جمعة، فنصّلی وتبکی عنده. (۲)»

«فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و در آنجا نماز می‌خواند و در کنار قبر گریه می‌کرد.»

طحطاوی در «حاشیة مراقی الفلاح» برای اثبات جواز زیارت قبور برای زنان به این روایت استدلال کرده است. (۳) بعضی - مانند محمد بن اسماعیل کحلانی - در مقام تضعیف این روایت گفته‌اند:

«وهو حدیث مرسل، فإنّ علی بن الحسین لم یدرک فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله (۴).»

این حدیث مرسل است. زیرا علی بن حسین، زمان فاطمه را درک نکرده است.

جای بسیار تعجب است که چنین سخنی از مثل چنین شخصی صادر شود؛ زیرا در کتاب «مستدرک الصحیحین» و «السنن الکبری» سند روایت «علی بن الحسین عن أبیه» است. در واقع این روایت از امام حسین علیه السلام نقل شده است و مرسل دانستن این حدیث ناشی از بی‌دقتی است.

۵. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله زنی را که در کنار قبری گریه می‌کرد، فقط توصیه به صبر کرد و او را از این عمل نهی نفرمود. و این دلالت بر جواز زیارت قبرها توسط زنان دارد.

۱- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.

۲- مستدرک الصحیحین ۱: ۳۷۷ و ۳: ۲۸، السنن الکبری البیهقی ۴: ۷۸، أحكام الجنائز البانی: ۱۸۳.

۳- حاشیة مراقی الفلاح، ج ۲، ص ۶۱۹.

۴- سبل السلام، ج ۲؛ ص ۱۱۵.

ص: ۴۷

انس بن مالک گفته است:

«مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِامْرَأَةٍ عِنْدَ قَبْرِ وَهَى تَبْكِي، فَقَالَ: اتَّقِيَ اللَّهَ وَاصْبِرِي. قَالَتْ:

إِلَيْكَ عَنِّي، فَاتَّكَ لَمْ تَصَبْ بِمَصِيبَتِي وَلَمْ تَعْرِفْهُ. فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ. فَقَالَ: إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى (۱)» روزی پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را در کنار قبری دید که گریه می‌کند. به او فرمود: تقوای الهی پیشه کن و صبر نما. آن زن گفت: دور شو، تو که مبتلا به مصیبت من نشده‌ای تا بدانی گرفتار چه مصیبتی شده‌ام. شخصی به آن زن گفت: او پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آن زن به در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، هیچ نگهبانی نبود، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: من شما را نشناختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبر حقیقی صبر در مصیبت اول است.»

عینی در کتاب «عمدة القاری» می‌گوید: «این حدیث دلالت بر جواز زیارت قبرها دارد؛ فرقی میان زن و مرد نیست.» (۲) البانی نیز این حدیث را دلیلی بر جواز زیارت قبور برای تمام مردان و زنان دانسته است. (۳)

نظریه چهارم: استحباب زیارت قبرها

تحقیق در روایات بیانگر این مطلب است که زیارت قبرها نه تنها برای زنان جایز است، بلکه استحباب نیز دارد؛ زیرا: اولاً: در روایت «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا» کلمه «فزوروا» امر است. و از آنجا که قرینه‌های گوناگون و اجماع فقها قائم است بر عدم وجوب زیارت قبور، (۴) این

- ۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۹؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۲۶۴؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۷۶ و ج ۱۰، ص ۴۵۳.
- ۲- عمدة القاری، ج ۸، ص ۶۸.
- ۳- أحكام الجنائز، ص ۱۸۴.
- ۴- تنها شخصی که زیارت قبرها را یک بار واجب دانسته، ابن حزم در کتاب «المحلی، ج ۵، ص ۱۶۰» است.

ص: ۴۸

کلمه حمل بر استحباب می‌شود. لذا این روایت دلالت بر استحباب زیارت قبرها برای همه مسلمانان دارد.

ثانیاً: در همین روایت علت امر به زیارت قبور، «یادآوری آخرت»، «یادآوری مرگ»، «پند آموزی» و «زهد در دنیا» معرفی شده و همه این فواید قرینه است بر ظهور امر بعد از نهی در استحباب زیارت قبور.

ثالثاً: در روایت عایشه نیز این عبارت نقل شده است: «انَّ رَبِّكَ يَا مَرْكَ أَنْ تَأْتِيَ أَهْلَ الْبَقِيعِ...» در اینجا نیز سخن از امر خداوند به زیارت قبور بقیع مطرح شده است. و باید حمل بر استحباب شود.

رابعاً: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«من زار قبر والديه أو أحدهما في كلِّ جمعة غفر [الله] له و كان باراً لوالديه (۱).»

«هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را در روز جمعه زیارت کند، خداوند گناهانش را آمرزیده، او را از نیکی کنندگان به پدر و مادر خواهد شمرد.»

«من زار قبر والديه أو أحدهما في كلِّ جمعة فقرأ عنده يس غفر الله له بعدد كلِّ حرف منها (۲).»

«هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان را روز جمعه زیارت کند و سوره یس را در کنار قبر آنها قرائت نماید، خداوند به عدد هر حرفی از این سوره گناهانش را می‌آمرزد.»

«من زار قبر والديه أو أحدهما احتساباً كان كعدل حجة مبرورة، ومن كان زواراً لهما زارت الملائكة قبره (۳).»

- ۱- الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۵؛ مجمع الزوائد الهیثمی، ج ۳، ص ۵۹؛ المعجم الصغير، ج ۲، ص ۶۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۶۸؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۴.
- ۲- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۹؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵۷.
- ۳- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۹.

ص: ۴۹

«هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را زیارت کند، ثواب حج را کسب کرده است. و هر کسی که زیاد به زیارت آنها رود، ملائکه نیز در آینده قبر او را زیارت می‌کنند.»

این روایات، اگر چه توسط بعضی از نظر سند مخدوش دانسته شده، ولی قاعده «تسامح در ادله سنن» به ما کمک می‌کند که با استناد به این احادیث، زیارت قبور برای همه مسلمانان - چه مردان و چه زنان - را مستحب بدانیم.

بنابر این نتیجه می‌گیریم که زیارت قبور برای زنان نه تنها حرام نیست، بلکه کراهت ندارد و مستحب هم است. شرنبلانی و البانی از کسانی هستند که صراحتاً تفاوتی میان مرد و زن در استحباب زیارت قبورها نگذاشته‌اند. (۱)

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

شایسته است پیش از بررسی ادله جواز و استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله نظریه ابن تیمیه و دلایلی او را برشمریم:

نظریه ابن تیمیه: حرمت زیارت قبر پیامبران

بعضی تلاش می‌کنند ابن تیمیه را در فتوا به حرمت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله تبرئه کنند. از این رو لازم است کلمات ابن تیمیه و اظهارات بعضی از اندیشمندان اهل سنت در باب اعتقادات او در زیارت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران گفته شود تا باورهای فاسد او بر همگان روشن شود.

ایشان در کتاب «مجموع الفتاوی» در پاسخ به سؤال از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«وأما الزيارة البدعية فمن جنس زيارة اليهود والنصارى وأهل البدع الذين يتخذون قبور الأنبياء والصالحين مساجد ... فالزيارة البدعية مثل قصد قبر

۱- مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ أحكام الجنائز، ج ۱، ص ۱۸۰.

ص: ۵۰

بعض الأنبياء والصالحين للصلاة عنده والدعاء عنده أوبه أوطلب الحوائج منه أو من الله تعالى عند قبره أو الاستغاثه به أو الإقسام على الله تعالى به ونحو ذلك هو من البدع التي لم يفعلها أحد من الصحابة ولا التابعين، ولاسن ذلك رسول الله، ولا أحد من خلفائه الراشدين، بل قد نهى عن ذلك أئمة المسلمين الكبار (۱) «زیارتی که بدعت است مانند زیارت یهودیان و مسیحیان و بدعت گذارانی که بر روی قبرهای پیامبران و صلحا مسجد می سازند ... زیارتی که بدعت است، مانند اینکه شخصی قصد کند کنار قبر بعضی از پیامبران و افراد صالح برود تا در کنار قبر آنها نماز بخواند، یا دعا کند، یا به آنها متوسل شود و نیازهایش را از آنها یا از خدا در کنار قبر آنها بخواهد یا از آنها مدد جسته، یا خداوند را به آنها سوگند دهد. این کارها بدعتهایی است که هیچیک از صحابه و تابعین انجام نداده‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از خلفای راشدین دستور به آن نداده‌اند، بلکه پیشوایان بزرگ مسلمانان از انجام این کارها نهی کرده‌اند.»

در این عبارت ابن تیمیه تصریح می کند زیارت کسی که به قصد زیارت پیامبران و افراد صالح مسافرت می کند بدعت است و بدعت حرام است؛ لذا زیارت او حرام خواهد بود.

و در جای دیگر می گوید:

«فَمَنْ قَصَدَ قُبُورَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ لِأَجْلِ الصَّلَاةِ وَالِدُعَاءِ عِنْدَهَا فَقَدْ قَصَدَ نَفْسَ الْمُحَرَّمِ الَّذِي سَدَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ذَرِيعَتَهُ. (۲)»

«هر کسی که به قصد نماز و دعا به کنار قبرهای پیامبران و صلحا برود، در واقع حرامی را قصد کرده که خدا و رسولش مانع از واسطه قرار دادن آن شده‌اند.»

و نیز گفته است:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۳۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۳۷.

ص: ۵۱

«الأحاديث المروية في زيارة قبره كلها ضعيفة، بل كذب. (۱)»

«تمام احادیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده ضعیف و دروغ است.»

همچنین گفته است:

«نفس السفر لزيارة قبر من القبور- قبر نبیِّ أو غيره- منهي عنه عند جمهور العلماء، حتى أنهم لا يجوزون قصر الصلاة فيه بناءً على أنه سفر معصية، لقوله الثابت في الصحيحين: (لا تشد الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، والمسجد الأقصى، ومسجدى هذا)

..... (۲)»

«به نظر علما از مسافرت نمودن به قصد زیارت قبری- چه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و چه سایر قبرها- نهی شده است، طوری که جایز نمی‌دانند کسی در این سفر نماز را شکسته بخواند؛ چون مسافرتش مسافرت معصیت است! به دلیل اینکه پیامبر فرموده است:

باربندی و مسافرت نمی‌شود مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی و مسجد من.»

و نیز گفته است:

«وأما الحديث المذكور في زيارة قبر النبي صلي الله عليه وآله فهو ضعيف، وليس في زيارة قبر النبي صلي الله عليه وآله حديث حسن ولا صحيح، ولا روى أهل السنن المعروفة كسنن أبي داود والنسائي وابن ماجه والترمذي، ولا أهل المسانيد المعروفة كمسند أحمد ونحوه، ولا أهل المصنّفات كموطأ مالك وغيره في ذلك شيئاً، بل عامّة ما يروى في ذلك أحاديث مكذوبة موضوعة، كما يروى عنه صلي الله عليه وآله أنه قال: (من زارني وزار أبي إبراهيم في عام واحد ضمن له على الله الجنة)، وهذا حديث موضوع كذب باتفاق أهل العلم. وكذلك ما يروى أنه قال: (من زارني بعد مماتي فكأ تما زارني في حياتي) و (من زارني بعد مماتي ضمنّت

۱- همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۵۲۰.

ص: ۵۲

له علی الله الجنّة) ليس لشيء من ذلك أصل. وإن كان قد روى بعض ذلك الدارقطني والبخاري في مسنده، فمدار ذلك على عبدالله بن عمر العمري أو من هو أضعف منه ممن لا يجوز أن يثبت بروايته حكم شرعي. وأما اعتماد الأئمة في ذلك على ما رواه أبو داود في السنن عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: (ما من رجل يسلم على إله الله على روي حتى أرد عليه السلام) وكما في سنن النسائي عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: (إن الله وكل بقبري ملائكة تبلغني عن امتي السلام)، فالصلاة والسلام عليه مما أمر الله به ورسوله، فلهذا استحباب ذلك العلماء (۱).

اما حديثي که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است ضعیف می باشد. درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ حدیث نیکو و صحیح وجود ندارد. و اهل سنن - مانند ابوداود و نسائی و ابن ماجه - و مسانید - مانند مسند احمد و دیگران - و مصنفات - مانند موطأ مالک و غیر او - روایتی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نکرده اند. بلکه تمام روایاتی که در خصوص زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده دروغ و جعلی است. مثلاً از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود: «هر کسی که من و پدرم ابراهیم را در یک سال زیارت کند، تعهد می کنم خداوند او را به بهشت ببرد.» این حدیث به اتفاق همه علما ساختگی و دروغ است. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کسی که پس از مُردن، مرا زیارت کند به مانند این است که مرا در حال زنده بودن زیارت کرده است»، این حدیث نیز اصل و اساسی ندارد. البته بعضی از این احادیث را دارقطنی و بزار در مسندشان روایت کرده اند، ولی در سند آن احادیث، عبدالله بن عمر عمری یا کسانی ضعیف تر از او وجود دارد که نمی شود با روایت آنها حکم شرعی را ثابت نمود.

آری! پیشوایان دین در باب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به روایتی که ابوداود در سنن ابی داود از ابوهریره نقل می کند اعتماد کرده اند. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «هیچ مردی نیست که به من سلام کند، مگر اینکه خداوند روح من

ص: ۵۳

را به جسمم برمی گرداند تا من جواب سلام او را بدهم.» و نیز در سنن نسائی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت فرمود: «خداوند در کنار قبر من فرشتگانی را گمارده تا سلام امت مرا به من ابلاغ کنند.» لذا درود و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی است که خداوند و رسولش به آن امر کرده‌اند و به همین دلیل علما سلام دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله را مستحب دانسته‌اند.»

از مجموع کلمات ابن تیمیه استفاده می‌شود که ایشان در باب زیارت پیامبران مدعی چند نکته است:

۱. زیارت قبر پیامبران در صورتی که شخصی به قصد زیارت آنان برود، عملی ساختگی و بدعت است. این سخن در حرمت زیارت قبر پیامبران برای هر کسی که قصد زیارت کند کاملاً صراحت دارد؛ زیرا به اعتقاد ابن تیمیه این زیارت بدعت است و بدعت حرام می‌باشد.
۲. کسی که به قصد زیارت قبر پیامبران و افراد صالح و برای انجام نماز و دعا به آنجا مسافرت کند، قصد انجام فعل حرام را کرده است. این کلام نیز صراحت دارد که «زیارت قبر پیامبران و افراد صالح» حرام است.
۳. کسی که برای زیارت قبر پیامبران و افراد صالح مسافرت کند، سفر معصیت انجام داده و باید نمازش را تمام بخواند. مسافرت زمانی سفر معصیت می‌شود که در آن مسافرت فعل حرام انجام گیرد، مثلاً به قصد فروش شراب مسافرت انجام گیرد، یا به قصد غارت اموال مردم مسافرت انجام شود؛ از این رو این قسمت از سخن ابن تیمیه صراحت دارد که زیارت قبر پیامبران و اولیا از دیدگاه ابن تیمیه حرام است.
۴. تمام احادیثی که درباره زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده، ساختگی و دروغ است، و هیچ یک از اهل علم متعرض آن نشده‌اند.
۵. دلیل بر حرام بودن سفر برای زیارت قبر پیامبران و ائمه علیهم السلام فرمایش رسول

ص: ۵۴

خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «لاتشّد الرحال....»

گفتنی است که این اظهارات نه تنها باطل و بی‌اساس است، بلکه بسیار زشت و بی‌ادبانه است. ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می‌گوید:

«وهی من أبشع المسائل المنقولة عن بن تیمیّه (۱)».

«سخن ابن تیمیّه در منع زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از زشت‌ترین مسائلی است که تاکنون از او نقل شده است.»
و تعجب است از کسانی که سعی می‌کنند ابن تیمیّه را تبرئه نموده، انتساب مطالب مذکور را به ایشان تهمت می‌دانند و می‌گویند: «ابن تیمیّه تنها مسافرت نمودن به قصد زیارت را حرام دانسته است، نه زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را، بلکه ایشان زیارت قبر پیامبران را مستحب می‌دانند.» (۲) چگونه ابن تیمیّه مدعی استحباب زیارت قبر پیامبران است، ولی قصد زیارت آنان را حرام می‌داند و مسافرت برای زیارت آنان را سفر معصیت می‌داند؟! آیا این تناقض گویی نیست؟! آیا تضعیف روایات زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط ابن تیمیّه بهترین گواه بر عدم اعتقاد ایشان به استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ بسیاری از اندیشمندان اهل سنت از فتوای ابن تیمیّه به معصیت بودن زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران پرده برداشته‌اند. (۳)

پاسخ به ابن تیمیّه

اشاره

بی‌اساس بودن سخنان ابن تیمیّه زمانی روشن می‌شود که دو مطلب بررسی گردد:

۱. حدیث «لاتشّد الرحال» و دلیل ابن تیمیّه بر گفتارش.
۲. دلیل بر مستحب بودن زیارت قبور پیامبران - به خصوص قبر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله - و سایر اولیاء الله و سفر برای این زیارت.

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۲- شرح قصیده ابن القیم، ج ۲، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳- رفع المنارة، ص ۷۱؛ دفع شبهه من شبهه و تمرّد، ص ۴۷؛ ال

مطلب اول: حدیث «لاتشّد الرجال...»

اشاره

این حدیث در «صحیح البخاری» و «صحیح مسلم» با دو سند از ابوسعید خدری و ابوهریره نقل شده است:

۱. سفیان عن الزهري عن سعيد عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: لا تشدّ الرجال إلّا إلى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، و مسجد الرسول و مسجد الأقصی (۱). «پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: باربندی نمی‌شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الرسول و مسجد الاقصی.»

۲. شعبه عن عبد الملك عن قرعة عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله قال:

ولاشدّ الرجال إلّا إلى ثلاثة مساجد: مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجدی. (۲) این حدیث در سایر کتابهای حدیثی اهل سنت نیز با سندهای دیگری روایت شده است، (۳) و در صدور آن اتفاق نظر دارند.

ابن تیمیه - همانطور که گذشت - بر حرمت سفر برای زیارت قبور پیامبران و ائمه علیهم السلام به این حدیث استدلال می‌کند، با این توضیح که در حدیث نبوی از هر گونه باربندی و سفر منع شده است، جز مسافرت به مساجد سه گانه. پس اگر کسی برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله باربندی و مسافرت کند، با نهی پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده و سفر معصیت انجام داده است. متن کلام ایشان در «مجموع الفتاوی» این است:

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج ۲، ص ۳۳۰؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۲، ص ۲۶۸ و ج ۴، ص ۵۱۸-۵۱۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۹۶.

ص: ۵۶

«وربما كان مقصوده بالحج من زيارة قبره أكثر من مقصوده بالحج، وربما سوى بين القصدین، وكلّ هذا ضلال عن الدين باتّفاق المسلمين، بل نفس السفر لزيارة قبر من القبور- قبر نبیّ أو غیره- منهي عنه عند جمهور العلماء، حتّى أنّهم لا يجوزون قصر الصلاة فيه بناءً على أنّه سفر معصية، لقوله الثابت في الصحيحين: لا- تشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام والمسجد الأقصى ومسجدي هذا (۱)».

بعضی در سفر حج مقصود اصلی را زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دهند، یا هر دو [یعنی زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله] را قصد می‌کنند، و تمام این کارها به اتّفاق تمام مسلمانان خروج از دین است. بلکه خود سفر برای زیارت قبری- چه قبر پیامبری از پیامبران و چه قبر سایرین- در نظر جمهور علما نهی شده است، طوری که شکسته خواندن نماز در این سفر را اجازه نداده‌اند، زیرا این سفر، سفر معصیت است، به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: باربندی و سفر نمی‌شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من، اینجا».

جواب از حدیث «لاتشّد الرحال»

اشاره

این حدیث هیچ ارتباطی به مسئله زیارت قبر پیامبران و اولیا ندارد؛ زیرا:

اولاً: استثنا در این حدیث استثنای مفرغ است و نیازمند تقدیر در مستثنی منه می‌باشد و در اینجا سه احتمال متصور است:

۱. احتمال اول این است که در مستثنی منه، یک کلمه عامّ و فراگیری در تقدیر گرفته شود، مثلاً کلمه «شیء» در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است:

«مسافرت و باربندی به قصد هر چیزی انجام نمی‌شود مگر به قصد مساجد سه گانه».

طبق این احتمال، حدیث مذکور دلالت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبران و امامان دارد. ولی به طور قطع، این احتمال مردود است و هیچ یک از علمای

ص: ۵۷

اسلام این احتمال را مطرح نکرده‌اند؛ زیرا طبق این احتمال، حدیث «لاتشدد الرحال» دلالت دارد بر حرمت هر مسافرتی به جز مسافرت به مساجد سه گانه. در نتیجه باید گفت: مسافرت به قصد تجارت، تحصیل علم، صلّه رحم، تفریح و ... جایز نباشد، و یا باید همه این موارد حدیث «لاتشدد الرحال» را تخصیص بزنند. و معلوم است که مسافرت به قصد تجارت و تحصیل علم و صلّه رحم و ... جایز و گاهی واجب و یا مستحب است؛ و تخصیص این امور نیز تخصیص اکثر است و تخصیص اکثر در نزد علما و فقها مستهجن و مرجوح است. بنابر این، چنین احتمالی از اساس مردود است.

۲. احتمال دوم این است که کلمه «مکان» در تقدیر باشد؛ یعنی در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «لاتشدد الرحال إلی مکان إلّا...» در این صورت حدیث مذکور دلالت دارد بر اینکه باربندی و مسافرت به قصد هر مکانی جایز نیست، مگر به قصد مکانهای سه گانه مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی.

ابن تیمیه نیز همین احتمال را پذیرفته است و می‌گوید:

«إنّ قوله: (لاتشدد الرحال إلّا إلی ثلاثه مساجد) یتناول المنع من السفر إلی کل بقعه مقصوده. بخلاف السفر للتجاره و طلب العلم ونحو ذلك (۱).»

«سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: (لاتشدد الرحال) شامل سفر به هر بقعه‌ای می‌شود که به قصد آن بقعه مسافرت شود. ولی شامل سفر برای تجارت و تحصیل علم و امثال آن نمی‌گردد.»

این احتمال نیز مردود است؛ زیرا اگر چه گفته‌اند: «در مستثنای مفرغ لازم است عمومی‌ترین مفهوم در مقایسه با مستثنا در تقدیر گرفته شود»، ولی هم‌نوع و هم‌صنف بودن مقدر با مستثنا لازم و ضروری است.

و بر فرض بپذیریم که کلمه مقدر «مکان» است، در این صورت حدیث دلالت دارد بر اینکه برای زیارت بقعه یا مکانی جز مساجد سه گانه باربندی و مسافرت نشود. اما اگر کسی به قصد زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولیای الهی و سلام دادن به آن حضرات

ص: ۵۸

مسافرت کند، نه به قصد زیارت ضریح و مکانی که آن حضرات در آنجا مدفون‌اند، این حدیث شامل آن نمی‌شود. شکی نیست که مسلمانان از دورترین شهرهای اسلامی با اعتقاد به زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان و به قصد عرض ارادت و اخلاص و سلام، به مدینه و شهرهای دیگر می‌روند، نه برای زیارت ضریح و یا مکانی که آنان در آنجا دفن شده‌اند.

۳. احتمال سوم این است که کلمه «مسجد» در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: «باربندی و مسافرت به قصد مسجدی نکنید، مگر به قصد مساجد سه گانه.»

طبق این احتمال حدیث مذکور هیچ ارتباطی به زیارت قبور و اولیا ندارد. بدون شک این احتمال به واقع نزدیکتر است؛ زیرا هیچ یک از محذورات دو احتمال گذشته را ندارد، علاوه بر اینکه دو قرینه بر تأیید این احتمال وجود دارد:

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث در مقام معرّفی اهمّیت و برتری مساجد سه گانه نسبت به مساجد دیگر است و در حقیقت می‌خواهد بفرماید که این مساجد سه گانه به حدّی فضیلت دارند که شایسته است انسانها کار و زندگی را رها کرده، برای درک فضیلت آنها بار بسته، مسافرت کنند، همچنان که درک فضیلت حج و عمره چنین است و اما مساجد دیگر این اهمّیت را ندارند و شایسته نیست که افراد زندگی را رها کرده، به قصد آنها مسافرت کنند.

و گواه بر این مطلب این است که در تمام کتابهای اهل سنت - جز در یک مورد - این حدیث به صورت نفی «لاتشدد» وارد شده و این قرینه است بر نفی فضیلت شدّ رحال به قصد مساجد دیگر. علاوه بر اینکه در بعضی از نقلها این روایت با کلمه «لاینبغی الرحال» (مسافرت شایسته نیست) آمده است. البتّه در خصوص این دو موضوع در پاسخ بعدی بطور مفصّل سخن خواهیم گفت.

ب) مستثنا در این روایت، «مساجد ثلاثه» است و تقدیر کلمه «مسجد» در مستثنا منه از جنس خود مستثنا بوده و مناسب می‌باشد.

ص: ۵۹

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می‌گوید:

«ومنها: أن المراد حكم المساجد فقط، وأنه لاتشّد الرحال إلى مسجدٍ من المساجد الولاء فيه غير هذه الثلاثة. وأما قصد غير المساجد لزيارة صالح أو قريب أو صاحب أو طلب علم أو تجارةً أو نزهةً فلا يدخل في النهي. ويؤيده ما روى أحمد من طريق شهر بن حوشب، قال: سمعت أبوسعيد وذكر عند الصلاة في الطور، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (لا ينبغي للمصلي أن يشدّ رحاله إلى مسجد يتبغى فيه الصلاة غير المسجد الحرام والمسجد الأقصى ومسجدى). وشهر حسن الحديث وإن كان فيه بعض الضعف (۱).»

«و یکی از پاسخهای حدیث «لاتشّد الرحال» این است که مراد از این حدیث فقط بیان حکم مساجد سه گانه است. و معنای حدیث این است که باربندی و مسافرت نمی‌شود به مسجدی از مساجدی که دوست دارید، مگر به این مساجد سه گانه. و اما اگر کسی قصد سفر به غیر از این مساجد را کند تا شخص صالح یا قریب یا دوستی را زیارت کند و یا مقصودش تحصیل علم یا تجارت و یا گردش تفریحی باشد، داخل در این حدیث نمی‌شود. و مؤید آن، روایتی است که احمد بن حنبل از طریق شهر بن حوشب نقل کرده است. شهر بن حوشب گفته است: از ابوسعید خواستم نظرش را درباره نماز در کوه طور بگویم. از او شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شایسته نیست که نمازگزار قصد رفتن به مسجدی و آرزوی نماز در آن مسافرت کند، مگر به قصد رفتن به مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد من.» شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگر چه مقداری ضعیف هم دارد.»

در ادامه می‌گوید:

«قال بعض المحققين: في قوله: (إلا إلى ثلاثة مساجد) المستثنى منه محذوف. فإما أن يقدر عاماً فيصير: (لاتشّد الرحال إلى مكان في أيّ أمر كان إلا إلى الثلاثة)، أو أخصّ من ذلك. لا سبيل إلى الأول، لإفضائه إلى سدّ

ص: ۶۰

باب السفر للتجارة وصله الرحم وطلب العلم وغيرها. فتعین الثانی. والأولی أن یقدر ما هو أكثر مناسبة، وهو (لا تشدد الرحال إلى مسجد الولاء فيه إلّا إلى الثلاثة) فیبطل بذلك قول من منع شد الرحال إلى زیارة القبر الشریف وغيره من قبور الصالحین (۱). «بعضی از محققین گفته‌اند: در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله (إلّا إلى ثلاثة مساجد) مستثنی منه محذوف است. لذا یا یک مفهوم عامی در تقدیر گرفته می‌شود و معنای حدیث این است: «باربندی و مسافرت نمی‌شود به مکانی به قصد هر امری مگر به مساجد سه گانه»، و یا یک مفهومی اخص از آن در تقدیر گرفته می‌شود. احتمال اول ممکن نیست، زیرا موجب می‌شود باب سفر برای تجارت، صله رحم، تحصیل علم و سایر موارد بسته شود.

پس احتمال دوم درست است. و بهتر این است که لفظی در تقدیر گرفته شود که با مستثنا مناسبت بیشتری داشته باشد و آن لفظ این است که «باربندی و مسافرت نمی‌شود به مسجدی مگر مساجد سه گانه». در این صورت نظر کسانی که مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و صلحا را ممنوع می‌دانند، باطل می‌شود.

ثانیاً: حدیث «لاتشدد الرحال» در صحیح بخاری از ابوهریره و ابوسعید خدری به صورت نفی «لاتشدد» وارد شده است. (۲) و در صحیح مسلم از ابوسعید به صورت نفی «لاتشددوا» و از ابوهریره به صورت نفی «لاتشدد» روایت شده است. (۳) و به احتمال بسیار زیاد روایت مسلم از ابوسعید به صورت نفی غلط است و امکان دارد نسخه نویسان اشتباه کرده باشند.

دلیل بر این مطلب این است که در تمام کتابهای حدیثی، تفسیری، فقهی و رجالی اهل سنت این حدیث از ابوسعید و ابوهریره به صورت نفی نقل شده است. (۴)

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۸ و ۲۲۰ و ۲۵۰.

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶.

۴- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵ و ۷۸ و ج ۶، ص ۷ و ۳۹۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ السنن الکبری (البيهقي)، ج ۱۰، ص ۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳-۴؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج ۲، ص ۳۳۰ و ۴۲۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۸.

ص: ۶۱

تنها ابن ابی شیبیه این حدیث را به چند طریق با کلمه «لاتشَدُوا» به صورت نفی ذکر کرده است. ولی او نیز همین حدیث را در جای دیگر به همان سندهای پیشین به صورت نفی ذکر کرده است. (۱) نووی نیز در «شرح صحیح مسلم» روایت ابوسعید را از صحیح مسلم به صورت نفی ذکر کرده است. و در همین کتاب دوباره این حدیث را به صورت نفی ذکر کرده است. (۲) و کلمه نفی ظهور در تحریم ندارد، بلکه برای اثبات استعمال نفی در مقام نفی نیازمند به قرینه می‌باشیم. و در حدیث «لاتشَدُّ الرِّحَالُ» هیچ قرینه‌ای بر استعمال نفی در مقام نفی وجود ندارد. بلکه وجود کلمه «لا تنبغی» در روایت شهر بن حوشب قرینه است بر اینکه کلمه «لاتشَدُّ» در این روایت جهتِ توصیه‌ای دارد و فضیلت سفر به مکان دیگر را نفی می‌نماید و هیچ دلالتی بر حرمت سفر برای زیارت قبور ندارد. مَلَّا علی قاری می‌گوید:

«و (لاتشَدُّ الرِّحَالُ) آی لاینبغی أن یسافر أحدٌ للتبرک إلی المشاهد (۳)».

«معنای لاتشَدُّ الرِّحَالُ این است که شایسته نیست کسی برای تبرک جستن به مشاهد مشرفه مسافرت کند.»

ابن قدامه نیز می‌گوید:

«فإن سافر لزيارة القبور والمشاهد، فقال ابن عقيل لا يباح له الترخيص، لأنه منهي عن السفر إليها، قال النبي صلى الله عليه وآله: (لاتشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إلی ثلاثة مساجد) متفق عليه.

والصحيح اباحتها وجواز القصر فيه، لأنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَأْتِي قِبَاءَ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، وَكَانَ

در پرتو شریعت ؛ ؛ ص ۶۱

۱- المصنّف ابن أبی شیبیه، ج ۲، ص ۲۶۸ و ج ۴، ص ۵۱۸.

۲- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۰۵ و ج ۹، ص ۱۶۷.

۳- شرح مسند أبی حنیفه، ص ۲۵۰.

ص: ۶۲

یزور القبور وقال: (زوروا تذکر کم الآخرة). وأما قوله صلى الله عليه وآله (لاتشدد الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد) فيحمل على نفى التفصيل، لا على التحريم (۱).

اگر کسی به قصد زیارت قبرها و مشاهد مسافرت کند، ابن عقیل آن را مباح نمی‌داند، به دلیل اینکه از مسافرت به قصد زیارت قبور و مشاهد نهی شده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «باربندی نمی‌شود مگر به سه مسجد»، و این حدیث مورد اتفاق است.

ولی نظریه صحیح این است که مسافرت به قصد زیارت قبرها و مشاهد مباح و در این مسافرت نماز شکسته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی سواره و گاهی پیاده به مسجد قبا می‌رفت و قبرها را زیارت می‌کرد و می‌فرمود: «قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.» و اما سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «لاتشدد الرحال...» حمل بر نفی فضیلت می‌شود نه حرمت.

بهوتی در کتاب «کشف القناع» می‌گوید:

«و اگر کسی به قصد مشهدی از مشاهد مشرفه یا مسجدی غیر از مساجد سه گانه یا زیارت قبر پیامبری یا زیارت قبر یکی از اولیا مسافرت کند، اشکالی ندارد. و حدیث «لاتشدد الرحال...» معنایش این است که مسافرت به جایی غیر از مساجد سه گانه مانند مسافرت به مساجد سه گانه مطلوب نیست؛ از این رو این حدیث از باربندی و مسافرت به غیر مساجد سه گانه نهی نمی‌کند- به خلاف بعضی که چنین پنداشته‌اند- زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گاه سواره و گاه پیاده به مسجد قبا مسافرت می‌کرد و نیز قبرها را زیارت می‌کرد و می‌فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها شما را به یاد آخرت می‌اندازد» (۲).

نووی در «شرح صحیح مسلم» درباره حکم سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و ائمه علیهم السلام می‌گوید: «نظریه صحیح نزد اصحاب ما که امام الحرمین و محققین نیز آن را برگزیده‌اند، این است که مسافرت به قصد زیارت قبور افراد صالح و مکانهای بافضیلت حرام و مکروه نیست. آنان گفته‌اند: مراد از حدیث «لاتشدد الرحال» این

۱- المغنی، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- کشف القناع، ج ۱، ص ۶۱۸.

ص: ۶۳

است که فضیلت تامّ فقط در سفر به مساجد سه گانه است» (۱).

کلام نووی صراحت دارد که نظر محققین اهل سنّت این است که در سفر به مساجد سه گانه فضیلت تامّ و کامل وجود دارد. و اما در سفر به غیر مساجد سه گانه یعنی قبور انبیا و مشاهد مشرفه فضیلت هست، ولی فضیلت تامّ نیست. دو روایت دیگر وجود دارد که سخن نووی را تأیید می‌کند.

روایت اول روایتی است که جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

«إنّ خیر ما رکبت إلیه الرواحل مسجدی هذا والبیّت العتیق (۲)».

«بهترین مکانی که مسافران به قصد آنجا سوار بر وسائل نقلیه می‌شوند، مسجد من و بیت عتیق (خانه کعبه) است.»

سند این روایت از این قرار است: «اللیث بن سعد عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله». تمام افرادی که در سند هستند ثقة می‌باشند. هیشمی در مجمع الزوائد می‌گوید: «رجاله رجال صحیح (۳)؛ سند این حدیث صحیح است.» و البانی نیز این حدیث را در کتاب «السلسله الصحیحه (۴)» و «صحیح الترغیب والترهیب (۵)» از روایات صحیح ذکر کرده است. ابن حبان نیز آن را در کتاب «صحیح ابن حبان (۶)» ذکر می‌کند.

این روایت گویای این واقعیت است که مسجد النبی و مسجد الحرام بهترین مقصد مسافرت‌اند، نه تنها مقصد مسافرتی. پس مسافرت به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرفه اگر چه بهترین مسافرت نیست، ولی مسافرت خوبی است.

۱- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۵؛ السنن الكبرى للنسائی، ج ۶، ص ۴۱۱؛ مسند أبي يعلى، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴.

۴- السلسله الصحیحه، ج ۴، ص ۲۰۴.

۵- صحیح الترغیب و الترہیب، ج ۲، ص ۲۸.

۶- صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۹۵.

ص: ۶۴

روایت دوم روایتی است که عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا خاتم الأنبياء ومسجدي وخاتم المساجد أن يُزار وتشد إليه الرواحل المسجد الحرام ومسجدي. صلاة في مسجدي أفضل من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام (۱).»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم پیامبران و مسجد من، خاتم مسجدهای پیامبران است.

شایسته‌ترین مسجد برای زیارت و مسافرت مسجد الحرام و مسجد من است. نماز در مسجد من برتر از هزار رکعت نماز در مساجد دیگر، جز مسجد الحرام است.»

این روایت نیز مسجد الحرام و مسجد النبی را شایسته‌ترین مکان برای باربندی و سفر به قصد زیارت معرفی کرده و شایستگی سایر اماکن و مشاهد مشرفه - مانند قبر پیامبران بخصوص بارگاه رسول مکرم اسلام - که (أفضل بقاء الأرض) معرفی شده - یا بارگاه امامان معصوم و اولیاء را نفی نکرده است، بلکه اشاره به شایستگی این اماکن برای مسافرت و زیارت دارد.

اینجا است که می‌بینیم کسانی مانند ابن تیمیه برای اثبات نظریات خویش از بسیاری روایات صحیحیه چشم‌پوشی نموده، به دروغ‌پردازی و فریبکاری رویگردان می‌شوند. ابن قدامه (م. ۶۲۰) نظریه حرمت سفر به قصد زیارت قبور پیامبران را تنها به ابن عقیل نسبت می‌دهد. و نووی (م. ۶۷۶) که مورد توجه تمام اندیشمندان اهل سنت است می‌گوید: «نظریه محققین اهل سنت این است که سفر به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرفه حرام یا مکروه نیست، بلکه تنها فضیلت سفر به قصد مساجد سه گانه را ندارد.» و ابن تیمیه (م. ۷۲۸) که توسط بسیاری از علمای اهل سنت فاسق و کافر و بدعت‌گذار معرفی شده، می‌گوید: «محققین اهل سنت سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و دیگران را سفر معصیت و حرام می‌دانند!».

۱- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۴؛ تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۴۵۱.

ص: ۶۵

مطلب دوم: استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبران و اولیا

۱. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر مکرم اسلام دلیلهای گوناگونی وجود دارد:

دلیل اول: قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۱) «و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند به نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می‌خواست، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

این آیه دلالت بر ترغیب مردم به آمدن نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و استغفار نزد آن حضرت و استغفار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان دارد. و در این جهت تفاوتی میان زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم بود و زمانی که در ظاهر از دنیا رفته، وجود ندارد. زیرا در حدیث است که «الأنبياء أحياء في قبورهم» (۲)؛ پیامبران در قبرها [یشان] زنده هستند.» علاوه بر آن در جمله «إذ ظلموا» فعل در سیاق شرط واقع شده است و به اعتراف علمای علم اصول، یکی از صیغه‌های عموم عبارت است از صیغه‌ای که در سیاق شرط واقع شود، (۳) بنابر این آیه شریفه عام است و شامل حالت زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و

۱- النساء / ۶۴.

۲- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

۳- الإبهاج، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الاعتصام، ج ۱، ص ۴۶۷؛ البرهان فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۳۲؛ التمهید الأسنوی، ج ۱، ص ۳۲۴.

ص: ۶۶

حالت رحلت او می‌شود.

و مفسران نیز از آیه شریفه عموم را فهمیده‌اند، و بسیاری از آنان در تفسیر این آیه، داستان اعرابی را نقل کرده‌اند. و آن داستان این است که علی علیه السلام - و به نقلی عتبی - می‌گوید:

«السلام علیک یا رسول‌الله! سمعت الله یقول: «ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» وقد جئتک مستغفراً لذنبی مستشفعاً بک إلی ربی... (۱)»

«سلام بر تو ای رسول خدا! از خداوند متعال شنیدم که می‌فرماید: (و لو أنهم إذ ظلموا...). و من آمدم در حالیکه آمرزش گناهانم را می‌طلبم و تو را شفیع خود در نزد پروردگام قرار می‌دهم.»

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی درباره زیارت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است. در اینجا ترجمه بعضی از آنها را می‌آوریم:

۱. «ابن عباس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که مرا پس از مردنم زیارت کند، مانند کسی است که در حال زنده بودنم زیارت نماید. و هر کسی که به زیارت من آید و به کنار قبر من برسد در روز قیامت برای او گواهی می‌دهم.»
۲. (۲) عبدالله بن عمر از قول پیامبر گفته: «هر کسی که به حج آید و سپس قبر مرا پس از وفات من زیارت کند، گویا مرا در زندگی زیارت کرده است.» (۳)

۱- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲- الضعفاء العقیلی، ج ۳، ص ۴۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۶؛ السنن الكبرى البیهقی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ الکامل ابن عدی، ج ۲، ص ۳۸۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۵۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۵۱؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۳۱۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۱۳۵.

ص: ۶۷

۳. «انس بن مالک گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که با توجّه و قصد زیارت به مدینه آمده، مرا زیارت کند، در قیامت شفیع او خواهم بود و به نفع او گواهی خواهم داد.» (۱) ۴. «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کسی که پس از مردن من به زیارتم آید، گویا در حال حیات من به زیارتم آمده است. و هر کسی که در یکی از دو حرم (مسجدالحرام، مسجدالنبی) بمیرد، در روز قیامت با آسوده خاطرها برانگیخته می‌شود.» (۲) ۵. «عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید: هر کسی که قبر مرا زیارت کند- یا گفت: هر کسی که مرا زیارت کند- شفیع او- یا گواه بر او- خواهم بود.» (۳) ۶. «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که با قصد [نه به صورت اتّفاقی و گذرا] به زیارت من آید، در قیامت همسایه من خواهد بود.» (۴) ۷. «ابن عمر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که به حج آید و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.» (۵) ۸. «ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می‌شود.» (۶)

- ۱- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تاریخ جرجان، ص ۲۲۰؛ الشفاء، ص ۸۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۵؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۳.
- ۲- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۵.
- ۳- السنن الکبریٰ البیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ مسند ابی داود الطیالسی، ص ۱۳؛ شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۴- شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۱۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۵؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۰.
- ۵- الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۶- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۵.

ص: ۶۸

این احادیث از دو زاویه قابل بررسی و دقت است:

الف) بدون شک، این روایات دلالت بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد؛ زیرا در آنها برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله فواید و برکات معنوی زیادی ذکر شده، و هیچ اثری از وجود تفاوت میان ساکنان مدینه و سایر شهرها در این روایات مشاهده نمی‌شود، بلکه بعضی از آنها به زیارت ساکنان سایر شهرهای دور اشاره دارند.

ب) اگر چه بسیاری از این روایات از نظر سند مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، ولی به چند دلیل قابل اعتماد و استدلال‌اند:

۱. این احادیث اگر چه به صورت جداگانه قابل اعتماد نیستند، ولی بعضی از آنها سندهای مناسبی دارند و موجب تقویت بعضی دیگر می‌شوند.

درباره حدیث اول، عقیلی می‌گوید: «این حدیث با سند دیگری از طریقی که کمترین ضعف را دارد نقل شده است.» (۱) و نیز ذهبی می‌گوید: «این حدیث با سندی بهتر از این سند نقل شده است.» (۲) ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «تمام سندهای این احادیث ضعیف است، ولی این حدیث را ابوعلی بن سکن به اسناد ابن عمر صحیح دانسته و آن را در کتاب «السنن الصحاح» نقل کرده است. عبدالحق نیز در کتاب «الاحکام» آن را صحیح دانسته است، به دلیل این که آن را نقل می‌کند و درباره ضعف سندی آن سخن نمی‌گوید.

و شیخ تقی‌الدین سبکی نیز به اعتبار مجموعه سندها آن را صحیح دانسته است.» (۳) عبدالحی لکنوی از اندیشمندان قرن دوازدهم نیز در کتاب «شرح موطأ مالک» می‌گوید: «اگر چه بیشتر سندهای این احادیث ضعیف است، ولی بعضی از سندهای آن از چنان وضعی برخوردار نیست که به اعتبار حدیث ضرر برساند، بلکه با در نظر گرفتن مجموع سندها برخوردار از قوت می‌شود، همانطور که ابن حجر در کتاب

۱- الضعفاء العقیلی، ج ۳، ص ۴۵۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۹.

۳- تلخیص الحبیر، ج ۷، ص ۴۱۷.

ص: ۶۹

«تلخیص الحبیر» و تقی الدین سبکی در کتاب «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» چنین گفته‌اند. و بعضی از معاصرین سبکی - یعنی ابن تیمیّه - که گمان کرده است تمام این احادیث ضعیف یا ساختگی می‌باشد سخت در اشتباه است. (۱) ۲. بسیاری از فقهای اهل سنت به این احادیث برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کرده‌اند.

رافعی در کتاب «فتح العزیز» می‌گوید:

«و یستحبّ أن یشرب من ماء زمزم وأن یزور بعد الفراغ من الحجّ قبر رسول الله صلی الله علیه و آله. وقد روی عنه أنه قال: من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی فی حیاتی و ... من زار قبری فله الجنّة (۲)»

«مستحب است کسی که به حج می‌رود، از آب زمزم بیاشامد، و پس از انجام مناسک حج قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند؛ زیرا از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

هر کسی که پس از مرگ من، به زیارت من آید، مثل این است که در زندگی به زیارت من آمده است و ... هر کسی که قبر مرا زیارت کند، پاداشش بهشت است ...»

ابن قدامه می‌گوید: «و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مستحب است، به دلیل روایتی که دارقطنی از ابن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی پس از مرگ من، قبر مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی وارد شده است (هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می‌شود) ...» (۳) بهوتی نیز در «کشف القناع» می‌گوید: «هر گاه حاجی مناسک حج را تمام کرد، مستحب است به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و دو همراه او ابوبکر و عمر - برود، به دلیل حدیث دارقطنی از ابن عمر که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی حج انجام دهد و

۱- شرح موطأ مالک الکنوی، ج ۳، ص ۴۴۸.

۲- فتح العزیز، ج ۷، ص ۴۱۷.

۳- المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸.

ص: ۷۰

پس از آن قبر مرا- پس از مرگ من زیارت- کند، مانند آن است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی دیگر فرموده است: هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می‌شود...» (۱) ایشان در ادامه می‌گویند: «ابن نصرالله گفته است: لازمه استمباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله استمباب باربندی و مسافرت به قصد زیارت آن حضرت است؛ زیرا برای حاجی پس از حج زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله بدون باربندی و مسافرت به مدینه ممکن نیست.» (۲) و در جایی دیگر زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را برای زنان و مردان مستحب می‌داند به دلیل عموم روایت ابن عمر. (۳) ملّا علی قاری در «مراقی الفلاح» می‌گوید: «از آنجا که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از برترین راههای نزدیک شدن به خدا و از نیکوترین اعمال مستحبی است و بلکه مرتبه‌ای نزدیک به واجبات دارد، پیامبر صلی الله علیه و آله امت خویش را به زیارت قبرش واداشت و در استمباب آن تأکید ورزید و فرمود: هر کسی که بتواند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است، و نیز فرمود: کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او لازم می‌شود، و فرمود: هر کسی که مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند آن است که در حیاتم مرا زیارت کرده است و...» (۴) محمّد بن شربینی نیز می‌گوید: «زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مستحب است، به دلیل فرمایش آن حضرت که می‌فرماید: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می‌شود. ابن خزیمه این روایت را در صحیح خودش از ابن عمر نقل کرده است.» (۵)

۱- کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲- کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۸.

۳- همان، ج ۵، ص ۳۷.

۴- مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۹۸.

۵- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

ص: ۷۱

بسیاری دیگر از فقهای اهل سنت نیز به این روایت استدلال کرده‌اند. و این دلیل بر آن است که ضعف سندی این روایات، در حدی نیست که بتواند آنان را از اعتبار ساقط کند.

۳. بر فرض بپذیریم که سند این احادیث ضعیف است، قاعده «تسامح در ادله سنن» حکم می‌کند که برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به این روایات استدلال شود.

نووی در مقام بیان مستحبات مسجد الحرام به چند روایت ضعیف السند استدلال می‌کند و می‌گوید:

«وقد سبق مَرَاتُ أَنَّ الْعُلَمَاءَ مُتَّفِقُونَ عَلَى التَّسَامُحِ فِي الْأَحَادِيثِ الضَّعِيفَةِ فِي فُضَائِلِ الْأَعْمَالِ وَنَحْوِهَا (۱).»

«و به صورت مکرر در گذشته عرض کردیم که علما بر تسامح در احادیث ضعیفی که درباره فضیلت اعمال و مانند آن وارد شده، اتفاق نظر دارند.»

دلیل سوم: عمل اصحاب و تابعین

مسافرت نمودن به قصد زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین در طول تاریخ به آن عمل می‌کرده‌اند.

از کسانی که به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از شام به مدینه مسافرت نمود، بلال ابن ریاح (معروف به بلال حبشی) مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ابن عساکر می‌گوید:

«بلال، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او می‌فرماید: این چه جفایی است که تو می‌کنی؟! آیا وقت آن نرسیده که مرا زیارت کنی؟ بلال از خواب برخاست در حالی که غمگین بود و بر خود می‌ترسید. سپس سوار بر مرکب شد و به قصد مدینه حرکت

ص: ۷۲

کرد و نزد قبر پیامبر آمد. در کنار قبر گریه می کرد و صورت خود را به قبر می مالید که ناگهان حسن و حسین آمدند و بلال آنها در آغوش گرفت و بوسید. حسن و حسین به او گفتند:

«علاقه داریم آذانی را که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در سحر می خواندی از تو بشنویم...» (۱) شوکانی در «نیل الأوطار» به داستان مسافرت بلال برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از ابن عساکر اشاره می کند و می گوید: «سند داستانی که ابن عساکر نقل می کند سند خوبی است.» (۲) بکری دمیاطی در کتاب «إعانة الطالبین» (۳) و ابن اثیر در «أسدالغابة» (۴) و ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» (۵) نیز این داستان را آورده اند.

معروف است که عمر بن عبدالعزیز، همواره از شام قاصدی به مدینه می فرستاد تا به مدینه برود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کند و برگردد. (۶) و نیز مشهور است که عمر بن خطاب به کعب الاحبار- که تازه مسلمان شده بود- گفت:

«آیا دوست داری با من به مدینه آمده، قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنی و از زیارت او بهره مند شوی؟» او گفت: «آری! این کار را انجام می دهم» و به همراه عمر به مدینه مسافرت کرد. (۷)

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲- نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۸۰.

۳- إعانة الطالبین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۴- أسدالغابة، ج ۱، ص ۲۰۸.

۵- سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۵۸.

۶- البدایة والنهاية، ج ۹، ص ۲۱۴.

۷- دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۳۰.

ص: ۷۳

اینها نمونه‌هایی از مسافرت اصحاب و تابعین به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است که در تاریخ ثبت شده است.

۲. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا

اگر چه در کتابهای حدیثی اهل سنت روایتی درباره زیارت قبر امامان معصوم علیهم السلام و سایر اولیا به طور صریح ذکر نشده، ولی - پس از چشم پوشی از روایات گوناگون و معتبری که از طریق شیعه در خصوص زیارت قبور امامان وارد شده است، و نیز چشم پوشی از آثار و برکاتی که بسیاری از مسلمانان شیعه و سنی در مسافرت به این مشاهد مشرفه دیده‌اند - سفر برای زیارت اولیاء الله - بخصوص امامان معصوم علیهم السلام - به چند دلیل استحباب دارد:

الف) در روایت «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها» فلسفه و علت تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبرها، پندآموزی، یادآوری آخرت و مرگ، زهد در دنیا، دلسوزی و اشک آلود شدن چشم معرفی شده بود. و شکی نیست که این آثار در زیارت قبر امامان معصوم علیهم السلام و اولیا بیشتر احساس می‌شود؛ زیرا زیارت آنها یادآور مبارزات شهادت طلبانه و زهد و پارسایی آنان می‌شود و نیز یادآور مظلومیت آنان و موجب دلسوزی و اشک آلود شدن چشم‌ها می‌شود.

بنابر این روایت «فزوروها» به طریق اولی و به طور مؤکد، دلالت بر استحباب زیارت این بزرگواران دارد.

و لازمه استحباب زیارت آنان، استحباب سفر به قصد زیارت آن بزرگواران است.

ب) بی‌شک اهتمام به زیارت اولیای خداوند - بخصوص امامان معصوم علیهم السلام - و مسافرت نمودن برای زیارت قبور آنان، بزرگداشت نام و سیره آن بزرگواران است و بزرگداشت آنها یکی از مصادیق قطعی بزرگداشت شعائر خداوند متعال است؛ زیرا بزرگداشت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی بزرگداشت عدالت، تقوا، پارسایی، شهامت،

ص: ۷۴

کمک به تهیدستان؛ و بزرگداشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام یعنی بزرگداشت مبارزه با ظلم، احیای امر به معروف و نهی از منکر، فرهنگ شهادت و نپذیرفتن ذلت؛ و بزرگداشت امام سجاد علیه السلام یعنی بزرگداشت تقوی، زهد، پارسایی، عبادت خالصانه خداوند، سجده در برابر خداوند؛ و بزرگداشت امام باقر و امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام یعنی بزرگداشت علوم اسلامی و مبارزه با هجمه‌های فرهنگی دشمنان. و همه این اوصاف از شعائر خداوند متعال است و خداوند فرموده است: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۱)؛ و هر کسی که شعائر خداوند را بزرگ شمارد، این بزرگداشت از پرهیزکاری دلهاست.

(ج) زیارت قبور اولیا و بخصوص امامان معصوم علیهم السلام همواره به عنوان سیره عملی مسلمانان بوده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» به نقل از حاکم نیشابوری می‌گوید:

«قال: وسمعت أبا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى يقول: خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة وعديله أبي علي الثقفی مع جماعة من مشايخنا، وهم إذ ذاك متوافرون إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضا بطوس قال: فرأيت من تعظيمه - يعني ابن خزيمة - لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحيرنا (۲)»

«ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی می‌گوید: به همراه پیشوایان اهل حدیث؛ ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و گروه زیادی از بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. وقتی به کنار قبر آن حضرت رسیدیم، ابن خزیمه را دیدم که طوری در برابر بارگاه او تعظیم و تواضع و تضرع می‌کرد که همه ما تعجب کردیم.»

۱- حج/ ۳۲.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

ص: ۷۵

۲. ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها

شبهه

اشاره

یکی از موضوعاتی که همواره در قالب یک شبهه توسط وهابی‌ها مطرح شده، مسئله ساختن بنا و گنبد بر روی قبور پیامبران و اولیا و علما و سایرین است. آنان در تبلیغات خویش - بخصوص در موسم حج و عمره - این مسئله را از ابداعات شیعه دانسته بر حرمت آن تأکید کرده و تخریب مزار بزرگوارانی مانند: ابن عباس در طائف، عبدالمطلب و ابوطالب و خدیجه در مکه و ائمه شیعه در بقیع و سایر اصحاب در مدینه را مطابق با احکام اسلام و از واجبات می‌دانند. آنان برای اثبات مدّعی خویش به چند دلیل استدلال می‌کنند:

دلیل اول: اجماع

در سال ۱۳۴۴ ق. از علمای مدینه درباره ساختن بنا بر قبور چنین سؤال شد:

«ما قول علماء المدینة (زادهم الله فهماً وعلماً) فی البناء علی القبور واتخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟...»

«نظر علمای مدینه درباره بنای بر قبور و مسجد قرار دادن آنها چیست؟ آیا جایز است یا نه؟.»

پانزده نفر از علمای مدینه در پاسخ به این سؤال نوشتند:

ص: ۷۶

«أما البناء على القبور فهو ممنوع إجماعاً ... (۱)».

«أما بناءى بر قبور، به اجماع علما ممنوع است.»

دلیل دوم: روایت ابی‌الهیّاج

در کتاب «صحیح مسلم» روایت ابی‌الهیّاج را چنین نقل کرده است: «از ابی‌الهیّاج اَسَدی نقل شده است: علی بن ابیطالب علیه السلام به من فرمود:

«آیا تو را برنینگیزم به کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدان برانگیخت؟ و آن اینکه از هیچ تمثالی نگذری، مگر اینکه آن را نابود سازی و از هیچ قبر برآمده‌ای عبور نکنی، مگر این که آن را مساوی و مسطح گردانی.» (۲) این روایت در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنت با اندکی اختلاف در عبارات نقل شده است. (۳) و دلالت دارد بر اینکه جایز نیست هیچ بنا و ساختمانی بر روی قبرها ساخته شود.

دلیل سوم: روایات دیگر

روایات دیگری نیز وجود دارد که به حرام بودن بنا بر روی قبور و واجب بودن تخریب آنها دلالت دارد.

در کتاب «صحیح مسلم» نوشته است: «ابوبکر ابن ابی شیبّه از حفص بن غیاث از ابن جریج و او نیز از ابی الزبیر از جابر روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گچ کاری قبر و نشستن بر روی قبر و ایجاد ساختمان بر روی آن نهی فرموده است.» (۴) این روایت در بسیاری از کتابهای اهل سنت نقل شده است. (۵)

۱- به نقل از کتاب کشف الإرتیاب، ص ۲۸۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱.

۳- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۲۹؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۹؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۱، ص ۶۵۳.

۴- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲.

۵- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۸ و ج ۴، ص ۱۳۳؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۵۴؛ المصنّف ابن أبی شیبّه ج ۳، ص ۲۱۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۰۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۹؛ السنن الکبری (للسنن)، ج ۱، ص ۶۵۳.

ص: ۷۷

احمد بن حنبل نیز از امّ سلمه نظیر این حدیث را روایت کرده است. متن حدیث در کتاب «مسند احمد» چنین است: «حدّثنا عبدالله حدّثنی اَبی حدّثنا حسن حدّثنا ابن لهیعۀ حدّثنا یزید بن اَبی حبیب عن ناعم مولی امّ سلمۀ عن امّ سلمۀ، قالت: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله أن ینبئ علی القبر أو یجصّی ص (۱)» عبدالله از پدرم، از حسن، از ابن لهیعۀ، از یزید بن ابی حبیب، از ناعم از امّ سلمه روایت کرده است که امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از ساختن بنا بر قبر و یا گچ کاری آن نهی کرده است.» (۲)

و ابن ماجه نیز از ابوسعید نقل کرده که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از ساختن بنا بر روی قبر نهی کرده است.» این روایات دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از ایجاد بنا و ساختمان بر روی قبر نهی کرده است، و این نهی ظهور در حرمت دارد.

دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است

بعضی ایجاد بنا و گنبد بر روی قبور را مانند ساختن لات و عزّا (دو بت معروف زمان جاهلیت) دانسته، آن را موجب شرک می‌دانند.

ابن تیمیّه (۳) و ابن قیم (۴) و شوکانی (۵) و ابن حجر (۶) کسانی هستند که نابود کردن مشاهد و گنبدها را واجب دانسته‌اند؛ به این دلیل که چنین بناهایی مانند لات و عزّا بود، موجب شرکی عظیم می‌باشند.

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۹۹.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۸.

۳- منهاج السنه، ج ۲، ص ۳۹.

۴- چنانکه در کتاب کشف القناع، ج ۲، ص ۱۶۲ نقل شده است.

۵- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۱.

۶- همانطور که در کتاب فقه السنه، ج ۱، ص ۵۴۹ نقل شده است.

ص: ۷۸

پاسخ شبهه

اشاره

همانطور که گذشت، وهابیون برای اثبات حرمت ایجاد بنا بر قبور و توجیه تخریب مزار بزرگان دین، به چهار دلیل استدلال کردند. اما تمام این استدلالها بی اساس و پوچ است.

الف) بررسی ادعای اجماع در تخریب قبور

یقیناً منظور مدعیان اجماع این است که همه فقهای مذاهب چهارگانه شافعیه، مالکیه، حنفیه و حنابله، فتوا به حرمت ساختن بنا و گنبد بر روی قبور داده‌اند و تخریب هر گنبد و مزاری را واجب می‌دانند. با مراجعه به کتب فقهی و روایی، بی‌اساسی این ادعا و گزاف بودن آن روشن می‌شود.

در کتاب «رساله ابن ابی زید» می‌نویسد: «ساختن بنا بر قبرها و گچکاری آنها مکروه است.» (۱) و در شرح این رساله نوشته شده است: «در صورتی بنا بر روی قبرها مکروه است که در زمین موات یا مملوک باشد و مقصود از ساختن بنا، تعظیم صاحب قبر یا تشخیص قبر او نباشد. اما در صورتی که مقصود فقط تشخیص قبر باشد ساختن بنا بر روی آن جایز است و در صورتی که مقصود تعظیم صاحب قبر باشد، حرام است.» (۲) در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» آمده: «مکروه است که بر قبر، اتاق یا گنبد یا مدرسه یا مسجد یا دیواری ساخته شود که آن را احاطه کند.» (۳) مناوی در کتاب «فیض القدير» می‌نویسد: «نهی آن یقعد علی القبر وأن یجصص وأن یبني علیه قبة أو غیرها، فیکره کلّ من الثلاثه تنزیهاً، فإن کان فی مسبله أو موقوفه حرم بناؤه والبناء علیه (۴).»

۱- رساله ابن ابی زید، ص ۲۷۵.

۲- الثمر الدانی شرح رساله ابن ابی زید، ص ۲۷۵.

۳- الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴- فیض القدير، ج ۶، ص ۴۰۲.

ص: ۷۹

«از نشستن روی قبر و گنج کاری آن و ساختن گنبد یا چیز دیگری بر روی آن نهی شده است. لذا هر یک از این سه امر مکروه است. و اگر قبر در زمین وقفی، باشد ساختن بنا بر روی آن حرام است.»

نووی در «شرح صحیح مسلم» می‌نویسد:

«وَأَمَّا الْبِنَاءُ عَلَيْهِ فَإِنَّ كَانُ فِي مَلِكِ الْبَانِي فَمَكْرُوهٌ، وَإِنْ كَانُ فِي مَقْبَرَةٍ مُسْتَبَلَّةٍ فَحَرَامٌ، نَصَّ عَلَيْهِ الشَّافِعِيُّ وَالْأَصْحَابُ. (۱)»

«اگر کسی در ملک خودش بر روی قبر ساختمانی بسازد، مکروه است و اگر در گورستانی وقفی بسازد، حرام است. شافعی و اصحاب به این مطلب تصریح کرده‌اند.»

در کتاب «مواهب الجلیل» نام بسیاری از علمای اهل سنت که ساختن بر روی قبر را به قصد تشخیص قبر جایز دانسته‌اند، ذکر می‌کند. (۲) بنا بر این بسیاری از فقهای اهل سنت ساختن بنا بر روی قبر را فقط در دو مورد حرام می‌دانند:

۱. در صورتی که قبر در گورستان وقفی باشد. و شاید دلیل آن این باشد که در این صورت گورستان فقط برای دفن کردن افراد وقف شده و ساختن بنا بر روی قبر، خارج از موقوف له می‌باشد، و الوقوف علی حسب ما یوقف اهلها؛ یعنی: اموال وقفی در همان مواردی که وقف شده، قابل تصرف می‌باشند.

۲. در صورتی که ساختن بنا به منظور تعظیم در برابر قبر و مباحات کردن به آن باشد.

و در غیر این دو صورت یا حکم به کراهت کرده‌اند و یا حکم به جواز نموده‌اند.

سؤال ما از مدعیان اجماع این است که با وجود مخالفت بسیاری از فقهای اسلام، چگونه ادعا می‌کنید که همه فقهای اسلام ساختن بنا بر روی قبور را حرام می‌دانند و تخریب آنها را نیز واجب می‌دانند؟!

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۷.

۲- مواهب الجلیل، ج ۳، ص ۶۰-۶۱.

ب) بررسی استدلال به روایت ابی الهیاج

استدلال به این روایت از دو جهت مخدوش است:

۱. سند روایت

در سند این روایت نام پنج روای وجود دارد که در کتابهای حدیثی و رجالی اهل سنت مورد مذمت قرار گرفته‌اند.

الف) وکیع: اگرچه در کتابهای رجال اهل سنت از حافظه وکیع بن جراح تمجید شده، ولی عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید:

«سمعت أبی یقول: أخطأ وکیع ابن الجراح فی خمسمائة حدیث (۱)».

«از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می‌گوید: وکیع بن جراح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است.»

و از محمد بن نصر مروزی نیز نقل شده که: «وکیع بن جراح حدیث را تا آخر از حفظ می‌خواند و الفاظ حدیث را تغییر می‌داد؛

گویا نقل به معنا می‌کرد و از اهل زبان عربی نبود.» (۲) ب) سفیان: درباره سفیان ثوری نقل شده است که او در احادیث تدلیس

می‌کرد. (۳) ج) حبیب بن ابی‌ثابت: در مورد او نیز گفته شده است: در احادیث تدلیس می‌کرد. (۴) د) ابووائل: شقیق بن سلمه

ابووائل اسدی در بسیاری از کتابهای رجالی اهل سنت توثیق شده است، (۵) ولی در بعضی از کتابها به عنوان یکی از منحرفین از

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳،

ص ۹۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۰۸ و ج ۳۰، ص ۴۷۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۰۲ و ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۴- التبین لأسماء المدلسین، ص ۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵- الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۳۷۱؛ الثقات ابن حبان، ج ۴، ص ۳۵۴؛ معرفة الثقات، ج ۱، ص ۴۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص

۵۴۷-۵۵۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۶۱-۱۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۱۷.

ص: ۸۱

علی علیه السلام مطرح شده است. (۱) ابوالهیاج: حیان بن حصین ابوالهیاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیرالمؤمنان علی علیه السلام معرفی گشته است. (۲) ولی اگر در تمام کتابهای حدیثی جست‌وجو کنیم، تنها این حدیث از او نقل شده است. سیوطی نیز در «شرح سنن النسائی» می‌گوید: «در تمام کتابهای حدیث تنها همین حدیث از او نقل شده است.» (۳) با توجه به آنچه بیان شد، یک فقیه و محقق در مقام استناد نمی‌تواند به حدیثی که راویان آن در کتابهای رجال مورد جرح و قدح واقع شده‌اند، اعتماد کند.

۲. دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعی و هابی‌ها را اثبات نمی‌کند.

آنان مدّعی هستند ساختن بنا بر روی قبر حرام است و تخریب قبور و گنبدها و بناها واجب! ولی این روایت هیچ دلالتی بر مدّعی آنان ندارد؛ زیرا:

اولاً: در این روایت هیچ اشاره‌ای به تخریب قبور و بناهای ساخته شده بر روی آنها نشده است، بلکه می‌فرماید: «ولا قبراً مشرفاً إلیسویته.» توضیح مفهوم این روایت، نیازمند بررسی معنای «مُشرف» و «تسویه» است.

کلمه «مشرف» از «الشَّرَف» اشتقاق یافته است. و کلمه «الشَّرَف» به معنای بلندی و مکان بلند است. (۴) و بعضی گفته‌اند:

«الشَّرَفُ كُلُّ نَشْرٍ مِنَ الْأَرْضِ قَدْ أُشْرِفَ عَلَيَّ مَا حَوْلَهُ (۵).»

«هر برآمدگی از زمین که نسبت به اطرافش بلندتر باشد، شَرَف است.»

و کلمه «تسویه» به معنای برابر قرار دادن، مساوی و متعادل ساختن است. (۶)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۹.

۲- معرفه الثقات العجلی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ الثقات ابن حبان، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳- شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹؛ حاشیه السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۸۸.

۴- الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۷۹؛ النهایه ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۶۲؛ القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۵۷.

۵- لسان العرب، ج ۹، ص ۱۷۰.

۶- القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۴۵.

ص: ۸۲

با توجه به معنای این دو کلمه، روشن می‌شود منظور از قبر مُشْرِف، قبری است که ارتفاع زیادی داشته و قسمتهایی از آن بلندتر از قسمتهای دیگر آن باشد، مثل کوهان شتر. و منظور از تسویه قبر مشرف این است که سطح این قبر منظم و متعادل و برابر شود و از حالت کوهانی شکل خارج گردد؛ بنابر این، روایت ابی‌الهیاج دلالت بر مسطح نمودن برآمدگی قبر دارد و هرگز از این روایت تخریب قبرها و یا لزوم انهدام بناهای ساخته شده بر روی آنها استفاده نمی‌شود. از این رو همه فقهای مسلمین در استحباب مرتفع ساختن قبور به مقدار چهار انگشت یا یک وجب اتفاق نظر دارند. شیعه (۱) و شافعی (۲) فتوا به استحباب مسطح کردن روی قبر داده‌اند و حنبله و حنفیه و مالکیه (۳) فتوا به استحباب تسنیم قبر (کوهانی شکل قرار دادن قبر) داده‌اند.

و مستند فقها در استحباب اصل مرتفع ساختن قبر علاوه بر روایت ابی‌الهیاج، روایت ابوداود از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر است. قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری» (۴)، ابن حجر عسقلانی در «تلخیص الحبیر» (۵)، نووی در کتاب «المجموع» (۶) و ابن قدامه در «المغنی» (۷) به این روایت استناد کرده‌اند.

متن روایت چنین است:

«روی ابوداود یاسناد صحیح أن القاسم بن محمد بن أبی بکر قال: دخلتُ

۱- تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۹۷؛ ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- الأم، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳- الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۵.

۴- إرشاد الساری، ج ۲، ص ۴۷۷.

۵- تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۲۵.

۶- المجموع، ج ۵، ص ۲۹۵.

۷- المغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۳۸۴.

ص: ۸۳

علی عائشه، فقلت لها: اكشفي لي عن قبر النبي صلى الله عليه وآله وصاحبه فكشفت عن ثلاثة قبور، لامشرفه ولا لاطئه مبطوحه ببطحاء العرصه الحمراء.»

«ابوداود به سند صحيح روايت کرده است که قاسم بن محمد بن ابی بکر گفت: به نزد عائشه رفتم و به او گفتم: پرده را از روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دو قبر دیگر بردار. او چنین کرد و دیدم آن سه قبر نه مشرف (با ارتفاع زیاد) و نه آنچنان صاف بود که با زمین یکسان باشد.»

شیعه معتقد است مسطح کردن روی قبر و خارج کردن آن از حالت کوهانی شکل سنت بوده و کوهانی شکل کردن آن - چنانکه اهل سنت انجام می دهند - بدعت است.

و محیی الدین نووی، از فقهای بزرگ اهل سنت، به این مطلب اعتراف کرده و می گوید:

«الثالثة: تسطیح القبر و تسنیمه، و أيهما أفضل؟ و جهان: الصحيح التسطیح أفضل، وهو نصّ الشافعی فی الامّ و مختصر المزنی، و به قطع جمهور أصحابنا المتقدمین و جماعات من المتأخرین، منهم المارودی و الفورانی و البغوی و خلائق. و صححه جمهور الباقین، كما صححه المصنّف، و صرحوا بتضعیف التسنیم كما صرح به المصنّف ... و ادّعی القاضی حسین اتّفاق الأصحاب [على أفضلیة التسنیم]، و لیس كما قال. و ردّ الجمهور علی ابن أبی هریره فی دعوه أنّ التسنیم أفضل، لكون التسطیح شعار الرافضة. فلا یضّر موافقة الرافضی لنا فی ذلك (۱).»

«امر سوم: مسطح نمودن قبر و کوهانی شکل کردن آن است، و اینکه کدام افضل است، دو نظریه وجود دارد: نظریه صحیح این است که مسطح کردن افضل است و به این مطلب شافعی در کتاب الامّ و در مختصر مزنی تصریح کرده است. و جمهور اصحاب ما از متقدمین و گروه‌هایی از متأخرین یقین به افضل بودن تسطیح دارند، مانند: مارودی فورانی و بغوی و دیگران - مانند مصنف این کتاب - نیز این مطلب را پذیرفته و استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر را تضعیف کرده‌اند. و قاضی حسین، مدعی استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر به اتفاق اصحاب است، ولی این ادعا درست نیست. و جمهور فقها در برابر ابن ابی هریره - که مدعی افضل بودن تسنیم بود و دلیلش این بود که مسطح کردن شعار رافضی‌هاست - مقاومت کرده‌اند. از این رو موافقت با

ص: ۸۴

رافضی در این حکم ضروری به ما نمی‌رساند.»

و در جای دیگر می‌گوید: «سنت این است که قبر بسیار بلندتر از سطح زمین و مانند کوهان شتر ساخته نشود، بلکه آن را یک وجب از زمین بالاتر و به طور مسطح بسازند.» (۱) از تمام مطالبی که تاکنون درباره سند و دلالت روایت ابی الهیاج گفته شد، روشن می‌شود که این روایت هیچ ارتباطی به ادعای وهابیت و حرمت ساختن بنا بر قبور و وجوب انهدام آنها ندارد. ثانیاً: بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد، به قرینه عطف جمله: «ولا تمثالاً إلّا طمسته»؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می‌گذاشتند و آنها را مورد پرستش قرار می‌دادند. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌خواست با دستور خراب کردن آنها، آثار شرک و بت پرستی را محو کند. ماردینی در کتاب «الجواهر النقی» (۲) همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.

ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر

این روایات نیز از دو جهت قابل بررسی است:

۱. سند روایات

اما روایت جابر به لحاظ وجود «ابن جریج» و «ابی‌الزبیر» از نظر سند ضعیف است.

در مورد ابن جریج (عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج) سخنان متضاد و گوناگونی وجود دارد. بعضی - مانند عجلی و ابن حبان و ابن معین - او را ثقه و مورد اطمینان دانسته‌اند و بسیاری دیگر - مانند یحیی ابن سعید، احمد بن حنبل، مالک بن انس و

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳۶.

۲- الجواهر النقی، ج ۴، ص ۲.

ص: ۸۵

دارقطنی - او را ضعیف ومدلس و بی دقت می‌دانند. (۱) و در مورد ابی‌الزبیر از احمد بن حنبل نقل شده است که گفت: «از پدرم پرسیدم آیا ایوب، ابوالزبیر را در نقل حدیث ضعیف می‌دانست؟ او گفت: آری.» (۲) اگر چه ابوالزبیر نیز توسط بعضی توثیق گشته، ولی تضعیف او توسط بعضی دیگر اعتماد به روایت او را متزلزل می‌سازد.

و اما روایت احمد بن حنبل به لحاظ وجود «ابن لهیعہ» از نظر سند ضعیف است.

در کتاب «تاریخ ابن معین» آمده است:

«قلت: کیف روایة ابن لهیعة عن ابی‌الزبیر عن جابر؟ فقال: ابن لهیعة ضعیف السند (۳).»

«گفتم: روایة ابن لهیعہ از ابی‌الزبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعہ ضعیف السند است.»

از یحیی بن سعید درباره تضعیف ابن لهیعہ این عبارات نقل شده است:

۱. ضعیف الحدیث. ۲. ضعیف. ۳. لایتحجّ بحدیثه. ۴. لایراه شیئاً. ۵. ضعیف قبل ان یحترق کتبه و بعد ما احترقت. (۴) ابن حبان می‌گوید:

«کان شیخاً صالحاً، ولکنه یدلس عن الضعفاء قبل احتراق کتبه (۵).»

«ابن لهیعہ شیخ صالحی بود، ولی در نقل روایت از افراد ضعیف تدلیس می‌کرد.» (۶) و اما روایت ابن ماجه از آن جهت که در سند آن شخصی بنام «وهب» ذکر شده و

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۵۷-۳۶۰.

۲- همان، ج ۹، ص ۳۹۱.

۳- تاریخ ابن معین، ص ۱۵۳.

۴- الکامل ابن عدی، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۷-۳۳۱.

۵- کتاب المجروحین ابن حبان، ج ۲، ص ۱۱.

۶- منظور از تدلیس این است که او خبری را که با واسطه شنیده بود و افراد ضعیفی در سند آن روایت وجود داشت، بدون ذکر واسطه‌های ضعیف نقل می‌کرد.

ص: ۸۶

این نام میان هفده نفر - که بعضی کذاب و وضاع هستند - مشترک می‌باشد، این روایت از نظر سندی مورد اعتماد نیست.

۲. دلالت روایات

اینگونه روایات با متنهای متفاوتی که دارند، دلالت بر مدعای وهابیون - مبنی بر حرمت ساختن بنا بر روی قبور یا وجوب انهدام آنها - ندارد؛ زیرا:

اولاً: در این روایات چند چیز نهی شده است: ۱. ساختن بنا بر روی قبرها. ۲.

گچ کاری قبرها. ۳. راه رفتن بر روی آنها. ۴. نشستن روی آنها.

بی‌شک انجام هر یک از این امور در نظر مردم بی‌احترامی به صاحب قبر است و نهی شارع مقدس، بیانگر این است که اسلام همانطور که احترام به اشخاص را در زندگی لازم می‌داند، احترام به جسد بی‌روح آنان را نیز لازم می‌داند. از این رو برای حفظ احترام میت دستور به غسل دادن، کفن کردن، تشییع، نماز خواندن و دفن نمودن آن می‌دهد. و از همین رو، از راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن که موجب تخریب و نابودی قبر می‌گردد، منع کرده است. بعید نیست منظور از ساختن بنا بر روی قبر، ساختن خانه و ساختمان شخصی باشد؛ زیرا این امر مستلزم راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن و نابودی تدریجی آن و در نهایت، باعث بی‌احترامی به قبر و صاحب آن خواهد شد. و اما اگر ایجاد ساختمان برای حفظ حرمت قبر و یا راحتی زائران قبر و یا به عنوان علامت قبر انجام گیرد، مشمول این روایات نخواهد بود.

و مؤید آن این است که قبل و بعد از اسلام قبور پیامبرانی - مانند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف در بیت المقدس و بعضی از پیامبران در عراق، و حضرت حوّا در جده - دارای بنا بوده است و هیچ اشاره‌ای در متون اسلامی به لزوم تخریب آنها نشده است.

ص: ۸۷

و مؤید دیگر آنکه در طول هزار و سیصد سال پس از اسلام، مسلمانان بر روی قبور انبیا و اولیا و ائمه و علما، گنبد و بارگاه می‌ساختند و یاد و خاطره آنها را زنده نگه می‌داشتند و تا زمان عبدالوهاب هیچ کس از علمای اسلام به ساختن گنبد و بارگاه اعتراض نکرد.

و مؤید سوم اینکه جسد مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر، در داخل خانه عایشه دفن شد و اکنون پس از گذشت چهارده قرن، آن مکان بدون هیچ گونه تغییری، بلکه پس از تعمیر و آبادانی پابرجاست. از طرفی هیچ یک از علما و فقهای اسلام لزوم تخریب آن را از روایات استنباط نکرده‌اند.

و مؤید چهارم این است که در حدیث دیگری ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌است که آن حضرت فرمود: «لاتجعلوا بیوتکم مقابر (۱)» و این قرینه است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از احداث خانه‌های شخصی بر روی قبر و مقبره قرار دادن آنها - که موجب بی‌احترامی به قبر می‌گردد - نهی نموده است، نه از احداث هر بنا و ساختمانی.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که این روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده و بپذیریم که جمله «یئنی علیه» انصراف به ساختمان مسکونی ندارد، بلکه هر گونه بنا و ساختمانی را شامل می‌شود، یقیناً نهی در این روایات حمل بر کراهت می‌شود، زیرا متفاهم از این جمله، کراهت بنا بر روی قبر است و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه اهل سنت ایجاد بنا بر روی قبر را مکروه دانسته‌اند. و در گذشته ثابت کردیم که نه تنها اجماعی بر حرمت ساختمان بنا بر روی قبور وجود ندارد، بلکه اکثر فقهای اهل سنت فتوا به کراهت داده‌اند.

بنابر این معلوم می‌شود این روایات - پس از چشم پوشی از سند آنها و بعضی

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۴۱؛ السنن الکبریٰ النسائی، ج ۶، ص ۲۴۰؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص؛ خانه‌های خود را مکانی برای قبرها قرار ندهید.»

ص: ۸۸

اشکالهای دیگر - تنها ممکن است دلالت بر کراهت ایجاد بنا بر روی قبور داشته باشد. و هرگز دلالت بر حرام بودن آن و وجوب تخریب آنها ندارد.

د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودن بنا بر روی قبور اولیا

وهابی‌ها می‌گویند: شیعیان بر روی قبور پیامبران و امامان و امامزادگان و علما ساختمان‌های مجلل و گنبد‌های بزرگ و بارگاه‌های عظیم می‌سازند و با حضور در این مکانها در و ضریح را می‌بوسند و در مقابل قبور آنان تعظیم می‌کنند و به تضرع و گریه می‌پردازند، همه این کارها شرک به خداوند و بزرگتر از پرستش «لات و عزا» است.

در پاسخ این تهمت بزرگ می‌گوییم: بی‌شک در دین اسلام جنازه افراد پس از مردن مورد احترام ویژه‌ای است و در شرع مقدس اسلام دستور داده شده که:

۱. مرده را غسل بدهید و حنوط کنید. ۲. او را با پارچه‌ای تمیز کفن کنید. ۳. بر جنازه او نماز بخوانید. ۴. جنازه او را تشییع کنید. ۵. برای میت عزاداری کنید. ۶.

روی قبر را به اندازه یک وجب یا چهار انگشت مرتفع قرار دهید. (۱) آیا همه این امور حکایت از لزوم حفاظت از میت و رعایت احترام و تکریم آن نیست؟ بی‌شک رعایت احترام جنازه اولیا و امامزادگان از اهمیت بیشتری برخوردار است. بنابراین چه اشکالی دارد که از باب احترام و تکریم از قبور آنها حفاظت شده، بر روی آنها بارگاه بسازند؟!

اکنون از آنان می‌پرسیم: منظور شما از تعظیم شیعیان در برابر قبور و شرک بودن آن چیست؟

اگر منظور شما این است که شیعیان به این اماکن پناه می‌برند و به جای پرستش خداوند یکتا، این قبور را پرستش می‌کنند و از خداوند متعال غافل می‌شوند، یقیناً

۱- أحكام الجنائز الألبانی، ص ۴۷-۱۶۲.

ص: ۸۹

چنین چیزی اگر وجود خارجی داشت، شرک است و همه مسلمانان موظف به مقابله با آن هستند، ولی به طور قطع چنین چیزی وجود خارجی ندارد، بلکه فقط تبلیغات دروغینی است که ابن تیمیّه و ابن قیم و بعضی دیگر از متعصبین اهل سنت، کورکورانه به آن دامن زده‌اند. ما وقتی به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و امامزادگان و مقابر اولیای خدا مراجعه می‌کنیم، چیزی جز عبادت خداوند یکتا در این اماکن مشاهده نمی‌کنیم. مردم با حضور در این اماکن نه تنها از عبادت خداوند غافل نمی‌شوند، بلکه با یادآوری حالات روحی و معنوی و مجاهدتهای آنان در راه خدا مشغول دعا و پرسش خداوند می‌شوند. در زیارتنامه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام می‌گویند: «اشهد أنّك قد أقمّت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر». چگونه شما این بندگان خدا را متهم به شرک می‌کنید، در حالیکه همه آنان در این اماکن به سمت یک قبله (کعبه) نماز می‌گذارند؟! و چگونه ساختن این اماکن را شرک می‌دانید، در حالیکه بر در و دیوار آنها آیات قرآن و نام خداوند متعال نوشته شده است؟!!

و اگر منظور شما این است که ایجاد ساختمان بر روی قبور و ساختن گنبد و بارگاه موجب تعظیم و تکریم آنها و پاس داشتن مقام آنان و بزرگداشت نام آنان می‌شود، این نه تنها قابل مذمت نیست، بلکه امری پسندیده و لازم است؛ زیرا تعظیم و تکریم قبور پیامبران و امامان و اولیاءالله - که یادآور جهاد در راه خدا و ترسیم کننده بندگی خالص خداوند می‌باشد- در واقع تعظیم شعائر الله است و خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۱) «و کسی که نشانه‌های خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت از پرهیزگاری دلهاست.»

ص: ۹۰

و نیز از آنان می‌پرسیم: چرا در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نام رسول الله و خلفای چهارگانه و صحابه و تابعین پس از نام مبارک الله بر روی دیوارها نوشته شده است؟ و چرا در بیت الله الحرام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای اربعه نوشته شده است؟ و چرا نام بسیاری از خیابانهای مکه و مدینه و سایر شهرهای اسلامی به نام اصحاب و تابعین نام گذاری شده است؟ آیا همه اینها جز به خاطر ابراز علاقه به آنان و تکریم و تعظیم نام آنان و پاس داشتن مقام آنان است؟! ساختن بنا و گنبد و بارگاه بر روی قبور آنان نیز تکریم و تعظیم مقام آنان و نوعی ابراز علاقه به مرام و راه آنان است. آیا شایسته است شیعیان به خاطر تعظیم و تکریم پیامبران و امامان و اولیاء الله- که در حقیقت تکریم و تعظیم خداوند و سبب خوشنودی پروردگار می‌شود، متهم به شرک شوند؟!

و نیز از آنان می‌پرسیم: اگر ساختن بنا و گنبد بر روی قبور اولیاء الله حرام است، چرا در طول هزار و سیصد سال و تا زمان عبدالوهاب، مسلمانان بر روی قبور انبیا، امامان و علما گنبد و بارگاه می‌ساختند و هیچ شخصیت علمی و مذهبی از آن جلوگیری نمی‌کرد؟ مگر قبر ابوحنیفه در بغداد بارگاه ندارد؟ مگر قبر مالک در بقیع گنبد نداشت؟ (۱) مگر قبر شافعی در مصر بارگاه ندارد؟ مگر قبور ائمه بقیع- امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام- سالها گنبد و بارگاه نداشت؟ مگر قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه علیهم السلام در قبرستان ابوطالب (معلّاه) دارای ساختمان نبود؟ مگر قبر امثال احمد بن محمد بن غالب و ابن الباجی گنبد نداشت؟ (۲) .

ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور بزرگان دین سیره عملی مسلمانان بوده است.

چطور ممکن است ساختن همه این گنبدها شرک و حرام بوده باشد و علمای اسلام در کشورهای اسلامی نسبت به آن سکوت کرده باشند؟!

۱- مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۸۵؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۹.

نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر

در پایان شایسته است به نقد و بررسی استدلال دیگری بپردازیم که نابخردانه و مغرضانه در جهت تقویت افکار وهابیون و اثبات حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان علیهم السلام در کتابی به نام «المزار عند أئمة الأطهار علیهم السلام» نوشته شده است. این کتاب در سالهای اخیر ترجمه شده و با عنوان «زیارت از دیدگاه ائمه علیهم السلام» بطور گسترده‌ای منتشر و میان زائران بیت الله الحرام توزیع می‌گردد.

در قسمتی از این کتاب روایاتی که دلالت دارند بر مستحب بودن بلند ساختن قبر به اندازه چهار انگشت یا یک وجب، در مسیر استدلال بر جایز نبودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان علیهم السلام مطرح شده است. با کمی دقت در این نوشتار، روشن می‌شود نویسنده و مترجم آن نسبت به فهم متون روایی و اجتهاد در آنها کاملاً بیگانه بوده و هدف آنها فقط فریب افکار عمومی با تحریف لفظی و معنوی در روایات موجود در کتابهای شیعه است. از این رو شایسته است متن این نوشتار را ذکر کرده و سپس به نقد و بررسی آن بپردازیم.

متن استدلال

نویسنده در قسمتی از این کتاب نوشته است:

«از خلال روایات وارده در کتب تشیع آنچه بر می‌آید این است که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند میشود، که از چهار انگشت کمتر، و از یک وجب بیشتر جایز نیست.

روشن است که اگر بلند ساختن قبر طوری که در بعضی جوامع رایج است درست بود، نیازی نبود که امامان از بلند کردن آن منع کنند، یا برای آن مقداری مشخص کنند، ما در اینجا چند روایت بر می‌گزینیم.

روایت اول: از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیهم السلام فرمودند: «یا علی، ادفنی فی هذا المكان وارفع قبری من الأرض أربع أصابع، ورشّ

ص: ۹۲

علیه الماء». (۱) «ای علی مرا در اینجا دفن کن، و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن، آنگاه بر آن آب پاش».

روایت دوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

«أَنَّ قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفَعَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ، وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ بِرَشِّ الْقُبُورِ». (۲) «قبر رسول الله صلی

الله علیه و آله یک وجب از زمین بلند شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند که پس از دفن مُرده بر قبر آب پاشیده شود».

روایت سوم: از امام صادق و ایشان از پدرش و پدرش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می‌کند که قبر پیامبر صلی الله علیه و

آله یک وجب و چهار انگشت از زمین بلند شد و بر آن آب پاشیده شد، و فرمود:

«وَالسَّنَّةُ أَنْ يَرشَّ عَلَى الْقَبْرِ الْمَاءَ» (۳). «سنت این است که بر قبر آب پاشیده شود».

روایت چهارم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«إِنَّ أَبِي قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَرَضِهِ: إِذَا أَنَا مِتَّ فَغَسِّلْنِي وَكفِّنِي وَارْفَعْ قَبْرِي أَرْبَعِ أَصَابِعٍ وَرشَّهُ بِالْمَاءِ». (۴) «هنگامی که پدرم مریض

بود روزی به من فرمود: هرگاه مُردم مرا بشوید و کفن کنید و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و آنگاه بر آن آب پاش».

روایت پنجم: امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أَبِي أَمَرَنِي أَنْ أَرْفَعِ الْقَبْرَ عَنِ الْأَرْضِ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ مَفْرَجَاتٍ، وَذَكَرَ أَنْ

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۵۶

۲- همان، ج ۲، ص ۸۵۷

۳- همان، ج ۲، ص ۸۵۸

۴- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۵۷

ص: ۹۳

رشّ القبر بالماء حسن». (۱) «پدرم به من دستور داده است که قبرش را چهارانگشت جدا از یکدیگر از زمین بلند کنم، و فرمود که آب پاشیدن بر قبر خوب است».

روایت ششم: همچنین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«إِنَّ أَبِي أَمَرَنِي أَنْ أَرْفَعِ الْقَبْرَ عَنِ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ مَفْرَجَاتٍ، وَذَكَرَ أَنَّ رَشَّ الْقَبْرِ بِالْمَاءِ حَسَنٌ، قَالَ: تَوْضُأً إِذَا أُدْخِلْتَ الْمَيِّتَ الْقَبْرَ». (۲) «پدرم به من دستور داد که ارتفاع قبر ایشان را از زمین چهار انگشت باز قرار دهم. و فرمودند: که پاشیدن آب بر قبر خوب است. و فرمود: پس از اینکه جنازه را داخل قبر گذاشتی وضو بگیر».

روایت هفتم: از محمد بن مسلم روایت است که گفت: از یکی از دو امام (باقر و صادق) درباره میت پرسیدم، فرمود:

«تَسْلَمُ مِنْ قَبْلِ الرَّجْلَيْنِ وَ تَلْزُقُ الْقَبْرَ بِالْأَرْضِ إِلَّا قَدْرَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ مَفْرَجَاتٍ، تَرْبَعٌ وَ تَرْفَعُ قَبْرَهُ». (۳) «از طرف پاها بگیر و آنرا داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را با زمین هموار کن».

روایت هشتم: از طریق محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت:

«يُدْعَى لِلْمَيِّتِ حِينَ يَدْخُلُ حَفْرَتَهُ وَ يَرْفَعُ الْقَبْرَ فَوْقَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ». (۴) «برای میت دعا شود و قبر به اندازه‌ی چهار انگشت از زمین بلند شود».

روایت نهم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«يَسْتَحَبُّ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ جَرِيدَةٌ رَطْبَةٌ، وَ يَرْفَعُ قَبْرَهُ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ

۱- همان.

۲- همان.

۳- الكافي، ج ۳، ص ۱۹۵

۴- الكافي، ج ۳، ص ۲۰۱

ص: ۹۴

أربع أصابع مضمومة، و ينضح عليه الماء و يخلی عنه»^(۱) «مستحب است که با او شاخه‌تری در قبر گذاشته شود و قبرش به اندازه چهار انگشت بسته، از زمین بلند شود، آنگاه بر او آب پاشیده شود، سپس به حال خودش رها شود».

محمد آخوندی شارح کافی در شرح جمله «یخلی عنه» مینویسد: «أی لایعمل علیه شیء آخر من حصّ و آجر و بناء و لایتوقف عنده بل ینصرف عنه».

«هیچ چیز دیگری بر او گذاشته و ساخته نشود، نه گچ، نه آجر، و نه دیوار، و کنار قبر نیستند بلکه بلافاصله برگردند».

سپس اضافه می‌کند روایات دیگری وجود دارد که هر کدام از این امور را تأیید می‌کند.

روایت دهم: در روایت طولانی که در آن وفات موسی بن جعفر علیه السلام ذکر شده، آمده است: «فإذا حملت إلى المقبرة المعروفة بمقابر قریش فألحدونی بها و لاترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرجات»^(۲).

«هنگامی که جنازه مرا بر دوش گرفتید و به قبرستان معروف قریش بردید در قبری دفنم کنید که لحد داشته باشد و قبرم را چهار انگشت باز، بیشتر از زمین بلند نکنید».

روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می‌نویسد: «ورفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلى شبر، لا أزيد، لیعرف فیزار فیحترم»^(۳). «قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد».

روایت دوازدهم: شیخ طائفه أبو جعفر طوسی می‌نویسد: «فإذا أراد الخروج من القبر فلیخرج من قبل رجلیه ثم یطم القبر و یرفع من الأرض مقدار أربع أصابع و لا یطرح فیہ من غیر ترابه»^(۴).

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۵۶

۲- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۵۸

۳- شرح اللمعة، ج ۱، ص ۴۴۰

۴- النهایة، ص ۳۹

ص: ۹۵

«کسی که جنازه را در قبر می‌گذارد هنگامی که می‌خواهد از قبر بیرون بیاید از طرف پا بیرون بیاید، سپس قبر پر شود و به اندازه‌ی چهار انگشت از زمین بلند شود، و غیر از خاک خود قبر چیز دیگری بر آن ریخته یا گذاشته نشود». (۱) و در چند صفحه بعدی می‌نویسد:

«از بعضی‌ها که از گنبد و بارگاههای مدرن امروز دفاع می‌کنند و به دلایل نامعلومی! آنرا وسیله‌ی نزدیکی بسوی الله می‌دانند، روایات ذکر شده‌ای را که از ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام نقل کردیم تأویل‌های جور و اجور می‌کنند، از جمله اینکه: قبور ائمه و انبیاء علیهم السلام از روایات مذکور مستثنی هستند.

پاسخ این است که در روایات مذکور بارها ذکر شده که پیامبران و امامان علیهم السلام صراحتاً از بلند کردن قبور شان منع کردند، و حد آن را چهار انگشت تا یک وجب تعیین نمودند، پس با توجه به این صراحت، چگونه می‌توان ادعا کرد که قبور پیامبران و امامان مستثنی است، بلکه قبور این بزرگواران بیش از قبور دیگران مورد نهی قرار گرفته است» (۲).

نقد استدلال

این نوشتار از چند زاویه قابل نقد است:

۱- این روایات از نظر موضوع هیچ ارتباطی به ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرهای پیامبران و امامان و اولیا ندارد، زیرا موضوع تمام این روایات بلند ساختن قبر- یعنی مکان دفن جسد- به مقدار چهار انگشت و یا یک وجب است. در حقیقت این روایات بیانگر تشویق مردم به مرتفع ساختن قبر از سطح زمین و اجتناب از همسان سازی قبر با زمین به هدف امکان تشخیص قبر در هنگام زیارت است.

نویسنده به هدف فریب افکار عمومی موضوع بلند ساختن قبر را به آن مقدار خاص با موضوع ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبر یکی دانسته و تعیین آن مقدار خاص را دلیل بر حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبور پیامبران و امامان علیه السلام

۱- زیارت از دیدگاه ائمه، ص ۱۲-۲۶

۲- همان: ۴۲

ص: ۹۶

معرفی کرده، و این نوعی مغالطه است.

۲- / اگر از نقد پیشین چشم پوشی نموده و بپذیریم که جمله «رفع القبر/ بلند ساختن قبر» شامل ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبرها نیز می‌شود، این روایاتی که نویسنده نقل می‌کند هیچ دلالتی بر ممنوعیت بلند ساختن قبر، بیش از چهار انگشت یا یک وجب، و ایجاد گنبد و بارگاه ندارد، زیرا آنچه ایشان در این نوشتار به عنوان دلیل بر ممنوع و حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه ذکر می‌کند به سه گروه تقسیم می‌شود:

گروه اول: روایاتی که در مجموع دلالت بر استحباب بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت یا یک وجب دارند.

گروه دوم: روایاتی که نهی کرده است از بلند ساختن قبر بیش از مقداری که ذکر شد.

گروه سوم: بعضی از کلمات فقها که به عنوان روایت ذکر شده است.

هر کسی که آشنائی مختصری با مبانی اجتهادی داشته باشد پی به بی اساسی استدلال به این سه گروه برده و از بیگانگی بودن نویسنده نسبت به فهم متون روایی و تحریف لفظی و معنوی روایات توسط او و مترجم پرده برمی‌دارد. از این رو شایسته است به نقد استدلال به هر یک از گروه‌های سه گانه بپردازیم.

گروه اول:

این گروه از روایات به پنج دسته تقسیم می‌شوند:

۱. روایت اول: در این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور می‌دهد قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند کند.

۲. روایت دوم و سوم: در روایت دوم خبر داده شده است از بلند بودن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مقدار یک وجب. و در روایت سوم خبر داده شده است از ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مقدار یک وجب و چهار انگشت.

۳. روایت چهارم، پنجم و ششم: در این روایات امام باقر علیه السلام به فرزندش امام

ص: ۹۷

صادق علیه السلام امر می کند قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند بسازد.

۴. روایت هشتم: در این روایت توصیه شده است به بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت، همانطور که توصیه شده است به دعا برای میت در هنگام دفن.

۵. روایت نهم: در این روایت صراحتاً حکم به استحباب بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت شده است.

روایت هشتم و نهم حکایت دارد از اینکه دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و دستور امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام دستور وجوبی نبوده، بلکه دستور استحبابی بوده است. بنابراین از مجموع این گروه از روایات استفاده می شود که بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت مستحب است. و اما نسبت به بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت، این روایات ساکت بوده و هیچ دلالتی بر جایز نبودن آن ندارند، چنانکه هیچ دلالتی بر مستحب نبودن آن ندارند، زیرا در صورتی این روایات دلالت بر مستحب نبودن بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت و ایجاد گنبد و بارگاه بر روی آن خواهد داشت که معتقد به ثبوت مفهوم برای عدد و حجیت مفهوم عدد باشیم. در حالی که بسیاری از اندیشمندان شیعه و اهل سنت مفهوم عدد را حجیت نمی دانند.

ماردینی در «الجواهر النقی» (۱)، ابن نجیم مصری در «البحر الرائق»، (۲) نووی در «شرح صحیح مسلم» (۳)، بیهقی در «السنن الکبری» (۴)، مبارکفوری در «تحفه الأحمودی» (۵)، مناوی در «فیض القدر» (۶)، حجیت نبودن مفهوم عدد را نظریه جمهور اندیشمندان علم اصول دانسته‌اند.

۱- الجواهر النقی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- البحر الرائق، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳- شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۲۰ و ج ۱۳، ص ۸۸.

۴- السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۸۰.

۵- تحفه الأحمودی، ج ۷، ص ۱۴۷.

۶- فیض القدر، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۴۹۷.

ص: ۹۸

ابن حجر، (۱) کرمانی، (۲) امام رازی، (۳) جلال الدین سیوطی، (۴) مناوی (۵) و بسیاری دیگر از اندیشمندان اهل سنت مفهوم عدد را حجت ندانسته و گفته‌اند: ذکر یک عدد (مانند چهار انگشت) دلیل بر نفی بیش از آن نیست. شیخ حر عاملی (۶)، علامه مجلسی (۷)، محقق قمی، (۸) و بسیاری دیگر از دانشمندان اصولی شیعه نیز مفهوم عدد را حجت نمی‌دانند.

علامه بر آن، در روایت دوم، ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یک وجب، و در روایت سوم یک وجب و چهار انگشت معرفی شده است، و این دلالت دارد بر اینکه استحباب بلند ساختن قبر اختصاص به چهار انگشت ندارند. و بر فرض پذیریم که عدد، مفهوم دارد، تنها چیزی که از این روایت استفاده می‌شود عبارت است از مستحب نبودن ارتفاع قبر بیش از مقدار چهار انگشت یا یک وجب، نه حرام بودن ارتفاع بیش از آن مقدار. با این وجود، نویسنده در نوشتار خود با کمال بی‌شرمی نوشته است:

«از خلال روایات وارده در کتب تشیع بر می‌آید که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند می‌شود که از چهار انگشت کمتر و از یک وجب بیشتر جایز نیست».

گروه دوم:

در گروه دوم روایت در اثبات حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرها ذکر شده است. ولی استدلال به هر دو روایت (روایت هفتم و روایت دهم)

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۹۷.

۲- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۳۷.

۳- روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴- الدیاج علی مسلم، ج ۵، ص ۲۵۵.

۵- فیض القدير، ج ۱، ص ۱۹۸.

۶- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۸۸.

۷- بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۶۳.

۸- قوانین الاصول، ج ۱، ص ۱۶۱.

ص: ۹۹

مخدوش است.

در روایت هفتم نویسنده در لفظ روایت و مترجم در معنای آن تحریف کرده‌اند.

آن دو می‌نویسند:

«از محمد بن مسلم روایت است که گفت از یکی از دو امام (باقر یا صادق) درباره میت پرسید، فرمود: «تسلّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلّا قدر أربع أصابع مفرجات ترّبع و ترفع قبره؛ از طرف پاها بگیر و آن را داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را باز زمین هموار کن».

مترجم و نویسنده، این روایت را از کتاب «الکافی» و «وسائل الشیعه» آدرس می‌دهند. در حالی که متن این روایت در کتاب «الکافی» و نسخه‌ای از «وسائل الشیعه» چنین است: «تسلّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلى قدر أربع أصابع مفرجات و ترّبع قبره؛ میت را از طرف پاها آهسته داخل قبر بگذار، و قبر را تا مقدار چهار انگشت باز به زمین بچسبان، و قبر را چهار گوش کن».

ملاحظه می‌کنید نویسنده، کلمه «تسلّم» را جایگزین کلمه «تسلّه» یا «یسلّ» کرده، و کلمه «إلّا» را دلالت بر حصر دارد جایگزین کلمه «إلی» نموده، و کلمه «ترفع» را اضافه کرده است.

البته در بعضی از نسخه‌ها کلمه «إلّا» وارد شده است، چنانکه در بعضی نسخه‌ها بجای کلمه «ترّبع» کلمه «ترفع» وارد شده است، ولی در هیچ روایتی کلمه «ترّبع» و «ترفع» در کنار همدیگر وارد نشده است.

و مترجم نیز در معنای روایت تحریف کرده است.

علاوه بر آن، بر فرض کلمه «إلّا» درست باشد، این روایت دلالت دارد بر حصر استحباب بلند ساختن قبر در اندازه چهار انگشت، و نسبت به بیش از آن اندازه ساکت است و هیچ دلالتی بر حرام بودن آن ندارد.

علاوه بر آن، سند این روایت ضعیف است، چون در سند این روایت سهل بن زیاد وجود دارد و او ضعیف است.

ص: ۱۰۰

و روایت دهم «لا-ترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرجات» اگر چه در ظاهر دلالت دارد بر اینکه قبر امام علیه السلام نباید بیشتر از چهار انگشت ارتفاع یابد، و نهی دلالت بر حرمت دارد، ولی این روایت از نظر سند بسیار ضعیف بوده و شایسته استدلال نیست، زیرا عمر بن واقد که در سند این روایت بوده مجهول است و در کتابهای رجالی درباره او سخن گفته نشده است.

گروه سوم:

در گروه سوم نویسندگان و مترجم کلمات بعضی از فقها را ذکر کرده و از آنها به عنوان روایت یازدهم و دوازدهم یاد می‌کنند. آنها می‌نویسند:

«روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می‌نویسد: «رفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلى شبر، لأزید، لیعرف فیزار فیحترم؛ قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد».

توجه شما را به چند نکته در مورد این سخن جلب می‌کنم:

۱. آنچه نویسندگان و مترجم نوشته‌اند روایت نیست، بلکه سخن یک دانشمند شیعه است. از این رو طرح آن به عنوان روایت، غلط و دروغ است.

۲. این فرمایش، سخن شهید اول نیست. سخن شهید اول در مقام بیان مستحبات این است: «و رفع القبر أربع أصابع». آنچه نویسندگان ذکر می‌کند سخن شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی) است. از این رو نسبت این سخن به شهید اول دروغ دیگری است.

۳. شهید ثانی می‌فرماید: مستحب است قبر به مقدار چهار انگشت باز و تا یک وجب بلند ساخته شود، و زیادتر از آن مستحب نیست، نه آنکه زیادتر از آن خلاف شرع است.

۴- / مترجم نفهمیده است که جمله «لیعرف فیزار فیحترم» متعلق به «رفع القبر ... إلى شبر» است، و متعلق به «لا- آزید» نیست. معنای سخن ایشان این است:

ص: ۱۰۱

«بلند ساختن قبر از روی زمین به مقدار چهار انگشت باز تا یک وجب مستحب است تا قبر شناخته شده و بتوان آن را زیارت نموده و احترام کرد».

در ادامه، سخن شیخ الطائفه نیز به دروغ و به هدف فریب افکار به عنوان روایت دوازدهم معرفی شده است. از آنچه تا کنون ذکر شده، چند مطلب روشن می‌شود:

۱. کسانی که این نوشتار را تهیه کرده‌اند نسبت به فهم متون روایی کاملاً بیگانه و نا آشنا هستند.
۲. آنان با توسل به تحریف لفظی و معنوی روایات معصومین علیه السلام قصد فریب افکار عمومی را دارند.
- ۳- / آنچه در این نوشتار آمده هیچ دلالتی بر حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان و اولیا ندارد.

ص: ۱۰۳

۳. احداث مسجد بر روی قبرها

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که توسط اهل سنت مطرح می‌شود و وهابی‌ها در تبلیغات خویش، بخصوص در موسم حج و عمره، به عنوان یک شبهه و به قصد تشویش ذهن مسلمانان مطرح می‌نمایند، ساختن مسجد بر روی قبرها و احداث عبادتگاه بر روی قبور پیامبران، امامزادگان و اولیا است.

آنان می‌گویند: ساختن مسجد بر روی قبور و یا دفن کردن میت در مساجد و روشن نگه داشتن چراغ در جایی که قبر وجود دارد، مخالف با شریعت اسلام و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. چرا شما شیعیان بر روی قبرها مسجد می‌سازید و تا پاسی از شب بر بالای آنها چراغ روشن می‌کنید و در آن اماکن نماز می‌گذارید؟! مسجدی که بر روی قبرها بنا شده، باید تخریب شود، همان طور که اگر مرده‌ای در مسجد دفن گردد باید نبش قبر شده، خارج گردد. در دین اسلام مسجد و قبر با یکدیگر جمع نمی‌شود، بلکه هر کدام بعد از دیگری احداث شده باشد، از آن منع شده و تخریب می‌گردد و هر کدام که زودتر بنا شده، باقی می‌ماند. و نماز در مسجدی که بر روی قبر احداث شود باطل است. (۱) دلیل بر این گفتار روایات گوناگونی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است.

یکی از آن روایات این است:

۱- زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۰۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۳۲.

ص: ۱۰۴

«عن عطاء بن یسار، أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اللهم! لاتجعل قبري وثناً يُعبد. اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد (۱).»

«از عطاء بن یسار روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! قبر مرا بُتی قرار نده که عبادت شود. غضب خداوند نسبت به قومی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است.»
و در روایت دیگر، ابو عبیده بن جراح می گوید:

«آخر ماتکم به النبی صلی الله علیه و آله: اخرجوا یهود أهل الحجاز وأهل نجران من جزيرة العرب، واعلموا أن شرار الناس الذين اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد (۲).»

«آخرین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله این بود: یهودیان حجاز و نجران را از جزیره العرب بیرون کنید و بدانید که بدترین مردم در نزد خداوند کسانی هستند که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده‌اند.»
و ابوهریره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید:
«قاتل الله اليهود- والنصارى- اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد (۳).»
«خداوند یهودیان را بکشد، آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده‌اند.»
و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:
«لعن الله اليهود- والنصارى- اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد (۴).»

۱- الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ المصنّف الصنعانی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۸۲.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۳۹۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۸۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۸۰؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۴، ص ۲۵۷؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۱، ص ۴۰۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۹۶؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۴۷.

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۲ و ج ۲، ص ۹۱ و ج ۵، ص ۱۳۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۵ و ج ۵، ص ۲۰۴؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷-۲۸؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۸۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۶۰؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۶؛ المصنّف (ابن أبی شیبۀ)، ج ۲، ص ۲۶۹.

ص: ۱۰۵

«نفرین خداوند بر یهود و نصاری باد؛ زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده‌اند.»

و ابن عتیاس گفته است: «رسول خدا لعنت کرده زنانی را که قبرها را زیارت کنند و کسانی را که بر قبرها مساجد می‌سازند و در کنار آنها چراغهایی می‌افروزند.» (۱) در این روایات، سازندگان مسجد بر روی قبرها به عنوان «مغضوب / مورد خشم» و «ملعون / نفرین شده» و «شرار الناس / بدترین مردم» در نزد خداوند و رسولش معرفی شده‌اند و این دلالت دارد بر اینکه ساختن مسجد بر روی قبور حرام است.

پاسخ شبهه

پاسخ اول

در اینجا باید جمله «اتخذوا قبور انبیائهم مساجد» از نظر مفهومی مورد بررسی قرار گیرد.

این جمله به دو صورت ممکن است معنا شود:

۱. یهودیان و نصاری بر روی قبور یا در کنار قبور پیامبرانشان مسجد می‌ساختند و در آنجا به سمت قبله اصلی و در برابر خداوند یکتا سجده می‌نمودند؛ بنابر این روایات دلالت دارد بر اینکه نباید در روی قبر و یا کنار قبر مسجد ساخت.

۲. یهودیان و نصاری قبر پیامبرانشان را قبله قرار می‌دادند و در برابر آنها سجده می‌کردند؛ مانند بت پرستان که در برابر بت‌های چوبی و سنگی سجده می‌نمودند. از این رو روایات، سجده شرک آمیز و پرستش قبور انبیا و اولیا را مورد نکوهش قرار می‌دهد، نه ساختن مسجد بر روی قبور و یا در کنار قبور را.

بی‌شک مراد از جمله مذکور، معنای دوم است. و شواهد و قرائن گوناگونی در

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۹؛ سنن أبی داود ابن الأشعث، ج ۲، ص ۸۷؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۵۲-۴۵۳.

ص: ۱۰۶

تأیید این مطلب وجود دارد.

اولاً: اگر معنای کلمه «اتخاذ» و «مسجد» از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی گردد، روشن می‌شود که مراد از جمله مذکور، معنای دوم است.

کلمه «اتخاذ» هم در لغت و هم در اصطلاح قرآن و احادیث، به معنای «قرار دادن» و «گردانیدن» است.

در کتاب «المنجد» می‌نویسد: «اتَّخَذَهُ وَتَخَذَهُ تَخْذًا: صَيَّرَهُ. نقول: اتَّخَذَهُ صَدِيقًا:

جعلهُ صَدِيقًا له (۱)؛ اتَّخَذَهُ وَتَخَذَهُ، یعنی: گردانید او را. می‌گوییم: اتَّخَذَهُ صَدِيقًا، یعنی:

او را دوست خودش قرار داد.»

قرآن کریم نیز می‌فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ الْهَوَاهُ (۲) «آیا دیدی کسی را که خدای خود را هوای نفس خود قرار داد؟»

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» (۳) «و گفتند: خداوند برای خویش فرزند قرار داده است.»

و نیز گفته می‌شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اتَّخَذَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا.»

«سپاس خداوندی را که محمد را پیامبر قرار داد.»

و کلمه «مسجد» در اصل به جایی گفته می‌شود که در آن سجده می‌شود. (۴) و در عُرف به محلی گفته می‌شود که در آن دعا و

سایر عبادات انجام می‌گیرد.

با توجه به معنای این دو کلمه، نتیجه می‌گیریم که در معنای جمله «اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» دو احتمال است:

الف) آنها بر قبور پیامبرانشان مسجد بنا کردند.

۱- المنجد في اللغة، ص ۴.

۲- الجاثية/ ۲۳.

۳- البقرة/ ۱۱۶.

۴- تاج العروس، ج ۲، ص ۳۷۱؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۰۴.

ص: ۱۰۷

ب) آنها قبور پیامبرانشان را سجده گاه قرار می‌دادند و در برابر آنان خضوع می‌کردند. سیاق روایت، همین معنای دوم را می‌فهماند. و اگر مراد معنای اول باشد، شایسته بود بگوید: «اتخذوا علی قبور أنبیائهم مساجد»، یعنی: «آنان بر قبور پیامبرانشان مسجدهایی ساختند.» همانطور که در قرآن کریم درباره داستان اصحاب کهف می‌فرماید: «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أُمَّرِهِمْ لَنَنجِدَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» (۱) «کسانی که بر امر آنها غلبه یافتند، گفتند: بر روی آنها مسجدی قرار می‌دهیم.»

بدیهی است که معنای سازگار با لعن و نفرین معنای دوم است، نه معنای اول. یهود و نصاری از آن جهت مورد لعن خدا و رسولش هستند که قبرهای پیامبرانشان را قبله خویش قرار می‌دادند و در برابر آنان سجده می‌نمودند؛ مانند سجده بت پرستان در برابر بتها.

بسیاری از اندیشمندان اهل سنت نیز از روایاتی که ذکر شد همین معنای دوم را استنباط کرده‌اند. از بیضاوی نقل شده است: «چون یهود و نصاری به منظور بزرگداشت مقام پیامبران بر قبور آنان سجده می‌کردند و قبرها را قبله قرار داده. در نماز به سوی آنها می‌ایستادند و آنها را بُت قرار می‌دادند، پیامبر اسلام مسلمانها را از این کار منع کرد. اما اگر کسی مسجدی در کنار قبر شخص صالحی بسازد و قصدش تبرک و نزدیک شدن به آن شخص باشد، نه تعظیم در برابر قبر و قبله قرار دادن آن، این کس مشمول وعده عذاب نیست.» (۲) و سندی بن عبدالهادی در حاشیه بر سنن نسائی می‌نویسد: «منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امتش را از آنچه یهود و نصاری با قبرهای پیامبرانشان انجام دادند بر

۱- کهف / ۲۱.

۲- فتح الباری، ج ۱، ص ۴۳۸؛ شرح سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۲.

ص: ۱۰۸

حذر دارد، زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، یا به سمت آن قبرها به قصد تعظیم سجده می‌کردند، و یا آنها را قبله قرار می‌دادند و در نماز به سمت آنها می‌ایستادند.» (۱) و بکری در کتاب «اعانة الطالبین» درباره معنای این روایت می‌نویسد: «آنچه از آن نهی شده است قبله قرار دادن این قبرها به قصد تبرک و مانند آن است.» (۲) و در جای دیگر می‌نویسد: «آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار می‌دهند، یعنی؛ با نماز خواندنشان به سمت آن قبرها.» (۳)

قرطبی در تفسیر آنچه ابو مرثد غنوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند (لا تصلوا إلی القبور ولا تجلسوا علیها) می‌گوید: «این قبرها را قبله قرار نده و بر آنها یا بسوی آنها نماز نخوانید چنانکه یهود و نصاری انجام داده‌اند.» (۴) ابن عبدالبر در کتاب «التمهید» می‌گوید: «و احتمال می‌رود معنای حدیث این باشد: قبرهای پیامبران را قبله‌ای که به سمت آن نماز خوانده می‌شود قرار نده.» (۵) ثانیاً: در روایت عطاء بن یسار، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا می‌فرماید: «اللهم! لاتجعل قبری وثناً یُعبد؛ پروردگارا! قبر من را بُت قرار نده...» و این قرینه است بر اینکه مرادش از «قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد» این است که چون قوم یهود و نصاری قبرهای پیامبرانشان را بُت قرار می‌دادند، خداوند بر آنها غضب کرده است.

ثالثاً: وقتی پیشینه اعتقادی و عملی یهود و نصاری را بررسی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که آنان درباره پیامبران خویش غلو می‌کردند و به قصد تعظیم آنان، سخنهاى شرک‌آمیز می‌گفتند، و به همین جهت همواره مورد نکوهش خداوند قرار می‌گرفتند؛ از این رو در قرآن کریم می‌فرماید:

۱- حاشیة السندي علی سنن النسائي، ج ۲، ص ۴۱.

۲- إعانة الطالبین، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴- تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۵- التمهید، ج ۶، ص ۳۸۳.

ص: ۱۰۹

«قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرِيُّ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَا لِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضْهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (۱) «قوم یهود: گفتند: عزیز پسر خداوند است. و قوم نصارا گفتند: مسیح پسر خداوند است.

این چیزی که بر زبان می‌آوردند، همانند سخن کسانی است که بیش از این کافر شده بودند. خداوند آنها را بُکشد. به کدام بیراهه رانده می‌شوند؟!»

توجه دارید که جمله «قاتلهم الله» در نکوهش یهود و نصاری صادر شده است، به خاطر اینکه آنان درباره پیامبرانشان غلو کرده، سخنان شرک‌آمیز می‌گفتند. و همین جمله نیز در حدیث ابوهریره درباره یهود نقل شده است و دلیل آن را «اتخذوا قبور أنبياهم مساجد» قرار داده است و این قرینه است بر اینکه منظور از «مساجد» ساختن مسجد بر روی قبر نیست، بلکه منظور این است که آنان به قصد تعظیم پیامبرانشان در کنار قبور آنان کارهای شرک‌آمیز انجام می‌دادند، این قبرها را مسجد قرار می‌دادند و برای آنها سجده می‌کردند.

پاسخ دوم

بر فرض بپذیریم که مراد از اتخاذ مسجد این است که یهود و نصاری بر روی قبرهای پیامبرانشان مسجد می‌ساختند و به همین جهت لعن شده‌اند. ولی باید توجه داشت که لعن در همه موارد دلالت بر حرمت ندارد؛ زیرا معنای لعن خداوند دور شدن شخص از رحمت خداوند است، بلکه در بسیاری از موارد کلمه «لعن» برای بیان کراهت استعمال شده است، مانند این روایت: «لعن الله كل مذواق مطلق» (۲)؛ خداوند هر کسی را که زیاد طلاق می‌دهد، نفرین می‌کند. بی‌شک طلاق همواره جایز است، اگر چه زیاد طلاق دادن کراهت دارد.

بنابراین، روایات مذکور دلالت بر کراهت ساختن مساجد بر روی قبور و خواندن نماز در آنجا دارد. و کراهت در این گونه موارد به معنای اقل ثواباً (ثواب کمتر) است.

۱- التوبة / ۳۰.

۲- البحر الرائق، ج ۳، ص ۴۱۲.

ص: ۱۱۰

پاسخ سوم

چگونه ممکن است بگوییم: «قبر و مسجد قابل جمع نمی‌باشند»، در حالیکه قبر اسماعیل علیه السلام در مسجد الحرام داخل حجر اسماعیل است و قبر هفتاد پیامبر در مسجد الحرام بین حجر الأسود و چاه زمزم واقع شده است.

طحطاوی در حاشیه بر شرح مراقی الفلاح، در دفاع از کراهت نداشتن نماز در مقبره پیامبران می‌گوید:

«لأ- نهم أحياء في قبورهم، ألا ترى أن مرقد اسماعيل عليه السلام في الحجر تحت الميزاب وأن بين الحجر الأسود وزمزم قبر سبعين نبياً (۱)».

«زیرا پیامبران در داخل قبرها نیز زنده‌اند. آیا نمی‌بینی که مرقد اسماعیل علیه السلام در حجر زیر ناودان طلا و قبر هفتاد پیامبر در فاصله میان حجرالاسود و چاه زمزم می‌باشد؟»

پاسخ چهارم

مسجد النبی به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مکانی ساخته شد که گورستان مشرکان بود.

و این مطلبی است که تمام اندیشمندان اهل سنت پذیرفته‌اند. (۲) در روایتی انس بن مالک گفته است: «پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و در بالای مدینه در منطقه‌ای به نام بنو عمرو بن عوف فرود آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن منطقه چهارده شب اقامت کرد. سپس شخصی را به نزد قبیلۀ بنی النجار فرستاد و آنها را فراخواند. بنی النجار شمشیرها را به کمر بسته، به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد، ابوبکر پشت سر او بود و بزرگان بنی النجار در اطراف آن حضرت حرکت می‌کردند، تا رسیدند به حیاط خانه ابویوب. پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت هرگاه هنگام نماز می‌شود

۱- حاشیة الطحطاوی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- ابن قدامه می‌گوید: «در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله قبرهای مشرکان وجود داشت و این مطلب اتّفاقی است.» المغنی، ج

۱، ص ۷۱۸.

ص: ۱۱۱

نماز بخواند و [اگر هنگام نماز می‌شد] در آغل گوسفندان هم نماز می‌خواند. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خویش دستور احداث مسجدی را دادند. شخصی را به نزد بنی‌النجرار فرستاد و به آنان فرمود: ای قبیله بنی‌النجرار! قیمت این مکان را که دیوارچینی کرده‌اید ارزیابی کنید. بنی‌النجرار گفتند: به خدا سوگند قیمت آن را جز از خداوند نمی‌خواهیم. - اُنس می‌گوید: در داخل آن محوطه قبرهای مشرکان و خانه‌های خراب و درختان خرما وجود داشت - پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد قبرهای مشرکان ویران گردد و خرابه‌ها همسان شود و درختان خرما قطع گردد. اصحاب درختان خرما را در قبله مسجد به طور منظم و در یک ردیف گذاشتند و در دو طرف نخلها سنگ‌ریزه‌هایی را جاسازی کردند (تا غلتیدن آنها آسان شود) و سنگهای بزرگ را بر روی آنها به مکان دیگری منتقل ساختند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در کنار آنها بود و می‌فرمود:

پروردگارا! خیر و نیکی جز نیکی آخرت نیست، پس انصار و مهاجرین را بیامرز. (۱) این روایت را بسیاری از محدثین و فقهای اهل سنت ذکر کرده‌اند (۲) و گواه بر این است که ساختن مسجد بر روی قبور اشکالی ندارد.

بنابر این هیچ دلیل معتبری بر حرام بودن احداث مسجد در روی قبور یا کنار قبور وجود ندارد، بلکه احداث مسجد بر روی قبرهای انبیا و امامان و اولیا امری پسندیده و از مصادیق تعظیم شعائر خداوند است.

آری، احداث مسجد در گورستانی که فقط برای گورستان وقف شده است، یا احداث قبر در مسجدی که فقط برای مسجد وقف شده جایز نیست؛ زیرا در موقوفات، آنگونه که وقف شده‌اند تصرف جایز است.

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۴۴؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۶۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۰؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۳۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۹؛ مسند أبی یعلی، ج ۷، ص ۱۹۴؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۰؛ البدایه و النهایه (ابن کثیر) ج ۳، ص ۲۶۱؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۳۰۳.

ص: ۱۱۳

۴. دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه

شبهه

یکی از دیگر شبهه‌هایی که توسط مبلغان اهل سنت مطرح می‌شود، خواندن دعا و نماز در کنار مرقد پیامبران، امامان، علما و قبور سایر مسلمانان است. همواره در بقیع و مزار شهدای احد و سایر اماکن از خواندن نماز و دعا جلوگیری کرده، خواندن قرآن یا فاتحه برای اموات را کاری بیهوده و بلکه بدعت و حرام می‌دانند. البته اینگونه تبلیغات برگرفته از آموزه‌های ابن تیمیه و ابن قیم است. ابن تیمیه می‌گوید:

«نماز در کنار قبور مشروع نیست.»^(۱) و نیز می‌گوید: «نماز در مقبره و یا به سوی مقبره صحیح نیست.»^(۲) و ابن قیم می‌گوید: «از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که برای عزاداری اجتماع شود و برای میت قرآن خوانده شود، نه در کنار قبرش و نه در جای دیگر. همه این کارها بدعت‌های جدیدی است که اسلام نمی‌پسندد.»^(۳)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲- الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۲۶؛ الاختیارات العلمیة، ص ۲۵ به نقل از أحكام الجنائز البانی، ص ۲۱۴.

۳- زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۰۸.

ص: ۱۱۴

آنان در مقام استدلال به چند روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استدلال کرده‌اند:

روایت اول: «ابوسعید خدری گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه زمین مسجد است، جز مقبره و حَمَام.» (۱)
 روایت دوم: «پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز در میان قبرها نهی فرموده است.» (۲) روایت سوم: «ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: در خانه‌های خود جایی را برای خواندن نماز اختصاص دهید و آنها را قبر قرار ندهید.» (۳) روایت چهارم: «ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: خانه‌های خود را گورستان قرار ندهید.» (۴) روایت پنجم: «زید بن جبیره از داود بن حصین از ابن عمر روایت کرده است:

در پرتو شریعت ؛ ؛ ص ۱۱۴

امیر صلی الله علیه و آله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، مقبره، وسط راه، حمام، آغل‌های شتران و پشت بام کعبه.» (۵) از مجموع این روایات استفاده می‌شود که نماز خواندن در کنار قبرها حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از خواندن نماز در کنار قبرها نهی کرده است، و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور در حرمت دارد. در این جهت تفاوتی میان قبرهای افراد معمولی و قبرهای پیامبران و امامان و شهدا نیست، زیرا روایات مطلق است و شامل همه این موارد می‌شود.

۱- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۸۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج ۱، ص ۱۱۹؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۲۵۱، السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۳۴۳.

۲- صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۹۰؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۱۹۵؛ مسند أبی یعلی، ج ۵، ص ۱۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷.

۳- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۲ و ج ۲، ص ۵۶، سنن أبی داود ابن الأشعث، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۲.

۵- نصب الرایة، ج ۲، ص ۳۷۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۲، ص ۳۲۹.

ص: ۱۱۵

پاسخ شبهه

الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه

۱. اصل اولی این است که اقامه نماز اختصاص به مکان خاصی ندارد؛ پس هر مسلمانی می‌تواند در هر مکانی نمازهای واجب و مستحب خود را بخواند، مگر اینکه شارع مقدس در مورد مکانی خاص از اقامه نماز نهی کرده باشد. مراجعه به قرآن کریم و احادیث، بیانگر وجود یک قاعده کلی و اصل اولی در اسلام است به نام «صحة الصلاة في كل مكان إلا ما خرج بالدليل»؛ «نماز در هر مکانی صحیح است مگر اینکه دلیل خاصی درباره بطلان نماز در یک مکان خاص وجود داشته باشد».

خداوند متعال می‌فرماید:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ» (۱) «نماز را در وقت زوال خورشید تا ابتدای تاریکی شب و هنگام طلوع فجر به پا دارید.»

«وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (۲) «و هر کجا بودید صورتتان را هنگام نماز بسوی قبله برگردانید»

در آیه اول برای اقامه نماز، وقت خاصی را معین کرده است، ولی از مکان خاص هیچ سخنی به میان نیاورده، پس آیه نسبت به مکانها اطلاق دارد.

و در آیه دوم خداوند متعال تصریح کرده است که در هر مکانی که بودید، نماز را به سمت قبله اقامه کنید.

و همچنین - علاوه بر روایات موجود در کتابهای ما شیعیان - روایتی را اباذر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود ذکر کرده‌اند که دلالت آن بر وجود این قاعده کلی بسیار واضح و روشن است.

اباذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

۱- الإسراء / ۷۸.

۲- البقرة / ۱۴۴.

ص: ۱۱۶

«حيثما أدركتك الصلاة فصلّ والأرض لك مسجد (۱).»

«هر کجا که هنگام نماز شد، نماز را اقامه کن؛ زیرا همه زمین برای تو مسجد است.»

این روایت با تعبیرهای گوناگون در کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است، در بعضی عبارتی را که ذکر کردیم، و در بعضی دیگر: «أينما ادركتك الصلاة فصلّ، فهو مسجد» یا «قال: جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، فحيثما أدركتك الصلاة فصلّ» یا «حيثما أدركتك الصلاة فصلّ، فإنه مسجد» وجود دارد. (۲) مضمون همه این عبارات یک مطلب است و آن مطلب عبارتست از صحیح بودن نماز در هر مکانی، مگر اینکه یک دلیل گویا و صریح درباره مکان خاصی وارد شده باشد که ادای نماز در آن مکان حرام باشد.

فقهای اهل سنت نیز روایت ابوذر را یک قانون کلی و اصل اولی معرفی کرده و برای اثبات صحت نماز در بسیاری از مکانها به این روایت استناد کرده‌اند.

ابن حزم در کتاب «المحلی» می‌نویسد:

«الصلاة في البيعة والكنيسة وبين النار والمجزرة... وفي كل موضع جائزة ما لم يأت نص أو إجماع متيقن في تحريم الصلاة في مكان ما، فيوقف عند النهي في ذلك،... عن أبي ذر، قال قلت: يا رسول الله! أي مسجد وضع في الأرض أول؟ قال: المسجد الحرام. قلت: ثم أي؟ قال: المسجد الأقصى.»

قلت: کم بینهما؟ قال: أربعون سنة، ثم حيثما ادركتك الصلاة فصلّ، فهو مسجد (۳).»

نماز در معبد یهودیان و کلیسای مسیحیان و میان آتش و کشتارگاه و ... در هر مکانی جایز

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۶.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۵۶ و ۱۶۰؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۵، ص ۲؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۶؛ صحیح ابن خزيمة، ج ۲، ص ۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۷۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۹۸.

۳- المحلی، ج ۴، ص ۸۱-۸۲.

ص: ۱۱۷

است، تا زمانی که روایت یا اجماع مستحکمی بر حرام بودن نماز در مکان خاصی وارد نشده باشد، در غیر این صورت باید از خواندن نماز در آن مکان خودداری کرد. ابوذر می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! نخستین مسجدی که در روی زمین تأسیس شد کدام مسجد است؟ فرمود: مسجد الحرام. عرض کردم: پس از آن چه مسجدی تأسیس شد؟ فرمود: مسجد الاقصی، و شما باید هر کجا هنگام نماز شد، نماز را اقامه کنی؛ زیرا همانجا مسجد است.»

و نیز می‌گوید: «نماز جایز است در معابد و کلیساها و آتشکده‌ها و محلّ نگهداری بتها و خانقاه‌ها، در صورتی که آنچه اجتناب از آن در هنگام نماز واجب است - مانند خون یا شراب یا ... - در آنجا نباشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است، پس هنگام نماز هر کجا بودی نماز بخوان.» (۱) و نیز می‌گوید: «این مطلب درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده، پس هر کجا وقت نماز رسید نماز بخوان. لذا جایز نیست کسی را از خواندن نماز در مکانی منع کرد، مگر مکانی که روایتی درباره منع نماز در آنجا وارد شده باشد.» (۲) سید سابق در کتاب «فقه السنّه» می‌نویسد: «از نعمتهای ویژه‌ای که خداوند به امت اسلام داد، این است که زمین را برای آنان پاک و مسجد قرار داد. بنابراین هر کسی از مسلمانان در هر کجا که وقت نماز شد، در همانجا باید نماز بخواند، ابوذر گفته است ...» (۳) نووی در «شرح صحیح مسلم» می‌نویسد: «فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله (اینما ادر کتک ...)

۱- همان، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۲- همان، ج ۵، ص ۷۶.

۳- فقه السنّه، ج ۱، ص ۲۴۶.

ص: ۱۱۸

دلالت بر جواز نماز در تمام مکانها دارد، مگر مکانهایی که شرع استثنا کرده است.» (۱) قرطبی نیز در «تفسیر القرطبی» درباره روایت ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی خواندنی و بدون تعصب دارد. ایشان ابتدا اشاره‌ای به گفتار بعضی از علما دارد که از اقامه نماز در بعضی مکانها منع کرده‌اند. سپس روایت ترمذی از ابن عمر را نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، گورستان، وسط راه، حمام، آغل‌های شتران و بر بام خانه خدا. و در ادامه اشاره می‌کند به اقوال علما درباره نماز خواندن در این مکانها. آنگاه می‌گوید:

«الصحيح - إن شاء الله - الذي يدل عليه النظر والخبر أن الصلاة بكل موضع طاهرٍ صحيحهٌ.

وما روى - من قوله صلى الله عليه وآله: (إن هذا واد به شيطان)، وقد رواه معمر عن الزهري، فقال: (واخرجوا عن المواضع التي أصابكم فيها الغفلة)، وقول علي: (نهاني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أصلي بأرض بابل فإنها ملعونة)، وقوله عليه السلام حين مرّ بالحجر من ثمود: (لا تدخلوا هؤلاء المعدنين إلا أن تكونوا باكين)، ونهيه عن الصلاة في معادن الإبل، إلى غير ذلك مما في الباب - فإنه مردود إلى الأصول المجتمع عليها والدلائل الصحيح مجيئها. قال الإمام الحافظ أبو عمر: المختار عندنا في هذا الباب أن ذلك الوادي وغيره من بقاع الأرض جائز أن يصلى فيها كلها ما لم تكن نجاسة متيقنة تمنع عن ذلك.

ولا معنى لاعتلال من اعتل بأن موضع النوم عن الصلاة موضع شيطان، وموضع ملعون لا يجب أن تقام فيه الصلاة.

وكل ما روى في هذا الباب من النهي عن الصلاة في المقبرة وأرض بابل وأعطان الأبل وغير ذلك مما في هذا المعنى، كل ذلك عندنا منسوخ ومدفوع

۱- شرح صحيح مسلم النووی، ج ۵، ص ۲.

ص: ۱۱۹

لعموم قوله صلى الله عليه و آله: (جعلت لى الأرض كلها مسجداً وطهوراً).

وبقوله صلى الله عليه و آله: (جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً) أجزنا الصلاة فى المقبرة والحمام وفى كل موضع من الأرض إذا كان طاهراً من الأنجاس. وقال صلى الله عليه و آله لأبى ذر: (حيثما ادر كتيك الصلاة فصل، فإن الأرض كلها مسجد)، ذكره البخارى ولم يخص موضعاً من مواضع.

وأما من احتج بحديث ابن وهب- قال: أخبرنى يحيى بن أيوب عن زيد بن جبيره عن داود بن حصين عن نافع عن أبى عمر- حديث الترمذى الذى ذكرناه، فهو حديث انفرد به زيد بن جبيره وأنكروه عليه، ولا يعرف هذا الحديث مسنداً إلا بروايه يحيى بن أيوب عن زيد بن جبيره. وقد كتب الليث بن سعد إلى عبدالله بن نافع مولى ابن عمر يسأله عن هذا الحديث، وكتب إليه عبدالله بن نافع: لا أعلم من حدث بهذا عن نافع إلا قد قال عليه الباطل (۱).

نظريه صحيح و مستدل این است که نماز در هر مکانی که پاک باشد صحیح و جایز است.

و امّا اینکه می‌بینید روایت شده است از رسول خدا صلى الله عليه و آله که فرمود: در این مکان شیطان وجود دارد، و یا معمر از زهرى روایت کرده است که پیامبر صلى الله عليه و آله فرمود: از مکانهایی که موجب غفلت می‌شود خارج شوید، و یا از علی علیه السلام روایت شده که: پیامبر صلى الله عليه و آله مرا از خواندن نماز در سرزمین بابل نهی فرمود، زیرا این سرزمین نفرین شده است، و یا فرمایش آن حضرت در هنگام برخورد با فردی از قوم ثمود در کنار حجرالاسود: بر این عذاب شده گان وارد نشوید، مگر اینکه گریان باشید، و یا اینکه پیامبر صلى الله عليه و آله از نماز در آغل‌های شتران نهی کرده است، و یا احادیث دیگری که در این باب وارد شده است،

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۴۸-۵۰.

ص: ۱۲۰

همه اینها به احکام اصولی اسلام که مورد اتفاق می‌باشد و نیز به دلیلهای درستی که در آینده می‌آید برگشت داده می‌شود. امام حافظ ابو عمر (۱) گفته است: نظر ما در این باب این است که نماز در آن وادی- درّه‌ای که قوم ثمود در آنجا می‌زیستند- و سایر مکانهای روی زمین جایز است، در صورتی که یقین به نجاست آن مکان نباشد.

و معنا ندارد که کسی عذر آورد که مکان خواب جای شیطان و نفرین شده است.

و هر آنچه در این باب روایت شده- مانند نهی از نماز در مقبره یا سرزمین بابل یا آغلهای شتران و ...- به نظر ما منسوخ و بی‌اساس است؛ زیرا عموم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً و طهوراً) شامل همه آن موارد می‌شود. و به دلیل فرمایش آن حضرت: (جعلت لی الأرض ...) نماز در مقبره و حمام و هر مکان دیگری که آلوده به نجاست نباشد را جایز می‌دانیم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: حیثما ادر کتک الصلاة فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد.

این روایت را بخاری نقل کرده و اختصاص به مکان خاصی نداده است.

در پاسخ از کسانی که برای اثبات عدم جواز، به حدیث ابن وهب- که گفته است: یحیی بن ایوب، از زید بن جبیره، از داود بن حصین، از نافع از ابن عمر برای من روایت کرد- حدیثی که ترمذی ذکر کرده است، استدلال می‌کنند، می‌گوییم: این حدیث را تنها زید بن جبیره نقل کرده است و از او نپذیرفته‌اند. (۲) و نیز این حدیث فقط به روایت یحیی بن ایوب از زید بن جبیره مسند است. لیث بن سعد به عبدالله بن نافع نامه‌ای می‌نویسد و از این حدیث می‌پرسد. عبدالله ابن نافع در جواب می‌نویسد: من کسی را که این حدیث را از نافع نقل کرده است، بهتان زننده به او می‌دانم.»

۱- منظورش ابن عبدالبر در کتاب «التمهید» است. ر. ک: کتاب التمهید ج ۵، ص ۲۰۳.

۲- در خصوص ضعف زید بن جبیره به طور مفصل سخن خواهیم گفت.

ص: ۱۲۱

در مجموع قرطبی معتقد به استواری قاعده کلی (صحت نماز در هر مکان) است و عموم فرمایش رسول‌الله صلی الله علیه و آله «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً، فحیثما ادرکتک الصلاة فصل» را پایدار می‌داند و روایات معارض را حمل بر کراهت می‌کند. بنابراین از آیات قرآن کریم و روایت پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود که اصل اولی درباره اقامه نماز در مقبره و مشاهده مشرفه و نیز هر مکان دیگری جواز آن است.

مگر اینکه روایت معتبر و دلیل مستحکمی در خصوص موردی عدم جواز را ثابت کند؛ مانند روایاتی که اقامه نماز در مکان غضبی یا نجس را ثابت می‌کند.

و امّا روایات پنجگانه‌ای که درباره نهی اقامه نماز در کنار قبور ذکر شده- همانطور که خواهد آمد- از استحکام لازم برخوردار نبوده، قدرت تخصیص عمومات را نداشته و دلالت بر حرمت ندارند.

۲. در خصوص روایت اول (روایت ابو سعید خدری) باید گفت که این روایت با سندهای نامتوازن و مضطرب از ابو سعید نقل شده است. ترمذی می‌گوید: «حدیث ابوسعید از عبدالعزیز بن محمد به دو روایت نقل شده است. بعضی ابوسعید را در سند روایت ذکر کرده‌اند، و بعضی ذکر نکرده‌اند و این حدیث اضطراب دارد.»^(۱) البته این حدیث در منابع حدیثی شیعه با سند معتبر نقل شده است. عبید بن زراره می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: تمام زمین مسجد است، مگر چاه مدفوع یا مقبره یا حمام.»^(۲) بنابراین این باید از ضعف سندی این روایت چشم‌پوشی کنیم. ولکن دلالت آن بر مشروع نبودن نماز در کنار قبور و مشاهده مشرفه پذیرفتنی نیست، زیرا:

اولاً: کلمه (مسجد) در اصل به معنای مکانی است که بر روی آن در برابر خداوند سجده می‌شود، لذا معنای (الأرض کلها مسجد) این است که تمام نقاط روی زمین شایسته سجده کردن در برابر خداوند متعال است. از این رو معنای جمله (إلا المقبره

۱- سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- وسائل الشیعه، الباب ۱ من أبواب مکان المصلی، ح ۴.

ص: ۱۲۲

أو الحَمَام) این است که بر روی قبر یا در حمام که در معرض نجاست می‌باشند، سجده نشود. امّا درباره سجده کردن در برابر خداوند در کنار قبور و مشاهد مشرفه، این روایت ساکت است.

ثانیاً: در روایت زراره جمله «بئر غائط» اضافه شده است و جمله «مقبره أو حمام» بر آن عطف شده است. و در روایت ابن عمر کلمه «مقبره» عطف بر «مزبله و مجزرة» شده است. اینها قرینه است بر اینکه مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از نهی در این موارد اشاره به در امان ماندن از نجاست در هنگام نماز می‌باشد، پس این روایت اقامه نماز در این اماکن را، در صورتی که به همراه نجاست باشد، حرام و باطل می‌داند و در غیر این صورت حمل بر کراهت می‌شود.

ابن قدامه نیز می‌گوید: «علت نهی از نماز در این مکانها این است که احتمال نجس شدن لباس یا بدن نماز گزار بسیار زیاد است، لذا شارع مقدس حکم به بطلان نماز را مشروط به نجس شدن کرده است، نه وجود نماز گزار در آن مکانها.» (۱) ثالثاً: در این حدیث کلمه «مقبره» ذکر شده است. و مقبره به معنای گورستان است. این روایت تنها دلالت بر کراهت اقامه نماز در گورستان دارد و شامل مشاهد مشرفه- مانند مشهد امام علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و...- نمی‌شود؛ زیرا گورستان بر آنها صدق نمی‌کند.

۳. روایت دوم (روایت آنس) نیز نمی‌تواند حرمت نماز خواندن در کنار قبرها را ثابت کند؛ زیرا این روایت اگر چه موافق با مضمون بعضی روایات در کتابهای حدیثی ماست- مانند روایت عمّار سباطی از امام صادق که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که میان قبرها نماز می‌خواند پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: «جایز نیست مگر اینکه از چهار طرف ده ذراع با قبر فاصله داشته باشد.» (۲)- ولی روایات دیگری نیز

۱- المغنی، ج ۱، ص ۷۱۸.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۳۹۰، ح ۱۳.

ص: ۱۲۳

وجود دارد که نماز میان قبرها را جایز دانسته است، مانند روایت معمر بن خلاد (۱) یا روایت علی بن یقظین (۲) از امام رضا علیه السلام. این روایات متعارض هستند، و راه علاج تعارض آنها حمل روایت انس و عمّار بر کراهت است.

البته کلمه «بین القبور» اشاره به گورستانی دارد که در آنجا قبرهای فراوانی وجود دارد. پس شامل نماز در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و قبرهای انفرادی نمی‌شود.

۴. روایت سوم (روایت ابن عمر) و روایت چهارم (روایت ابوهریره) نیز ربطی به مدّعی شما ندارد؛ زیرا مضمون این دو روایت این است که در خانه‌های خویش نماز بخوانید و مشغول ذکر شوید، این خانه‌ها را مانند قبرها و گورستانهایی که اموات را در درون خود جای داده و اثری از عبادت و ذکر خداوند در آنها نیست، قرار ندهید.

و روایات دیگری که در همین باب وارد شده است همین معنا را تأیید می‌کند.

متقی در «کنز العمال» روایت کرده است:

«اجعلوا فی بیوتکم من صلاتکم واعمروها بالقرآن، فإن أفقر البيوت بيت لا يقرأ فيه كتاب الله (۳)».

«در خانه‌ها نماز بخوانید و آنها را با قرائت قرآن آباد کنید؛ زیرا فقیرترین خانه‌ها، خانه‌ای است که در آن کتاب خدا قرائت نشود.» و بعضی از محققین اهل سنت نیز روایت ابن عمر و ابوهریره را آنگونه که ذکر شد معنا کرده‌اند. (۴) ۵. روایت پنجم به لحاظ وجود زید بن جبیره در سند آن، ضعیف است. درباره زید بن جبیره این عبارات از فقها و محدّثین نقل شده است: «منکر الحدیث»،

۱- التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۸۹۷.

۲- همان، ص ۳۷۴، ح ۱۵۵۵.

۳- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۹۳.

۴- تنویر الحوالک سیوطی، ص ۱۸۵؛ تحفه الأhoodی، ج ۲، ص ۴۳۶.

ص: ۱۲۴

«اتَّفَقَتِ النَّاسُ عَلَى ضَعْفِهِ»، «لَيْسَ بِثَقَّةٍ»، «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ»، «عَامَّةٌ مَا يَرُوهُ لَا يَتَابِعُهُ عَلَيْهِ أَحَدٌ»، «مَتْرُوكٌ»، «مَنْكَرُ الْحَدِيثِ جَدًّا، لَا يَكْتُبُ حَدِيثَهُ». (۱) ۶. در صحیح بخاری می‌گوید:

«رَأَى عَمْرُ أُنْسَ بْنِ مَالِكٍ يَصَلِّيَ عِنْدَ قَبْرِ، فَقَالَ: الْقَبْرُ الْقَبْرُ! وَلَمْ يَأْمُرْهُ بِالْإِعَادَةِ (۲)».

«عمر دید که انس بن مالک در کنار قبری نماز می‌خواند. به او گفت: قبر قبر! ولی دستور نداد نماز را اعاده کند.»

این حدیث نیز گویای این حقیقت است که اقامه نماز در کنار قبر در گورستان موجب بطلان نمی‌شود.

۷. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عید قربان به بقیع آمد و دو رکعت نماز خواند. (۳) و این دلالت بر جواز اقامه نماز در گورستان است.

(ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرفه

دعا در کنار قبرها چند صورت دارد:

۱. اینکه کسی به گورستان برود و در کنار قبرها برای آمرزش گناهان خود و مردگان طلب مغفرت نماید و برای شادی ارواح آنان قرآن بخواند.

بدون شک دعا و طلب آمرزش برای خود و سایرین در هر مکانی که باشد، ستودنی و جایز است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۴)

۱- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۹ و ج ۱۰، ص ۵۳؛ التأریخ الکبیر، ج ۳، ص ۳۹۰؛ التأریخ الصغیر، ج ۲، ص ۶۰؛ ضعفاء العقیلى، ج ۲، ص ۷۱؛ کتاب المجروحین (ابن حنّان)، ج ۱، ص ۳۰۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تحفة الأحمودی، ج ۲، ص ۲۷۱؛ نصب الرایة، ج ۲، ص ۳۷۷؛ الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۵۵۹؛ الکامل (ابن عدی)، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۳۴-۳۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳- مسند ابن الجعد، ص ۳۹۸؛ أحكام القرآن الجصاص، ج ۳، ص ۶۴۴؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۳، ص ۳۱۱.

۴- الغافر / ۶۰.

ص: ۱۲۵

«شما مرا بخوانید تا اجابت کنم.»

در این آیه شریفه برای انجام دعا، مکان خاصی را معین نفرموده است. و در هیچ روایتی از دعا و قرائت قرآن در کنار قبور نهی نشده، بلکه در بسیاری از روایات دعا و قرآن در کنار قبور موجب تخفیف عذاب برای صاحب قبر و ثواب برای دعاکننده دانسته شده است.

از پیامبر مکرم اسلام نقل شده است:

«مَنْ دَخَلَ المقابر فقال: اللَّهُمَّ رَبَّ الأَجْسَادِ البَالِيَةِ والعِظَامِ النُّخْرَةِ الَّتِي خَرَجْتَ مِنْ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤَمَّنَةٌ، ادْخُلْ عَلَيْهَا رَوْحًا مِنْ عِنْدِكَ وَسَلَامًا مِنِّي اسْتَغْفِرْ لَهُ كُلَّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ (۱).»

«هر کسی که داخل گورستان‌ها بگوید: ای پروردگار، جسدها و استخوانهای پوسیده‌ای که از دنیا خارج شدند، در حالیکه به تو ایمان داشتند! بر آنان آسودگی را از طرف خود و سلام را از طرف من عنایت کن برای این شخص، هر مؤمنی که تا آن زمان خلق شده استغفار می‌کند.»

و در روایت دیگری انس بن مالک می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی وارد گورستان‌ها شود و سوره «یس» را بخواند، خداوند در آن روز عذاب را از صاحبان قبر برمی‌دارد و برای خودش به تعداد قبرها نیکویی و حسنه نوشته می‌شود. (۲)» و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «هر کسی به گورستان رود و سوره‌های: فاتحه الكتاب، قل هو الله أحد و الهکم التکاثر را بخواند و بگوید:

پروردگار! ثواب آیاتی را که قرائت کردم به اهل این قبرها- مؤمنین و مؤمنات- هدیه می‌کنم آنان در نزد خداوند برای او وساطت می‌کنند.» (۳)

۱- إعيان الطالبين، ج ۲، ص ۱۶۳؛ المصنّف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۱۸۸؛ التمهيد، ج ۲۰، ص ۲۴۱؛ مراقى الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ المستطرف، ج ۲، ص ۵۳۳.

۲- مراقى الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ المغنى، ج ۲، ص ۴۲۵؛ كشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۱؛ عمدة القارى، ج ۳، ص ۱۱۸.

۳- تحفة الأحوذى، ج ۳، ص ۲۷۵.

ص: ۱۲۶

و نیز روایات دیگری در کتابهای اهل سنت نقل شده است (۱) که حاکی از استحباب دعا در کنار قبور دارد.

۲. کسی به گورستان رود و با اعتقاد به اجابت دعا در گورستان، اموات را واسطه قرار داده، دعا نماید.

یقیناً شیعیان معتقد به این موضوع نیستند، بلکه تنها زیارت قبور و دعا برای اموات را مستحب می‌دانند.

۳. کسی به مشاهد مشرفه- مانند حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و اولیا- برود و حضور در این اماکن را مبارک دانسته، و

پیامبران و امامان و اولیا را- که به اعتقاد همه مسلمانان زنده هستند- شاهد خود بداند و از آنان به اعتبار مقامی که در نزد خداوند

دارند، تمنای دعا برای آمرزش گناهانش داشته باشد. یقیناً این عمل یک عمل عقلائی و پسندیده است. ذهبی در کتاب «سیر أعلام

النبلاء» می‌نویسد:

«الدعاء مستجاب عند قبور الأنبياء والأولياء وفي سائر البقاع، لكن سبب الاجابة حضور الداعي وخشوعه وابتهاله. وبلا ريب في البقعة

المباركة وفي المسجد وفي السحر ونحو ذلك، يتحصّل ذلك الداعي كثيراً، وكلّ مضطرّ فدعاؤه مجاب(۲)».

«دعا در کنار قبور پیامبران و اولیا و سایر بارگاه‌ها مستجاب است. ولی سبب اجابت، حضور و خشوع و تضرّع دعاکننده است و

بدون شک در بقعه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسجد و در وقت سحر، دعا مستجاب است. و دعای هر مضطرّی اجابت

می‌شود.»

بنابراین نتیجه می‌گیریم که نماز در کنار قبور در گورستانها جایز و مکروه است و در مشاهد مشرفه جایز است و کراهت ندارد،

بلکه روایاتی در کتب حدیثی شیعه وجود دارد که چه بسا دلالت بر استحباب نماز در این مشاهد داشته باشد. و دعا در کنار قبور و

مشاهد مشرفه جایز و پسندیده است.

۱- التمهید، ج ۲۰، ص ۲۴۱.

۲- سیر أعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۷۷.

ص: ۱۲۷

۵. ازدواج موقت

شبهه

اشاره

در مذهب شیعه، ازدواج موقت با زنان جایز است و در مذهب اهل سنت، این ازدواج حرام! اهل سنت همواره شیعیان را تخطئه نموده، بخصوص در موسم حج و عمره شبهه افکنی کرده، می گویند: «شما شیعیان، حرام خداوند را حلال کرده اید.» آنان در دفاع از نظریه خویش و برای تشویش افکار مسلمانان به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اول: قرآن کریم و نسخ آیه متعه

در قرآن کریم می فرماید:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (۱) «و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید.»

مراد از «ما استمتعتم به منهن» نکاح متعه است. (۲) این آیه اگر چه دلالت بر جواز ازدواج موقت دارد، ولی روایات گوناگونی دلالت بر نسخ این آیه به آیات دیگر دارد.

در زیر به برخی از آنها می پردازیم:

۱- نساء / ۲۴.

۲- جامع البيان، ج ۵، ص ۱۸؛ النسخ و المنسوخ ابن حزم، ص ۳۳؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۵.

ص: ۱۲۸

۱. آیات سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون خداوند متعال می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (۱) «و کسانی که شهوات خود را حفظ می‌کنند* مگر از همسران یا مالکان خود، زیرا آنان قابل سرزنش نیستند* پس اگر کسانی غیر از آن را برگزینند، برگشت‌کنندگان هستند.»

ابن عباس گفته است: متعه در اول اسلام وجود داشت، هر گاه مردی از دیاری به شهری دیگر مسافرت می‌نمود و در آنجا آشنایی نداشت، با زنی ازدواج موقت می‌کرد تا اثاث او را حفظ نموده، سرمایه‌اش را زیر نظر داشته باشد و زندگی او را اداره کند.

این حکم ادامه داشت تا هنگامی که آیه: «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ...» نازل شد. خداوند آیه پیشین را به این آیه نسخ کرد و متعه حرام گردید. و به حکم این آیه هر زنی که غیر از همسر دائم یا کنیز باشد، حرام است. (۲) عبدالله بن ابی ملیکه نیز گفته است: من از عایشه درباره متعه زنان پرسیدم. او گفت:

«بین من و شما کتاب خدا حکم می‌کند، خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ...»، پس کسی که از این دو (همسری دائم و کنیزی) تجاوز کند، مشمول آیه «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» می‌گردد (۳).»

۱- المؤمنون / ۵- ۷.

۲- السنن الكبرى البيهقي، ج ۷، ص ۲۰۶؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ مستدرک الصحيحين، ج ۲، ص ۲۰۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۶؛ مستدرک الصحيحين، ج ۲، ص ۳۰۵.

ص: ۱۲۹

۲. آیات طلاق و عدّه

آیه متعه به آیات طلاق و عدّه نسخ گردیده است؛ زیرا در متعه نیازی به طلاق و عدّه نبوده است. ابن عباس می گوید:

«آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...» به آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (۱) و آیه «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (۲) و آیه «وَالِیَ یَسِّنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ» (۳) نسخ شده است. (۴) آیه میراث زن و مرد زنی که با ازدواج موقت به همسری شخصی درآید، وارث آن مرد نخواهد بود، چنانکه آن مرد نیز از آن زن ارث نمی برد. لذا آیه متعه با آیه میراث زن از مرد و مرد از زن نسخ گردیده است.

سعید بن مسیب گفته است: آیه میراث، آیه متعه را نسخ کرده است. (۵) نتیجه: بنابراین استدلال بر جواز متعه به آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...» باطل است.

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی در اثبات حرمت ازدواج موقت نقل شده است.

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح قلعه خیبر، از متعه نهی

۱- الطلاق / ۱.

۲- البقره / ۲۲۸.

۳- الطلاق / ۴.

۴- الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰.

۵- همان.

ص: ۱۳۰

کرده است. (۱) ابن عباس متعه را اجازه می‌داد، علی علیه السلام به او فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر از دو چیز نهی نمود: گوشت الاغهای اهلی و متعه زنان» (۲).

در روایت دیگری از سیره جهنی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه ازدواج موقت با زنان را اجازه داد. لکن قبل از خروج از مکه دوباره ازدواج موقت را حرام گردانید. (۳) و نیز روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه فرمود: «ای مردم! من به شما اجازه دادم زنان را متعه کنید، اکنون بدانید که خداوند متعه زنان را تا روز قیامت حرام گردانید، لذا هر کسی که زنی متعه نموده است و در کابین دارد، رها کند.» (۴)

دلیل سوم: دلیل عقلی

غرض از تشریح ازدواج، زاییدن فرزندان و محافظت از نسل انسان است، در متعه، تنها برآوردن نیازهای شهوانی دنبال می‌شود و در حقیقت متعه شبیه زنا است. (۵)

دلیل چهارم: تحریم متعه توسط عمر، و مخالفت نکردن اصحاب

عمر بن خطاب در هنگام خلافت، متعه را حرام کرد و صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جهت با او مخالفت نکردند؛ این دلیل است بر اینکه عمر بن خطاب در صدور

۱- سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۲۶.

۲- سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۶۳؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۴۲؛ السنن الکبری (البيهقي)، ج ۷، ص ۲۰۱؛ شرح صحیح مسلم (نوی)، ج ۹، ص ۱۸۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۰.

۳- نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۶۹.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۱.

۵- فقه السنه، ج ۲، ص ۴۲.

ص: ۱۳۱

حکم اشتباه نکرده، زیرا اگر این حکم اشتباه بود، صحابه با او مخالفت می کردند(۱)

پاسخ شبهه

الف) جواز متعه در قرآن

یکی از مهمترین دلایل بر جواز عقد و ازدواج موقت این آیه شریفه است که می فرماید:

«وَأَلْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسْفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَا ضَيَّيْتُمْ بِهِ مِنَ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» (۲) «و زنان شوهردار بر شما حرام شده است، به جز زنانی که مالک آنها شده‌اید، این فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده. و سایر زنان برای شما حلال است که با اموال خود آنها را طلب کنید تا پاکدامن باشید و زناکار نباشید. و زنانی را که متعه کرده‌اید، واجب است مهرشان را بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از وقت مقرر با یکدیگر توافق کنید.»

مراد از «فما استمتعتم به منهن» به طور قطع نکاح متعه است. علاوه بر روایات گوناگونی که از طریق شیعه در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، چند نکته دیگر نیز این مطلب را تأیید می کند:

۱. بسیاری از اندیشمندان و مفسران اهل سنت تصریح کرده‌اند که مقصود از آیه شریفه، نکاح متعه است.

نووی در کتاب «المجموع» می گوید: «در تفسیر کلام خدا؛ «فما استمتعتم...» گفته

۱- همان.

۲- نساء/ ۲۴.

ص: ۱۳۲

شده است: مراد از آن نکاح متعه است. (۱) طبری و ابن کثیر از مجاهد روایت کرده‌اند که مقصود از آیه شریفه نکاح متعه است. (۲) قرطبی می‌گوید: «جمهور گفته‌اند: مراد از آیه شریفه، نکاح متعه است که در صدر اسلام عملی می‌شد.» (۳) در روایتی از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس نقل شده است که آن دو این آیه را اینگونه قرائت می‌نمودند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّمٍ». و در این صورت دلالت آیه بر نکاح متعه بسیار واضح است. این روایت را بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت نقل کرده‌اند. (۴) و نیز از ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی نیز این قرائت روایت شده است. (۵) در اول سوره خداوند متعال حکم ازدواج دائم را بیان فرموده است: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَّةَ وَرُبْعَ ... وَءَاتُوا النِّسَاءَ صِدْقَتِهِنَّ نِكَاحًا». (۶) اگر مراد از این آیه نیز نکاح دائم باشد، تکرار مطلب لازم می‌آید.

بنابر این در اصل دلالت این آیه بر جواز نکاح متعه، اکثر مفسران و محدثان اهل سنت نیز با شیعه موافقت دارند. تنها در این جهت اختلاف دارند که آیا این آیه شریفه با سایر آیات نسخ گردیده است یا نه؟

۱- المجموع، ج ۱۶، ص ۲۵۳.

۲- جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰.

۴- همان؛ الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۹؛ أحكام القرآن (ابن عربی)، ج ۱، ص ۳۸۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۵؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۷، ص ۲۰۶؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۲۰؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸-۱۹.

۵- الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ فتح القدر، ج ۱، ص ۴۴۹؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸.

۶- النساء/ ۳ و ۴.

ص: ۱۳۳

ما معتقدیم هیچ دلیلی بر نسخ این آیه شریفه به وسیله آیات طلاق و میراث و عده وجود ندارد. و اما روایاتی را که اهل سنت به عنوان دلیل بر نسخ این آیه به آیات مذکور ذکر کرده‌اند، از چند جهت مخدوش می‌دانیم:

اولاً: این روایات که به عنوان دلیل بر نسخ ذکر شده، اخبار آحادی است که قدرت اثبات نسخ را ندارند. فخر رازی و ابن جوزی نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند. (۱) ثانیاً: این اخبار با روایاتی که دلالت بر نسخ نشدن آیه شریفه دارند، در تعارض است، پس از اعتبار ساقط می‌شوند.

روایت کرده‌اند که ابن عباس برای اثبات جواز متعه به این آیه شریفه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...» استدلال می‌کرد و می‌گفت: «نکاح متعه، رحمتی از طرف پروردگار بود که به امت محمد صلی الله علیه و آله داده بود و اگر عمر بن خطاب از انجام آن ممانعت نمی‌کرد، هیچ شخصی بجز افراد شقی زنا نمی‌کردند.» (۲) در تفسیر طبری و الدر المنثور این حدیث را از عبدالرزاق، و ابن جوزی در کتاب «نواسخ» از حکم روایت کرده‌اند که شخصی از او پرسید: آیا این آیه نسخ شده است؟

گفت: «نه. علی علیه السلام فرمود: اگر عمر بن خطاب از متعه نهی نکرده بود، هیچ کس گرفتار زنا نمی‌شد، مگر شقی‌ترین افراد» (۳).

و نیز از ابن عباس پرسیدند که آیا متعه زنا است یا نکاح؟ او گفت: «نه نکاح است و نه زنا.» پرسیدند: پس چیست؟ گفت: «متعه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...»» (۴).

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۵۴؛ نواسخ القرآن، ص ۱۲۵.

۲- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۷؛ المصنّف «الصنعانی»، ج ۷، ص ۴۹۷.

۳- جامع البیان، ج ۵، ص ۱۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ نواسخ القرآن ابن جوزی، ص ۱۲۴.

۴- نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۲.

ص: ۱۳۴

ثالثاً: شواهد و دلیلهای فراوانی وجود دارد بر اینکه نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رایج بوده و در زمان خلافت ابوبکر و ابتدای خلافت عمر نیز عمل می‌شده است.

تفصیل این شواهد در صفحه‌های بعدی می‌آید. و این مهمترین شاهد بر عدم نسخ آیه نکاح متعه است.

رابعاً: بعضی از اندیشمندان اهل سنت تصریح کرده‌اند که آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...» محکمه است، یعنی این آیه ثابت است و تا قیامت به آن عمل می‌شود. نووی در «المجموع» و فیومی در «المصباح المنیر» از کسانی هستند که به این موضوع اعتراف کرده‌اند. (۱) نتیجه: بنابراین آنچه اهل سنت به عنوان دلیل قرآنی بر حرمت نکاح متعه ذکر کرده‌اند، کاملاً بی‌اساس و باطل است.

(ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

روایاتی که در توضیح شبهه مورد اشاره قرار گرفت، هیچ دلالتی بر حرمت ابدی نکاح متعه ندارد؛ زیرا:

اولاً: وجود نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امری قطعی است.

عطا می‌گوید: جابر بن عبدالله از سفر عمره آمد، ما به دیدنش رفتیم. هر کسی از او چیزی می‌پرسید، تا آن که سخن درباره متعه مطرح شد. جابر گفت: ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و در عهد ابوبکر و عمر متعه می‌کردیم، و عمر از آن نهی کرد. (۲) از عمر بن خطاب نقل شده است که در یکی از خطبه‌هایش گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وأنا أنهی عنهما و اعاقب علیهما: متعه»

۱- المجموع، ج ۱۶، ص ۲۵۳؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۹۷.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۴۱؛ المصنّف «الصنعانی»، ج ۷، ص ۴۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

ص: ۱۳۵

الحجّ و متعه النساء (۱).

«دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت و من شما را از آن دو نهی می‌کنم و کسی که مرتکب شود، مجازاتش می‌کنم: متعه حجّ و متعه زنان.»

این سخن عمر بهترین شاهد بر سنت بودن نکاح متعه در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

در کتاب «کنز العمال» از سلیمان بن یسار، از امّ عبدالله، دختر ابوخیثمه نقل کرده که او گفت: مردی از شام به مدینه آمد و در خانه امّ عبدالله منزل کرد و به او گفت:

تنهایی مرا در فشار قرار داده، از تو می‌خواهم زنی را برای من متعه کنی. امّ عبدالله می‌گوید: من او را به [متعه با] زنی راهنمایی کردم. مرد شامی با او قرار بست و چند نفر عادل را شاهد گرفت و مدتی را با او گذراند و از مدینه خارج شد. عمر بن خطاب از این موضوع آگاه شد و مأموری را نزد من فرستاد و پرسید: آیا این مطلب صحّت دارد؟ گفتم: آری. گفت: پس هر گاه آن مرد از شام آمد، مرا خبر کن. وقتی مرد شامی آمد، به عمر اطلاع دادم. عمر مأموری را نزد آن مرد فرستاد تا او را به نزد خود آورد.

سپس به او گفت: چه چیز تو را وادار به چنین کاری نمود؟ او گفت: من در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه می‌کردم و آن حضرت تا زنده بود مرا از این کار نهی نکرد؛ و بعد از درگذشت آن حضرت، در عهد ابوبکر نیز متعه می‌کردم و او نیز مرا از این کار نهی نکرد؛ و در زمان تو نیز مرتکب این عمل شده بودم و تاکنون مرا نهی نکرده بودی.

عمر گفت: قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر با آگاهی از نهی من اقدام به این عمل کرده بودی، تو را سنگسار می‌کردم. (۲) مسلم القری می‌گوید: من از ابن عباس درباره متعه پرسیدم. ابن عباس گفت:

۱- المبسوط السرخسی، ج ۴، ص ۲۷؛ المغنی ابن قدامة، ج ۷، ص ۵۷۲؛ المحلی ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۱؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۲.

ص: ۱۳۶

هیچ اشکالی ندارد. این در حالی بود که عبدالله بن زبیر از متعه نهی می‌کرد. ابن عباس در تأیید فتوای خویش گفت: مادر عبدالله بن زبیر زنده است و شهادت می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه را اجازه داده است، بروید و از او پرسید. مسلم القری می‌گوید: ما به خانه مادر عبدالله بن زبیر (دختر ابوبکر) رفتیم، او زنی تنومند و نابینا بود. از او پرسیدیم. در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه را اجازه داد. (۱) ثانیاً: روایاتی که درباره نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از متعه وارد شده، مختلف و مضطرب است. بعضی دلالت دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام متعه در روز فتح خیبر نهی کرد. و بعضی دلالت دارند بر اینکه در روز فتح مکه از آن نهی نمود. و بعضی روایات بیانگر این معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک از متعه نهی کرد. و بعضی حاکی از نهی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع است. (۲) در تحلیل این روایات سه احتمال وجود دارد:

۱. پیامبر مکرم اسلام متعه را- که قبل از روز خیبر حلال بود- در این روز حرام کرد و پس از آن روز حلال نمود، همچنین سه سال بعد در فتح مکه حرام نمود و سپس حلال کرد و در حجّه الوداع حرام نمود.
- این احتمال مستلزم آن است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله چند بار حکم به حلال بودن متعه را نسخ کرده است. ولی کسی آن را نگفته است.
۲. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر متعه را حرام کرد و سه سال بعد، در فتح مکه آن را تأکید و تأیید نمود. (۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۵۵، مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۷۷ و ۷۸.

۲- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۷.

۳- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۷۹.

ص: ۱۳۷

این احتمال اگر چه معقول است، ولی در صورتی صحیح خواهد بود که حکم به حرمت متعه از روز خیبر تا فتح مکه تداوم داشته باشد و ابن سبره جهنی - همانطور که گذشت - تصریح کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه، متعه را اجازه داد و قبل از خروج از مکه آن را حرام کرد.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در چند مورد - روز فتح قلعه خیبر و فتح مکه و ... - بطور مصلحتی و به صورت موقت به امر حکومتی مانع از انجام متعه شده است، در حالیکه متعه، فی نفسه در همان موارد جایز بوده است. البته مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت که مخالفت امر اوست، حرام می‌باشد. ولی این حرمت ابدی متعه را ثابت نمی‌کند. بنابراین، روایات مذکور نمی‌تواند حرمت ابدی متعه را اثبات کند.

(ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل

اگر کسی بدون تعصب و با انصاف، نکاح متعه را از منظر عقل مورد بررسی قرار دهد، یقیناً حکم به جواز آن می‌کند، بلکه وجود آن را در جامعه‌های کنونی ضروری می‌داند. اگر کورکورانه با این مسئله برخورد نکنیم و لجبازی را کنار بگذاریم، خواهیم دید که هر فایده‌ای که بر ازدواج دائم مترتب است، بر ازدواج موقت نیز مترتب می‌شود. با ازدواج دائم، عفاف بر جامعه حاکم می‌شود و جوانان از چشم داشت به ناموس مردم منصرف می‌شوند؛ با ازدواج موقت نیز مرد و زن به همسری همدیگر درمی‌آیند و عفاف و پاکدامنی و حفظ ناموس دیگران تحقق می‌یابد. با ازدواج دائم از اختلاط نطفه‌ها جلوگیری می‌شود؛ ازدواج موقت نیز چنین است. در ازدواج دائم، راه تولید نسل و تشکیل خانواده فراهم می‌گردد؛ با ازدواج موقت نیز افراد دارای فرزند شده، زمینه تشکیل خانواده‌های بیشتر در جامعه محقق می‌گردد.

ص: ۱۳۸

با ازدواج دائم از رواج زنا در جامعه جلوگیری می‌شود؛ با ازدواج موقت نیز چنین می‌شود. در این راستا جای این سؤال است که اگر کسی فقط برای نیاز شهوانی و دفع شهوت اقدام به ازدواج موقت کند، گناه و حرام است؟! ولی اگر کسی به همین قصد اقدام به ازدواج دائم نماید، گناه و حرام نیست؟!!

د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر

شکی نیست که عمر بن خطاب، حکم خداوند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد حج تمتع و نکاح متعه تغییر داده است. عامه و خاصه با سندهای مختلف و به طور متواتر روایت کرده‌اند که عمر بر روی منبر با صدای بلند گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وأنا أنهی عنهما و اعاقب علیهما: متعه الحج و متعه النساء.»

این سخن صراحت دارد در اینکه حج تمتع و نکاح متعه، در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله حلال بوده و به آنها عمل می‌شده است. ولی عمر، این دو حکم را تغییر داد و مردم را از انجام آن نهی کرده است. شیعیان و بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین، هم در فتوا و هم در عمل با او مخالفت کردند.

کسانی که در میان صحابه با فتوای عمر به حرمت نکاح متعه مخالفت کرده‌اند عبارتند از: امیر مؤمنان علی علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری، مسلمة بن اکوع، اسماء بنت ابی بکر، ابن مسعود، ابن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حرث، مغیره ابن شعبه و ابوسعید خدری.

و کسانی که در میان تابعین با این فتوا مخالفت کرده‌اند عبارتند از: ابن جریج،

ص: ۱۳۹

عطاء، مجاهد، طاووس، سعید بن جبیر، گروهی از اهل مکه و مدینه و اهل کوفه. (۱) و در فتوای عمر به حرمت حج تمتع، همه مسلمانان هم در فتوا و هم در عمل، با او مخالفت کرده‌اند. عجیب است کسانی که در فتوا به حرمت نکاح متعه به کلام عمر استناد کرده‌اند، در حج تمتع کاملاً کلام او را نادیده گرفته و مردود دانسته‌اند!

فتوای مذاهب اربعه اهل سنت در حج تمتع از این قرار است:

شافعیه گفته‌اند: شخص مخیر است حج افراد یا تمتع یا قران انجام دهد، و افضل افراد است، پس از آن تمتع افضل است. (۲) مالکیه گفته‌اند: افضل افراد است و پس از آن قران. (۳) حنابله گفته‌اند: افضل، تمتع است و پس از آن افراد. (۴) حنفیه گفته‌اند: قران افضل است، و پس از آن تمتع. (۵) بنا بر این حمایت صحابه از فتوای عمر و تأیید او در حکم به حرمت حج تمتع و نکاح متعه مردود است، بلکه در فتوا به حرمت نکاح متعه، بسیاری از صحابه و تابعین و در حرمت حج تمتع تمام فرقه‌های اسلامی با او مخالفت کرده‌اند.

از تمام آنچه تاکنون بحث شد، روشن می‌شود که نظریه شیعیان درباره ازدواج موقت و حکم به حلال بودن، یک نظریه استدلالی و موافق با کلام خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. و تبلیغات مسموم و هابیون با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان انجام می‌گیرد.

۱- نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵ و ج ۶، ص ۲۷۰-۲۷۱؛ المغنی (ابن قدامة)، ج ۷، ص ۵۷۱؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۷۹؛ نصب الرایة، ج ۳، ص ۱۸۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر الطبری، ج ۵، ص ۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲- الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۶۸۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۶۹۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۹۲.

۵- همان، ج ۱، ص ۶۹۳.

ص: ۱۴۱

۶. اسناد خیانت به جبرئیل**شبهه**

در بعضی از کتابهای اهل سنت اعتقاد به خیانت جبرئیل را یکی از باورهای دینی شیعیان دانسته‌اند. مؤلف کتاب «تبدید الظلام» می‌نویسد:

«يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ (أَي جِبْرِئِيلَ الْأَمِينِ) بِأَنْ يُبَلِّغَ رَسُولَهُ الْإِسْلَامَ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَأَبْلَغَهَا إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱).»

«شیعیان می‌پندارند که خداوند به جبرئیل امین دستور داد تا رسالت اسلام را به علی علیه السلام ابلاغ نماید، ولی جبرئیل توجهی به دستور خداوند ننمود و رسالت را به محمد صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد.»

و ابن تیمیّه در کتاب «منهاج السنّه» در صدد تشابه بین شیعه و یهود برآمده و می‌گوید: همانطور که یهود نقص و عیب بر جبرئیل وارد کرده‌اند و او را دشمن خود می‌دانند، شیعه نیز جبرئیل را متهم به خیانت در وحی کرده است (۲).

و نیز در محافل اهل سنت شایع است که شیعیان پس از سلام هر نمازی سه مرتبه دستهای خود را بلند کرده و می‌گویند: «خان الأمين.»

از این رو اعتقاد به خیانت جبرئیل در اعتراض به باورهای دینی شیعیان، بخصوص در موسم حج توسط اهل سنت مطرح می‌شود.

۱- تبدید الظلام، ص ۲۲۲.

۲- منهاج السنّه، ج ۱، ص ۲۷.

ص: ۱۴۲

پاسخ شبهه

۱. بدون شک اعتقاد به خیانت جبرئیل یکی از تهمت‌های بزرگی است که گروهی متعصب برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان در کتابهای خود نسبت به شیعه روا داشته‌اند و وهابیون آن را در کشورهای اسلامی ترویج داده‌اند. دلیل و گواه این مطلب این است که در اکثر قریب به اتفاق کتابهای اهل سنت، هیچ اثری از طرح این اعتقاد و منسوب نمودن آن به شیعیان وجود ندارد. بلکه بعضی از اندیشمندان اهل سنت، طرح این اعتقاد و منسوب کردن آن را به شیعه توطئه‌ای برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان دانسته‌اند. شیخ محمد غزالی در کتاب «دفاع عن العقیده والشریعة» (۱) می‌نویسد:

«گروهی از دروغ پردازان، کسانی هستند که این مطالب را انتشار می‌دهند که شیعه پیروان علی علیه السلام و اهل سنت پیروان محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، و شیعه معتقدند علی علیه السلام برای رسالت شایسته‌تر از محمد صلی الله علیه و آله بوده است و مقام رسالت اشتباهاً به محمد صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است. و این مطالب زشت و ساختگی، بی اساس و با هدف بدنام کردن شیعه مطرح شده است.

در حقیقت کسانی که همواره پی گیر تقسیم امت اسلامی به گروه‌های گوناگون هستند و برای تقسیم امت اسلام به پیروان علی علیه السلام و پیروان محمد صلی الله علیه و آله دلیل معقولی نیافتند، متوسل به پردازش اسباب تفرقه میان مسلمانان شدند؛ از این رو وقتی میدان راستگویی بر آنها تنگ آمد میدان دروغگویی را روبه‌روی خویش باز دیدند.»

۲. شیعه معتقد به عصمت ملائکه است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۲) «بر آتش جهنم فرشتگانی درشت‌خو و سخت‌گیر هستند که با آنچه خداوند به آنها فرمان

۱- دفاع عن العقیده والشریعة، ص ۲۵۳ و ۲۶۴-۲۶۵.

۲- التحريم / ۶.

ص: ۱۴۳

دهد مخالفت نمی‌کنند و به فرمان او عمل می‌نمایند.»

و نیز می‌فرماید:

«بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۱) «بلکه فرشتگان بندگان گرامی‌اند که بر گفتار خداوند پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند.»

ملائکه خداوند طوری آفریده شده‌اند که جز آنچه را که خداوند بخواهد انجام نمی‌دهند. و جبرئیل نیز یکی از ملائکه است و به اعتقاد شیعه، دارای ملکه عصمت می‌باشد و امکان ندارد در امر خداوند خیانت کرده باشد.

با توجه به این مطلب، ناروا بودن این نسبت که شیعه معتقد به خیانت جبرئیل است روشن می‌شود.

۳. مراجعه به روایات و فتاوی فقهای شیعه، ناروا بودن این نسبت را کاملاً روشن می‌سازد. شیخ طوسی در کتاب «النهاية» می‌فرماید: «فإذا انصرف من صلاته يستحب له أن يقول قبل قيامه من مصلاه: الله أكبر ثلاث مرات يرفع بها يديه إلى شحمتي اذنيه. ثم يقول: لا إله إلا الله واحداً ونحن له مسلمون ... ثم يُسَبِّحُ الزهراء عليها السلام وهو أربع وثلاثون تكبيرةً وثلاث وثلاثون تحميدةً وثلاث وثلاثون تسبيحةً» (۲)

«برای نماز گزار مستحب است که پس از تمام شدن نماز و پیش از برخاستن از مکانی که نماز خوانده، سه مرتبه «الله اکبر» بگوید و در هر تکبیر دست‌هایش را تا لاله‌های گوش بالا ببرد؛ و سپس بگوید: لا إله إلا الله واحداً ونحن له مسلمون؛ و آنگاه تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بخواند؛ تسبیح حضرت زهرا علیها السلام سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» است»

۱- الأنبياء / ۲۶ و ۲۷.

۲- النهاية، ص ۸۴-۸۵.

ص: ۱۴۴

در هیچ روایتی از روایات موجود در کتابهای روایی و در هیچ مسئله‌ای از مسائل موجود در کتابهای فقهی شیعه، توصیه به گفتن جمله «خان‌الأمین» بعد از سلام نماز نشده است.

۴. به کسانی که این گونه تهمت‌ها را به شیعیان نسبت می‌دهند، توصیه می‌کنیم تا در موسم حج و در هنگام نماز کنار حاجیان بنشینند، آنگاه درمی‌یابند که هیچ یک از شیعیان، پس از سلام نماز، جمله «خان‌الأمین» را نمی‌گویند.

ص: ۱۴۵

۷. نام‌گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن

شبهه

یکی از شبهات یا پرسشهایی که در اعتراض به شیعیان مطرح می‌شود، این است که شیعیان، نام فرزندان خود را عبدالنبی (بنده پیامبر)، عبدالحسین (بنده حسین)، عبدالعلی (بنده علی) و امثال آن می‌گذارند. می‌گویند که این نام‌گذاری‌ها حرام است، زیرا پرستش و عبودیت مختص به خداست و معنا ندارد کسی خود را بنده پیامبر یا هر شخص دیگری بنامد. سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «تمام علما اجماع کرده‌اند بر حرام بودن نام‌گذاری افراد به عبدالنبی و عبدالرسول و عبدالمسیح و عبدالعلی و عبدالحسین و عبدالکعبه»^(۱) و نیز از ابن حزم نقل شده: «تمام علما اتفاق دارند بر حرام بودن هر اسمی که کلمه (عبد) در آن به غیر خداوند اضافه شود، مانند عبد عزّی و عبد هبل و عبد عمرو و عبدالکعبه و مانند آن، مگر اسم عبدالمطلب»^(۲).

پاسخ شبهه

کلمه «عبد» از نظر کاربردی به اعتبار مضاف الیه خودش دارای دو معناست: اگر این کلمه به «الله»، «الرحمن»، «الرحیم»، «الخالق» و سایر نام‌های خداوند

۱- تیسیر العزیز الحمید، ج ۱، ص ۵۶۷.

۲- کشف القناع، ج ۳، ص ۲۸؛ فقه السنّه، ج ۳، ص ۳۲۹.

ص: ۱۴۶

اضافه شود، یقیناً به معنای «پرستش» است.

و اگر این کلمه به اسم دیگری اضافه شود، به معنای «پرستش» نیست؛ بلکه به معنای «غلام و مملوک» در مقابل «مولا و سید» است. در قرآن کریم کلمه «عبد» به معنای دوم نیز استعمال شده است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...» (۱) «مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را...»

شیعیان به جهت ابراز علاقه و اظهار محبت خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام، فرزندان خود را غلامان و کنیزان این بزرگواران دانسته، نام فرزندان خود را منسوب به نام آنها نموده‌اند تا نام آن بزرگواران پاس داشته شود. و ادعای اتفاق علما بر حرام بودن نام‌گذاری به عبدالنبی و عبدالحسین و مانند آن، ادعایی پوچ و بی‌اساس است. بلکه بسیاری از اندیشمندان اهل سنت نام‌گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن را جایز دانسته‌اند.

مناوی در کتاب «فیض القدیر» می‌گوید:

«قال الأذرعی من أجماء الشافعیة: ووقع فی الفتاوی أن انسان یسمی بعبدالنبی، فتوقفت فیہ، ثم ملت إلی أنه لا یحرم إذا قصد به التشریف بالنسبة إلی النبی صلی الله علیه و آله. و یعتبر بالعبد عن الخادم. و یحتمل المنع من ذلك خوف التشریک من الجهلة أو اعتقاد أو ظن حقيقة العبودیة. وقال الدمیری: التسمی بعبد النبی، قیل یجوز إذا قصد به النسبة إلی رسول الله صلی الله علیه و آله. و مال الأكثر إلی المنع خشية التشریک و اعتقاد حقيقة العبودیة» (۲)

۱- النور/ ۳۳.

۲- فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۱۹.

ص: ۱۴۷

«اذرعی از بزرگان مذهب شافعیه گفته است: در میان فتاوی این مطلب وجود داشت که انسانی با نام عبدالنبی نام‌گذاری شده است. من ابتدا در حکم آن توقّف نمودم و سپس این نظریّه را برگزیدم که چنانچه به قصد مفتخر شدن به نام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد حرام نیست، زیرا از خادم نیز با کلمه (عبد) یاد می‌شود. و احتمال حرمت از آن جهت است که ترس شرک ورزی از افراد نادان یا اعتقاد به حقیقت عبودیت وجود دارد. و دمیری گفته است:

گفته‌اند: نام‌گذاری افراد به عبدالنبی در صورتی که قصد منسوب شدن به نام پیامبر صلی الله علیه و آله شود جایز است. و بیشتر فقها آن را از باب ترس شرک‌ورزی و اعتقاد به حقیقت عبودیت حرام دانسته‌اند....»

عبدالحمید شروانی در حواشی تحفه المحتاج می‌گوید:

«برهانی‌ترین نظریه جواز نام‌گذاری - به همراه کراهت - است، به خصوص در صورتی که مقصود، منسوب ساختن خود را به نام رسول الله صلی الله علیه و آله باشد.» (۱) شربینی نیز می‌گوید:

«نام‌گذاری افراد به عبدالنبی جایز است در صورتی که مقصود نام‌گذاری به نام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، نه خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اکثر افرادی که آن را منع کرده‌اند از باب ترس از شرک‌ورزی در برابر حقیقت عبودیت است.» (۲) از مجموعه این سخنان استفاده می‌شود که اگر مقصود از اضافه کلمه (عبد) به این اسامی، به معنای غلام و خادم باشد، نه پرستش و معبود قرار دادن آن اسامی، نام‌گذاری به این نامها هیچ اشکالی ندارد. از این رو بسیاری از راویان و علمای اهل سنت موسوم به این اسامی هستند. مانند: عبدالنبی بن احمد القدوسی الحنفی، عبدالنبی المغربی المالکی، عبدالنبی الرهان المکی الحنفی، قاضی ابو عبدالحسین بن علی البیهقی، ابو عبدالحسین بن عبدالرحمن، عبدالعلی بن أحمد، عبدالعلی محمد بن نظام الدین الأنصاری و....

۱- حواشی الشروانی، ج ۹، ص ۳۷۳.

۲- مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۹۵.

ص: ۱۴۹

۸. شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه

شبهه

- شما شیعیان در اذان و اقامه جمله «أشهد أن علياً ولي الله وأشهد أن علياً حجّة الله» را اضافه کرده‌اید. و این از سه جهت اشکال دارد:
۱. یقیناً این جمله در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلفا، در اذان و اقامه قرائت نمی‌شده است، پس این جمله جزء اذان و اقامه نبوده و اضافه نمودن آن بدعت است و بدعت نیز حرام است.
 ۲. اضافه نمودن این جمله به اذان و اقامه موجب می‌شود میان اجزای اذان فاصله شود و این فاصله به اذان و اقامه خلل می‌رساند.
 ۳. کلمه «ولّی الله» به معنای این است که علی علیه السلام ولّی و قیّم خداوند است، در حالی که خداوند ولّی و قیّم ندارد، او قادر مطلق و ولّی همه مخلوقات است.

پاسخ شبهه

۱. شیعه جمله «أشهد أن علياً ولي الله...» را به عنوان جزئی از اجزای اذان و اقامه ذکر نمی‌کند تا بدعت لازم آید، بلکه اذان و اقامه بدون ذکر این جمله را نیز صحیح می‌داند، فقط این جمله را به عنوان شعار شیعه در اذان و اقامه ذکر می‌کند.
- شیخ صدوق در کتاب «من لا يحضره الفقيه» می‌فرماید:
- «روی أبو بكر الحضرمي و كليب الأسدي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه حكى لهما الأذان فقال: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، أشهد أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد»

ص: ۱۵۰

أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حتى على الصلاة، حتى على الصلاة، حتى على الفلاح، حتى على الفلاح، حتى على خير العمل، حتى على خير العمل، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، لا إله إلا الله، والإقامة كذلك (۱)»
و سپس می فرماید:

«هذا هو الأذان الصحيح، لا يُزادُ فيه ولا يُنقص منه. والمفوضة (۲) لَعَنَهُمُ اللهُ قد وَضَعُوا أخباراً وزادوا في الأذان (مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) مَرَّتَيْنِ؛ وفي بعض رواياتهم بعد أشهد أن محمداً رسول الله (أشهد أن علياً ولي الله) مَرَّتَيْنِ؛ منهم من روى بدل ذلك (أشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً) مَرَّتَيْنِ.

ولا شك أن علياً ولي الله وأنه أمير المؤمنين حقاً وأن محمداً وآله خير البرية. ولكن ليس ذلك في أصل الأذان. (۳)»

شیخ طوسی نیز در کتاب «المبسوط» می فرماید:

«فأما قول أشهد أن علياً أمير المؤمنين وآل محمد خير البرية على ما ورد في شواذ الأخبار فليس بمعول عليه في الأذان ولو فعله الإنسان لم يَأثم به» (۴).

علامه حلی در کتاب «منتهی المطلب» می فرماید:

«وأما ما روى في الشاذ من قول أن علياً ولي الله ومحمداً وآل محمد خير البرية فمما لا يعول عليه» (۵).

۱- من لا يحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۲- مراد از مفوضه، بعضی از شیعیانی هستند که معتقد بوده‌اند خداوند امور عالم را به علی علیه السلام و سایر اهل بیت واگذار کرده است. و اعتقاد این فرقه باطل است.

۳- من لا يحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۴- المبسوط، ج ۱، ص ۹۹.

۵- منتهی المطلب، ج ۴، ص ۳۸۱.

ص: ۱۵۱

و صاحب کتاب «العروة الوثقی» می‌فرماید:

«وأما الشهادة لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَلَايَةِ وَإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَيْسَتْ جُزْءاً مِنْهُمَا» (۱).

بنابراین، مشهور فقهای شیعه، شهادت به ولایت علی علیه السلام را جزء اذان و اقامه نمی‌دانند. با این وجود ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام را در اذان به عنوان شعار شیعه (۲) و از باب اینکه ولایت از متممات رسالت و مقومات ایمان است، ممدوح دانسته‌اند.

۲. ذکر جمله «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا حَجِيَّةُ اللَّهِ» هیچ خللی به ترتیب اذان و اقامه نمی‌رساند. و به تعبیر دیگر فصل مخل نیست. و گواه بر این مطلب وجدان و عرف است.

از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه این عبارت نقل شده است:

«لَا أَرَى بَأْسًا بِأَنْ يَقُولَ الْمُؤَدِّنُ السَّلَامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، الصَّلَاةُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ.» (۳)

«اشکالی ندارد مؤذن (بعد از شهادت به رسالت) بگوید: السلام عليك أَيُّهَا الْأَمِيرُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ (مراد از امیر ظاهراً خلیفه وقت بوده است)....»

وقتی ذکر این جملات در اذان خللی به ترتیب اذان نمی‌رساند، چگونه ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام فصل مخل است؟

۳. تشکیک کنندگان در اذان شیعیان، شایسته است به این نکته توجه داشته باشند که این صورت از اذان و اقامه که در میان اهل سنت مرسوم است، در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت نمی‌شده است، بلکه آنان در اذان و اقامه‌ای که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، تصرف نموده و تغییراتی داده‌اند.

۱- العروة الوثقی، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- گفته شده از زمانی که معاویه دستور به لعن و سب علی علیه السلام بر بالای منبرها و مأذنه‌ها داد، شیعه برای جلوگیری از مکتوم شدن ولایت علی علیه السلام شهادت به آن را در اذان به عنوان شعار گنجانید.

۳- بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۴۸.

ص: ۱۵۲

اولاً: کلمه «حیّ علی خیر العمل» جزء اذان و اقامه بوده و امروزه اهل سنت آن را حذف کرده‌اند و این بدعت است و بدعت حرام می‌باشد.

ابن ابی شیبّه در کتاب «المصنّف» روایت کرده است:

«انّ عَلِيَّ بن الحسين كان يُؤذّن، فإذا بلغ حيّ علی الفلاح قال: حيّ علی خیر العمل، ويقول: هو الأذان الأوّل. وكان ابن عمر زاد في أذانه: حيّ علی خیر العمل. (۱)»

«علی بن حسین در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می‌کرد و می‌فرمود: این اذانی است که در صدر اسلام خوانده می‌شد. و ابن عمر در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می‌کرد.»
و مُتقی در کتاب «کنز العمال» می‌گوید:

«عَنْ بِلَالٍ كَانَ بِلَالٌ يُؤذّن بِالصُّبْحِ فيقول: حيّ علی خیر العمل. (۲)»

«از خود بلال روایت شده است که او در اذان صبح جمله «حیّ علی خیر العمل» را ذکر می‌کرد.»

ابن حزم در کتاب «المحلّی» می‌گوید:

«قد صحّ عن ابن عمر و أبي أمامة بن سهل بن حنيف أنّهم كانوا يقولون في أذانهم حيّ علی خیر العمل. (۳)»

«از ابن عمر و ابوامامه بن سهل بن حنیف با سند صحیح روایت شده است که آنان در اذان جمله حیّ علی خیر العمل را ذکر می‌کردند.»

و بیهقی نیز در کتاب «السنن الکبری» روایات گوناگونی با سندهای معتبر نقل می‌کند که گویای این واقعیت است که جمله (حیّ علی خیر العمل) را بسیاری از صحابه و تابعین - مانند: ابن عمر و ابوامامه و بلال و امام سجّاد علیه السلام - در اذان ذکر

۱- المصنّف ابن أبی شیبّه، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- کنز العمال، ج ۸، ص ۳۴۲.

۳- المحلّی، ج ۳، ص ۱۶۰.

ص: ۱۵۳

می کرده‌اند. (۱) ثانیاً: جمله: «الصلاة خیر من النوم» را در اذان صبح اضافه کرده‌اند. در حالی که یقیناً این جمله در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله جزء اذان صبح نبوده است. اگر چه بعضی از علمای اهل سنت ذکر این جمله را به جای (حی علی خیر العمل) از دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. ولی این دروغ است؛ زیرا مستند آنان روایتی است که در سند آن بعضی از راویان حذف شده‌اند، پس این روایت مرسل است. علاوه بر آن در سند این روایت شخصی به نام عبد الرحمن بن سعد وجود دارد که مجهول می‌باشد. (۲) حذف جمله «حی علی خیر العمل» و اضافه جمله «الصلاة خیر من النوم» از ابداعات عمر بن خطاب، خلیفه دوم بوده است.

قوشجی در «شرح التجرید» می‌گوید: «عمر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! سه چیز در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و من آنها را منع و حرام می‌کنم، و هر کس را که مرتکب آنها شود، عقاب می‌کنم و آنها عبارتند از: عقد موقت، متعه حیج و گفتن حی علی خیر العمل.» (۳) امام مالک در کتاب «الموطأ» می‌گوید: «مؤذن نزد عمر آمد و اذان صبح گفت، در حالی که او خواب بود، مؤذن گفت «الصلاة خیر من النوم» یعنی: نماز بهتر از خواب است. سپس عمر امر کرد که این جمله در اذان صبح گنجانده شود.» (۴) و شوکانی در «نیل الأوطار» به نقل از کتاب «البحر الزخار» می‌گوید: «أَخَذَتْهُ عُمَرُ، فَقَالَ ابْنُهُ: هَذِهِ بِدْعَةٌ (۵)؛ جمله «الصلاة خیر من النوم» را عمر به اذان اضافه کرد. و پسرش به او گفت: این بدعت است.»

۱- السنن الكبرى البيهقي، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- السنن الكبرى البيهقي، ج ۱، ص ۴۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳- شرح التجريد قوشجی، ص ۴۰۸.

۴- الموطأ، ج ۱، ص ۷۲.

۵- نیل الأوطار، ج ۱، ص ۱۹۲.

ص: ۱۵۴

ودارقطنی نیز در کتاب «السنن» از عمری نقل کرده است که عمر بن الخطاب به مؤذن دستور داد جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را پس از جمله «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» بگوید. (۱) در هر حال اگر جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را به عنوان جزء اذان صبح ذکر کرده‌اند، بدعت و حرام است و اگر به عنوان شعار ذکر می‌کنند، خصوصیتی در این شعار دیده نمی‌شود. به خلاف شعار شهادت به ولایت علی علیه السلام که در حقیقت شعار رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر است که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». ۴. در پاسخ از قسمت سوم شبهه عرض می‌کنیم: کلمه «ولِي» در لغت، به معنای دوست در مقابل «عدُو»، به معنای دشمن است (۲). و «ولِيَّ اللهُ» به کسی گفته می‌شود که دوست و فرمانبردار خداوند باشد.

در کتاب «المنجد» می‌گوید: «الْمُؤْمِنُ وَلِيُّ اللَّهِ، أَي: مطيع له تعالى». (۳) و در اصطلاح نیز وليَّ الله به کسی گفته می‌شود که با اطاعت تام و رعایت تقوا مقرَّب عندالله باشد.

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحيحين» (۴) روایتی را نقل کرده است که این مطلب را تأیید می‌کند. آن روایت این است: «زید بن أسلم از پدرش روایت کرده است: عمر بن خطاب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت که دید معاذ بن جبل در کنار قبر پیامبر گریه می‌کند. عمر به معاذ گفت: سبب گریه تو چیست؟ معاذ گفت: سبب گریه من چیزی است که از صاحب این قبر شنیدم.

۱- سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۴۰.

۲- الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۳- المنجد فی اللغة، ص ۹۱۹.

۴- مستدرک الصحيحين، ج ۴، ص ۳۲۸.

ص: ۱۵۵

عمر گفت: چه چیزی از صاحب این قبر شنیدی؟

معاذ گفت: از او شنیدم که می‌فرماید: ریا، هر چند کم باشد شرک است، و هر کسی که با ولی خدا دشمنی کند، آشکارا به جنگ با خداوند برخاسته است، چون خداوند پرهیزگاران پنهان کار را دوست دارد؛ آنان که غیبت ظاهری آنان سبب فقدان واقعی آنها نیست و در صورت حضور در مکانی ناخوانده و ناشناخته می‌باشند، و قلبهای آنان چراغ هدایت بشر می‌باشد و از هر زمین تاریکی، نمایان می‌گردند.»

سپس حاکم نیشابوری می‌گوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد.»

در این روایت زیبا که به نوعی کنایه به عمر بن الخطاب و غضب خلافت و گوشه نشین کردن علی ولی الله علیه السلام است، جمله «ولی الله» به معنای پرهیزگار و کسی که مصباح هدایت بشر است آورده شده است.

و ابن حجر در کتاب «فتح الباری» (۱) به نقل از طوفی می‌گوید: «لَمَّا كَانَ وَلِيُّ اللَّهِ مِنْ تَوَلَّى اللَّهِ بِالطَّاعَةِ وَالتَّقْوَى تَوَلَّاهُ اللَّهُ بِالْحِفْظِ وَالتَّنْصَرَةِ؛ چون ولی الله کسی است که با اطاعت و تقوا به خدا نزدیک شده است، خداوند هم او را حفظ و یاری می‌کند.» بنابراین ولی الله یعنی دوست خداوند، فرمانبردار خداوند، نزدیک به خداوند.

و شکی نیست که بهترین مصداق برای «ولی الله» پس از پیامبر اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.

ص: ۱۵۷

۹. استفاده از مُهر در سجده**شبهه**

یکی از پرسشهایی که شیعیان با آن مواجه هستند، این است که چرا شما بر مُهر سجده می‌کنید؟ بعضی از دشمنان تشیع و متعصبین اهل سنت مانند وهابیان شایع کرده‌اند که شیعیان به جای سجده بر خداوند و خضوع در برابر او، بر مهر و بخصوص تربت حسین علیه السلام سجده می‌کنند؛ در حالیکه سجده بر غیر خداوند شرک است. و بر همین اساس اگر کسی در مجامع و مساجد اهل سنت از مُهر استفاده کند، شدیداً با او برخورد می‌کنند.

پاسخ شبهه

۱. هر فرد با انصافی با مراجعه به متون فقهی و حدیثی شیعه درمی‌یابد که شیعیان همانند سایر مسلمانان فقط برای خداوند سجده می‌کنند و در هر نمازی به جز خداوند متعال «مسجود له» آنان نیست. البته در فقه شیعه شرط صحت نماز این است که «مسجود علیه» زمین باشد. و دلیل بر این شرط فرمایش پیامبر مکرم اسلام است که می‌فرماید: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهوراً» (۱) یعنی: «برای من زمین

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۰؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۶؛ السنن الکبری النسائی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۷.

ص: ۱۵۸

محل سجده و تیمم قرار داده شده است.» یقیناً مراد از «الأرض» خاک است.

بنابر این در شبهه مذکور میان تربت (مسجود علیه) و خدا (مسجود له) اشتباه شده است.

و در اینجا باید از کسانی که این گونه شبهات را مطرح می‌کنند، پرسید: شما چگونه ادّعیای مسلمانی دارید، در حالی که برادران مسلمان خود (شیعیان) را مشرک می‌دانید؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده است: «وَلَمَّا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (۱)؟

در آیه شریفه می‌فرماید: «به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویند تو مؤمن نیستی.» شما چگونه شیعیانی را که همواره در اذانه‌ها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را بانگ می‌زنند و همیشه قرآنی را تلاوت می‌کنند که شما تلاوت می‌کنید و به سوی قبله‌ای نماز می‌خوانند که شما نماز می‌خوانید، مشرک می‌خوانید؟ آیا نمی‌دانید که ورود مشرک به مکه حرام است؟

۲. روایات گوناگونی از طریق اهل سنت نقل شده که دلالت دارند بر اینکه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت آن حضرت سجده بر زمین بوده است.

الف) «روی عن النبی صلی الله علیه و آله یقول: إِذَا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ جَبْهَتَكَ وَأَنْفَكَ مِنَ الْأَرْضِ (۲)؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر گاه سجده کردی، پیشانی و بینی را بر زمین گذار.»

ب) «روی وائل بن حجر، قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا سَجَدَ وَضَعَ جَبْهَتَهُ وَأَنْفَهُ عَلَى الْأَرْضِ (۳)؛ وائل بن حجر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که در هنگام سجده پیشانی و بینی خود را بر زمین می‌گذاشت.»

ج) «روی أبوسلمة بن عبد الرحمن عن أبي سعيد الخدري أنه رأى الطين في أنف

۱- النساء / ۹۴.

۲- أحكام القرآن الجصاص، ج ۳، ص ۲۷۲؛ إبانة الطالبین، ج ۱، ص ۱۹۲؛ تلخیص الحبیر، ج ۳، ص ۴۵۱.

۳- أحكام القرآن الجصاص، ج ۳، ص ۲۷۲.

ص: ۱۵۹

رسول الله صلی الله علیه و آله وأرَبَّتِهِ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، وَكَانُوا مُطْرَوًا مِنَ اللَّيْلِ (۱)؛ ابوسعید خدری دید که بر اثر سجود، گِل روی بینی پیامبر صلی الله علیه و آله مانده است؛ و شب گذشته باران آمده بود.

د) «روی جابر بن عبدالله الأنصاری، قال: كنت اصيلى مع النبى صلى الله عليه و آله الظهر، فأخذ قبضة من الحصى، فأجعلها فى كفى، ثم أحولها إلى الكف الآخر، حتى تبرد ثم أضمها لجبینى حتى أشجذ عليها من شدة الحر (۲)؛ جابر بن عبدالله أنصاری می گوید: در هنگام ظهر خواستم به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز بگذارم، یک مشت ریگ برداشته، از این دست به آن دست کردم تا خنک شد، سپس پیشانی را برای سجده بر آن ریگها گذاشتم، چون حرارت زیاد بود.»

ه) «روی خباب بن الأرت، قال: «شكونا إلى رسول الله صلى الله عليه و آله حرَّ الرَّمضاء فى جباهنا واكفنا فلم يشكينا (۳)؛ خباب بن أرت می گوید: از گرمای سوزان در پیشانی و دستهایمان، از پیامبر صلی الله علیه و آله دادخواهی کردیم، آن حضرت به ما توجهی نکرد.»

سه روایت اول صراحت دارد که باید پیشانی را بر روی زمین گذاشت.

و روایت چهارم نیز دلالت بر این مطلب دارد، زیرا اگر سجده بر غیر زمین جایز بود، خنک کردن ریگها ضرورتی نداشت، بلکه می توانست با گذاشتن عمامه و سجده بر آن از گرمای سوزان جلوگیری کند.

و دلالت روایت پنجم هم واضح است. نَوَوَى در کتاب «المجموع» می گوید: «اسناده جیدة»، و سپس می گوید: «ولو كان الكشْفُ غير واجب لقل لهم استروها، فلما لم يقل

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۹۴؛ المصنّف الصنعانی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ أحكام القرآن، الجصاص، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲- مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۲۷؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۱۰۵؛ المصنّف (ابن أبی شیبة)، ج ۱، ص ۳۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۵۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۷.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ سنن النسائی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ السنن الکبری، (النسائی)، ج ۱، ص ۴۶۶؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۷۹؛ کنز العمال، ج ۸، ص

ص: ۱۶۰

ذلك لابد من كشفها(۱)؛ اگر نپوشانیدن پیشانی (حائل نشدن بین پیشانی و زمین) واجب نبود، به آنها گفته می‌شد: پیشانی خود را با چیزی بپوشانید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله این را نگفت پس باید پیشانی را نپوشانید.»

۳. هیچ یک از علمای اهل سنت و فقهای سلف، سجده بر زمین و آنچه از زمین می‌روید را باطل نمی‌دانند، بلکه به اتفاق آن را افضل می‌دانند. (۲) بنابر این سجده بر زمین و آنچه از زمین می‌روید، هم در نزد فقهای شیعه و هم نزد فقهای اهل سنت صحیح است. پس شیعه بر چیزی سجده می‌کند که همه سجده بر آن را صحیح می‌دانند.

۴. شکی نیست که سجده بر زمین و خاک با مقام عبودیت و پرستش، تواضع و خضوع در برابر خداوند سازگارتر است. هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «سجده بر زمین بهتر است؛ زیرا تواضع و خضوع در برابر خداوند را بهتر جلوه می‌دهد.» (۳) بنابر این عمل شیعیان و پیشانی بر زمین ساییدن بهترین مظهر عبودیت و پرستش خداوند متعال است.

۵. شیعه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را در صورتی که تربت آن حضرت شرایط محلّ سجده را داشته باشد- مثلاً پاک باشد- جایز می‌دانند. بعضی از وهابیان شایع کرده‌اند که شیعیان شرط صحت نماز را سجده بر تربت امام حسین علیه السلام می‌دانند.

مؤلف کتاب «تبدید الظلام» می‌نویسد: «شیخ طوسی در «مصباح التهجد» گفته است: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می‌زداید و نماز کسی که بر تربت حسین علیه السلام سجده نکند قبول نمی‌افتد.» (۴) با مراجعه به کتاب «مصباح المتهجد» دروغ بودن این نسبت روشن می‌شود.

۱- المجموع، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ رسائل و فتاوی ابن تیمیّه، ج ۲۲، ص ۱۷۰.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۴- تبدید الظلام، ص ۵۵.

ص: ۱۶۱

۶. در روایات گوناگونی از طُرُق اهل سُنّت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خمره نماز می‌خواند. (۱) خمره به حصیر کوچکی به اندازه محلّ سجده از جنس شاخه خرما می‌گویند. (۲) عایشه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نماز به من می‌فرمود: «ناولینی الخمره من المسجد (۳)؛ آن حصیری را که پیشانی بر آن می‌گذارم از مسجد برای من بیاور.» بسیار واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه می‌توانست بر روی فرش و پوست نماز بخواند و درخواست خمره اشعار دارد به اینکه بر هر چیزی نمی‌شود سجده کرد.

- ۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۳۷۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۵۶-۵۷.
- ۲- غریب الحدیث (ابن سلام)، ج ۱، ص ۲۷۷؛ الصحاح، ج ۲، ص ۴۸۴؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج ۲، ص ۷۷؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مختار الصحاح، ص ۱۵۴؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۷۰۱.
- ۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۸؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۶۵؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۹۰؛ سنن النسائی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۱، ص ۱۸۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۱۹۱.

ص: ۱۶۳

۱۰. لعن و دشنام به صحابه**شبهه**

در اعتراض به شیعیان، گفته می‌شود: چرا شما صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را لعن (نفرین) و سب (دشنام) می‌نمایید؟ در حالی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد احترام او بوده، آن حضرت از آنان با القاب و اوصاف ویژه‌ای تقدیر نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي. (۱)»

«خداوند کسی را که اصحاب مرا دشنام دهد نفرین می‌کند.»

و نیز فرموده است:

«إِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ وَأَصْحَابِي يَقْلُونَ فَلَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَمَنْ سَبَّهَمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۲).»

«مردم زیاد می‌شوند و اصحاب من کم می‌شوند، پس اصحابم را دشنام ندهید، هر کسی آنان را دشنام دهد لعنت خداوند بر او باد.»

و در روایت دیگری فرموده است:

۱- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۱؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۹۴؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۳۳۲؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۳؛ فیض القدير، ج ۵، ص ۳۵۰.

۲- كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۲۸.

ص: ۱۶۴

«خداوند مرا به پیامبری برگزید و برای من اصحابی انتخاب نمود و از میان آنان وزرا و یاران و خویشانی برای من قرار داد؛ هر کسی به آنان دشنام دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد. (۱)»

با توجه به این احادیث شیعیان حق ندارند اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را لعن کنند، و دشنام به صحابه موجب کفر می‌گردد چنانکه لعن و نفرین آنها موجب فسق می‌شود (۲).

پاسخ شبهه

اما لعن به صحابه

۱. اگر منظور این است که شیعیان همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را لعن و سب می‌کنند، یقیناً این یک تهمت بزرگی به شیعیان است؛ زیرا علی علیه السلام یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و ... نیز از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و همه آنان از برگزیدگان مکتب اسلام و پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد احترام ویژه‌ای نزد شیعیان می‌باشند.

و اگر منظور این است که شیعیان بعضی از صحابه را لعن و سب می‌کنند، باید چند مطلب بررسی شود:

(۱) آیا لعن و نفرین این اشخاص واقعیت دارد؟

(۲) در صورتی که واقعیت دارد، چرا شیعیان آنان را نفرین می‌کنند؟

(۳) آیا لعن این اشخاص موجب کفر می‌شود؟

(۴) آیا شیعیان این اشخاص را سب می‌کنند و دشنام می‌دهند؟

۱- مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۶۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷؛ المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۴۴؛ المعجم الكبير، ج ۱۷، ص ۱۴۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۲۸؛ الكامل ابن عدی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۲۴؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۴؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۸.

۲- الصارم المسلول، ص ۵۷۵؛ إعانة الطالبین، ج ۴، ص ۳۳۳.

ص: ۱۶۵

۵) آیا دشنام و سب این اشخاص موجب کفر می‌شود؟

۶) و از همه مهمتر، آیا حکمت لعن در قرآن و روایات دوری از زشتیها نیست؟

پاسخ همه این امور در ذیل جوابهای بعدی خواهد آمد.

۲. یقیناً القاب و اوصافی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای صحابه نقل کرده است و نیز وعده‌های بهشتی که به آنان داده، درباره کسانی صادق است که تا واپسین لحظات عمر مرتکب عملی نشوند که موجب سلب آن فضایل گردد، نه درباره کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به سفارش‌های آن حضرت بی توجه بودند و منحرف شدند.

۳. لعن به صحابه نه موجب فسق می‌گردد و نه از گناهان محسوب می‌شود، زیرا کلمه «لعن» در صورتی که از طرف خداوند متعال صادر شود، به معنای طرد و دور ساختن شخص از رحمت الهی و گرفتار نمودن او به عذاب قیامت است، و در صورتی که از بندگان نسبت به همدیگر صادر شود، به معنای درخواست زیان برای شخص و نفرین اوست. (۱) خداوند متعال نخستین کسی است که در قرآن گروه‌های گوناگونی از بشر را لعن کرده است. (۲) در قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۳)، «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۴)، «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ» (۵). و نیز در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سیصد مورد لعن وارد شده است (۶). و این دلیل بر این است که لعن به صورت کلی و مطلق قابل مذمت نیست.

۴. بعضی از صحابه توسط خود پیامبر صلی الله علیه و آله لعن و نفرین شده‌اند؛ آنگاه که جیش اسامه آماده حرکت برای نبرد با کفار بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به همه اصحاب دستور پیوستن

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۵۱.

۲- خداوند در قرآن ۳۷ بار لعن را با انتساب به خودش و یک بار با انتساب به مردم به کار برده است.

۳- هود / ۱۸.

۴- المائدة / ۷۸.

۵- الأحزاب / ۶۴.

۶- موسوعه أطراف الحدیث النبوی، ص ۵۹۴-۶۰۶.

ص: ۱۶۶

به جیش اسامه و حضور در اردوگاه لشکر اسلام را صادر کرده بود کسانی بودند که پس از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه ماندند و آن حضرت وقتی متوجه نرفتن آنان شد فرمود:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَن جِيْشِ اسَامَةَ. (۱)»

۵. چگونه شیعه را در نفرین و لعن به بعضی صحابه مذمت می‌کنید، در حالی که شیعیان با استناد به مآخذ اهل سنت معتقدند که بعضی از صحابه به علی و فاطمه علیهما السلام ظلم کردند و بذر تفرقه میان مسلمانان پاشیدند و به آرمانهای رسول الله صلی الله علیه و آله بی‌اعتنایی نمودند؛ طوری که حضرت زهرا علیها السلام نیز در نمازها آنان را لعن می‌کرد.

در اینجا مناسب است روایتی را که ابن قتیبه در کتاب «الإمامة والسياسة» درباره وقایع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، مورد توجه قرار دهیم.

ابن قتیبه دینوری می‌نویسد:

«فقال عمر لأبي بكر: انطلق بنا إلى فاطمة، فأنا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا علي فاطمة، فلم تأذن لهما، فأتيا علياً، فكلما، فأدخلهما عليها. فلما قعدا عندها حوَّلت وجهها إلى الحائط، فسَلَّما عليها، فلم تَرُدَّ عليهما السلام.

فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: يَا حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ! وَاللَّهِ إِنَّ قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قَرَابَتِي، وَأَنْتِ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَائِشَةَ ابْنَتِي، وَلَوْ دَدْتُ يَوْمَ مَاتَ أَبُو بَكْرٍ أُنِّي مَتُّ وَلَا أَبْقَى بَعْدَهُ، أَفْتَرَانِي أَعْرِفُكَ وَأَعْرِفُ فَضْلَكَ وَشَرَفَكَ وَامْتِنَعَكَ حَقِّكَ وَمِيرَاثِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا نُورُّثُ، مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ.

۱- «خداوند لعنت کند کسانی را که به جیش اسامه نپیوستند.» شواهد التنزیل، ص ۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۶.

ص: ۱۶۷

فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمَا إِنْ حَدَّثْتُكُمَا حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعْرِفَانَهُ وَتَعْمَلَانِ بِهِ؟
قَالَا: نَعَمْ.

فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمَا اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَائِي، وَسَيَخُطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَيِّخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتَنَى فَقَدْ أَحْبَبَنِي، وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي؟
قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ أَنْكُمَا أَسْخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَلئن لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُونُكُمَا إِلَيْهِ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا عَائِدٌ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَخَطِهِ وَسَخَطِكَ يَا فَاطِمَةَ.

ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ يَبْكِي حَتَّى كَادَتْ نَفْسُهُ أَنْ تَزْهَقَ، وَهِيَ تَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أَصَلِّيهَا...» (۱) «عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه رویم، زیرا ما او را خشمگین کردیم.

عمر و ابوبکر به نزد فاطمه رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمده، با او در این زمینه صحبت کردند (تا فاطمه را راضی کند).

علی آنها را نزد فاطمه برد. وقتی وارد خانه شد، روبه‌روی فاطمه نشستند، فاطمه صورتش را به سمت دیوار کرد.

ابوبکر و عمر به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد.

ابوبکر به فاطمه گفت: حبیب رسول الله! به خدا سوگند نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد من از نزدیکان خودم محبوب‌تر هستند، و تو در نزد من از عایشه دخترم نیز محبوب‌تری.

روزی که پدرت از دنیا رفت، آرزو کردم من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو بر این باوری که من فضل و شرف تو را می‌دانم ولی حق تو را از تو و میراث تو از

ص: ۱۶۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله را باز می‌دارم؟ ولی من از پدرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرماید: آنچه را ما واگذاریم ارث نیست، بلکه صدقه است.

فاطمه فرمود: آیا باور کنم که اگر حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم آن را شناخته و بدان عمل می‌کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود:

خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است؟ پس هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده است، و هر کسی فاطمه را اذیت و ناراحت کند من را اذیت و ناراحت کرده است؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری شنیده‌ایم.

فاطمه فرمود: خداوند و ملائکه‌اش را گواه می‌گیرم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خشنودم ننمودید و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمایم، از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان گفت: ای فاطمه من از اذیت کردن رسول الله صلی الله علیه و آله و شما به خدا پناه می‌برم.

سپس ابوبکر آنقدر گریه کرد که نزدیک بود نفسش بند آید. و این در حالی بود که فاطمه فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی که بخوانم شما را نفرین خواهم نمود.

شیعیان به پیروی از خداوند متعال و تبعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دخترش فاطمه علیها السلام که دارای ملکه عصمت هستند، کسانی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی نکرده، او را اذیت کردند، نفرین نموده و می‌گویند: «اللهم العن من ظلم مُحَمَّدًا و آل مُحَمَّد»، زیرا در قرآن کریم می‌فرماید:

ص: ۱۶۹

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱) «کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت می‌کنند، خداوند آنها در دنیا و آخرت نفرین می‌کند.»

آیا اذیت و آزار فاطمه اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ و آیا اذیت بالاتر از اینکه به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و او را تهدید به آتش زدن کردند؟! (۲) آیا اذیت و آزار علی علیه السلام اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ و آیا اذیت بالاتر از این که علی علیه السلام را برای بیعت گرفتن تهدید به قتل کردند؟! (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی بعضی از صحابه - مانند حکم بن ابی العاص - را لعن کرده‌اند (۴) و شجره ملعونه در آیه ۶۰ سوره اسراء، تفسیر به حکم بن ابی العاص و فرزندان او شده است. (۵) و نیز خود صحابه بعضی افراد را لعن کرده‌اند، مانند علی علیه السلام که عبدالله بن زبیر را در روز قتل عثمان لعن کرد (۶)، و عمر بن الخطاب که خالد بن ولید را به جهت کشتن مالک بن نویره مورد لعن قرار داد (۷) و نیز عبدالله بن عمر که فرزند خود را لعن نمود. (۸) و همه این امور گواه بر جواز لعن است.

و شاید حکمت لعن در قرآن و روایات این باشد که لعن در حقیقت بیزاری از

۱- الأحزاب / ۵۷.

۲- الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۲۰.

۴- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۱؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۵- فتح القدير، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴.

۷- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۱۷-۱۸.

۸- جامع بیان العلم وفضله، ج ۱۶، ص ۴۱۴.

ص: ۱۷۰

بدیهاست و انسان با تکرار لعن دوری از زشتیها را به خود تلقین می‌کند.

و اما سب و دشنام به صحابه

۱. در مورد ناسزا گویی به صحابه توسط شیعیان، می‌گوییم: این تهمتیه بیش نیست. شما با مراجعه به کتابهای شیعه درمی‌یابید که مکرراً از عمر و ابوبکر و عثمان نام برده شده است، ولی اثری از دشنام به آنان نیست.

۲. دشنام به اشخاص زمانی موجب کفر می‌گردد که برگشت به دشنام خداوند متعال کند.

یقیناً دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام به خداوند است و دشنام به علی علیه السلام نیز دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله. پس دشنام به علی علیه السلام دشنام به خداوند است و موجب کفر می‌گردد.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که با سندهای معتبر از ام سلمه روایت شده است که او گفت:

«فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من سبَّ علياً فقد سبَّني، ومن سبَّني فقد سبَّ الله تعالى. (۱)»

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید: هر کسی که علی علیه السلام را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است.»

و نیز روایت شده است:

در پرتو شریعت ؛؛ ص ۱۷۰

عن عبد الله بن عباس وكان سعيد بن جبیر يقوده، فمَرَّ على صُفْءَ زمزم، فإذا قوم من أهل الشام يشتمون علياً عليه السلام. فقال سعيد بن

جبیر: رُدِّنِي إِلَيْهِمْ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ، فقال: أَيْكُمْ السَّابُّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟

فقالوا: سبحان الله! ما فينا أحدٌ سبَّ الله.

۱- مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۵، ص ۱۳۳؛ خصائص أمير المؤمنين (النسائی)، ص ۹۹؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۸؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۷۳ و ۶۰۲؛ فيض القدير، ج ۶، ص ۱۹۰؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۹۱؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۹۴؛ تاريخ دمشق، ج ۳۰، ص ۱۷۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۶۰.

ص: ۱۷۱

قال: فأَيُّكُمْ السَّابُّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قالوا: سبحان الله ما فينا أحدٌ سبَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قال: فأَيُّكُمْ السَّابُّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؟

قالوا: أَمَّا هَذَا فَقَدْ كَانَ.

قال: فَأَشْهَدُ عَلِيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعْتُهُ بِأَذْنَائِي وَوَعَاهُ قَلْبِي، يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ: يَا عَلِيُّ! مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَكْبَهَ اللَّهُ عَلِيَّ مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ. (۱)

«عبدالله بن عباس به همراه سعید بن جبیر از کنار زمزم می گذشتند که به گروهی از مردم شام برخورد کردند که علی علیه السلام را دشنام می دادند.

سعید بن جبیر به عبدالله بن عباس گفت: پاسخ آنها را به من واگذار.

سعید بن جبیر نزد آنها رفت و گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به خداوند را دارد؟

گفتند: سبحان الله! در میان ما هیچ کسی نیست که خداوند را دشنام داده باشد.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟

گفتند: سبحان الله! هیچ کس در میان ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام نداده است.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما به علی بن ابیطالب ناسزا می گوید؟

گفتند: ناسزا به علی را انجام داده ایم.

سعید بن جبیر گفت: در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بودم، گوشه‌های من از ایشان شنید و قلب من آن را ضبط نمود که به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای علی! هر کسی که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هر کسی که خدا را دشنام دهد، پروردگار او را به صورت واژگون در آتش جهنم می اندازد.»

۱- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۷۸؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۶۵، المناقب الخوارزمی، ص ۱۳۷.

ص: ۱۷۲

از این رو دشنام به علی علیه السلام به طور قطع موجب کفر است و فقهای اهل سنت نیز به اجماع دشنام دهنده به خداوند و پیامبرش را کافر و مرتد دانسته، قتل او را واجب می‌دانند(۱). اکنون این پرسش از اهل سنت و اندیشمندان آنان مطرح می‌شود که چرا از کافر دانستن معاویه امتناع می‌ورزید و بلکه او را تمجید می‌کنید، در حالی که او دشنام بر علی صلی الله علیه و آله را بر منبرها و در خطبه‌های جمعه لازم گردانید؟ چرا مسلمانان مدینه و سایر شهرهای اسلامی در برابر معاویه قیام نکرده او را به قتل نرسانیدند؟ مگر به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام به خدا نبود؟

با این وجود ابن تیمیّه که چشمان خود را بر روی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بسته و با دلی آکنده از بغض نسبت به علی علیه السلام و خاندان او قلم‌فرسایی نموده و سخن می‌گوید، در کتاب «منهاج السنّه» می‌نویسد:

«ومن سبّ ابابکر وعمر و عثمان فهو أعظم إثماً ممن سبّ علياً.(۲)»

«گناه کسی که به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا بگوید، بیشتر از گناه کسی است که علی را دشنام دهد؟!»

علیها السلام. در پاسخ از روایت: صلی الله علیه و سلم من صدق الله العظيم بّ أضح الحمد لله تمهید ی فعلیه لعنه الله والملائكة رحهما الله می‌گوییم:

اولاً: شیعیان به هیچ یک از صحابه دشنام نداده‌اند، و بلکه دشنام به هیچ انسانی گرچه کافر و مشرک باشد را جایز نمی‌دانند؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» (۳) «کسانی که مشرک هستند و غیر خدا را می‌خوانند (و عبادت می‌کنند) مورد سبّ و ناسزا قرار ندهید.»

۱- المحلّی، ج ۱۱، ص ۴۱۰ و ۴۱۵؛ أحكام القرآن للجصاص، ج ۳، ص ۸۵.

۲- منهاج السنّه، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳- الأنعام/ ۱۰۸.

ص: ۱۷۳

بنابر این ناسزاگویی شیعیان به صحابه، تهمت است که دشمنان اسلام برای ایجاد شکاف میان مسلمانان ترویج کرده‌اند.

ثانیاً: بعید نیست که مراد رسول‌الله صلی الله علیه و آله این باشد که اگر کسی همه صحابه را دشنام دهد ملعون است.

ثالثاً: خوب است اهل سنت همین حساسیت را نسبت به بعضی از رهبران مذهبی خویش اعمال کنند؛ مثل ابن تیمیّه که تمام کتاب «منهاج السنّه» او را فحش و ناسزاگویی به بزرگان شیعه و مسلمان پر کرده است.

۴. چگونه ناسزاگویی به اشخاص عادی - غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله یا کسی که دشنام به او، دشنام به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شود - موجب کفر است، در حالی که اگر چنین باشد باید شما ابوبکر را نیز کافر بدانید. احمد بن حنبل و دیگران در

کتابهای روایی و تفسیری واقعه‌ای را نقل می‌کند که ثابت می‌کند ابوبکر به مسلمانی فحش داده است. او می‌نویسد:

«سعيد بن أبي سعيد عن أبي هريرة: ان رجلاً شتم أبا بكر، والنبی جالس، فجعل النبى يتبسم، فلما أكثر ردّ عليه بعض قوله، فغضب النبى صلی الله علیه و آله وقام، فلققه أبو بكر، فقال: يا رسول الله! كان يشتمنى وأنت جالس، فلما ردّدتُ عليه بعضَ قوله غضبتُ وقمتُ؟!»

(۱)

«مردی به ابوبکر دشنام داد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نشسته بود و پس از شنیدن دشنام آن مرد، تبسم کرد. وقتی دشنام آن مرد زیاد شد، ابوبکر بعضی از دشنامهای او را به خود او برگردانید، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد و حرکت کرد. ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول الله! آن مرد به من دشنام داد در حالی که شما نشسته بودید، همین که من پاسخ را دادم و بعضی از دشنامهای او را به او برگرداندم، ناراحت شدید و حرکت کردید؟!»

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۳۶؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۱۰، ص ۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸۹؛ مسند الشهاب ابن

سلامه، ج ۲، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۹؛ الدرّ المثور، ج ۶، ص ۱۱.

ص: ۱۷۴

اگر دشنام به افراد عادی موجب کفر است، چرا پیامبر این دو را نهی نکرد، بلکه به حرف اولی تبسم کرد و چون توقع از ابوبکر نبود، پیامبر ناراحت شد و از مجلس بیرون رفت؟

اگر سب به صحابه موجب کفر بود، باید رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را که به ابوبکر سب کرد کافر می‌شمرد، و اگر آن مرد از صحابه بود باید ابوبکر را هم کافر می‌دانست.

۵. شخصی در زمان خلافت ابوبکر به او ناسزا گفت: ابوبرزه اسلمی گفت: این شخص را به من واگذار تا گردن او را با شمشیر بزنم.

ابوبکر گفت: «لیس هذا الا لمن شتم النبی صلی الله علیه و آله (۱)؛ بنشین، فقط ناسزای به پیامبر صلی الله علیه و آله موجب جواز کشتن گوینده آن است.»

ظاهراً مرادش این است که اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام دهد، مرتد می‌شود و باید به قتل برسد. ولی دشنام به اشخاص دیگر موجب کفر نخواهد شد.

در مجموع شایسته است برادران اهل سنت میان لعن و سب تفکیک کنند و متوجه توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان باشند.

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

ص: ۱۷۵

۱۱. دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه**شبهه**

یکی از پرسشهایی که اهل سنت در اعتراض به مذهب شیعه مطرح می‌کنند، این است که چرا شیعیان به عایشه و حفصه، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌احترامی می‌کنند، به آنان سب و ناسزا می‌گویند، آنان را لعن و نفرین می‌کنند؟ در حالی که عایشه و حفصه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد احترام آن حضرت بوده‌اند، بخصوص عایشه حافظ هزاران حدیث نبوی و محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و مسلمانان او را «امّ المؤمنین» می‌خوانند!

پاسخ شبهه

۱. ناسزاگویی به عایشه و حفصه در محافل شیعی دروغ است، در حقیقت ترویج این مطلب و منسوب نمودن آن به شیعیان، توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.
و اما لعن به عایشه و حفصه طبق ادله‌ای که در شبهه قبلی گذشت و ادله‌ای که خواهد آمد، قابل مذمت نیست. البته شیعیان لعن آن دو را افضل اعمال نمی‌دانند، هر چند بعضی از متعصبین اهل سنت چنین مطلبی را به شیعیان نسبت داده‌اند. (۱)

۱- مؤلف کتاب «تبدید الظلام» نوشته است: «شیعیان معتقدند نفرین صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگترین اعمال برای نزدیکی به خداوند است»؛ تبدید الظلام، ص ۴۹۶.

ص: ۱۷۶

احترام به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی شیعیان بیشتر از اهل سنت است.

خدیده، سوده، ام سلمه، زینب دختر خزیمه بن حارث، ام حبیبه و ماریه قبطیه همگی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد احترام شیعیان می‌باشند. احترام به آنان موجب شده که هرگاه به قبرستان بقیع می‌روند، قبر آنان را زیارت کنند و برای آنان طلب مغفرت نمایند و هرگاه به قبرستان معلاه می‌روند، یادآور فداکاریهای خدیجه شده، به او عشق بورزند و به پاس زحمات او قبرش را زیارت کنند و او را افضل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند، و وقتی به مشربه ام ابراهیم می‌روند، یادآور بزرگواری ماریه قبطیه شوند.

۲. اعتقاد شیعه در باره عایشه و حفصه این است که نزد خداوند و رسولش دارای منزلت و احترام نیستند، بلکه خداوند متعال با لحنی تهدیدآمیز آنان را مذمت و سرزنش کرده و به خاطر فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله گناهکار دانسته است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (۱)

«اگر شما (دو زن) به خدا باز گردید و توبه کنید [بهرتر است]، زیرا دل‌های شما به گناه آلوده شده است. و اگر بر ضد پیامبر همپشتی کنید، همانا خداوند یاور اوست و جبرئیل و شایستگان از مؤمنان و فرشتگان پشتیبان او هستند.»

در این آیه، خداوند متعال دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نکوهش نموده و گناهکار می‌داند.

و در آیه‌ای دیگر از آیات همین سوره و ادامه نکوهش آن دو زن می‌فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا

ص: ۱۷۷

النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (۱) «خداوند برای کسانی که کافر شدند، مثال زده است به زن نوح و زن لوط که زیر فرمان دو بنده شایسته ما بودند و آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و گفته شد: به همراه دیگران وارد آتش شوید.»

در این آیه خداوند متعال عمل آن دو زن پیامبر صلی الله علیه و آله را از سنخ عمل همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام شمرده است که اسرار حضرت نوح و لوط را فاش ساخته و برای کفار جاسوسی می کردند.

این دو آیه شریفه در باره عایشه و حفصه نازل شده است.

این آیات حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله اسرار مهمی را به حفصه و عایشه گفته و آنان آن اسرار را فاش کرده‌اند.

زمخشری در تفسیر آیه اول می گوید: «کلمه (إن توبا) خطاب به حفصه و عایشه است که به روش کنایه ذکر شده تا در سرزنش آنان رساتر باشد (۲).

قرطبی می گوید:

«إن توبا إلى الله یعنی حفصه و عائشه» (۳) «مراد از دو زنی که توبه کنند حفصه و عایشه است.»

همچنین شوکانی، بغوی، بیضاوی، جلال الدین محلی، جلال الدین سیوطی، واحدی، ابوالسعود و ثعالبی در تفسیر این آیه شریفه کلمه «إن توبا» را خطاب به عایشه و حفصه دانسته‌اند. (۴) و روایتی از ابن عباس در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت نقل

۱- التحريم / ۱۰.

۲- الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۱۸۸

۴- فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۵۱؛ تفسیر البغوی، ص ۱۶۵؛ تفسیر البيضاوی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ تفسیر الجلالین، ص ۷۵۲؛ الوجیز، ص

۱۱۱۲؛ تفسیر أبي السعود، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۴۵۱.

ص: ۱۷۸

شده است که تأیید می‌کند مراد از آن دو زن در آیه شریفه، عایشه و حفصه می‌باشد.

آن روایت چنین است:

«ابن عباس گفته است: همواره در پی آن بودم تا از آن دو زنی که در آیه شریفه به آنان اشاره شده، از عمر پیرسم؛ تا آنکه عمر به حج رفت و من نیز به همراه او به حج رفتم، در وسط راه به گوشه‌ای رفت تا وضو بگیرد، من نیز مشک آب را برداشته با او همراه شدم، آب روی دست او ریختم و او وضو گرفت. آنگاه پرسیدم: آن دو زن چه کسانی هستند؟ عمر گفت: شگفتا از ابن عباس - گویا از پرسش ابن عباس ناراحت شده بود-؛ و سپس گفت: آن دو حفصه و عایشه هستند. (۱)»

و نیز زمخشری در تفسیر آیه دوم می‌گوید:

«وفی طیِّ هذین التمثیلین تعریضٌ بأمِّ المؤمنین المذکورین فی السورۃ، و ما فرط منهما من التظاهر علی رسول اللّٰه بما کرهه، و تحذیرٌ لهما علی أغلظ وجهٍ وأشدّ، لما فی التمثیل من ذکر الکفر، والتعریض بحفصه أرجح، لأنّ امرأه لوط أفشت علیه، کما افشت حفصه علی رسول اللّٰه. (۲)»

«این دو مثال اشاره دارند به عایشه و حفصه که در اول سوره نیز ذکر شد. و نیز اشاره دارند به اشتباه آن دو در همکاری بر انجام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام آن ناراحت می‌شد.

و در حقیقت خطاری است به آنان با شدیدترین لحن و غلیظترین صورت؛ زیرا در مثال سخن از کفر به میان آمده است. و مناسب‌تر آن است که اشاره به حفصه باشد؛ زیرا همسر لوط اسرار او را فاش نمود همانطور که حفصه اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله را فاش کرد.»

با توجه به آنچه در این آیه شریفه در باره عایشه و حفصه وارد شده است، ثابت می‌شود آن دو گناهکار و فاش کننده اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و خداوند متعال با لحنی شدید آنان را سرزنش کرده و به زنان نوح و لوط تشبیه نموده است. با این وجود نه تنها در نزد خداوند منزلت و مقام ویژه‌ای ندارند، بلکه نسبت به سایر همسران

۱- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۱۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳.

۲- الکشاف، ج ۴، ص ۱۳۱.

ص: ۱۷۹

پیامبر صلی الله علیه و آله دارای هیچ گونه احترامی نیستند. پس بی توجهی شیعیان به آن دو بدون علت نیست.

۳. در خصوص عایشه یکی از عللی که موجب شد شیعیان به او ارج نهند و بلکه همواره او را مورد سرزنش قرار دهند، این است که با فرمایش خداوند متعال «وَقَزَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» (۱) مخالفت نموده، طلحه و زبیر را به بیعت شکنی با ولی امر و امام زمان خود علی علیه السلام ترغیب نمود و تعدادی از منافقان را جمع کرد و در جنگ جمل با علی علیه السلام جنگید؛ و جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرموده است: «أنا حرب لمن حاربكم، وسلم لمن سالمكم» (۲). چگونه انتظار دارید شیعه برای کسی که به جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته است، ارزش و احترام قائل باشد؟!

عایشه با اقدام به این عمل زشت مورد بی توجهی سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفت. ام سلمه سوگند یاد کرد که تا ابد با عایشه سخن نگوید.

بیهقی در کتاب «المحاسن» می گوید: «از عایشه روایت شده است که پس از جنگ جمل به دیدار ام سلمه رفت. ام سلمه سوگند یاد کرده بود که تا ابد با عایشه سخن نگوید، زیرا به جنگ با علی بن ابیطالب رفته بود.

وقتی عایشه به نزد ام سلمه رفت، گفت: سلام بر تو ای ام المؤمنین.

ام سلمه گفت: مگر تو را از جنگ با علی نهی نکردم؟! مگر به تو نگفتم نرو؟!

عایشه گفت: اکنون از خداوند طلب بخشش می کنم و توبه می نمایم، با من هم سخن شو.

ام سلمه گفت: آیا نگفتم به جنگ با علی نرو؟! آیا تو را از این کار نهی نکردم؟!

(ام سلمه تا هنگام مرگ با عایشه سخن نگفت).

۱- احزاب/ ۳۲.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ کنز العمال، ج ۱۲،

ص ۹۷؛ المعجم الكبير الطبرانی، ج ۳، ص ۴۰.

ص: ۱۸۰

و عایشه گریه کنان از نزد امّ سلمه بیرون رفت و با خود می‌گفت: تأسّف می‌خورم بر اشتباهی که انجام دادم. (۱)»

می‌بینید که امّ سلمه قسم می‌خورد با عایشه تا ابد سخن نگوید و عذر خواهی عایشه و اظهار توبه‌اش نیز نزد امّ سلمه پذیرفته نشد. شیعیان نیز عذر خواهی و توبه عایشه را اصلاح کننده شخصیت عایشه نمی‌دانند و همواره او را سرزنش نموده، مذمت می‌کنند؛ زیرا جنگ جمل سرنوشت حکومت اسلامی را تغییر داد و مسلمانان را به گروه‌های مختلف تقسیم نمود و در حقیقت نخستین جنگ میان خود مسلمانان بود. با این وجود چگونه می‌شود عایشه را امّ المؤمنین خطاب کرد، در حالی که با بهترین فرزندان خود جنگید؟

۴. و در خصوص حفصه، پدرش عمر بن خطاب اعتراف می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را دوست نداشت.

در «صحیح مسلم» از عمر بن خطاب نقل می‌کند که خطاب به دخترش حفصه گفت:

«والله لقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحبک، ولو لا انا لطلقک. (۲)»

«به خدا سوگند یقین دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، تو را طلاق می‌داد.»

با توجه به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را دوست نداشت و در فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله همکار عایشه بود، بر چه اساسی شیعیان را بر سرزنش کردن او مذمت می‌کنید؟

۱- المحاسن البیهقی، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۸.

۱۲. توسل به اولیای الهی

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که محور شبهه‌افکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان قرار گرفته، مسأله توسل به اولیای الهی است. بی‌شک مسأله توسل از مسائلی است که در میان خدا پرستان و مسلمانان جهان و به خصوص در میان شیعیان رواج داشته است. در واقع همه انسانهای موحّد و پیروان ادیان و مذاهب به نوعی توسل را پذیرفته‌اند. ولی در کیفیت توسل و آنچه وسیله قرار می‌گیرد، اختلاف است. و منشأ این اختلاف در میان مسلمانان چیزی جز تبلیغات مسموم و آموزه‌های غلط و نظریات دور از واقع سردمداران مسلک وهابیت نیست، به گونه‌ای که آنان بعضی از انواع توسل را که در میان شیعیان رواج دارد، کفر و شرک دانسته‌اند و بر همین اساس سایر مسلمانان را بر ضد شیعیان تحریک نموده، به خصوص در موسم حج و عمره با هدف ایجاد تفرقه و بدبینی نسبت به مذهب شیعه مسئله توسل را مطرح کرده، شیعیان را متهم به کفر و شرک می‌کنند.

آنان در تبلیغات خویش ادعا می‌کنند: توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر اولیا پس از مرگ آنان، با آموزه‌های دین اسلام مخالفت دارد و بدعت است و بدعت حرام است.

این گونه تبلیغات ریشه در عقاید و آیین وهابیت دارد که اشخاصی مانند ابن تیمیه و بن‌باز، سالها آن را ترویج نموده و اسباب انحراف بعضی از مسلمانان را

ص: ۱۸۲

ایجاد نموده‌اند. در اینجا شایسته است بعضی از سخنان آن دو را در باب توسّل ذکر کنیم تا اصل شبهه از زبان و قلم خودشان توضیح داده شود.

ابن تیمیّه می‌گوید:

«لفظ التوسّل قد یراد به ثلاثه امور. یراد به أمران متّفق علیهما بین المسلمین:

أحدهما: هو أصل الإیمان والإسلام، وهو التوسّل بالإیمان به وبطاعته.

والثانی: دعاؤه وشفاعته وهذا أيضاً نافع یتوسّل به من دعا له وشفع فیہ باتّفاق المسلمین. (۱)»

«از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود. دو معنای آن به اتفاق تمام مسلمانان صحیح است:

۱. معنایی که اصل ایمان و اسلام است و آن عبارت است از توسّل با ایمان به پیامبر و اطاعت از او.

۲. دعا و شفاعت پیامبر. و این نیز مفید است؛ زیرا کسی که پیامبر برای او دعا کند و درباره او شفاعت کند، به پیامبر توسّل کرده

است و به اتفاق همه مسلمانان مفید است.»

و سپس معنای سوم توسّل را، توسّل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و واسطه قرار دادن آن حضرت و سایر اولیا معرفی کرده و

می‌گوید:

«ومنهم من یتأول قوله تعالی: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

و یقولون: إذا طلبنا منه الاستغفار بعد موته کنا بمنزله الذین طلبوا به الاستغفار من الصحابه. و یخالفون بذلك إجماع الصحابه والتابعین

لهم بإحسان وسائر المسلمین، فإنّ أحداً منهم لم یطلب من النبی صلی الله علیه و آله بعد موته أن یشفع له ولا سألہ شیئاً ولا ذکر ذلك

أحد من أئمة المسلمین فی کتبهم. فهذه الأنواع من

ص: ۱۸۳

خطاب الملائكة والأنبياء والصالحين بعد موتهم عند قبورهم وفي مغيبهم وخطاب تماثيلهم هو من أعظم أنواع الشرك الموجود. (۱)»
 «و بعضی در تفسیر آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا...» گفته‌اند: هر گاه ما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از او طلب استغفار
 نمایم، به منزله صحابه آن حضرت هستیم که در حال زنده بودن آن حضرت از او طلب استغفار می نمودند. اینها با این سخن به
 مخالفت با اجماع صحابه و تابعین و سایر مسلمانان برخاسته‌اند؛ زیرا هیچ یک از صحابه و تابعین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه
 و آله طلب شفاعت از او نکرده، چیزی از او درخواست نمودند. و هیچ یک از پیشوایان مسلمین نیز آن را در کتابهای خویش ذکر
 نکرده‌اند. لذا این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صالحان پس از مرگ آنها و در کنار قبر آنان از بزرگترین انواع شرک به
 خداوند متعال است.»

و در جایی دیگر می گوید:

«لفظ التوسل يراد به ثلاثة معان:

أحدها: التوسل بطاعته. فهذا فرض لا يتم الإيمان إلابه.

والثاني: التوسل بدعائه وشفاعته. وهذا كان في حياته ويكون يوم القيامة يتوسلون بشفاعته.

الثالث: التوسل بمعنى الإقسام على الله بذاته والسؤال بذاته. فهذا هو الذي لم تكن الصحابة يفعلونه في الاستقاء ونحوه، ولا في حياته،
 ولا بعد مماته، ولا عند قبره ولا يعرف هذا في شيء من الأدعية المشهورة بينهم، وإنما ينقل من ذلك في أحاديث ضعيفة مرفوعة
 وموقوفة أو عمن ليس قوله حجة. (۲)»

«از کلمه توسل سه معنا ممکن است اراده شود:

۱. توسل به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله. اینگونه توسل واجب است، زیرا ایمان جز با آن کامل نمی شود.

۱- همان، ص ۱۵۹.

۲- همان، ص ۲۰۲.

ص: ۱۸۴

۲. توسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله. و اینگونه توسّل در هنگام زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته و در قیامت نیز به شفاعت او متوسّل می‌شوند.

۳. توسّل به معنای قسم دادن خداوند را به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و درخواست حاجت از خداوند با واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله. و این همان چیزی است که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات ایشان، پس از رحلت او و در کنار قبر آن حضرت انجام نداده‌اند، و در هیچ دعای مشهوری نیز وارد نشده است، بلکه فقط یا در احادیث ضعیف و یا توسّط کسانی که سخنان حجت نیست نقل شده است.»
و بن باز می‌گوید:

«توسّل به صلحا دو قسم است:

قسم اول: توسّل به دعای آنها. و این اشکالی ندارد، زیرا صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در زمانی که آن حضرت زنده بود به دعای آن حضرت توسّل می‌جستند و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان دعا می‌کرد و آنان به فیض می‌رسیدند. و نیز عمر بن خطاب در طلب باران متوسّل به دعای عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

قسم دوم: توسّل به خود آنها. این گونه توسّل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است؛ زیرا هر کسی که معتقد باشد شخصی در تحقّق امری تأثیر گذار است، نوعی از انواع شرک را اظهار کرده است.

بنابر این توسّل به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه کسی بگوید: «أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ» جایز نیست، مگر اینکه منظورش این باشد که با ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله و محبّت به او توسّل به خدا می‌جوید؛ زیرا این گونه توسّل در دین خدا وارد شده و برای بندگان خدا مفید است. و اما خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله‌ای نیست که برای بندگان مفید باشد.

و همچنین به نظر من توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند نیز جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودش مفید است نه برای دیگران (۱)

و در جای دیگر می‌گوید:

«توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله سه قسم است:

ص: ۱۸۵

قسم اول: توسل به ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او. این گونه توسل هم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و هم پس از او جایز است.

قسم دوم: توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی: از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد تا در حق او دعا کند. این قسم از توسل در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مردن نمی‌تواند برای او دعا کند.

قسم سوم: توسل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند. این قسم چه در زمان زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در زمان پس از رحلت او جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود نیست، به این دلیل که مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل او نیست.

اگر کسی بگوید: من به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و از او خواستم تا برای من در نزد خداوند استغفار و شفاعت کند، آیا این کار جایز است یا نه؟

می‌گویم: جایز نیست.

و اگر کسی بگوید: مگر خداوند متعال نفرموده است: «ولو أنهم إذ ظلموا...»؟

می‌گویم: آری خداوند متعال چنین فرموده است، ولی باید توجه داشت که خداوند می‌فرماید: «لو أنهم إذ ظلموا»، و کلمه «إذ» ظرف برای گذشته است، نه ظرف برای آینده. خداوند نفرمود: «ولو أنهم إذا ظلموا»، بلکه فرمود: «إذ ظلموا». لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داده سخن می‌گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مردن نمی‌تواند برای دیگران استغفار کند؛ زیرا هرگاه بنده خدا از دنیا برود، عملش نیز قطع می‌گردد.... (۱)

سخنان ابن تیمیّه و بن باز در چند مطلب خلاصه می‌گردد:

۱. اگر کسی ایمان خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او را واسطه میان خود و خداوند قرار دهد، هیچ اشکالی ندارد.

۲. اگر کسی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه و وسیله برای بر آورده شدن حاجات

ص: ۱۸۶

خویش توسط خداوند قرار دهد و از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کند تا برای او دعا نماید، جایز نیست؛ زیرا این عمل در صورتی ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده باشد و بتواند دعا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مردن مانند سایر بندگان خدا از دنیا فاصله گرفته و نمی‌تواند برای کسی دعا کند.

۳. واسطه قرار دادن شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران و امامان و صلحا چه در زمان حیات و چه پس از مردن آنان جایز نیست. و دلیل بر آن عبارت است از:

الف) وسیله قرار دادن آنان برای برآورده شدن نیازها به معنای روی گرداندن از خداوند و روی آوردن به کسی دیگر است، و این شرک به خداوند متعال می‌باشد.

ب) توسل به شخص پیامبران و اولیای در هیچ زمانی از صحابه صادر نشده است.

ج) توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ یک از دعاهای مشهور وارد نشده است.

د) روایتی که دلالت بر جواز توسل به شخص پیامبران و اولیای داشته باشد وجود ندارد.

۴. واسطه قرار دادن مقام و منزلت پیامبران و صلحا و قسم دادن خداوند را به مقام و منزلت آنان در نزد خود جایز نیست، زیرا مقام و منزلت آنان فقط برای خودشان مفید است و از این مقام سودی به دیگران نمی‌رسد.

نکات دیگری نیز در سخنان آن دو و بعضی دیگر از پیروانشان در دفاع از نظریه خویش دیده می‌شود که در ذیل پاسخ به شبهه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه لازم است معنای توسل و بیگانگی آن با انواع شرک و جایگاه آن در قرآن و روایات و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره مسلمانان مورد بررسی قرار گیرد.

ص: ۱۸۷

معنای توسل و وسیله

اشاره

کلمه «توسل» در لغت به معنای تقرّب و نزدیک کردن است. و کلمه «وسیله» به معنای منزلت و درجه و نزدیکی به پادشاه است. ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می‌گوید: «وسیله یعنی منزلت نزد پادشاه. وسیله یعنی درجه. وسیله یعنی نزدیکی. گفته می‌شود: وسل فلان إلی وسیلهً وقتی که شخص با انجام عملی خود را به شخص دیگری نزدیک کند. و گفته می‌شود: وتوسل إلیه بوسیلهً وقتی که با انجام عملی خود را به شخص نزدیک گرداند. و گفته می‌شود: توسل إلیه بكذا یعنی با رشته محبت و احترامی که شخصی در نزد شخص دیگر دارد، خود را به او نزدیک کند. و وسیله یعنی پیوند و نزدیکی.» (۱) جوهری در کتاب «الصحاح» (۲) و فیروز آبادی در کتاب «القاموس المحيط» (۳) نیز معنای توسل را تقرّب و معنای وسیله را منزلت و درجه دانسته‌اند. بنابراین توسل به خدا به وسیله چیزی یا شخصی، یعنی تقرّب به خدا به واسطه آنچه که دارای مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند است. و نیز معنای وسیله بودن، مقام و منزلت داشتن است؛ و معنای «صاحب الوسيله» عبارتست از کسی که مقام و منزلت دارد. بی شک مقام و منزلت و درجه اوصافی هستند که برای هر چیزی قابل ثبوت است. فرقی ندارد که آن چیز یکی از اعمال- مانند نماز، روزه، حج و... باشد و یا یکی از اشخاص باشد؛ از این رو هر عمل و یا هر شخصی که در نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلت باشد، «صاحب الوسيله» است و می‌توانیم به واسطه مقام و منزلت و احترامش در نزد خداوند تقرّب به ذات اقدس الهی جسته، او را برای

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴.

۲- الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۱.

۳- القاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۴.

ص: ۱۸۸

برآورده شدن حاجات التماس نماییم.

البته تفاوت عمل و شخص در این جهت است که هر عملی از اعمال صالحه خود به خود دارای مقام و درجه و منزلت در نزد خداست، طوری که انجام آن عمل مستلزم تقرب به خداوند متعال است. مثلاً ایمان به خداوند یا ایمان به نبوت انبیا یا انجام نماز و روزه وسیله هایی برای تقرب به خداوند هستند.

و اما اشخاص دو گروه‌اند:

۱. کسانی که تنها با انجام اعمال صالحه برخوردار از مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند می‌شوند، مانند عموم بندگان خدا که با ایمان به خدا و پیامبرش و انجام عملهای نیک در رحمت خداوند داخل شده، بارعایت تقوای الهی در نزد خداوند، گرامی می‌شوند؛ همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلُّكُمْ» (۱) «گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.»

و نیز می‌فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» (۲) «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، پروردگارش آنان را در رحمت خویش داخل می‌کند، و این کامیابی آشکار است.»

این اشخاص هر مقدار که عمل کنند به درجات آنان در نزد خداوند افزوده می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ بِحُبٍّ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۚ تِلْكَ الْأُمَّةَ حَسِبْنَاهُمْ لَهَا عَزَابٌ شَدِيدٌ ۚ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (۳)

۱- الحجرات / ۱۳.

۲- الجاثیه / ۳۰.

۳- الأنفال / ۳ و ۴.

ص: ۱۸۹

«کسانی که نماز بر پا می‌دارند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق می‌کنند، حقیقتاً مؤمن هستند و در نزد پروردگارشان درجاتی دارند و آرمزیده می‌باشند و از نعمت خداوند برخوردارند.»

۲. کسانی که علاوه بر برخورداری از درجات با انجام اعمال نیک، خداوند متعال ذات آنان را بر سایر ذوات برتری داده و خود آن اشخاص از مقام و منزلت ویژه‌ای در نزد خداوند برخوردار هستند؛ مانند: پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و بعضی اولیای الهی.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۱) «خداوند حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر همه برگزیده است.»

و نیز درباره شخصیت والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۲) «تو را جز به عنوان رحمتی بر جهانیان نفرستادیم.»

«وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (۳) «خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل گردانید و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت. و فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است.»

و درباره سایر پیامبران علیهم السلام می‌فرماید:

«وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَهُودًا وَكَوْنًا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (۴) «اسماعیل و یونس و لوط، تمام آنها را بر جهانیان برتری دادیم.»

۱- آل عمران / ۳۳.

۲- الأنبياء / ۱۰۷.

۳- النساء / ۱۱۳.

۴- الأنعام / ۸۶.

ص: ۱۹۰

و درباره اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱) «خداوند خواسته است هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک گرداند.»

یقیناً پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام شخصیت‌های برتر عالم امکان هستند که خداوند متعال ذات اقدس آنان را با نور عصمت، معرفت و اعطای درجه نبوت و امامت بر همه جهانیان برتری داده است. و این برتری به ذات این شخصیت‌ها بر می‌گردد. علاوه بر آن با انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و رعایت تقوای تام الهی به بالاترین درجه‌ای که ممکن است از این طریق کسب شود، دسترسی پیدا می‌کنند.

بنابر این پیامبران و امامان و اولیا از دو کانال دارای وسیله و منزلت و مقام در نزد خداوند می‌باشند و خداوند متعال از دو جهت به آنان وسیله و درجه عنایت فرموده است؛ از این رو یکی از بهترین راههای تقرب به خداوند این است که صاحبان حقیقی وسیله و مقام و درجه - یعنی پیامبران و امامان و بعضی اولیا - را واسطه قرار دهیم و از خداوند به واسطه مقام و منزلت آنان در نزد خودش آموزش گناهان و بر آورده شدن حاجات و نزدیک شدن به خودش را طلب کنیم. پس از روشن شدن معنای توسل و وسیله، می‌پردازیم به پاسخ از شبهه‌ای که مطرح شد.

پاسخ اول: بیگانگی توسل از شرک

یکی از شگردهای وهابیان در مبارزه با عقاید شیعه این است که این عقاید را شرک به خداوند متعال می‌دانند. توسل به شخصیت‌های معنوی مانند پیامبران، امامان و صلحا را نوعی از انواع شرک دانسته‌اند. ابن تیمیه و بن‌باز، طوری درباره توسل قلم‌فرسایی می‌کند و آن را از انواع شرک می‌دانند که گویا درباره معنای توسل

ص: ۱۹۱

و آنچه در میان مسلمانان رواج دارد، فقط به تبلیغات مسموم دیگران بر ضد شیعه توجه داشته، هیچ گونه تحقیقی در این خصوص نکرده‌اند.

ابن تیمیّه می گوید:

«این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صلحا پس از مردن آنها بزرگترین نوع شرک است. (۱)»

و بن باز درباره توّسل می گوید:

«رفتن به کنار قبرها- چه قبر عموم مردم و چه قبر کسانی که آنان (شیعیان) گمان می کنند اولیای خدا هستند- به قصد کمک گرفتن از آنان و پناهنده شدن به آنان و مطالبه آسان شدن امور زندگی- شرک اکبر و خارج کننده از دین است، زیرا خداوند می فرماید: هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند هیچ دلیلی برای آن ندارد، و حساب او با خداوند است، به راستی که خداوند کافران را رستگار نمی گرداند. این آیه دلالت دارد بر این که هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند، هیچ برهان و دلیلی بر این کار ندارد. و نیز دلالت دارد بر این که خداوند این اشخاص را تهدید می کند. و دلالت دارد بر این که چنین اشخاصی جز با دعای خداوند رستگار نمی شوند. و نیز دلالت دارد بر اینکه این اشخاص کافر می باشند. (۲)»

و در جای دیگر می گوید: «یکی از انواع شرک عبارت است از شرک اکبر که انسان را از اسلام خارج می گرداند، مانند کمک خواستن از غیر خداوند در امور خارق العاده. و یکی دیگر از انواع شرک عبارت است از عملی که سبب شرک می گردد، مانند توّسل به خداوند به واسطه مقام و منزلت صلحا.» (۳) و در جای دیگر نیز گفته است: «قسم دوم از اقسام توّسل عبارت است از توّسل به خود پیامبران و اولیا، و این قسم از توّسل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۷۶.

۳- فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.

ص: ۱۹۲

جهتی دیگر شرک است.»^(۱) جای بسیار تأسف است شخصی که مفتی یکی از کشورهای اسلامی است، با چشم پوشی از واقعیات موجود در جوامع اسلامی و بدون توجه به توسل رایج در میان مسلمانان، این گونه سخن بگوید و بسیاری از مسلمانان و بزرگان دین و بعضی از علمای اهل سنت مانند: شیخ عزالدین عبدالسلام و خطابی و آلوسی و ... و بلکه افرادی مثل: احمد بن حنبل و مالک را مشرک بشمارد.

در گذشته توضیح دادیم که معنای توسل به خداوند عبارت است از تقرب و نزدیکی به خداوند، و معنای وسیله عبارت است از مقام و منزلت؛ بنابراین معنای توسل به خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت است از تقرب و نزدیکی به خداوند به واسطه مقام و منزلتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند متعال دارد.

روشن می شود که توسل نه تنها با شرک به طور کامل بیگانه است، بلکه به نوعی تظاهر به وحدانیت خداوند متعال است؛ زیرا در توسل «مسئول عنہ» در حقیقت کسی جز خداوند متعال نیست، وقتی می گوییم: «اللّٰهُمَّ اَتُوَسِّلْ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ اَنْ تَقْضِيَ حَاجَاتِي» منظور این است که پروردگارا! مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را که در نزد تو محترم است، واسطه قرار داده و می خواهم حاجاتم را برآورده سازی.

آیا شایسته است کسی که محبوب خداوند را واسطه فیض خداوند قرار می دهد، مشرک خوانده شود و در اعتراض به او از آیاتی که در مذمت مشرکان و ملحدان نازل شده است استفاده گردد؟! و آیا کسی که مقام و منزلت اولیا و امامان و حرمت علما و صلحا را واسطه توجه خداوند به خودش قرار داده و بر آورده شدن حاجاتش را از خداوند می طلبد، شایسته مقایسه با ملحدان و مشرکان است؟!!

شوکانی برای اثبات واسطه بودن پیامبران و اولیا، در کتاب «نیل الأوطار» می گوید:
«أردف الحمد لله بالصلاة على رسول الله عليه وآله، لكونه الواسطة في وصول

ص: ۱۹۳

الکمالات العلمیة والعملیة إلینا من الرفیع عز سلطانه وتعالی شأنه. وذلك لأن الله تعالی لما كان فی نهایة الکمال ونحن فی نهایة النقصان لم یکن لنا استعداد لقبول فیض الإلهی، لتعلقنا بالعلائق البشریة والعوائق البدنیة وتدنسنا بأدناس اللذات الحسیة والشهوات الجسمیة وكونه تعالی فی غایة التجرد ونهابة التقدس، فاحتجنا فی قبول فیض منه جلّ وعلا إلى واسطة له وجه تجرد ونوع تعلق، فوجه التجرد یتفیض من الحقّ وبوجه التعلق یتفیض علینا. وهذه الواسطة هم الأنبیاء، وأعظمهم رتبة وأرفعهم منزلة نبینا صلی الله علیه و آله (۱)»

«مصنّف کتاب «منتقى الأخبار» پس از حمد خداوند شروع به صلوات بر پیامبرش می کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه در رسیدن کمالات علمی و عملی به ما از طرف خداوند است. و دلیل بر این مطلب این است که خداوند متعال در بالاترین مرتبه کمال قرار دارد، و ما در پایین ترین مرتبه کمال قرار داریم؛ از این رو استعداد پذیرش فیض الهی را به طور مستقیم نداریم، زیرا ما وابسته به دلبستگی های بشری، حجابهای بدنی و آلوده به لذت های ظاهری و شهوت های جسمانی هستیم؛ در حالی که خداوند متعال در نهایت تجرد و تقدس است. پس در پذیرش فیض از خداوند نیاز به واسطه ای داریم که برخوردار از حقیقتی معنوی دنیوی باشد، تا با معنویت و تجردش از خداوند فیض را بطلبد و با دنیایی بودنش به ما فیض او را برساند. و این واسطه انبیا هستند و در میان انبیا بالاترین مرتبه و منزلت را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد.»

اگر بن باز مقداری در حقیقت پیامبران و امامان و مقداری در معنای وسیله بودن آنان و مقداری در توسل رایج میان مسلمانان می نگریم، هرگز کسانی را که به واسطه آنان توسل می جویند متهم به شرک نمی کرد.

شوکانی در کتاب «الدرّ النضید» نیز مطالبی دارد که در واقع پاسخ قاطعی به کسانی است که چشم های خود را بر روی واقعیت های خارجی بسته اند و به همه چیز رنگ شرک می دهند. او می گوید: «به نظر من دلیلی بر اختصاص جواز توسل به

ص: ۱۹۴

پیامبر صلی الله علیه و آله - آن گونه که شیخ عزالدین عبدالسلام نوشته - وجود ندارد، زیرا:

اولاً: عرض کردیم که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع دارند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس عموی پیامبر علیه السلام توسل جسته شد.

و ثانیاً: توسل به خداوند به واسطه اهل فضل و دانش در واقع توسل به عملهای نیک و امتیازات درونی آنان است؛ زیرا شخص فاضل و پاکدامن تنها با انجام کارهای نیک، فاضل و پاکدامن می‌گردد. اگر کسی بگوید: (اللهم أتوسل إليك بالعالم الفلانی) به خاطر جایگاه و منزلت علمی او است.

و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتابهای دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرده است که تخته سنگ بزرگی بر روی سه نفر فرود آمد و آنها را زندانی کرد، هر یک از آنها به واسطه بهترین عمل نیکی که انجام داده بودند به خداوند متوسل شدند و آن تخته سنگ کنار رفت.

اگر توسل به کارهای نیک جایز نبوده و شرک باشد - آنگونه که تنگ نظرانی مانند ابن سلام و پیروانش پنداشته‌اند - خداوند خواسته آن سه نفر را اجابت نمی‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نقل آن، ساکت نمی‌شد.

و از همین جا در می‌یابیم کسانی که توسل به خداوند را با واسطه قرار دادن پیامبران و صلحا جایز نمی‌دانند و استدلال می‌کنند به آیاتی مانند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» و «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» و «لَهُو دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَأَيْسُرُ تَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» ایرادهای این افراد با استدلال به این آیات مردود است؛ زیرا در آیه اول تصریح شده است که آنان بتها را فقط با هدف نزدیک شدن به خداوند می‌پرستیدند؛ و کسی هم که به عالم متوسل می‌شود، او را نمی‌پرستد، بلکه چون می‌داند برای دانشمندی که حامل علم باشد، امتیاز و احترامی در نزد خداوند هست، به او متوسل می‌شود تا خدا را عبادت کند. و در آیه دوم نیز نهی شده است از اینکه بندگان کسی دیگر را در کنار خداوند قرار داده و بگویند: (یا الله) (یا فلان)؛ و کسی که به عالم متوسل می‌شود، تنها به واسطه عمل نیکی که بعضی

ص: ۱۹۵

بندگان خدا انجام داده‌اند، به خداوند تقرب می‌جوید، آن گونه که آن سه نفر به واسطه عملهای نیکشان متوسل به خداوند شدند. و در آیه سوم تصریح شده است که آن افراد به کسی روی آوردند که قدرت پاسخ‌گویی به آنان را ندارد و از پروردگارشان که پاسخ‌گوی آنان است، روی گردان شدند؛ و اما متوسل به علم کسی، جز خداوند را نمی‌خواند و هیچ کس دیگری را در مرتبه‌ای پایین‌تر و یا مساوی با خداوند قرار نمی‌دهد. (۱)

شوکانی در حقیقت می‌خواهد به کسانی مانند بن‌باز در «فتاوی مهمّیه» و البانی در کتاب «التوسل» و دیگران هشدار بدهد که واژه توسل از نظر مفهومی و خارجی کاملاً با واژه شرک مغایرت دارد و اتهام شرک به کسانی که جز خداوند متعال را نمی‌پرستند و تنها برای تقرب به خداوند اشخاصی را واسطه قرار می‌دهند که یا با انجام اعمال نیک در نزد خداوند احترام پیدا کرده‌اند و یا علاوه بر انجام اعمال نیک به خاطر امتیازات الهی مانند نبوت و امامت دارای مقام و منزلت ویژه‌ای در نزد خداوند شده‌اند، بی‌اساس است.

پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا

اشاره

ابن تیمیه و بن‌باز و پیروان آنها معتقد بودند توسل به خداوند به واسطه دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زنده بودن آن حضرت جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا «بعد مماته متعذر»؛ پس از مردنش توان دعا کردن برای دیگران را ندارد، و «لأنه اذا مات العبد انقطع عمله»؛ هر بنده‌ای که می‌میرد عملش نیز قطع می‌گردد.

اکنون از آنان می‌پرسیم: اگر در حال حاضر پیامبران و امامان و شهدا زنده باشند، توسل به خداوند به واسطه دعای آنان جایز است یا نه؟ یقیناً پاسخی جز جواز توسل ندارند؛ زیرا خودشان تصریح کردند که دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال

ص: ۱۹۶

زنده بودن، برای هر کسی که انجام گیرد مفید است و همه مسلمانان در این امر اتفاق نظر دارند. و حقیقت این است که پیامبران و امامان و شهدا در حال حاضر زنده هستند.

اما پیامبران

درباره زنده بودن پیامبران روایات گوناگونی نقل شده است:

۱. «عن أنس بن مالك: أن النبي صلى الله عليه وآله قال: الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون(۱)».

«انس بن مالک گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می‌خوانند.»

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» درباره سند این حدیث می‌گوید: «بیهقی کتاب زیبایی درباره زنده بودن پیامبران در قبرهایشان تألیف کرده است. در این کتاب حدیث انس بن مالک (الأنبياء أحياء...) را ذکر کرده و آن را از طریق یحیی بن ابی کثیر - که از رجال صحیح مسلم محسوب می‌شود، از مسلم بن سعید که احمد بن حنبل و ابن حبان او را ثقة دانسته‌اند، از حجاج اسود که توسط احمد بن حنبل و ابن معین توثیق شده است، از ثابت، از انس بن مالک روایت می‌کند. و ابویعلی نیز این حدیث را در مسندش با همین سند ذکر می‌کند.» (۲) مناوی نیز در کتاب «فیض القدير» می‌گوید: «این روایت از انس بن مالک روایت شده است و این حدیث صحیح است.» (۳)

همیشی در کتاب «مجمع الزوائد» می‌گوید: «این روایت را ابویعلی و بزار روایت

- ۱- مسند ابی‌یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الکامل ابن عدی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
- ۲- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲.
- ۳- فیض القدير، ج ۳، ص ۲۳۹.

ص: ۱۹۷

کرده‌اند. راویانی که در سند روایت ابویعلی ذکر شده همگی ثقه می‌باشند. (۱) عظیم آبادی نیز در کتاب «عون المعبود» و شوکانی در کتاب «نیل الأوطار» می‌گویند: «در حدیث ثابت شده است که پیامبران در قبرهایشان زنده هستند. این روایت را منذری ذکر کرده و بیهقی آن را روایت صحیحی دانسته است.» (۲) شعیب ارتؤوط در حاشیه بر «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید: «حدیث الأنبياء أحياء فی قبورهم صحیح بطرقه (۳)؛ حدیث (الأنبياء أحياء فی قبورهم) با سندهای موجود، صحیح است.» و البانی در کتاب «أحكام الجنائز» گفته است:

«ثبت عنه صلى الله عليه وآله أنه قال: (الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون). أخرجه أبويعلى بإسناد جيد. وقد خرجته في الأحاديث الصحيحة. (۴)»

«ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الأنبياء أحياء...). و ابویعلی این روایت را با سند خوبی روایت کرده است. و من نیز آن را در حدیثهای صحیح ذکر کرده‌ام.»

بنابراین روایت مذکور از نظر سند مشکلی ندارد. و از نظر دلالت نیز بسیار واضح است.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شبی که معراج رفتم موسی علیه السلام را در کثیب أحمر (توده ریگ سرخ) دیدم که در قبرش ایستاده و نماز می‌خواند.» (۵) ۳. بسیاری از روایات دلالت دارد بر اینکه صلوات بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله توَسِطِ آن حضرت پاسخ داده می‌شود: اکنون بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم.

۱- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲- عون المعبود، ج ۳، ص ۲۶۱؛ نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۶۱.

۴- أحكام الجنائز الآلبانی، ص ۲۱۳.

۵- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۲؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴۸؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۷۱؛ نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۱، ص ۴۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۱۱؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۱۵۰.

ص: ۱۹۸

الف) «ابوهریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر من صلوات فرستید، زیرا صلوات شما هر کجا باشید به من می‌رسد.» (۱) بسیاری از دانشمندان اهل سنت این حدیث را حدیث صحیح دانسته‌اند (۲).

ب) «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز جمعه زیاد صلوات بر من بفرستید، چون صلوات شما بر من عرضه می‌گردد. گفتند: چگونه صلوات ما بر تو عرضه می‌گردد، در حالیکه بدن شما پوسیده شده است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به زمین اجازه نمی‌دهد بدنهای پیامبران را فاسد کند.» (۳) بسیاری از دانشمندان اهل تسنن این روایات را گواه بر زنده بودن پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله دانسته‌اند، مانند: ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» (۴)، و جلال الدین سیوطی در کتاب «شرح سنن النسائی» (۵)، و عظیم آبادی در کتاب «عون المعبود» (۶)، و مناوی در کتاب «فیض القدير» (۷)، و صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی والرشاد» (۸)، و شوکانی در کتاب «نیل الأوطار» (۹) و

۱- مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۸۲.

۲- المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵؛ فقه السنّة، ج ۱، ص ۶۱۲؛ أحكام الجنائز، ص ۲۱۹؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲؛ ریاض الصالحین، ص ۵۵۶.

۳- مسند أحمد، ج ۴، ص ۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۵۲۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۳۲۴؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۹۱؛ مستدرک الصحيحین، ج ۱، ص ۲۷۸ و ج ۴، ص ۵۶۰؛ السنن الکبری (البيهقي)، ج ۳، ص ۲۴۹.

۴- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲.

۵- شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۲.

۶- عون المعبود، ج ۶، ص ۲۰۱.

۷- فیض القدير، ج ۶، ص ۲۲۰.

۸- سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

۹- نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵.

ص: ۱۹۹

شهادت و امامان

در قرآن کریم به طور صریح زنده بودن شهدا را متذکر شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَمَّا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ» (۱) «به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید، بلکه آنان زنده هستند و شما نمی‌فهمید.»

«وَلَمَّا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۲) «کشته شدگان در راه خدا را مرده نپندارید، بلکه آنان زنده‌اند و نزد خداوند روزی داده می‌شوند.»

امامان معصوم علیهم السلام نیز شهید هستند.

البته معنای زنده بودن پیامبران، امامان و شهدا این است که آنان در قبرهایشان به اذن خداوند متعال شاهد کردار مردم هستند. در این صورت توسل به خداوند به واسطه آنان، درخواست دعا در نزد خداوند و طلب مغفرت از خداوند در حال حاضر جایز است.

شوکانی در کتاب «نیل الأوطار» می‌گوید: «استاد ابومنصور بغدادی گفته است:

«محققین و متکلمین گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفاتش زنده است.» و مؤید آن، فرمایش خداوند متعال است که

می‌فرماید: «شهدا در قبرهایشان زنده هستند و روزی داده می‌شوند»، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از شهداست. و هنگامی که

ثابت شد آن حضرت در قبرش زنده است، آمدن به نزد او پس از مرگش مانند آمدن به نزد او قبل

۱- البقرة / ۱۵۴.

۲- آل عمران / ۱۶۹.

ص: ۲۰۰

از مرگش است.» (۱) بکری دمیاطی می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در قبرش زنده است و به اذن خداوند از ظواهر و اسرار خلق اطلاع دارد.» (۲) نتیجه: افرادی مانند ابن تیمیّه و بن‌باز، توسل به معنای درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال زنده بودنش جایز دانستند. وقتی ثابت شد پیامبران و امامان اکنون نیز زنده‌اند، پس توسل به خداوند متعال به واسطه آنان- به معنای درخواست دعا از آنان برای برآورده شدن حاجات- جایز است.

پاسخ سوم: توسل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست

در کلمات ابن تیمیّه مهمترین سند برای اثبات حرمت توسل به خداوند به واسطه مقام و منزلت پیامبران، معهود نبودن این عمل در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و توسل نکردن صحابه و تابعین و ائمه چهارگانه مذاهب به مقام و منزلت آن حضرت معرّفی شده است. در پاسخ از این سند به ذکر دو مطلب بسنده می‌کنیم:

۱. توسل نکردن صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر حرمت نیست، همانطور که آلوسی در تفسیر «روح المعانی» پس از نقد و بررسی بعضی از ادله‌ای که درباره جواز توسل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند ذکر شده، اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند: «پس از آنچه ذکر شد، به نظر من هیچ اشکالی در توسل به خداوند به واسطه منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زنده بودن و یا پس از رحلت آن حضرت نیست. و منظور از جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله معنا و مفهومی است که به یکی از صفات خداوند برمی‌گردد، مثلاً منظور این است که محبت تام خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله موجب می‌شود تا خواسته او را رد نکرده، شفاعتش را بپذیرد؛ بنابر این معنای «إلهی أتوسل بجاه نبیک أن تقضی لی حاجتی» این است: پروردگارا! محبت

۱- نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۷۸.

۲- إعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۶.

ص: ۲۰۱

خود به پیامبر صلی الله علیه و آله را وسیله‌ای برای بر آوردن حاجت من قرار بده. و فرقی بین این جمله و جمله «أُتوسَّلُ برحمتک أن تفعل کذا» نیست، زیرا معنای این جمله نیز این است: پروردگارا! رحمت خویش را وسیله‌ای در انجام فلان کار قرار بده. بلکه به نظر من اشکالی ندارد که انسان به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله - به معنایی که ذکر شده - خداوند را قسم بدهد. آری! توسل به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه نقل نشده است. و شاید علت دوری نمودن آنان از توسل به منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده است که نمی‌خواستند پیامد بد و ترسناکی داشته باشد و در اذهان مردم آن زمان، طور دیگری نقش بندد؛ زیرا توسل به منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی تحقق پیدا می‌کرد که نزدیک به زمان توسل به بتها بود. از این رو سایر امامان پس از صحابه نیز به همین دلیل توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کرده‌اند. دو نکته دیگر باقی است:

اول: توسل به مقام و منزلت کسانی دیگر غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اشکالی ندارد، در صورتی که بدانیم آن شخص نزد خداوند دارای مقام و منزلت است، مثلاً یقین داشته باشیم شخص صالحی است و خداوند او را دوست دارد. و اما کسانی که درباره آنان یقین به این موضوع نداریم توسل به آنان جایز نیست.»^{۱۲} ابن تیمیّه در همان کتاب «مجموع الفتاوی» - که ادعا می‌کند توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب و تابعین و ائمه مذاهب نقل نشده است - به صدور توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی گذشتگان اعتراف می‌کند. ایشان می‌گوید: «و مطالبی در باره توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از بعضی پیشینیان ذکر شده است، مانند حکایتی که ابن ابی‌الدنیا در کتاب «مجابی الدعاء» نقل کرده و گفته: ابوهاشم گفته است: از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می‌گوید: مردی برای مداوا نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد. عبدالملک دستی به شکم او مالید و گفت: «تو مبتلا به مرضی

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۸.

ص: ۲۰۲

شده‌ای که مداوا نمی‌شود.» آن مرد گفت: «مریضی من چیست؟» عبدالملک گفت: «دبيله (۱) است.»

ابوهاشم می‌گوید: آن مرد مبادرت به خواندن این جملات کرد: «اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ، پروردگار من است که هیچ کس را شریک او قرار ندهم. پروردگارا! من به واسطه پیامبرت محمد، پیامبر رحمت، به سوی تو روی آورده‌ام. ای محمد! من به واسطه تو به سوی پروردگارت و پروردگرم روی آورده‌ام تا نسبت به مرضی که به آن مبتلا شدم بر من ترحم نماید.»

ابوهشام می‌گوید: عبدالملک دوباره شکم او را مالید و گفت: تو اکنون خوب شده‌ای.

من می‌گویم: این دعا و مانند آن از دعاهایی است که پیشینیان در هنگام دعا استفاده می‌کردند. و در منسک مردودی نیز نقل شده است که احمد ابن حنبل در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل می‌شد. (۲)

پاسخ چهارم: دلیل‌های قرآنی بر جواز توسل

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلالت بر جواز توسل دارد:

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (۳) «اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده بودند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش می‌نمود، خداوند را توبه پذیر و بخشنده می‌یافتند.»

۱- ابن اثیر در کتاب «النهاية»، ج ۲، ص ۹۹ درباره معنای دبيله می‌گوید: «دبيله دمل بزرگی است که در داخل شکم پدیدار می‌شود و می‌ترکد و شخص را غالباً می‌کشد.»

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۳- النساء / ۶۴.

ص: ۲۰۳

بسیاری از مفسران و محدثان در تفسیر این آیه شریفه، داستان معروف اعرابی را نقل کرده‌اند که بیانگر این مطلب است که درخواست طلب آمرزش توسط پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند متعال اختصاص به قبل از رحلت آن حضرت ندارد، بلکه شایسته است مردم پس از رحلت آن حضرت نیز به آن حضرت متوسل شده و از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست استغفار نمایند.

عتبی - و به روایتی علی علیه السلام - نقل می‌کند: «در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: السلام علیک یا رسول الله. از خداوند متعال شنیده بودم که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ...»، اکنون من در حالی آمده‌ام که طلب آمرزش گناهانم را نموده، به واسطه تو از پروردگارم طلب شفاعت می‌کنم. سپس مرد اعرابی دو بیت شعر سرود که ترجمه آن چنین است:

ای بهترین کسی که در بهترین دشت دفن شدی از عطرش دشت و تپه عطر آگین گشته

جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی که در این قبر پاکدامنی و جود و کرم هست

پس از سرودن این اشعار از آنجا رفت. در همان وقت بود که به خواب رفتم و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می‌فرمود:

«ای عتبی! خودت را به اعرابی برسان و به او مژده بده که خداوند او را آمرزیده است.» (۱) همانطور که گذشت بن باز (مفتی عربستان) در مقام ردّ دلالت این آیه شریفه بر جواز توسل به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند متعال این آیه را نازل کرده است، ولی فرموده: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا...» و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است و

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ المجموع، ج ۸، ص ۲۷۴؛ إعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۷؛ المغنی ابن قدامة، ج ۳، ص ۵۸۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامة)، ج ۳، ص ۴۹۴؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۹؛ الأذکار النوویة، ص ۲۰۶.

ص: ۲۰۴

به عنوان ظرف برای آینده استعمال نمی‌شود. خداوند فرموده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذَا ظَلَمُوا» بلکه فرموده است: «إِذْ ظَلَمُوا». لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رُخ داده، سخن می‌گوید. (۱) ایشان طوری سخن می‌گویند که گویا هیچ اطلاعی نسبت به ادبیات عرب ندارد.

تمام اندیشمندان ادبیات عرب تصریح کرده‌اند که کلمه «إِذَا» اگر چه غالباً برای ظرف ماضی استعمال می‌شود، ولی گاه برای ظرف مستقبل (آینده) نیز استعمال می‌گردد، همانطور که کلمه «إِذَا» اگر چه غالباً برای ظرف مستقبل (آینده) استعمال می‌شود، ولی گاه برای ظرف ماضی نیز استعمال می‌گردد (۲)؛ از این رو تعیین یکی از دو وجه نیاز به قرینه دارد. و درباره آیه شریفه قرینه وجود دارد که کلمه «إِذَا» در مطلق زمان ماضی و مستقبل استعمال شده است، زیرا مراجعه اصحاب به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و درخواست دعا از ایشان قرینه برای زمان گذشته است، همانطور که داستان اعرابی قرینه برای مستقبل است.

۲. خداوند متعال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به سوی او دستاویز بجوئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.»

در گذشته توضیح دادیم که وسیله عبارت است از هر عمل و یا شخصی که در نزد خداوند دارای مقام و منزلت و احترام باشد. پس معنای «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» این است که در پی عمل و یا شخص با ارزشی برای تقرب به خداوند متعال باشید. بی‌شک همانطور که انجام یک عمل صالح

۱- فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۱۸۴؛ مغنی اللیب، ج ۱، ص ۸۰-۸۶.

۳- المائدة / ۳۵.

ص: ۲۰۵

انسان را به خداوند نزدیک می‌کند، دعای شخص محترمی مانند پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام در تقرب به سوی خدا و آمرزیده شدن گناهان توسط خداوند بی تأثیر نیست.

۳. برادران حضرت یوسف پس از پشیمانی نزد حضرت یعقوب آمدند و گفتند:

«يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» (۱) «پدر جان! ما خطاکار بودیم، تو درباره گناهان ما از خداوند طلب آمرزش کن. یعقوب گفت: به همین زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می‌کنم.»

این آیه دلالت دارد بر اینکه واسطه قرار دادن پیامبران و اولیا از دیرباز در میان مؤمنان وجود داشته است و پیامبران و اولیا این درخواست مردم را اجابت می‌کردند و میان آنان و خداوند واسطه می‌شدند.

از طرفی پیامبران و امامان و شهدا پس از مرگ نیز در قبرهایشان زنده هستند و ناظر کسانی هستند که به کنار قبرهای آنان می‌روند؛ از این رو واسطه قرار دادن آنها و درخواست استغفار از خداوند در حال حاضر نیز جایز است.

۴. خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زنانی که در گذشته مرتکب گناهی شده و می‌خواهند با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نموده، کارهای گذشته را ترک کنند، می‌فرماید:

«وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲) «از خداوند برای آنان طلب آمرزش کن، زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.»

این آیه نیز بیانگر این است که خداوند متعال دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه‌ای برای بخشیده شدن دیگران قرار داده است. و از این جهت تفاوتی میان زمانی که آن حضرت در دنیا زندگی می‌کرد و زمانی که از دنیا رفته وجود ندارد.

۱- یوسف / ۹۷ و ۹۸.

۲- الممتحنه / ۱۲.

پاسخ پنجم: دلیلهای روایی بر جواز توسل

اشاره

روایات گوناگونی وجود دارد که دلالت بر جواز توسل دارند.

روایت اول: حدیث غار

در صحیح بخاری روایتی را در چند مورد از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. متن روایت این است:

«بینما ثلاثه نفر یتماشون أحمدهم المطر، فمالوا إلى غار فی الجبل، فانحطت علی فم غارهم صخره من الجبل، فأطبقت علیهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا أعمالاً عملتموها لله صالحه فادعوا الله بها لعله یفرجها.

فقال أحدهم: اللهم إنه كان لی ولدان شیخان کبیران، ولی صبیئه صغار، کنت ارعی علیهم؛ فأذا رحْتُ علیهم فحلبتُ بدأتُ بوالدی أسقیهما قبل ولدی.

وأنه نأى بی الشجر، فما أتیتُ حتی أمسیتُ فوجدتهما قد ناما، فحلبتُ کما کنت احلب، فجئت بالحلاب، فقممت عند رؤسهما، أکره أن اوقظهما من نومهما واکره أن أبدأ بالصبیئه قبلهما والصبیئه یتضاغون عند قدمی، فلم یزل ذلك دأبی ودأبهم، حتی طلع الفجر. فإن کنت تعلم أنى فعلت ذلك ابتغاء وجهک فافرج لنا فرجه نرى منها السماء. ففرج الله لهم فرجه حتى یرون منها السماء.

وقال الثانی: اللهم إنه کانت لی ابنه عم أحبها كأشد ما یحب الرجال النساء، فطلبت إليها نفسها، فأبت حتى آتیها بمائه دینار، فسعیت حتى جمعت مائه دینار، فلقیتها بها، فلما قعدت بین رجليها قالت: (یا عبدالله اتق الله ولا تفتح الخاتم)، فقممت عنها. اللهم فإن کنت تعلم أنى قد فعلت ذلك ابتغاء وجهک

ص: ۲۰۷

فاخرج لنامنها. ففرَجَ لهم فرجاً.

وقال الآخر: اللهم إني كنت استأجرت أجيلاً بفرق أُرز، فلما قضى عمله قال:

(اعطني حقّي). فعرضت عليه حقّه، فتركه ورغب عنه، فلم أزل أزرعه حتّى جمعتُ منه بقرأً وراعيها، فجاءني فقال: (إتق الله ولا تظلمني واعطني حقّي).

فقلت: (اذهب إلى ذلك البقر وراعيها)، فقال: (إتق الله ولا تهزأ بي). فقلت:

(إني لا أهزأ بك، فخذ ذلك البقر وراعيها) فأخذَه فانطلق. فإن كنتَ تعلم أنّي فعلتُ ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقى. ففرج الله عنهم. (۱)

«سه نفر در بین راه می‌رفتند که باران شروع به باریدن کرد؛ به داخل غاری که در دامنه کوهی بود پناه بردند. ناگهان از بالای کوه، سنگ بزرگی افتاد و دهانه غار را بست. آنها به همدیگر گفتند: هر کس عملهای نیکی را که برای رضای خداوند انجام داده، در نظر بگیرد و خداوند را به آن عملهای صالح بخواند تا شاید خدا گشایشی حاصل کند.

یکی از آنان گفت: پروردگارا! من پدر و مادری پیر و بچه‌هایی کوچک دارم که از آنها سر پرستی می‌کنم. هرگاه به آنها مهربانی می‌کنم و برای آنان شیر تهیه می‌نمایم، قبل از آنکه به بچه‌هایم بنوشانم ابتدا به پدر و مادرم می‌نوشانم. یک بار به علت دوری راه، شب به خانه برگشتم؛ پدر و مادرم خوابیده بودند. من کاسه شیر را برداشته، بر بالین آنها حاضر شدم، ولی راضی نشدم آنها را از خواب بیدار کنم. از طرفی راضی نبودم که قبل از آنها به بچه‌هایم - که به پاهای من چسبیده بودند - شیر بدهم، این عادت من و آنها نبود که پیش از پدر و مادر غذایشان را بدهم؛ از این رو صبر کردیم تا اینکه روز شد و پدر و مادرم بیدار شدند. پروردگارا! اگر تو می‌دانی که این عمل را فقط به خاطر تو انجام داده‌ام، اکنون برای ما روزنه‌ای بگشا تا از آن جا آسمان را ببینیم. خداوند برای آنها روزانه‌ای گشود تا آسمان را ببینند.

نفر دوم گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که او را بسیار دوست داشتم، از او خواستم تا خود را در اختیار من قرار دهد، ولی او امتناع ورزید مگر اینکه صد دینار به

ص: ۲۰۸

او بدهم. من تلاش نمودم و صد دینار را جمع کرده، نزد او رفتم. هنگامی که خواستم عمل را انجام دهم به من گفت: «ای بنده خدا! از خدا بترس و چیز مَهر شده را به ناحق باز نکن.» من از جا برخاستم و از انجام این عمل پرهیز کردم. پروردگارا! اگر می‌دانی که من این کار را فقط برای اطاعت از تو انجام دادم، پس برای ما گشایشی و راه نجاتی قرار ده. خداوند یک روزنه دیگر گشود. نفر سوم گفت: پروردگارا! من شخصی را برای چیدن برنج اجیر نمودم. وقتی کارش تمام، شد گفت: حق مرا بپرداز، و من حقش را به او دادم، ولی او به آن مقدار راضی نشد و نگرفت. من با آن مقدار برنج زارعت کردم و از ثمره آن یک گاو و گاوچران خریدم. پس از مدتی آن مرد آمد و گفت: از خدا بترس و به من ظلم نکن و حق مرا بده. گفتم:

برو آن گاو و گاوچران را بردار. او گفت: از خدا بترس و من را مسخره نکن. گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم، این گاو و گاوچران را بگیر. او گرفت و رفت. پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من به خاطر تو چنین کردم، پس گشایشی در آنچه باقی مانده قرار بده. خداوند برای آنها گشایشی ایجاد کرد و از غار بیرون رفتند.»

این روایت با کمی تغییر در بعضی عبارات و با سندهای معتبر در سایر کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است (۱) و به «حدیث الغار» معروف است. (۲) و نیز در برخی کتابهای ما نیز با کمی تغییر در بعضی عبارات ذکر شده است. (۳) بسیاری از محققین این روایت را بیانگر جواز توشیل به هر نوع عمل صالح و خالص دانسته‌اند (۴). ولی بی شک یک عمل صالح تا انجام نشده است، موجبات

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۹؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۶، ص ۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۴۳؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۲۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۰۳؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۸۴؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص ۸۲؛ الأحادیث الطوال، ص ۱۱۰؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۳۴.

۲- البته واقعه غار ثور نیز معروف به حدیث الغار می‌باشد.

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الأمالی الطوسی، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۸۳.

۴- الدبیاج علی مسلم، ج ۶، ص ۸۵؛ الأذکار النوویه، ص ۳۹۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۵.

ص: ۲۰۹

خوشنودی خداوند را فراهم نمی‌سازد. و هنگامی که انجام شود، ارزشی است که به انجام دهنده آن نورانیت داده، او را به خداوند نزدیک می‌کند و در ردیف «عباد الله المخلصین» یا «عباد مکرمون» ثبت نموده، او را دارای مقام و منزلت در نزد خداوند می‌سازد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلُكُمْ» (۱)، و آنگاه به انجام دهنده آن عمل اجر و مزد می‌دهد. لذا اجر و مزد اخروی به اعتبار مقام و درجه‌ای است که بندگان با انجام عمل صالح کسب کرده‌اند، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا» (۲)؛ «برای هرکسی درجه‌ای است به لحاظ آنچه انجام داده»، «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» (۳)؛ «آن روز هر شخصی در برابر درجه‌ای که کسب کرده، جزا داده می‌شود»، «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۴)؛ «هر کسی در گرو آنچه است که کسب کرده است».

این مطلب (حدیث غار) بیانگر این مطلب است که آن سه نفر در حقیقت، مقام و درجه‌ای را که با انجام آن عملهای صالح در نزد خداوند کسب کرده بودند، واسطه‌ای برای اجابت دعایشان قرار دادند؛ بنابراین این روایت دلالت بر جواز توسل به شخصیت‌های معنوی دارد.

روایت دوم: حدیث مرد نابینا

«عن عثمان بن حنیف أن رجلاً ضريراً أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا نبي الله! ادع الله أن يعافيني. فقال صلى الله عليه وآله: وإن شئت دعوتك لك وإن شئت أخرت ذلك فهو خير».

۱- الحجرات / ۱۳.

۲- الأحقاف / ۱۹.

۳- غافر / ۱۷.

۴- المدثر / ۳۸.

ص: ۲۱۰

فقال: لا، بل ادع الله لي. فأمره أن يتوضأ وأن يُصَلِّي وأن يدعو بهذا الدعاء:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوَّجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَتَقْضِي وَتَشْفَعَنِي فِيهِ وَتَشْفَعَهُ فِيَّ). قال (ابن حنيف): ففعل الرجل فبرأ. (۱) «

«مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه تا به من عافیت بخشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم و اگر خواستی صبر کن که این بهتر است. آن مرد گفت: از خداوند بخواهید به من عافیت دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و اینگونه دعا کند: «پروردگارا! من از تو درخواست می‌کنم به واسطه پیامبرت محمد که پیامبر رحمت است، ای محمد! من به واسطه تو به پروردگارم در مورد حاجتی که دارم روی می‌آورم تا حاجتم را برآورده سازی و شفاعت او را درباره من بپذیری و او را شفیع من قرار دهی.» عثمان بن حنیف می‌گوید: آن مرد این کار را انجام داد و خوب شد.»

این حدیث با اندکی اختلاف در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و فقهی و اعتقادی اهل سنت آمده است (۲). این حدیث باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

اما سند روایت:

در صحیح سند این حدیث هیچ گونه اختلاف و ایرادی نیست. زیرا در سند حدیث «عن عثمان بن عمر عن شعبه عن أبي جعفر عن عمارة بن خزيمة عن عثمان بن حنيف» یا «عن روح عن شعبه عن أبي جعفر...» وجود دارد. مقصود از «ابوجعفر» ابوجعفر خطمی است که ثقة می‌باشد. در بعضی از کتابها کلمه «ابوجعفر» به صورت مطلق در سند حدیث ذکر شده است (۳). و در بعضی دیگر با

۱- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۵۲۶؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۱۶۹؛ صحیح ابن خزيمة، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الأربعین البلدانیة، ص ۸۵؛ البدایة والنهایة (ابن الأثیر)، ج ۶، ص ۱۷۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۲۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۲۱؛ عمل الیوم واللیلة، ص ۴۱۷.

۳- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ السنن الکبری النسائی، ج ۶، ص ۱۶۹.

ص: ۲۱۱

وصف «الخطمی» آمده است (۱). و در بعضی دیگر با وصف «المدینی» یا «المدنی» ذکر شده است (۲). و منظور از «المدینی» یا «المدنی» همان ابوجعفر خطمی است.

و ترمذی در کتاب «سنن الترمذی» پس از تصریح به صحیح بودن این حدیث می گوید:

«لا نعرفه إلا من هذا الوجه من حدیث ابي جعفر، وهو غير الخطمی (۳).»

«این حدیث را تنها از طریق ترمذی از ابوجعفر می شناسم. و او غیر از ابوجعفر خطمی است.»

شاید منظور ترمذی از ابوجعفر در سند این روایت ابوجعفر رازی تیمی باشد و او نیز شیخ شعبه است و ثقه می باشد. (۴) حاکم نیشابوری می گوید:

«هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه. (۵).»

«این حدیث صحیح الاسناد است و آن را شیخین نقل نکرده اند.»

البانی در کتاب «التوسل» می نویسد:

«أخرج أحمد وغيره بسند صحیح عن عثمان بن حنیف. (۶).»

«این حدیث را احمد و سایرین با سند صحیح از عثمان بن حنیف روایت کرده اند.»

ابن تیمیه نیز این حدیث را ذکر می کند و در سند آن هیچ ایرادی نمی گیرد. بلکه می گوید: «مراد از ابوجعفر در این روایت ابوجعفر خطمی است. (۷).»

۱- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

۲- صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الأربعین البلدانیة، ص ۸۶؛ البدایة والنهاية، ج ۶، ص ۱۷۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۶.

۳- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۹.

۴- معارج القبول، ج ۲، ص ۵۲۱.

۵- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۶.

۶- التوسل، ص ۶۹.

۷- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۲۶۶.

ص: ۲۱۲

رفاعی از نویسندگان معاصر و هابیون می گوید:

«لا شكَّ أنَّ هذا الحديث صحيح ومشهور وقد ثبت فيه بلا شكَّ (۱)».

شکی نیست که این حدیث صحیح، مشهور و ثابت است.

بنابر این در سند این روایت هیچ اشکالی وجود ندارد.

و اما دلالت روایت:

بعضی از اندیشمندان اهل سنت و بخصوص پیروان آیین وهابیت سعی کرده‌اند دلالت این روایت بر جواز و استحباب توسل به شخصیت مقام والا- و صاحب منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را رد کنند. آنان این روایت را دلیل بر جواز توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند.

ابن تیمیه می گوید:

«وحدیث الأعمی لا حجة لهم فيه، فإنه صریح فی أنه إنما توسل بدعاء النبى وشفاعته وهو طلب من النبى الدعاء. (۲)»

«در حدیث مرد نابینا هیچ برهانی برای کسانی که توسل به شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را جایز می‌دانند نیست، زیرا این حدیث صراحت دارد به اینکه آن مرد متوسل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شده و از آن حضرت تقاضای دعا نموده است.»

و در جای دیگر نیز می گوید:

«ان معنى قوله: أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد أى بدعائه وشفاعته. (۳)»

«معنای کلام مرد نابینا که می گوید: «أسألك وأتوجه...» این است که به دعا و شفاعت پیامبر محمد صلی الله علیه و آله از تو می‌خواهم و به تو روی می‌آورم.»

البانی سعی کرده است در دفاع از پندار ابن تیمیه مسئله را به صورت برهانی مطرح کند، لذا می گوید: «مراد از دعای نابینا: (اللهم إني أسألك...) عبارت است از

۱- التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۱۵۸.

۲- مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳- مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ الفتاوى الكبرى، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۱۵.

ص: ۲۱۳

«أَتَوْسَلُ إِلَيْكَ بِدَعَاءِ نَبِيِّكَ»، یعنی مضاف در این جمله حذف شده است. و حذف مضاف در لغت معروف است. ما و مخالفینمان در این جهت که مضاف در این جمله در تقدیر است، اتفاق نظر داریم. این جمله مانند جمله‌ای است که در توسل عمر به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

بنابراین در دعایی که از مرد نابینا نقل شده، یا یکی از کلمات: «جاه، ذات و منزلت» در تقدیر است و معنای آن دعا این است: «من به تو روی آور می‌شوم» و این همان معنایی است که مخالفین ما پنداشته‌اند. و یا کلمه «دعاء» در تقدیر است و معنای آن این است: «من به تو روی می‌آورم به واسطه دعای پیامبرت؛ ای محمد! من بواسطه دعای تو به پروردگارم روی می‌آورم»، و این معنایی است که ما قبول داریم.

و ترجیح یکی از دو احتمال نیازمند دلیل است.

اما تقدیر کلمه «جاه» بدون دلیل است و کسانی که این احتمال را پذیرفته‌اند، دلیلی بر آن ندارند؛ نه دلیل حدیثی و نه دلیل دیگر، زیرا در چینش و ترتیب دعا نه به طور صریح و نه با اشاره، کلمه «جاه» و آنچه به معنای آن باشد، وجود ندارد. همانطور که مدرکی از قرآن یا سنت و یا فعل صحابه را که بتواند دلالت بر جواز توسل به جاه کند، در اختیار ندارند. پس این احتمال بدون مرجح است و از اعتبار ساقط می‌شود.

و اما تقدیر کلمه «دعاء» چیزی است که دلایلی زیادی که در گذشته نقل شد دلالت بر آن دارد. (۱) در نقد و بررسی کلام البانی که سعی می‌کند نظریه خویش را برهانی و نظریه ما را غیر برهانی معرفی کند، توجه شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱. شکی نیست که مقام و منزلت و درجه از اوصاف مربوط به ذات است و از ذات انفکاک پیدا نمی‌کنند. و به تعبیری مقام و منزلت و جاه برگشت به شخصیت شخص

ص: ۲۱۴

می‌کند؛ همانطور که ذات شیء، چیزی جز خود آن شیء نیست. و اما دعا یکی از افعالی است که گاه از ذات صادر می‌شود و قابل انفکاک از ذات است؛ از این رو ذکر یک شیء مستلزم ذکر مقام و درجه و ذات آن شیء است و نیازی به تقدیر و اضافه نیست. اما ذکر یک شیء مستلزم ذکر فعل و کارهای او نیست. پس اگر مراد، ذکر فعل آن شیء باشد، نیازمند تقدیر هستیم.

در جمله «نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ» اگر مراد خود نبی (کسی که دارای مقام نبوت است) و ذات او مقصود باشد، به طور قطع نیازی به تقدیر نیست؛ زیرا خود کلمه «نَبِيَّكَ» معرّف مقام و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله است. و اما اگر مراد، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، به ناچار باید کلمه «دعا» در تقدیر گرفته شود، زیرا کلمه «نَبِيَّكَ» نه به طور صریح و نه به طور اشاره، معرّف دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

بنابر این در جمله «نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ» و جمله «بِكَ اِلٰى رَبِّي» دو احتمال مطرح است:

الف) مقصود مقام و منزلت و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ در این صورت نیازی به تقدیر کلمه‌ای نیست، بلکه به ظاهر آن دو جمله توجّه می‌شود و معنای حدیث این است:

«پروردگارا! من به واسطه ذات و شخصیت معنوی پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله از تو طلب عافیت نموده، رو به تو می‌نمایم.»

ب) مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ در این صورت باید کلمه «دعا» در تقدیر گرفته شود و از ظاهر دو جمله چشم‌پوشی گردد.

می‌توانیم بگوییم: در دو جمله «نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ» و «بِكَ اِلٰى رَبِّي» سه احتمال وجود دارد:

۱. مقصود ذات و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۲. مقصود مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

۳. مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

در صورت اول هیچ نیازی به تقدیر کلمه‌ای نیست؛ زیرا هر شخصی خود ذات آن شخص است. و در صورت دوم و سوم نیاز به تقدیر کلمه «جاه» و «دعا» است.

ص: ۲۱۵

در هر صورت - چه در صورت دوم بگوییم نیاز به تقدیر هست و چه بگوییم نیاز به تقدیر نیست - امر دائر است بین تقدیر و عدم تقدیر. و در این گونه موارد فقها اصل عدم تقدیر را جاری می‌کنند (۱). و در ادبیات عرب نیز اصل عدم تقدیر است (۲). بر این اساس، واهی بودن سخن البانی (نحن ومخالفونا متفقون علی ذلك) روشن می‌شود، زیرا همه فقها و علمای اصول اتفاق نظر دارند بر اینکه اصل عدم تقدیر مضاف است و برای اثبات تقدیر نیاز به دلیل است.

۲. البانی می‌گوید احتمال اول (اینکه مراد از این دعا توسل به ذات و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد) توسط قرینه و یا دلیلی تأیید نمی‌شود.

همانگونه که گذشت، نیازی به تقدیر کلمه «ذات» نیست، بلکه جمله «نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ» کاملاً ظهور در ذات پیامبر دارد. اگر جمله «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد» را به دست یک فردی آشنا به زبان عربی بدهیم اینگونه معنا می‌کند: «پروردگارا! از تو می‌طلبم و به تو روی می‌آورم به واسطه شخص پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله.»

بنابر این اثبات دلالت این جمله بر جواز توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز به تأیید و قرینه ندارد، بلکه اثبات دلالت آن بر خصوص جواز توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمند تأیید و قرینه است.

علاوه بر آن، جمله «محمّد نبی الرحمة» نیز کاملاً ظهور دارد در اینکه مقصود، سؤال از خداوند به واسطه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، البته شخصی که دارای شخصیت عظیم است.

و در جمله «یا محمّد إني أتوجه بك إلى ربّي» ضمیر در «بك» به خود شخص محمّد صلی الله علیه و آله باز می‌گردد و این نیز قرینه است بر دلالت این روایت بر جواز توسل به واسطه ذات پیامبر صلی الله علیه و آله.

۱- حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۴۱۲؛ سبل السلام، ج ۱، ص ۸۱؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۲۸ و ج ۱۰، ص ۴۳ و ج ۱۲، ص ۲۸۵.

۲- شرح الرضی علی الکافی، ج ۱، ص ۳۰۳ و ج ۴، ص ۳۰۹؛ مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۷۳.

ص: ۲۱۶

در جمله «فشفّعه فی» نیز ضمیر به شخص محمّد صلی الله علیه و آله برگشت می‌کند و مفاد آن این است که: پروردگارا! محمّد صلی الله علیه و آله را شفیع من قرار بده و شفاعت او را در مورد من بپذیر.

۳. البانی ادّعا می‌کند در این روایت کلماتی وجود دارد که قرینه است بر تقدیر کلمه «دعا» (۱).

الف) مرد نابینا به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا برای او دعا کند، لذا عرض کرد: «ادع الله أن یعافینی.» و این قرینه است بر اینکه آن مرد متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شده است. و اگر مقصودش توسّل به جاه و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نیازی به آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه در خانه می‌نشست و می‌گفت:

«اللّهمّ إنی أسألك بجاه نبیک ومنزلته عندك أن تشفعنی وتجعلنی بصیراً.»

پاسخ: واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به زمان یا مکان خاصی ندارد؛ همانطور که آن مرد می‌توانست در خانه این کار را انجام دهد، می‌توانست به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، چنین کند. علاوه بر آن، اگر چه ممکن است آن مرد نابینا به قصد دعا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا نکرد و نفرمود:

«اللّهمّ اشفه، اللّهمّ اجعله بصیراً»، بلکه به او آموخت که خودش در نزد پروردگار با واسطه قرار دادن پیامبر رحمتش دعا کند و بینا شدنش را از خداوند بخواهد.

ب) پیامبر صلی الله علیه و آله به مرد نابینا وعده داد که برای او دعا کند، لذا فرمود: «إن شئت دعوت.» و این دلیل بر این است که آن مرد نابینا متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

پاسخ: اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد برای او دعا کند، ولی دعا نکرد؛ بلکه راه بهتری را پیش روی او قرار داد و آن توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و واسطه قرار دادن او بود.

شاید پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست به این صورت شیوه توسّل را به دیگران نیز بیاموزد.

ج) آن مرد نابینا اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دعا کند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وعده داد

ص: ۲۱۷

برای او دعا کند. و این اقتضا دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله حتماً برای او دعا نماید؛ زیرا او (خَيْرٌ مَنْ وَفَى بِمَا وَعَدَ) بهترین وفا کننده به وعده‌های خویش است. این قرینه است بر اینکه در جمله «نَبِيَّكَ» کلمه «دعا» در تقدیر گرفته شود تا وعده پیامبر صلی الله علیه و آله محقق گردد.

پاسخ: خواسته مرد نابینا عافیت و سلامت چشمش بود. لذا از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست دعا کند، همانطور که دیگران از او می‌خواستند دعا کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله راه بهتری را به او و دیگران یاد داد تا لازم نباشد هر کسی برای هر حاجتی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، درخواست دعا نماید و آن راه، توسل به خداوند به واسطه پیامبر رحمت است. و آن مرد از این راه به مقصود خودش رسید و حُلف وعده نشد.

د) در دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مرد نابینا آموخت جمله «اللَّهُمَّ فَشِّعْهُ فَيَّ» وجود داشت و این جمله ممکن نیست حمل بر توسل به ذات و منزلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شود؛ زیرا شفاعت به معنای دعاست، و معنای جمله مزبور می‌شود: «اللَّهُمَّ اقبل دعاءه فی آن ترد علی بصری؛ پروردگارا! دعای او را در برگرداندن بینایی به من بپذیر.»

پاسخ: کلمه شفاعت هرگز در لغت به معنای دعا نیامده است، بلکه- همانطور که در بحث شفاعت به طور مفصّل بیان خواهیم کرد- شفاعت به معنای همراهی کردن است و شفیع به همراه می‌گویند. بنابراین معنای جمله «اللَّهُمَّ فَشِّعْهُ فَيَّ» این است که: پروردگارا! او را که شخصی آبرومند و دارای احترام است، همراهی برای من در طلب عافیت و سلامت قرار بده. و معنای جمله «وَشِّعْنِي فِيهِ» این است که: پروردگارا! مرا- به اعتبار ایمانی که دارم و بنده تو هستم- همراهی دیگر، در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

در حقیقت مرد نابینا برای طلب بینایی دو همراه را واسطه قرار داده است:

۱. شخص پیامبر اعظم. ۲. خودش را بعنوان بنده‌ای از بندگان خدا.

نتیجه: این روایت به طور قطع دلالت بر استحباب توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله برای همه انسانها دارد.

ص: ۲۱۸

در کتاب «قطف الثمر فی بیان عقده اهل الأثر» چنین آمده:

«وفی التوسل خلاف. والحق أنّ ما صحّ عن النبیّ وجب اتّباعه والعمل به، کحدیث الأعمیّ الّذی فی السنن، وهو حدیث حسن لا موضوع. وفیه (یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلى ربّی) ... (۱)»

در مسئله توسل اختلاف است. به نظر من حق این است که پیروی از آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده واجب است، مانند حدیث مرد نابینا که در کتابهای شیخین ذکر شده است؛ و این حدیث نیکو است و ساختگی نیست. و در این حدیث جمله «یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلى ربّی» وجود دارد.»

روایت سوم: توسل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحیحین» از عمر بن الخطّاب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لما اقترف آدم الخطیئة قال: «یا ربّ أسألك بحقّ محمّد لما غفرت لی.» فقال الله: «یا آدم! کیف عرفت محمّد، ولم أخلقه؟» قال: «یا ربّ لأنّک لما خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعت رأسی، فرأیت علی قوائم العرش مکتوباً لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله، فعلمت إنّک لم تضف إلى اسمک إلاّ أحبّ الخلق إلیک.» فقال الله: «صدقت یا آدم، أنّه لأحبّ الخلق إلیّ، ادعنی بحقّه فقد غفرت لک، ولولا محمّد ما خلقتک.» هذا حدیث صحیح الإسناد. (۲)»

«وقتی آدم علیه السلام مرتکب خطا شد، به پروردگار عرض کرد: پروردگارا! به حقّ محمّد از تو می‌خواهم که مرا ببخشی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! چگونه محمّد را که هنوز نیافریده‌ام شناختی؟ آدم گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست خود آفریدی و از روح خود در پیکر من دمیدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم، آنگاه دیدم بر ستونهای

۱- قطف الثمر، ص ۱۰۲.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

ص: ۲۱۹

عرش نوشته شده است «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». آنجا فهمیدم که تو در کنار نام خود، جز نام کسی را که دوست داشتی ترین شخص نزد توست، نمی گذاری. خداوند فرمود:

ای آدم! راست گفתי، محمد از تمام آفریده‌ها در نزد من محبوبتر است. مرا به حق او بخوان تا تو را ببخشم. و اگر محمد نبود تو را خلق نمی کردم. این حدیث از نظر سند صحیح است.»

این روایت با کمی تغییر در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت ذکر شده است. (۱) محمد شربینی در کتاب «مغنی المحتاج» (۲) این روایت را دلیل بر استحباب توسل به حق پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام زیارت قبر آن حضرت دانسته است.

ابن تیمیه در مبحث توسل سعی دارد روایت حاکم نیشابوری (توسل حضرت آدم علیه السلام به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله) را از نظر سند بی اعتبار و ساقط کند (۳)، در حالی که حاکم نیشابوری تصریح به صحیح بودن این حدیث کرد و خود ابن تیمیه در مبحث خلقت آدم و ثبت نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی عرش الهی، همین روایت را ذکر کرده و به آن استناد می کند. (۴) و این یک تناقض گویی آشکار است. البته این گونه اشتباهات و تناقض گویی در کلمات ابن تیمیه فراوان است.

روایت چهارم: توسل به حق سائلین

روایت دیگری که دلالت بر استحباب توسل دارد، روایتی است که عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است. در این روایت از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

۱- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۳۱۳؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۹ و ج ۱۱، ص ۴۵۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۸ و ۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۴۳۷؛ البداية والنهاية، ج ۱، ص ۹۱؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۳۶؛ الشریعه، ص ۴۲۸ و ۴۳۱.

۲- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

ص: ۲۲۰

«من قال- حين يخرج إلى الصلاة:- «اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشاي، فإني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا رياءً ولا سمعاً، خرجتُ اتقاءً سخطك وابتغاءً مرضاتك، فاسئلك أن تنقذني من النار وان تغفر لي ذنوبي إنّه لا يغفر الذنوب إلّا أنت» وكلّ الله به سبعين ألف ملك يستغفرون له وأقبل الله عليه بوجهه حتّى يفرغ من صلاته (۱)»

«هر کسی که هنگام رفتن به مسجد برای نماز بگوید: پروردگارا! از تو درخواست می‌کنم به حقّ سؤال کنندگان از درگاهت و به حقّ گامهایی که به سوی تو برمی‌دارم، من از روی نافرمانی و یا برای خوش گذرانی و یا ریا و شهرت از خانه بیرون نیامده‌ام، بلکه برای پرهیز از خشم تو و تحصیل رضای تو بیرون آمده‌ام، از تو می‌خواهم مرا از آتش جهنّم نجات داده، گناهان مرا ببخشی؛ زیرا کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد. خداوند هزار فرشته را مأمور می‌سازد که برای او طلب آمرزش کنند و نیز با رحمتش به او روی می‌آورد تا زمانی که نمازش تمام شود.»

این حدیث دلالت دارد بر اینکه انسان در مقام درخواست حاجت از خداوند، می‌تواند مقام و منزلت صالحان را واسطه‌ای برای برآورده شدن حاجت قرار دهد.

بسیاری از فقهای اهل سنّت در موارد گوناگونی به این حدیث استدلال کرده‌اند؛ بکری دمیاطی این حدیث را در باب دعاهای ورود به شهر مدینه (۲)، و ابن عابدین در آداب دعا (۳)، و ابن قدامه و بهوتی در آداب رفتن به سوی نماز (۴)، و سید سابق در باب دعا هنگام رفتن به مسجد (۵) ذکر کرده‌اند.

۱- مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ مسند ابن الجعد، ص ۲۹۹؛ المصنّف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۲۹؛ كتاب الدعاء الطبراني، ص ۱۴۹؛ الأذكار النووية، ص ۳۰؛ كنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۹۶؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۳۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۷.

(۲). إعيان الطالبين، ج ۲، ص ۳۵.

۲- إعيان الطالبين، ج ۲، ص ۳۵.

۳- حاشية ردّ المختار، ج ۶، ص ۷۱۶.

۴- الشرح الكبير، ج ۱، ص ۵۰۱؛ كشف القناع، ج ۱، ص ۳۸۸.

۵- فقه السنّة، ج ۱، ص ۲۴۷.

ص: ۲۲۱

البانی و آلوسی به پیروی از ابن تیمیه (۱) این حدیث را از نظر سند به خاطر وجود عطیه عوفی ضعیف دانسته‌اند. ولی پس از مراجعه به کتابهای رجال می‌بینیم که ابن معین و عجلو و ابن شاهین، عطیه عوفی را صالح و ثقه دانسته‌اند (۲). علاوه بر آن- همانطور که ذکر شد- بسیاری از فقهای اهل سنت به این حدیث استدلال کرده‌اند.

و صدها حدیث از عطیه عوفی از ابو سعید در کتابهای معتبری مانند: «سنن ابی داود»، «سنن الترمذی»، «سنن ابن ماجه»، «صحیح ابن ماجه»، «مسند احمد بن حنبل»، «مستدرک الصحیحین» و ... نقل شده است. و جالب آن است که آلوسی در «تفسیر روح المعانی» در موارد زیادی از عطیه عوفی حدیث نقل می‌کند و به آن استدلال می‌نماید (۳). همچنین ابن تیمیه در بعضی موارد به حدیث عطیه عوفی استناد کرده است (۴).

روایت پنجم: توسل به حق پیامبران

در روایتی نقل شده هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالین او آمد و فرمود: «ای مادر من پس از مادرم! خدا تو را رحمت کند.» سپس اسامه و ابو ایوب و عمر بن الخطاب و غلام سیاهی را خواست تا قبری را آماده سازند. وقتی قبر آماده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان خود لحدی ساخت و خاک آن را درآورد و در درون قبر به پهلو دراز کشید و فرمود:

«اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، اغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ، وَوَسَّعْ عَلَيْهَا مَدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي.» (۵)

۱- تمام المنة في التعليق على فقه السنة، ص ۲۸۹؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۷؛ اقتضاء الصراط، ص ۴۱۸.

۲- تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۳۶۳؛ معرفة الثقات، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تاریخ أسماء الثقات، ص ۱۷۲.

۳- روح المعانی، ج ۵، ص ۴۹ و ج ۹، ص ۶۰ و ج ۲۶، ص ۱۲۵.

۴- اقتضاء الصراط، ص ۴۵.

۵- المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۶۸؛ المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۳۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷؛ كنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

ص: ۲۲۲

«پروردگاری که زنده می‌کند و می‌میراند، و زنده‌ای که نمی‌میرد! مادرم فاطمه بنت اسد را بیمارز و جایگاه او را وسیع قرار بده، به حقّ پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده‌اند.»

همیشی در کتاب «مجمع الزوائد» پس از نقل این حدیث می‌گوید: «طبرانی این حدیث را در کتاب «المعجم الأوسط» و «المعجم الكبير» نقل کرده است. و در سند حدیث روح بن صلاح وجود دارد که ابن حبان و حاکم او را ثقه دانسته‌اند. البته در او مقداری ضعف هست. و بقیه راویان این سند صحیح هستند.» (۱) محمود سعید ممدوح در کتاب «رفع المنارة» می‌گوید: «در باره روح بن صلاح اختلاف است. بعضی مانند: حاکم و ابن حبان و یعقوب سفیان فسوی او را ثقه دانسته‌اند. و کسانی که او را ضعیف دانسته‌اند- مانند دارقطنی و ابن ماکولا و ابن عدی- هیچ اشاره‌ای به علت ضعف او نکرده‌اند. و در چنین مواردی جرح و تضعیف در مقابل توثیق و تعدیل دیگران پایدار نیست.» (۲)

سیره مسلمانان در توسل به اولیا و پیامبران

اشاره

یکی دیگر از دلایلی که استحباب توسل به اولیا را ثابت می‌کند، پیشینه توسل و جایگاه آن نزد مسلمانان است. تحقیق در سیره مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او گویای این مطلب است که آنان به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسل می‌جسته‌اند. و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

در پرتو شریعت ؛ ص ۲۲۲

۱. توسل عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

معروف و مشهور است که عمر بن خطاب برای طلب باران به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل شد. در کتاب «صحیح البخاری» نقل شده است:

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲- رفع المنارة، ص ۱۱۶.

ص: ۲۲۳

«عن أنس أن عمر بن الخطاب كان إذا فحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب، فقال: «اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبينا صلى الله عليه و آله فتسقيننا، وإنا نتوسل إليك بعم نبينا، فاسقنا.» قال: يسقون. (۱)»

«أنس می گوید: هر گاه فحطی می شد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبد المطلب طلب باران می نمود و می گفت: «پروردگارا! ما در گذشته به پیامبرمان توسل می کردیم و تو ما را سیراب می نمودی. و اکنون به عموی پیامبرمان توسل می کنیم، پس ما را سیراب کن.» آنس می گوید: برای آنان باران می بارید.»

این مطلب در بسیاری از کتابهای اهل سنت نقل شده است (۲) و هیچ اشکالی در آن نیست.

و حاکم نیشابوری در «مستدرک الصحیحین» حدیث دیگری را نقل کرده، می گوید:

«عن زيد بن أسلم عن بن عمر، قال: استسقى عمر بن الخطاب عام الرمادة بالعباس بن عبد المطلب، فقال: «اللهم هذا عم نبيك العباس، نتوجه إليك به، فاسقنا»، فما برحوا حتى سقاهاهم الله. قال: فخطب عمر في الناس، فقال: أيها الناس إن رسول الله كان يرى للعباس ما يرى الولد لوالده، يعظمه ويفخمه ويبر قسمه، فاقتدوا أيها الناس برسول الله صلى الله عليه و آله في عمه العباس واتخذوه وسيلة إلى الله فيما نزل بكم. (۳)»

«زید بن اسلم از ابن عمر نقل کرده است که او گفت: در سال رماده، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبد المطلب از خداوند طلب باران نمود و گفت: «پروردگارا! این عباس

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶ و ج ۴، ص ۲۰۹.

۲- السنن الکبری البیهقی، ج ۳، ص ۳۵۲؛ الطبقات الکبری ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۵۵؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۰۵؛ نیل الأوطار، ج ۴ ص ۳۲؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۱۸؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۳۴؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۱۹؛ کتاب الدعاء الطبرانی، ص ۶۰۷.

ص: ۲۲۴

عمومی پیامبر است، به وسیله او به تو روی می‌آوریم، پس ما را سیراب کن؛ مکان دعا را ترک نکرده بودند که خداوند آنها را سیراب نمود.

ابن عمر گفت: عمر بن خطاب پس از آمدن باران، خطبه‌ای خواند و گفت: ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عباس به عنوان پدر می‌نگریست و او را تعظیم می‌نمود، شما مردم نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره عمویش عباس اقتدا کنید و او را وسیله‌ای به سوی خدا در آنچه بر شما فرود آمد قرار دهید.»

این داستان که یکی از واقعیات ثبت شده در تاریخ است، دلالت دارد بر استحباب توسل به شخصیت‌های الهی و معنوی که مقرب عندالله می‌باشند. بسیاری از علمای اهل سنت نیز به این مطلب اعتراف کرده‌اند. ما در اینجا بعضی از اعترافات را ذکر می‌کنیم:

ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

«يستفاد من قصة العباس استحباب الاستشفاع بأهل الخير والصلاح وأهل بيت النبوة. (۱)»

«از قصه عباس استفاده می‌شود که طلب همراهی و وساطت اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مستحب است.»

قسطلانی می‌گوید:

«ففيه التصريح بالتوسيل. وبهذا يبطل قول مَنْ مَنَعَ التوسيل مطلقاً بالأحياء والأموات، وقول مَنْ مَنَعَ ذلك بغير النبي صلی الله علیه و آله. (۲)»

«در داستان عباس بن عبدالمطلب تصریح به توسل شده است. و با این داستان نظریه کسانی که توسل را به طور مطلق - چه توسل به افراد زنده و چه افراد مرده- و کسانی که توسل به غیر پیامبر را ممنوع می‌دانند باطل می‌شود.»

مناوی در کتاب «فیض القدير» می‌گوید:

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲- المواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۳۸۰.

ص: ۲۲۵

«وفیه ندب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوة (۱)».

«این داستان دلالت دارد بر اینکه طلب همراهی و واسطه قرار دادن اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مستحب است.»

حطاب رعینی می گوید:

«فعل سیدنا عمر لذلك إنما كان بمحضر الصحابة ولم ينكره أحد، فدلّ علی جوازه (۲)».

«آنچه عمر انجام داد در حضور صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود، و هیچ کس او را از این کار منع نکرد، لذا دلالت بر جواز توسل دارد.»

حسن بن علی سقاف می نویسد:

«فی الحدیث إثبات التوسل به صلی الله علیه و آله، و بیان جواز التوسل بغیره كالصالحین من آل البیت ومن غیرهم (۳)».

«این حدیث اثبات می کند جواز توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگرانی را مانند افراد صالح از میان اهل بیت و غیر اهل بیت.»
عبدالرحمن احمد بکری می نویسد:

«من الغریب أنّ الوهابیین یحکمون علی المسلمین الذین یتخذون الوسیلة بالكفر مع العلم أنّ عمر بن الخطّاب قد توسل بغیر الله كما مرّ فی الحدیث المتقدّم (۴)».

«شگفت انگیز است که وهابی ها مسلمانانی را که متوسل به وسیله می شوند کافر دانسته اند، در حالی که می دانند عمر بن خطاب متوسل به اشخاصی غیر از خداوند شده است؛ همانطور که در حدیث گذشته ذکر شد.»
محمود سعید ممدوح می گوید:

۱- فیض القدیر، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲- مواهب الجلیل، ج ۴، ص ۴۰۵.

۳- إرغام المبتدع الغیبی، ص ۵.

۴- حیاة عمر بن الخطّاب، ص ۳۵۶.

ص: ۲۲۶

«وفیه أيضاً أنّ التوسّل کان بالعبّاس و لیس بدعائه، بدلیل قول عمر: و اتّخذوه وسیلهً إلى الله فیما نزل بکم. (۱)»
 «در این حدیث نیز توسّل به شخص عبّاس، نه به دعای او وجود دارد، به دلیل سخن عمر که گفت: عبّاس را وسیله‌ای به سوی خدا قرار دهید.»

و این اثر در کتاب «اسد الغابه» در آخر این داستان می‌گوید: «فقال عمر: هذا والله الوسيلة إلى الله والمكان منه (۲)؛ به خدا سوگند! عبّاس وسیله‌ای به سوی خدا است و در نزد خداوند دارای منزلتی است.» و این جمله تأیید می‌کند که توسّل در این مورد توسّل به شخص یا شخصیت عبّاس است.

۲. توسّل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه و آله

احمد بن حنبل می‌گوید که در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه و آله توسّل می‌جست.

بهوتی در کتاب «کشف القناع» می‌نویسد:

«ولا بأس بالتوسّل بالصالحین ونصّه فی منسکه الذی کتبه للمروزی أنّه یتوسّل بالنبیّ فی دعائه و جزم به فی المستوعب و غیره. (۳)»
 «توسّل به صلحا جایز است. و احمد بن حنبل در رساله (منسک) که به مروزی نوشته است تصریح می‌کند که در دعاهایش متوسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود. و در کتاب (مستوعب) و کتابهای دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.»
 ابن تیمیه نیز در کتاب «مجموع الفتاوی» (۴) و «الفتاوی الکبری» (۵) توسّل احمد ابن حنبل به پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرده است.

۱- رفع المنارة، ص ۹۲.

۲- اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- کشف القناع، ج ۲، ص ۸۴.

۴- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵- الفتاوی الکبری، ج ۲، ص ۴۲۲.

ص: ۲۲۷

۳. توصیه مالک به منصور دوانقی

قاضی عیاض در کتاب «الشفاء بتعریف حقوق المستطفی» می‌گوید: منصور به مالک گفت: «یا ابا عبدالله! استقبل القبلة وادعو أم استقبل رسول الله صلى الله عليه وآله؟» «آیا رو به قبله کرده و دعا نمایم و یا رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؟». مالک گفت:

«لَمْ تصرف وجهك عنه وهو وسيلتك ووسيلة أبيك آدم عليه السلام إلى الله يوم القيامة؟» (۱) «چرا چهره از پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌تابی، در حالیکه او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم علیه السلام در روز رستاخیر است؟!».

۴. توسل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن حجر هیثمی در کتاب «الصواعق المحرقة» (۲) و قندوزی در «ینابیع المودّة» (۳) نقل کرده‌اند که شافعی این دو شعر را سروده است:

«آل النبى ذریعتی هم إلیه وسیلتی

ارجوا بهم اعطی غداییدی الیمین صحیفتی»

«خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله من به سوی خدا می‌باشند، و به وسیله آنها امیدوارم نامه عمل من در قیامت به دست راست من داده شود.»

۵. توسل معاویه به یزید بن الأسود

معروف و مشهور است که مردم در منطقه شام گرفتار قحطی و خشکسالی شدند. معاویه یزید بن اسود را واسطه‌ای برای طلب باران نمود و گفت: «پروردگارا! ما

۱- الشفاء، ج ۲، ص ۴۱.

۲- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۲۵.

۳- ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۴۲۸.

ص: ۲۲۸

متوسّل به بهترین شخص در میان ما یزید بن اسود می‌شویم...» (۱).
 البانی که سعی دارد احادیث توّسل را ردّ کند این حدیث را از نظر سندی صحیح می‌داند (۲).
 و نیز معروف است که ضحاک بن قیس نیز یک بار به یزید بن اسود متوسّل شده است (۳).

۶. توّسل بلال بن حرث به پیامبر صلی الله علیه و آله

معروف است که در زمان خلافت عمر بن خطّاب، خشکسالی شد و مردم گرفتار قحطی شدند. مردی کنار قبر پیامبر آمد و گفت: «یا رسول الله! استسق لأمّتك فإنهم قد هلكوا؛ ای رسول خدا! برای امت خود طلب باران کن که در حال هلاکت هستند.» سپس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که می‌فرمود: به عمر بن خطّاب خبر بده که به زودی مردم سیراب خواهند شد. (۴) ابن حجر در کتاب «فتح الباری» می‌نویسد: «سیف در کتاب «الفتوح» روایت کرده است که آن شخصی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید، بلال بن حرث مزنی، یکی از صحابه بود.» (۵) و نیز هنگام ذکر داستان می‌گوید: «ابن شیبّه با سندی صحیح از ابوصالح سمان

- ۱- فتح العزیز، ج ۵، ص ۹۷؛ المجموع، ج ۵، ص ۶۵؛ تلخیص التحبیر، ج ۵، ص ۹۷؛ حواشی الشروانی، ج ۳، ص ۷۹؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۷۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۰؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۱۱۱؛ الإصابه، ج ۶، ص ۵۴۸؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۱۹۱؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مقدّمه ابن الصلاح، ص ۲۱۱.
- ۲- التوسّل، ص ۴۱.
- ۳- إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۳۷؛ الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۲۹۵.
- ۴- المصنّف ابن أبی شیبّه، ج ۷، ص ۴۸۲؛ کنز العمّال، ج ۸، ص ۴۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۳۴۵ و ج ۵۶، ص ۴۸۹؛ الإصابه، ج ۶، ص ۲۱۶؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۰۵.
- ۵- فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲.

ص: ۲۲۹

از مالک الداری روایت کرده است. (۱) ابن کثیر نیز پس از ذکر این داستان می‌گوید: «سند این حدیث صحیح است.» (۲) از مجموع آنچه تاکنون گفته شد، روشن می‌شود که گفتار ابن تیمیه و شاگردانش در مسئله توسّل بسیار بی‌اساس و گزافه‌گویی است. هر مسلمان با انصافی پس از مطالعه آنچه ذکر کردیم، درمی‌یابد که توسّل به انبیا، اولیا و امامان معصوم علیهم السلام چیزی است که قرآن و روایات و سیره مسلمانان دلالت بر استحباب آن دارد.

و چه زیبا گفته است شیخ تقی الدین سبکی:

«يَحْسَنُ التَّوَسُّلَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى رَبِّهِ. وَلَمْ يَنْكُرْ أَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ وَلَا الْخَلْفِ إِلَّا ابْنَ تَيْمِيَّةَ، فَابْتَدَعَ مَالِمٌ يَقْلِبُ عَالَمَ قَبْلِهِ (۳)»

«توسّل به خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نیکی است که هیچ کس از گذشتگان و آیندگان منکر آن نیست، مگر ابن تیمیه که بدعت‌گذار آنچه است که هیچ دانشمندی پیش از او نگفته است.»

به دعای قرطبی سخن را خاتمه می‌دهیم که می‌گوید:

«نَجَانَا اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ هَذَا الْيَوْمِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ (۴).»

«خداوند ما را از وحشت و ترس روز قیامت، به حقّ محمد، پیامبر رحمت، نجات دهد.»

۱- همان.

۲- البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۰۵.

۳- حاشیة در المختار، ج ۶، ص ۱۷۶.

۴- التذکره، ج ۱، ص ۲۵۴.

۱۳. درخواست شفاعت از غیر خداوند

شبهه

مسئله شفاعت یکی از باورهای دینی تمام مسلمانان است. اندیشمندان اسلامی همواره درباره این مسئله در محورهای گوناگون بحث کرده‌اند و درباره معنا، گستردگی و حدود آن، زمان و مکان آن و شرایط و لوازم آن به طور مفصل در کتابها و مقالات و گفتارهای خویش اظهار نظر کرده‌اند؛ بدون اینکه شخص و گروهی از مخالفان خود را متهم به شرک، کفر و بدعت کنند. ولی در چند قرن گذشته و مخصوصاً در زمان ما، بعضی از گروه‌های افراطی و متعصب اهل سنت (وهابیون) موضوع شفاعت در اعتقادات شیعه را در قالب یک شبهه مطرح نموده، در کشورهای اسلامی - بخصوص در موسم حج - شیعیان را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران، اولیا و مقربان الهی متهم به شرک و کفر و بدعت می‌کنند.

اساس این تهمت ناروا توسط ابن تیمیّه طراحی شد و پیروان متعصب او مانند:

ابن قیّم و محمد بن عبدالوهاب و بن باز و دیگران به ترویج آن کمک کردند.

برای آشنایی با اساس فکری ابن تیمیّه و دلایلی که ارائه کرده، بعضی از گفته‌های او را یادآور می‌شویم.

او درباره شفاعتی که قرآن کریم آن را نفی کرده، می‌گوید: «شفاعتی را که قرآن نفی می‌کند، شفاعتی است که مشرکان باور دارند و این شفاعت از نوع شرکی است که نصاری و کسانی که خود را مسلمان می‌دانند، مرتکب می‌شوند؛ زیرا آنان

ص: ۲۳۲

معتقدند که فرشتگان، پیامبران و بزرگان برای آنها نزد خداوند شفاعت می‌کنند.» (۱) در خصوص شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در قیامت، می‌گوید: «تمام مسلمانان باور دارند که پیامبر ما در قیامت شفاعت می‌کند و نیز باور دارند که تمام مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می‌کنند؛ البته به اعتقاد اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی شفاعت می‌کند که گناه کبیره انجام داده‌اند. به اعتقاد فرقه «وعیدیّه» آن حضرت فقط در زیاد شدن ثواب مردم شفاعت می‌کند.» (۲) همچنین در معنای شفاعت گفته است: «خداوند متعال شفاعت فرشتگان و پیامبران را چیزی جز شفاعت به اذن خودش نمی‌داند. و معنای شفاعت دعاست. و شکی نیست که دعای بعضی از مردم درباره بعضی دیگر مفید است و خداوند به انجام آن دستور داده است، ولی [شخص] دعا کننده و شفاعت کننده، نمی‌تواند بدون اجازه خداوند درباره شخصی دعا و شفاعت کند؛ از این رو نمی‌تواند کسانی را که از شفاعت آنان نهی شده است شفاعت کند، مانند مشرکان.» (۳) و درباره درخواست شفاعت از پیامبران در دنیا می‌گوید: «جایز است هر شخص بلند مرتبه‌ای درباره شخص پایین مرتبه و شخص پایین مرتبه درباره شخص بلند مرتبه دعا کند. لذا درخواست شفاعت و دعا از پیامبران- به این معنا- جایز است؛ همانطور که مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله برای طلب باران درخواست شفاعت کرده، از او خواستند دعا نماید. و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب و مسلمانان به واسطه عباس عموی پیامبر طلب باران کردند. و نیز مردم در روز قیامت از پیامبران و محمّد صلی الله علیه و آله درخواست شفاعت می‌کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله سرور شفاعت کنندگان و دارای شفاعت ویژه است.» (۴)

۱- الردّ علی المنطقیین، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- همان، ص ۱۳۰.

۴- همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

ص: ۲۳۳

و نیز درباره شفاعت مشروع و شفاعت نامشروع می‌گوید: «اما شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دعای او برای دنیا و دین مردم مؤمن به اتفاق همه مسلمانان مفید است. و نیز به اتفاق تمام مسلمانان شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله برای زیاد شدن ثواب مؤمنان در قیامت مفید است. و امّا شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کسانی که مرتکب گناه شده‌اند، به اتفاق صحابه و تابعین مفید می‌باشد.

صحابه و تابعین و پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت و دیگران به مضمون احادیث معتبری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، اعتراف دارند. در این احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که خداوند متعال گروهی از مردم را پس از مقداری عذاب، با شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و گروهی را با شفاعت دیگران و گروهی را بدون شفاعت کسی از آتش جهنم بیرون می‌آورد.

و کسانی که شفاعت را انکار می‌کنند به این آیات استدلال کرده‌اند: ۱. خداوند متعال فرموده است: بپرهیزید از روزی که هیچ کسی نمی‌تواند به کسی دیگر پاداش دهد و از هیچ کسی شفاعت دیگران پذیرفته نمی‌شود و جایگزینی نمی‌گردد. ۲. خداوند فرموده است: از آنان جایگزینی پذیرفته نشده، شفاعت دیگران برای آنان مفید نمی‌باشد. ۳. و خداوند فرموده است: پیش از آن که روزی فرا برسد که در آن روز خرید و دوستی و شفاعتی نیست. ۴. و خداوند فرموده است: برای ستمگران دوست و شفاعت کننده‌ای نیست که فرمان برد. ۵. خداوند فرموده است: شفاعت کنندگان برای آنان مفید نیست.

پاسخ اهل سنت این است: از این آیات دو چیز ممکن است اراده شود:
اول: اینکه شفاعت برای مشرکان مفید نیست.

دوم: اینکه منظور از شفاعت در این آیات، شفاعتی است که مشرکان و بدعت گزاران کافر و یا مسلمان معتقد به آن هستند. آنان معتقدند که مخلوقات در نزد خداوند دارای مقامی هستند که می‌توانند بدون اذن خداوند برای دیگران شفاعت کنند؛ همان طور که بعضی از مردم از بعضی دیگر در نزد افرادی شفاعت می‌کنند

ص: ۲۳۴

و آنان شفاعت او را می‌پذیرند.»^(۱) ابن تیمیّه برای اثبات مشروع نبودن درخواست شفاعت و دعا از پیامبران پس از رحلت آنان، می‌گوید: «یادآوری فرشتگان و پیامبران پس از مردن آنان یا در حال غیبت آنان، درخواست از آنها، یاری طلبیدن از آنان و درخواست شفاعت آنان از احکام دینی است که خداوند آن را تشریح نکرده و برای آن پیامبر و کتابی نفرستاده است، و این امور به اتفاق تمام مسلمانان واجب یا مستحب نیست؛ هیچ کسی از صحابه و تابعین هم انجام نداده‌اند و هیچ پیشوایی از پیشوایان مسلمین به انجام این امور دستور نداده است. اگر چه بسیاری از مردمی که در ظاهر اهل عبادت و زهد هستند، این امور را انجام داده، داستانها و خوابهایی را درباره این موضوعات بازگو می‌کنند. تمام این امور کارهای شیطان است و مشروعیت ندارد، نه واجب است و نه مستحب. و اگر کسی خداوند را به عبادتی که واجب یا مستحب نیست پرستش نماید و معتقد به واجب یا مستحب بودن آن باشد، گمراه و بدعت گذار بدعتی بد است.»^(۲) ایشان در جایی دیگر درخواست شفاعت از پیامبران را در هنگام زنده بودن آنان جایز دانسته ولی درخواست شفاعت از آنان را پس از مرگ آنها شرک می‌داند، و می‌گوید: «قرآن نهی کرده است از اینکه کسی غیر از خداوند- یعنی ملائکه، پیامبران و دیگران- خوانده شود؛ زیرا این شرک یا وسیله‌ای به سوی شرک است.

اما درخواست دعا و شفاعت از ملائکه یا پیامبران و دیگران در هنگام زنده بودن آنان، موجب شرک نمی‌شود؛ چرا که هیچ کس از پیامبران یا بندگان صالح در حضور خودش پرستش نمی‌شود، چون خود او دیگران را از این عمل نهی می‌کند. و اما درخواست از آنان پس از مرگ، وسیله‌ای به سوی شرک است. از این رو اگر شخصی یکی از پیامبران را ببیند و یا یکی از فرشته‌ها را زیارت کند و به او بگوید: «از تو

۱- همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

ص: ۲۳۵

درخواست می‌کنم» موجب شرک نیست، ولی اگر همین جمله را در حالی که آن پیامبر یا فرشته غایب است بگویند، موجب شرک می‌شود.

و ما می‌دانیم که ملائکه برای مؤمنان دعا کرده، طلب مغفرت می‌کنند، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: کسانی که عرش خداوند را حمل می‌کنند، و در اطراف عرش، خداوند را تنزیه و ستایش می‌نمایند و به خدا ایمان دارند، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و در زمین هستند طلب بخشش می‌کنند.

بنابراین ملائکه برای مؤمنان طلب بخشش می‌کنند بدون اینکه کسی از آنها بخواهد. و دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران - پیامبران و بندگان صالح - درباره برگزیدگان از امتش از این نوع است؛ یعنی آنان به مقداری که خداوند اذن داده، شفاعت می‌کنند بدون اینکه کسی از آنها طلب شفاعت کند.

وقتی درخواست از ملائکه مشروع نباشد، پس درخواست از پیامبران و بندگان شایسته‌ای که مرده‌اند نیز جایز نیست و نباید از آنان درخواست دعا و شفاعت کنیم.» (۱) و در جایی دیگر در مقام استدلال بر مشروع نبودن درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «روشن است که اگر درخواست دعا و شفاعت و استغفار از پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبرش جایز باشد، صحابه و تابعین بهتر از ما به این موضوع آگاه بودند و زودتر از ما انجام می‌دادند و یا پیشوایان مسلمانان یادآوری می‌کردند.» (۲) در قسمتی دیگر می‌گوید: «شفیع همانطور که شفاعت کننده و همراه درخواست کننده شفاعت در طلب حاجت اوست، همراه و در کنار «مشفوع إلیه» (کسی که در نزد او شفاعت می‌شود) نیز قرار می‌گیرد، زیرا او پس از شفاعت شفیع، حاجت درخواست کننده شفاعت را برآورده می‌سازد. پس در واقع طالب و مطلوب در کنار هم قرار می‌گیرند. ولی خداوند یکی است و هیچ کس در کنار او قرار نمی‌گیرد؛ از این

۱- همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- همان، ص ۲۴۰.

ص: ۲۳۶

رو هیچ کسی بدون اذن او نمی‌تواند شفاعت کند. (۱)»

مقصود از ذکر این عبارات علاوه بر بیان عناصر فکری ابن تیمیّه درباره شفاعت، اشاره به وجود تناقض در تمام این عبارات است که در قسمت پاسخ به شبهه ذکر می‌کنم.

نظیر این سخنان را ابن تیمیّه در موارد گوناگون دیگری نیز گفته است (۲)، و ابن قیم و محمّد بن عبدالوهاب و بن باز و پیروان متعصّب آنها نیز در گفته‌ها، مقالات و کتابهای خویش سخنان ابن تیمیّه را مورد استناد قرار داده‌اند (۳).

خلاصه عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروانش عبارتند از:

۱. شفاعت به معنای دعاست.

۲. درخواست شفاعت از پیامبران، ملائکه و صلحا در هنگامی که زنده هستند، اشکالی ندارد؛ زیرا موجب شرک نیست.

۳. درخواست شفاعت از پیامبران و دیگران پس از مرگ آنان حرام است و درخواست کنندگان شفاعت در این حال مشرک و بدعت گذارانند، زیرا آیات قرآن و سیره اصحاب آن را نفی کرده است.

۴. اعتقاد به اینکه بعضی از بندگان در نزد خداوند دارای مقام ویژه‌ای بوده و می‌توانند در نزد خداوند برای دیگران شفاعت کننده عقیده مشرکان و بدعت گذاران است.

۵. پیامبران و ملائکه در روز قیامت بدون درخواست دیگران، شفاعت می‌کنند.

اکنون روشن می‌شود که ریشه و اساس اتهام بدعت و شرک و کفر به پیروان اهل

۱- همان، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۳۸۲؛ ج ۱۴، ص ۴۰۲-۴۱۴؛ ج ۲۴، ص ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۷۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۲؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۳- إغاثة اللفهان، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۳؛ فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۳۴؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مؤلفات ابن عبدالوهاب، ص ۱۱۲ و ۲۱۳؛ تیسیر العزیز الحمید، ص ۱۸۷-۱۸۸.

ص: ۲۳۷

بیت علیهم السلام چیزی جز عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروان او نیست. گروهی از افراطیون متعصب که باورهای غلط ابن تیمیّه را بدون مطالعه و دقت پذیرفته و تبلیغ می‌کنند، شیعه را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران و امامان و اولیای الهی متهم به کفر و شرک و بدعت می‌نمایند و همواره به دنبال ایجاد تفرقه میان مسلمانان و حرکت در مسیر نابودی انسجام اسلامی آنان اند. ما در پاسخ این شبهه، مسئله شفاعت در پرتو شریعت محمّدی را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا گامی در مسیر احیای انسجام اسلامی باشد.

پاسخ شبهه

اشاره

برای پاسخ به این شبهه چند موضوع را باید تحقیق کرد:

۱. معنای شفاعت

کلمه شفاعت در اصطلاح قرآن و روایات چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسش برای کلمه «شفاعت» چند معنا ذکر شده است.

بعضی گفته‌اند: «کلمه شفاعت به معنای دعاست.» (۱) و بعضی دیگر گفته‌اند: «شفاعت به معنای کمک کردن به دیگران است.» (۲) و بعضی گفته‌اند: «شفاعت یعنی درخواست برداشتن ضرر از دیگران.» (۳) و بعضی نیز گفته‌اند: «شفاعت به معنای وساطت و میانجیگری برای رسیدن دیگران به منافع دنیوی و اخروی و نجات آنان از ضرر است.» (۴) به نظر ما کلمه «شفاعت» دارای حقیقت شرعی نیست؛ یعنی در قرآن و روایات

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- منهاج السنّه، ج ۶، ص ۱۱۷؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۵، ص ۳۴۱؛ الصفدیّه، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳- رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۴- تفسیر روح المعانی، ج ۵، ص ۹۷؛ تفسیر أبی السعود، ج ۲، ص ۲۱۰.

ص: ۲۳۸

برای این کلمه، تعریف خاصی ذکر نشده است. بنابراین برای کشف معنای آن باید به لغت عرب و موارد استعمال آن در قرآن و روایات مراجعه کرد.

مراجعه به لغت و موارد استعمال این کلمه، بیانگر این واقعیت است که شفاعت عبارت است از: «همراه کردن دیگران با خود»، و طلب شفاعت عبارت است از:

«درخواست از کسی برای همراهی کردن با خود به نزد کسی.»

کلمه «شفاعت» از کلمه «شفع/زوج» در مقابل کلمه «وثر/فرد» گرفته شده است. (۱) و شفیع به کسی گفته می‌شود که فردی دیگر را همراه خود سازد و زوج گردند.

ابن جریر طبری درباره معنای شفاعت گفته است:

«الشفاعة مصدر من قول الرجل: (اشفع لی فلان إلی فلان شفاعه). وإنما قيل للشفیع شفیع و شافع لأنه تئی المستشفع به، فصار به شفعا، فكان ذوالحاجة قبل استشفاعه به فی حاجته فردا، فصار صاحبه له فیها شافعا و طلبه فیه و فی حاجته شفاعه، ولذلك سمي الشفیع فی الدار و فی الأرض شفیعا، لمصیر البایع به شفعا (۲).»

«کلمه شفاعت مصدر است، آنجا که شخصی می‌گوید: به همراه گرفتم فلانی را به نزد فلانی. و علت نام‌گذاری همراه کننده به شفیع و شافع این است که او درخواست کننده همراهی را همراه خود می‌سازد و زوج می‌گردند. بنابراین فردی که نیازمند همراهی است، قبل از درخواست همراهی فرد است و رفیقش همراه او می‌گردد و با همدیگر نیازش را درخواست می‌کنند. شریک در خانه یا زمین را نیز شفیع می‌گویند چون خریدار به همراه شریکش زوج می‌گردند.»

و قرطبی نیز در تفسیرش می‌گوید: «کلمه شفاعت و شُفَعه و مانند آن، از کلمه شُفَع گرفته شده است، و شُفَع به عدد زوج می‌گویند. و شفیع از همین معنا اشتقاق

۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۴۰۱.

۲- تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۸۱.

ص: ۲۳۹

یافته است؛ زیرا او با رفیق نیازمندش جفت می‌شود. و به شتری که در یک بار، دو بچه‌اش را شیر می‌دهد می‌گویند: (ناقه شفوع). و شَفَع یعنی ضمیمه نمودن یکی به یکی دیگر. و شَفَعَه یعنی ضمیمه کردن ملک شریک را به ملک خود؛ بنابراین شفاعت یعنی دیگران را ضمیمه کردن به مقام و احترام خود. شفاعت در واقع عبارت است از اظهار منزلت همراهی کننده (شفیع) در نزد کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می‌شود، و نیز رساندن منفعت به همراهی شونده.» (۱) بیضاوی می‌گوید:

«الشفاعة من الشفع، كأن المشفوع له كان فرداً فجعله الشفيع شفعاً بضم نفسه إليه (۲).»

«شفاعت از شَفَع اشتقاق یافته است، همراهی شده ابتدا فرد بود و سپس همراهی کننده (شفیع) او را با ضمیمه به خودش زوج قرار داد.»

و بسیاری دیگر از مفسران نیز کلمه شفاعت را به همین معنا تفسیر کرده‌اند. (۳) بنابراین نتیجه می‌گیریم که شفاعت عبارت است از همراه نمودن دیگران با خود.

و شفیع به کسی می‌گویند که کسی را به اعتبار مقام و احترامی که در نزد شخصی دیگر دارد، با خود به سوی آن شخص همراهی می‌کند. و طلب شفاعت یعنی درخواست همراهی شخصی در حرکت به مسیری و یا به جایی! این معنا همانطور که خواهد آمد، با ظاهر آیات قرآن کریم و روایات کاملاً سازگاری دارد و راه را برای پاسخ‌گویی به مغالطه‌های دیگران هموار می‌سازد.

۲. شفاعت در قرآن کریم

آیات قرآن کریم درباره شفاعت به چند گروه تقسیم می‌شود:

۱. آیاتی که شفاعت در قیامت را نفی می‌کند و یا مفید نمی‌داند.

۱- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۹۵.

۲- تفسیر البيضاوی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- فتح القدير، ج ۱، ص ۸۲؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

ص: ۲۴۰

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَأَتَقُوا يَوْمًا لَاتَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ» (۱) «بپرهیزید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و برای او جایگزینی پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی سود ندهد.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مَن قَلِيلٍ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ» (۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز داد و ستدی و یا دوستی و یا شفاعتی نباشد.»

۲. آیاتی که شفاعت را اختصاص به خداوند داده و فقط او را شفیع می‌داند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» (۳) «و با قرآن به کسانی که از برانگیخته شدن به سوی پروردگارشان می‌ترسند هشدار ده، در حالی که هیچ کس جز خداوند ولی و شفیع آنان نیست.»

«وَذَكَرْ بِهِ أَن تُبَدِّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» (۴) «و با قرآن یادآوری کن تا کسی با آنچه انجام داده گرفتار نماند، برای هر کسی جز خداوند ولی و شفاعت کننده‌ای نیست.»

«مَالِكُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ» (۵)

۱- البقرة / ۱۲۳.

۲- البقرة / ۲۵۴.

۳- الأنعام / ۵۱.

۴- الأنعام / ۷۰.

۵- السجدة / ۴.

ص: ۲۴۱

«برای شما کسی جز خداوند ولی و شفاعت کننده نیست.»

– «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قَبْلُ أُولُو كُدَايُوسٍ لِيَأْتِيَهُمْ شَيْءٌ وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ وَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱)

«شفاعت کنندگانی غیر از خداوند گرفته‌اند، بگو: آیا هر چند آنان به چیزی توانایی نداشته باشند و چیزی در نیابند؟ بگو: همه شفاعت برای خداست، پادشاهی آسمان‌ها و زمین برای اوست.»

۳. آیاتی که شفاعت کردن درباره کفار و مشرکان را نفی می‌کند.

«مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» (۲) «برای ستمکاران (کافران) هیچ دوست نزدیک و هیچ شفاعت کننده‌ای نیست که شفاعتش پذیرفته شود.»

منظور از «ظالمین» کافران هستند؛ همانطور که در سوره بقره می‌فرماید:

– «وَلَا شَفَعَةُ وَأَ لِكُفْرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۳) «و شفاعتی نیست و کافران همان ظالمان هستند.»

– «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ» (۴) «پس شفاعت شفیعیان به آنها سود نمی‌دهد.»

۴. آیاتی که شفاعت دیگران را مشروط می‌کند.

– «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۵) «کیست آن که جز با اذن خداوند نزد او شفاعت کند؟»

۱- الزمر / ۴۳ و ۴۴.

۲- الغافر / ۱۸.

۳- البقرة / ۲۵۴.

۴- المدثر / ۴۸.

۵- البقرة / ۲۵۵.

ص: ۲۴۲

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُوَ إِلَّا لِمَنْ أَدِنَ لَهُ» (۱) «و شفاعت نزد او سودی ندارد مگر برای کسی که او اجازه دهد.»

«مَنْ شَفِيعٌ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (۲) «هیچ شفاعت کننده‌ای نیست مگر پس از اذن او.»

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۳) «دارای شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان پیمانی گرفته باشد.»

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ وَقَوْلًا» (۴) «در این روز شفاعت سود ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اجازه دهد و سخن او را پسندد»

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (۵) «و ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسی که او پسندد»

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» (۶) «و کسانی که جز خداوند را می خوانند دارای شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق گواهی داده باشند»

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى» (۷) «و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند، [که] شفاعت آنها هیچ سودی ندارد، مگر پس از آنکه بر هر کس بخواهد و پسندد، اجازه دهد.»

۱- سبأ / ۲۳.

۲- یونس / ۳.

۳- مریم / ۸۷.

۴- طه / ۱۰۹.

۵- الانبیاء / ۲۸.

۶- الزخرف / ۸۶.

۷- النجم / ۲۶.

ص: ۲۴۳

مطالعه و دقت در این آیات بیانگر چند مطلب است:

مطلب اول: گروه دوم از آیات ثابت می‌کند خداوند متعال شفیع (شفاعت کننده) است. و این دلالت دارد بر اینکه شفاعت و شفیع به معنای دعا، دعا کننده، درخواست کننده، وساطت و واسطه نیست؛ زیرا خداوند متعال «مدعوُّ به» (کسی که به نزد او دعا می‌شود) و «مطلوبُّ منه» (کسی که از او درخواست می‌شود) و «ذی الواسطه» (کسی که در نزد او وساطت می‌شود) است.

معنای شفیع در این آیات همراهی کننده مستقل، فراگیر و همیشگی است؛ زیرا او تنها کسی است که بندگان را همواره و همیشه با رحمت و قدرت و روزی خویش در مسیر حرکت به جهان آخرت و بهشت همراهی می‌کند. این نوع از همراهی مخصوص خداوند است؛ چنانکه نیرو و عزت حقیقی و فراگیر مخصوص خداوند است در قرآن کریم می‌فرماید:

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۱) - «الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۲) - «لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا» (۳) مطلب دوم: گروه سوم از آیات دلالت دارد بر اینکه شفاعت کسی درباره مشرکان پذیرفته نیست؛ زیرا آنان قابل همراهی کردن و نجات نیستند و همیشه در جهنم هستند، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۴) «خداوند شرک را نمی‌بخشد، و گناهان دیگر را می‌بخشد.»

مطلب سوم: گروه چهارم از آیات، دلالت دارد بر اینکه کسانی دیگر غیر از

۱- البقرة / ۱۶۵.

۲- النساء / ۱۳۹.

۳- الزمر / ۴۴.

۴- النساء / ۴۸ و ۱۱۶.

ص: ۲۴۴

خداوند نیز با حفظ چند شرط از حقّ شفاعت و همراهی نمودن برخوردار می‌باشند:

۱. شفاعتِ آنان هنگامی پذیرفته می‌شود که خداوند اجازه دهد. لذا آنان از شفاعتی که گروه دوم آیات دلالت داشت (شفاعت مستقلّ، فراگیر و همیشگی) برخوردار نیستند.
۲. شفاعت کننده مشرک و کافر نباشد، بلکه گواهی به حقّ بدهد.
۳. برای کسانی شفاعت کنند که مورد پسند خداوند است.
۴. ملائکه می‌توانند با اذن خداوند شفاعت کنند.

باتوجه به این گروه از آیات درمی‌یابیم که مراد از شفاعت در گروه اول، شفاعتِ مستقلّ و بدون اذن خداوند است. و اکنون از ابن تیمیّه و پیروان متعصّب او (وهابیون) می‌پرسیم در کدام آیه از آیات قرآن کریم برخورداردی دیگران از حقّ شفاعت و تأثیر گذاری شفاعت آنان درباره افراد، مشروط شده است به اینکه شفاعت کننده زنده باشد و کسی از او درخواست شفاعت نکرده باشد؟!

و در کدام آیه از آیات قرآن شفاعت توسط دیگران به طور کلی (هر چند محدود و پس از اجازه خداوند باشد) نفی شده و دخالت در افعال خداوند متعال دانسته شده است، تا درخواست شفاعت از غیر خدا به طور کلی مستلزم شرک باشد؟! و از برادران اهل سنّت می‌پرسیم آیا شایسته است شیعیانی که به حکم قرآن معتقد به شفاعت پیامبران، امامان و اولیای الهی به طور محدود هستند و در همین دنیا درخواست شفاعت آنان در قیامت را دارند، متّهم به شرک و کفر شوند؟! آیا شایسته است درباره آنان بنویسند:

«ما حدث من سؤال الأنبياء والأولياء من الشفاعة بعد موتهم من حوادث الامور التي أخبر بها النبي صلى الله عليه وآله أمته وحذر منها، كما في الحديث عنه صلى الله عليه وآله قال:

لا تقوم الساعة حتى يلحق حى من امتي بالمشركين وحتى تعبد فئام من

ص: ۲۴۵

«امتی الأوثان. (۱)»

«موضوع درخواست شفاعت از پیامبران و اولیا پس از مرگ آنان از حوادثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از وقوع آن خبر داده و ائمت خویش را از آن منع کرده است. همانطور که در حدیثی می‌فرماید: پیش از قیامت عده‌ای از امت من به مشرکان می‌پیوندند و بتها را می‌پرستند؟!»

و آیا سزاوار است کسانی که در کنار قبور پیامبران و امامان و اولیای چیزی جز ذکر خداوند متعال و درخواست شفاعت از این بزرگواران را اظهار نمی‌کنند، متهم به شرک و کفر و بدعت شوند؟!!

۳. شفاعت کنندگان

اشاره

به اعتقاد ما هر کسی که نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلتی باشد، می‌تواند از گناهکاران شفاعت کند و آنان را با خود همراه نماید و شفیع آنان گردد. البته تأثیر شفاعتِ آنان مشروط به شرایطی است که در بخش پیش گفته شد. و هیچ شرط دیگری- در آیات و روایات- برای تأثیر گذاری شفاعت ذکر نشده است. آیات و روایات بیانگر این واقعیت است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران به طور عام، پیامبر اسلام به طور خاص، اولیا و امامان، ملائکه، شهدا، افراد صالح، قرآن، مؤمنان، اطفال و بعضی از اعمال صالح.

الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

درباره شفاعت پیامبر اسلام به طور خاص، احادیث فراوانی نقل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

- «من قال حين يسمع النداء: «اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة

ص: ۲۴۶

آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ» حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)»

«هر کسی - آنگاه که اذان را بشنود - بگوید: «اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ...» شفاعت من برای او در قیامت کارگشا است.»

- «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا فَاسْتَجِيبْ، فَجَعَلْتَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِّأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲)» «هر پیامبری از یک خواسته مستجاب برخوردار است و من خواسته‌ام را شفاعت امت خویش در قیامت قرار دادم.»

- «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ يَدْعُوهَا، فَارِيدُ أَنْ اخْتَبِيءَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِّأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳)» «هر پیامبری خواسته‌ای دارد که آن را از خداوند می‌طلبد، و من اراده نمودم که خواسته‌ام را برای شفاعت امت خویش در قیامت پنهان کنم.»

این حدیث در کتابهای حدیثی اهل سنت نیز با سندهای مختلف و عبارات گوناگون نقل شده است (۴).

ترمذی همین حدیث را نقل کرده و به آخر حدیث این جمله را اضافه کرده است:

«وَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ مَاتَ مِنْهُمْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا (۵)؛ شفاعت من شامل هر کسی از امت می‌شود که مشرک نمیرد.»

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۵۲ و ج ۵، ص ۲۲۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۹؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۱، ص ۱۲۹؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۲۷؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۹۸؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۱۰.

۲- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴۵.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴۵ و ج ۸، ص ۱۹۲؛ مسند ابن المبارک، ص ۶۵.

۴- المصنّف (الصنعانی)، ج ۱۱، ص ۴۱۳؛ مسند أبی یعلی، ج ۴، ص ۱۶۷، ج ۵، ص ۲۲۹ و ۳۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۷۶، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۰۳؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۱۷۵؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۳، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

۵- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۳۸.

ص: ۲۴۷

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«يُخْرِجُ قَوْمَ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُسَمَّوْنَ الْجَهَنَّمِيِّينَ. (۱)»

«گروهی که جهنمیون نام دارند، با شفاعت محمد صلی الله علیه و آله از آتش خارج شده، به بهشت وارد می شوند.»

نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«خَيْرُتُ بَيْنَ الشَّفَاعَةِ وَبَيْنَ أَنْ يَدْخُلَ نِصْفُ أُمَّتِي الْجَنَّةَ، فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ لِأَنَّهَا أَعَمُّ وَأَكْفَى. (۲)»

«من مخیر شدم بین شفاعت و اینکه نصف امت من وارد بهشت شود، و من شفاعت را برگزیدم، زیرا با شفاعت افراد بیشتری قابل

ورود به بهشت می شوند.»

و ترمذی همین حدیث را- با کمی اختلاف در عبارات- ذکر نموده و به آخر حدیث این جمله را اضافه کرده است: «وهی لمن

مات لا یشرک باللّٰه شیئاً (۳)؛ شفاعت اختصاص به کسانی دارد که مشرک نشده باشند.»

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ این حدیث معروف به «حدیث شفاعت» است و در بسیاری از کتابهای

معتبر اهل سنت با سندهای بسیار جالب و عبارات گوناگون همراه با یک مضمون نقل شده است.

ما در اینجا این حدیث را از کتاب صحیح بخاری نقل نموده، شما را به مطالعه کتابهای دیگر ارجاع می دهیم.

معبد بن هلال عنزی می گوید: با گروهی از مردم بصره جمع شده نزد انس بن مالک رفتیم و قرار شد درباره حدیث شفاعت از او

پرسیم. وقتی از مضمون حدیث شفاعت پرسیدیم، در جواب گفت:

۱- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۲۲؛ مسند أحمد بن

حنبل، ج ۴، ص ۴۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۰۶.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۳- سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۷.

ص: ۲۴۸

«حدَّثنا محمّد صلى الله عليه و آله، قال: إذا كان يوم القيامة ماج الناس بعضهم في بعض، فيأتون آدم فيقولون: اشفع لنا إلى ربك. فيقول: لست لها ولكن عليكم بإبراهيم، فإنه خليل الرحمن.

فيأتون إبراهيم، فيقول: لست لها، ولكن عليكم بموسى، فإنه كليم الله.

فيأتون موسى، فيقول: لست لها، ولكن عليكم بعيسى، فإنه روح الله وكلمته.

فيأتون عيسى، فيقول: لست لها، ولكن عليكم بمحمّد صلى الله عليه و آله.

فيأتوني، فأقول: أنا لها، فأستأذن على ربّي، فيؤذن لي ويلهمني محامد أحبه بها لا تحضرني الآن، فأحمده بتلك المحامد وأخر له ساجداً، فيقال:

(يا محمّد! ارفع رأسك وقل يسمع لك، وسل تعط، واشفع تُشفع).

فأقول: يا ربّ امتي امتي.

فيقال: انطلق فاخرج منها من كان في قلبه مثقال شعيرة من إيمان.

فأنطلق فافعل، ثم أعوذ فأحمده بتلك المحامد، ثم أخر له ساجداً.

فيقال: يا محمّد! ارفع رأسك، وقل يسمع لك، وسل تعط، واشفع تُشفع.

فأقول: يا ربّ امتي امتي.

فيقال: انطلق، فاخرج منها من كان في قلبه مثقال ذرّة أو خردل من إيمان.

فأنطلق فافعل، ثم أعوذ، فأحمده بتلك المحامد، ثم أخر له ساجداً.

فيقال: يا محمّد! ارفع رأسك، وقل يسمع لك، وسل تعط، والشفع تشفع.

فأقول: يا ربّ! امتي امتي.

فيقول: انطلق فاخرج من كان في قلبه أدنى أدنى مثقال حبه من خردل من إيمان.

فاخرجه من النار. (۱) «رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: در روز قیامت گروهی از مردم به سوی گروهی دیگر هجوم برده، به صورت یک موج به نزد حضرت آدم علیه السلام می آیند و می گویند: ما را به سوی پروردگارت شفاعت و همراهی کن.

ص: ۲۴۹

حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد ابراهیم علیه السلام، زیرا او خلیل الرحمن است. آنان به نزد ابراهیم علیه السلام می‌آیند و درخواست شفاعت می‌کنند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می‌فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد موسی علیه السلام، زیرا او کلیم الله است. مردم به نزد موسی علیه السلام می‌آیند و درخواست شفاعت می‌کنند. او نیز می‌فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد عیسی علیه السلام، زیرا او روح الله و کلمه الله است.

همه مردم به نزد عیسی علیه السلام می‌آیند و او نیز می‌فرماید: من برای این کار نیستم، شما بروید به نزد محمد صلی الله علیه و آله. آنگاه مردم به نزد من می‌آیند و من می‌گویم: من شما را شفاعت می‌کنم.

آنگاه از پروردگارم اجازه شفاعت می‌خواهم و او به من اجازه می‌دهد و الفاظی را برای ستایش خویش به قلب من الهام می‌کند و من او را با آن الفاظ سپاس می‌گویم و در برابر او به سجده می‌افتم.

در این حال به من گفته می‌شود: ای محمد! سر از سجده بردار و هر چه می‌خواهی، بر زبان جاری کن که اکنون شنیده می‌شود و درخواست کن که اکنون عنایت می‌گردد و شفاعت کن که اکنون پذیرفته می‌شود.

من می‌گویم: پروردگارا! اَمّت من، اَمّت من.

در این حال گفته می‌شود: هر کسی را که در قلبش به مقدار یک دانه جو ایمان هست از جهنم آزاد کن.

و من آنها را آزاد می‌کنم و دوباره برمی‌گردم و به همان صورت خداوند را با آن الفاظ ستایش کرده، در مقابل او سجده می‌کنم.

دوباره گفته می‌شود: ای محمد! سر خود را بلند کن و هر چه می‌خواهی ...

من دوباره می‌گویم: پروردگارا! اَمّت من، اَمّت من.

در جواب گفته می‌شود: برو و هر کسی را که در قلبش ذره‌ای یا خردلی ایمان باشد از جهنم خارج کن.

ص: ۲۵۰

من می‌روم و چنین می‌کنم.

و برای مرتبه سوم برمی‌گردم و با همان الفاظ خداوند را ستایش کرده و سجده می‌کنم.

و در جواب گفته می‌شود: ای محمد! سرت را بلند کن و ...

من می‌گویم: پروردگارا! اَمّت من، اَمّت من.

خداوند می‌فرماید: برو و هرکسی را که در قلبش کمتر از مثقالی ایمان باشد، از آتش خارج کن.

من می‌روم و چنین می‌کنم.»

این حدیث در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنت با تعبیر گوناگون آمده است. (۱) و بیانگر این مطلب است که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به لحاظ اینکه سید المرسلین و خاتم الانبیاست، برخوردار از شفاعتی است که سایر پیامبران برخوردار از آن نوع شفاعت نیستند.

ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان

در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ» (۲) «و جز برای کسی که خداوند اجازه دهد شفاعت نمی‌کنند.»

فاعل کلمه «لا یشفعون» کسانی هستند که کفار آنان را فرزندان خداوند می‌دانستند و آنها عبارتند از: ملائکه و عیسی علیه السلام و

عزیر علیه السلام، پس آیه ثابت می‌کند که آنان برخوردار از حقّ شفاعت هستند. (۳)

۱- مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۹۵، ج ۲، ص ۴۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۲؛ مسند ابن المبارک، ص ۶۲-۶۳؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه)، ج ۷، ص ۴۱۵-۴۱۶؛ مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹، السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۳۷۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۵۷-۵۸؛ تعظیم قدر الصلاة، ج ۱، ص ۲۸۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۰۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۲۴۲.

۲- الأنبياء / ۲۸.

۳- جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۳۵.

ص: ۲۵۱

و در سوره «النجم» می‌فرماید:

«كَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لِمَاتَعُنِي شَفَعْتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ». (۱) این آیه دلالت دارد بر اینکه ملائکه برخوردار از حق شفاعت هستند.

و در آیه دیگری می‌فرماید:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ». و مراد از جمله «من شهد بالحق» کسانی‌اند که ایمان آورده و گواهی به شهادتین بدهند.

قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید: «مراد از جمله «من شهد بالحق» (۲) مؤمنان هستند. البته در صورتی که خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد. ابن عباس گفته است: «من شهد بالحق» یعنی کسی که به وحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت بدهد. (۳) و در تأیید این تفسیر می‌گوییم: خداوند متعال در قرآن کریم مؤمنان را به شهدا تعبیر کرده و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۴) «کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده‌اند راستگویان و شهدا در نزد پروردگارشان هستند.»

بنابراین از مجموع این آیات استفاده می‌شود که پیامبران و ملائکه و شهدا- به معنای کسانی که گواهی به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بدهند- و مؤمنان می‌توانند شفاعت کنند، البته شفاعت آنان مشروط به اذن خداوند متعال است.

۱- النجم / ۲۶.

۲- الزخرف / ۸۶.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۴- الحديد / ۱۹.

ص: ۲۵۲

درباره شفاعت پیامبران و ملائکه و مؤمنان روایات بسیار زیادی نقل شده است.

در روایتی آمده است که وقتی پیامبران و ملائکه و مؤمنان از افراد جهنمی شفاعت می‌کنند، خداوند متعال می‌فرماید:

«شَفَعْتُ الْمَلَائِكَةَ وَشَفَعَ النَّبِيُّونَ وَشَفَعَ الْمُؤْمِنُونَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، فَيَقْبِضُ قَبْضَهُ مِنَ النَّارِ فَيُخْرِجُ مِنْهَا قَوْمًا لَنْ يَعْمَلُوا خَيْرًا قَطًّا» (۱)

«ملائکه و پیامبران و مؤمنان شفاعت کردند، و کسی برای شفاعت کردن جز خداوند باقی نمانده است. در اینجاست که خداوند گروهی از اهل جهنم را جمع می‌کند و کسانی را از جهنم نجات می‌دهد که هرگز عمل نیکی انجام نداده‌اند...»

ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الصيام والقرآن يشفعان للعبد يوم القيامة. يقول الصيام: أی رب! منعتہ الطعام والشهوات بالنهار فشفعنی به. ویقول القرآن: منعتہ النوم باللیل فشفعنی فیہ. فیشفعان. (۲)»

«روزه و قرآن در روز قیامت برای بندگان خدا شفاعت می‌کنند. روزه می‌گوید:

پروردگارا! من این بنده را در روز از خوردن طعام و استفاده از شهوات منع کردم، پس مرا شفیع او قرار بده. و قرآن می‌گوید: من او را در شب از خواب باز داشتم، پس مرا شفیع او قرار بده. و هر دو شفاعت می‌کنند.»

و در روایتی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من قرأ القرآن فاستظهره شفع فی عشره من أهل بيته قد وجبت لهم

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۵۸۳؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مسند أبی داود الطیالسی، ج ۲۹۰؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۱۱، ص ۴۱۰؛ تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۶۹؛ تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۷۴؛ مسند ابن المبارک، ص ۵۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۵۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۴۴۵؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۴۳۲.»

ص: ۲۵۳

النار (۱)»

«هر کسی که قرآن را با صدای بلند بخواند، درباره ده نفر از خویشاوندانش که جهنم بر آنها واجب شده، شفاعت می‌کند.»

د) شفاعت شهدا و اطفال

قرطبی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره شفاعت شهدا روایت کرده است:

«أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ تُعْطَى لَهُمُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَشَفَاعَتِي أَيْضاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَأَمَّا الشَّهَدَاءُ فَإِنَّهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِيْمَن يَشْفَعُونَ. (۲)»

«پیامبران در روز قیامت برخوردار از شفاعت می‌شوند. و من نیز در روز قیامت شفاعت می‌کنم. ولی شهدا در هر روز می‌توانند افرادی را شفاعت کنند.»

و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که اطفال، پدر و مادر خویش را شفاعت می‌کنند (۳).

۴. شفاعت شوندگان

هدف از شفاعت- به معنای همراهی کردن اولیا و مقربان- رسیدن منفعت به دیگران و نجات آنان از جهنم است. و این مطلب از آیاتی مانند: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا...» (۴) و «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (۵)، و نیز از روایاتی مانند حدیث شفاعت استفاده می‌شود.

از این رو شفاعت اولیا شامل مشرکان نمی‌شود؛ زیرا آنان قابل بخشش نبوده، همیشه در جهنم باقی می‌مانند، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۲۷۶.

۳- مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۲۵۱.

۴- طه / ۱۰۹.

۵- سبأ / ۲۳.

ص: ۲۵۴

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۱) «خداوند شرک به خودش را نمی‌بخشد، و سایر گناهان را می‌بخشد.»
و در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «فهی لمن لا یشرک باللّه شیئاً (۲)؛ شفاعت مخصوص کسانی است که به خداوند شرک نوزند.»

و همچنین از حدیث شفاعت نیز استفاده می‌شود که ایمان شرط اساسی برای امکان بهره‌مندی از شفاعت اولیا است.
و درباره امکان بهره‌مندی اهل ایمان از شفاعت اولیا الهی دو دلیل وجود دارد، یکی عام است و دیگری خاص می‌باشد. بعضی از روایات امکان بهره‌مندی از شفاعت را حق هر مسلمانی می‌داند.

سلیم بن عامر می‌گوید: از عوف بن مالک اشجعی شنیدم که می‌گوید:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أتدرون ما خیرنی ربی اللیلۃ؟ قلنا: اللّٰه ورسوله أعلم.»

قال: فإنّهُ خیرنی بین أن یدخل نصف امّتی الجنّة و بین الشفاعة، فاخترت الشفاعة. قلنا: یا رسول اللّٰه! ادع اللّٰه أن یدعنا من أهلها. قال: هی لكلّ مسلم. (۳)»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌دانید در امشب خداوند مرا میان چه چیز مخیر نمود؟

عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

آن حضرت فرمود: خداوند مرا مخیر کرد بین اینکه نصف امت من به بهشت بروند و یا توسط من شفاعت شوند. من شفاعت آنان را انتخاب نمودم.

عرض کردیم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه تا ما را از اهل شفاعت قرار دهد.

۱- النساء / ۴۸ و ۱۱۵.

۲- السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۳، ص ۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۱ و ج ۵، ص ۱۴۹؛ شرح سنن النسائي، ج ۱، ص ۲۱۱؛ موارد الظمان، ص ۷۵؛ البداية والنهاية (ابن كثير)، ج ۲، ص ۸۸؛ قصص الأنبياء (ابن كثير)، ج ۲، ص ۴۰۸؛ تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۱۲۵؛ كنز العمال، ج ۱، ص ۴۳۷.

۳- مستدرک الصحيحین، ج ۱، ص ۱۵؛ المعجم الكبير، ج ۱۸، ص ۶۹؛ مسند الشاميين، ج ۱، ص ۳۲۷؛ كنز العمال، ج ۴، ص ۴۰۲.

ص: ۲۵۵

آن حضرت فرمود: شفاعت حقّ هر مسلمانی است.»

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می‌گوید: «این حدیث صحیح است و تمام راویان آن ثقه هستند و هیچ ضعیفی در این حدیث نیست.» (۱) و ابن منده نیز می‌گوید: «سند این حدیث صحیح است.» (۲) البانی می‌گوید: «سند این حدیث صحیح است؛ زیرا تمام راویان موجود در سند آن ثقه و از راویان بخاری می‌باشند.» (۳) ولی در روایات بسیاری که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«أَنَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي (۴).»

«شفاعت من اختصاص به کسانی از امت من دارد که مرتکب گناه کبیره شده باشند.»

جمع بین این روایات به این است که روایات گذشته با این روایات تخصیص می‌خورد؛ از این رو شفاعت شامل خصوص کسانی می‌شود که دین حقّ را پذیرفته و مرتکب گناهان کبیره شده‌اند.

امّا کسانی که مرتکب هیچ گناه کبیره‌ای نشده‌اند، از دو حالت خارج نیست: یا مرتکب گناه صغیره نیز نشده‌اند، در این صورت نیازی به شفاعت ندارند، بلکه برخوردار از حقّ شفاعت نسبت به دیگران هستند. و یا مرتکب گناه صغیره شده‌اند، در این صورت خداوند متعال گناهان آنان را پیش از قیامت می‌بخشد؛ زیرا می‌فرماید:

«إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۵.

۲- الایمان ابن منده، ج ۲، ص ۸۷۴.

۳- ظلال الجنّه، ج ۲، ص ۸۴.

۴- مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۱۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۸، ص ۱۷؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۹۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۲.

ص: ۲۵۶

کَرِیمًا» (۱) اگر از انجام گناهان کبیره‌ای که نهی شده‌اید اجتناب ورزید، گناهان (کوچک) شما را می‌زداییم و شما را به جایگاهی گرامی درمی‌آوریم.»

بنابراین نتیجه می‌گیریم که شفاعت اولیای الهی شامل کسانی می‌شود که پس از پذیرش دین حق، مرتکب گناهان کبیره شده باشند. و البته تأثیر شفاعت درباره آنان مشروط به اجازه خداوند متعال است.

۵. درخواست شفاعت از اولیا الهی

تاکنون چند مطلب روشن شد:

۱. شفاعت یعنی همراهی کردن دیگران با خود.
 ۲. مسئله شفاعت از باورهای دینی تمام مسلمانان است.
 ۳. شفاعت اولیای الهی زمانی مؤثر و مفید است که خداوند متعال اجازه دهد و شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان شرایط تأثیر گذاری شفاعت را داشته باشند.
 ۴. شفاعت خداوند فقط درباره مشرکان انجام نمی‌گردد و هیچ شرطی برای تأثیر گذاری آن نیست.
- آنچه اکنون برای ما اهمیت دارد و در واقع قسمت اصلی پاسخ به وهابیتون را تشکیل می‌دهد، موضوع درخواست شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران است.
- به اعتقاد ما درخواست شفاعت از اولیای الهی، جایز و بلکه عملی بسیار پسندیده است. ولی ابن تیمیّه و پیروان متعصب او در تضعیف اعتقادات شیعه و اثبات حرام بودن درخواست شفاعت از اولیای الهی به دلیلهایی استدلال کرده‌اند که حکایت از سردرگمی آنان دارد. اکنون دلایل آنها را ذکر کرده، در پرتو شریعت اسلام و با استفاده از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها پاسخ می‌دهیم.

دليلهای وهايتيون بر حرمت درخواست شفاعت

دليل اول: شرک بودن درخواست شفاعت

اشاره

ابن تیمیّه درخواست شفاعت را دو قسم کرده است:

۱. درخواست شفاعت از اولیا در حالی که زنده هستند.

۲. درخواست شفاعت از آنان پس از مرگ آنها.

قسم اول را شرک نمی‌داند و قسم دوم را شرک می‌داند.

اگر چه کلام وی قبلاً ذکر شد، ولی شایسته است دوباره آن را ذکر کنیم. ایشان می‌گویند:

«القرآن ینهی أن یدعی غیر الله، لا من الملائکة ولا الأنبياء ولا غیرهم، فإنّ هذا شرک أو ذریعة إلى الشرک. بخلاف ما یطلب من أحدهم فی حیاته من الدعا والشفاعة، فإنه لا یفرضی إلى ذلك، فإنّ أحداً من الأنبياء والصالحين لم یبعد فی حیاته بحضرته، فإنه ینهی من یفعل ذلك. بخلاف دعائهم بعد موتهم، فإنّ ذلك ذریعة إلى الشرک بهم، وكذلك دعائهم فی مغیبتهم هو ذریعة إلى الشرک. فمن رأى نبياً أو ملكاً وقال له: (ادع لی) لم یفرض ذلك إلى الشرک به، بخلاف من دعاه فی مغیبه، فإنّ ذلك یفرضی إلى الشرک به» (۱).

و در قسمتی دیگر می‌گویند:

«الشفیع كما أنه شافع للطالب شفاعته فی الطلب فهو أيضاً قد شفع المشفوع إليه فبشفاعته صار المشفوع إليه فاعلاً للمطلوب، فقد شفع الطالب والمطلوب، والله تعالی وثّر لایشفعه أحد» (۲).

خلاصه سخنان ایشان این است:

۱. درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه و دیگران در حقیقت درخواست از غیر خداوند است و این، شرک یا وسیله‌ای به سوی شرک است. و در قرآن کریم از

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ترجمه آن در ابتدای طرح شبهه گذشت.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

ص: ۲۵۸

درخواست از غیر خداوند نهی شده است.

۲. چنانچه شفاعت کننده زنده باشد، درخواست شفاعت از او موجب شرک نمی‌شود؛ زیرا خود شفاعت کنندگان افراد را از شرک نهی می‌کنند. ولی اگر زنده یا حاضر نباشند، درخواست شفاعت از آنان موجب شرک می‌شود.
۳. شفیع قرار دادن افراد در حقیقت همراه قرار دادن آنها با خداوند است، در حالی که خداوند متعال واحد است و هیچ کس همراه و زوج او نیست.

پاسخ

۱. شما گفتید: «القرآن ینهی أن یدعی غیر الله.» و این تصرّف در قرآن کریم و تحریف در کلمات خداست؛ زیرا قرآن کریم از خواندن و درخواست از غیر خدا نهی نکرده است، بلکه «القرآن ینهی أن یدعی غیر الله مع الله»، قرآن از خواندن و درخواست از غیر خداوند در عرض خداوند و به عنوان شریک او نهی کرده است و می‌فرماید:

«فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱) - «أَبْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أُخْرَى» (۲) - «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (۳) - «فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (۴).

در تمام این آیات کلمه «مع» وجود دارد و معنای این آیات این است که نباید در عرض خداوند و به طور مستقل از کسی دیگر - پیامبران، ملائکه و دیگران - درخواست شود و برای خداوند شریک و همکار قرار داده شود. لذا اگر کسی بگوید:

۱- الجن / ۱۸.

۲- الانعام / ۱۹.

۳- الإسراء / ۲۲.

۴- الشعراء / ۲۱۳.

ص: ۲۵۹

«یا نبی الله اغفر ذنبی» یا بگوید: «یا الله ویا نبی الله اغفر ذنبی»؛ این خواندن و درخواست کردن از غیر خدا در عرض خداوند و یا به همراه خداوند است و این شرک است.

و امّا درخواست شفاعت از پیامبران یا ملائکه و دیگران به معنای این است که ما از شما که دارای مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال هستید، درخواست می‌کنیم در قیامت، چنانچه خداوند به شما اجازه شفاعت داد، ما را همراه خود گردانید تا از عذاب جهنم در امان بمانیم و یا نجات پیدا کنیم.

این درخواست اگر چه درخواست از بنده خداست، ولی درخواست از او در عرض خداوند نیست.

۲. اگر درخواست شفاعت از دیگران موجب شرک باشد، تفاوتی میان زمانی که شفاعت کننده زنده و حاضر باشد و یا زنده و حاضر نباشد وجود ندارد؛ زیرا اگر شفاعت کننده زنده یا حاضر باشد و کسی از او درخواست شفاعت کند و مقصودش این باشد که شفاعت کننده در شفاعت استقلال دارد، این شرک است و نهی کردن شفاعت کننده از شرک، تأثیری در شرک نبودن درخواست کننده شفاعت ندارد؛ چون شرک از اعمال قصدی است و ربطی به نهی و یا امر دیگری ندارد.

۳. ایشان شرط درخواست شفاعت از ملائکه را زنده و حاضر بودن آنها دانسته است. و شکی نیست که ملائکه زنده‌اند. و امّا درباره دیدن ملائکه باید خود ابن تیمیّه و پیروانش توضیح دهند.

۴. بی‌شک، شهدا و پیامبران زنده هستند؛ زیرا خداوند در قرآن درباره شهدا می‌فرماید:

«بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ص: ۲۶۰

«الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون. (۱)»

«پیامبران در قبرها زنده هستند و نماز می‌خوانند.»

بنابراین اگر کسی به کنار قبور شهدا و پیامبران برود و از آنان درخواست شفاعت نماید- طبق نظر ابن تیمیّه نیز- اشکالی نخواهد داشت. شیعیان نیز با اعتقاد به زنده بودن پیامبران و شهدا- بخصوص امامان معصوم علیهم السلام- در کنار قبور آن بزرگواران تقاضای شفاعت در قیامت را می‌کنند.

۵. شفیع قرار دادن افراد، در حقیقت همراه قرار دادن آنان با شفاعت کننده است؛ نه همراه قرار دادن آنان با کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می‌شود. و این معنا را در گذشته با استناد به سخنان مفسران اهل سنت توضیح دادیم. پس ابن تیمیّه معنای شفیع را وارونه فهمیده است.

دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است

اشاره

ابن تیمیّه درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه را در حالی که زنده یا حاضر نباشند، بدعت می‌داند. وی گفته است:

«الاستشفاع بهم من الدين المذی لم یشرعه الله، ولا- ابتعث به رسولاً، ولا انزل به کتاباً، وليس هو واجباً ولا مستحباً. ومن تعبد بعبادة ليست واجبه ولا مستحبه وهو يعتقد انها واجبه او مستحبه فهو ضال مبتدع بدعه سيئه. (۲)»

«درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه- درحالی که زنده یا حاضر نیستند- از اعتقاداتی است که خداوند آنها را مشروع نکرده و هیچ پیامبری را برای ابلاغ آنها مبعوث ننموده و هیچ کتاب آسمانی درباره آنها نازل نکرده است، نه واجب است و نه مستحب. و هر کسی که خود را ملتزم به عبادتی کند که واجب یا مستحب نیست و معتقد به وجوب یا استحباب آنها باشد، گمراه و بدعت گذار است.»

۱- مجمع الزوائد الهیثمی، ج ۸، ص ۲۱۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ السیف الصقیل السبکی، ص ۱۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۶۰.

ص: ۲۶۱

پاسخ

با اندکی تأمیل در خواهیم یافت که بدعت گذار حقیقی کسی جز ابن تیمیه و پیروان وهابی او نیست؛ زیرا بدعت به معنای جعل حکم و اسناد آن به خداوند است؛ هر کسی که آنچه را مستحب یا مکروه یا واجب و یا حرام نیست، مستحب یا مکروه یا واجب و یا حرام بداند، بدعت گذار است. خود ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» می‌نویسد:

«البدعة الشرعية التي هي ضلالة هي ما فعل بغير دليل شرعي، كاستحباب ما لم يحبه الله وإيجاب ما لم يوجبه الله وتحريم ما لم يحرمه الله (۱)».

«بدعت شرعی که گمراهی و خروج از دین است، عبارت است از آنچه بدون دلیل شرعی انجام گیرد؛ مثلاً حکم شود به استحباب آنچه خداوند دوست ندارد، یا حکم شود به وجوب آنچه که خداوند واجب نکرده و یا حکم شود به حرام بودن آنچه که خداوند حرام نکرده است.»

شیعه استشفاع (درخواست شفاعت) را واجب یا مستحب نمی‌داند، بلکه درخواست شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران را عملی جایز و پسندیده می‌داند؛ به این دلیل که در قرآن کریم و روایات، هیچ جمله‌ای که بیانگر حرمت استشفاع باشد وجود ندارد و هر عملی که در اسلام حکم به حرمت آن نشده باشد، حلال و جایز است.

ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحكام» برای اثبات حلال و مباح بودن هر عملی که در اسلام از آن نهی نشده است، به این آیات استناد می‌کند:

«خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (۲) - «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ» (۳)

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲- البقرة / ۲۹.

۳- الأنعام / ۱۱۹.

ص: ۲۶۲

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۱) و سپس می گوید:

«فَبَيَّنَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ حَلَالٌ لَنَا إِلَّا مَا نَصَّ عَلَى تَحْرِيمِهِ وَنَهَانَا عَنْ اِعْتِدَاءِ مَا أَمَرْنَا بِهِ، فَمَنْ حَرَّمَ شَيْئاً لَمْ يَنْصُ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى تَحْرِيمِهِ وَالنَّهْيِ عَنْهُ وَلَا- اِجْمَعْ عَلَى تَحْرِيمِهِ فَقَدْ اِعْتَدَى وَعَصَى اللَّهُ تَعَالَى. ثُمَّ زَادَنَا تَعَالَى بَيَاناً فَقَالَ: «هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا» (۲) فَصَحَّ بِنَصِّ هَذِهِ الْآيَةِ صَحَّةٌ لَا مَرِيَّةَ فِيهَا أَنَّ كُلَّ مَا لَمْ يَأْتِ النَّهْيَ فِيهِ بِاسْمِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ حَلَالٌ، لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْهَدَ بِتَحْرِيمِهِ» (۳)»

«خداوند متعال فرموده که هر چیزی برای مسلمانان حلال است مگر اینکه تصریح به حرمت آن شود. و نیز خداوند متعال ما را از طغیانگری و تجاوز از آنچه به ما امر کرده، نهی می کند. از این رو هر کسی که حکم به حرمت چیزی کند که خداوند یا رسولش تصریح به حرمت آن نکرده و مسلمانان نیز در حرمت آن اجماع ندارند، طغیانگری و معصیت کرده است.

و خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: کسانی را که گواهی می دادند بر اینکه خداوند این چیز را حرام کرده است حاضر گردانید و این آیه به طور قطع دلالت دارد بر اینکه هر آنچه درباره او از طرف پروردگار و از زبان پیامبرش نهی نشده، حلال است و جایز نیست کسی گواهی به حرام بودن آن بدهد.»

اکنون از ابن تیمیه و پیروانش می پرسیم: در کدام آیه از آیات قرآن کریم از درخواست شفاعت از اولیای الهی نهی شده است؟ و در کدام روایت از روایات نبوی

۱- المائدة / ۸۷.

۲- الأنعام / ۱۵۰.

۳- الإحكام فى اصول الأحكام ابن حزم، ج ۸، ص ۱۰۵۸-۱۰۵۹.

ص: ۲۶۳

درخواست شفاعت از اولیای الهی حرام شده است؟ آیا حکم به حرمتِ درخواست شفاعت بدون هیچ دلیل قرآنی و روایی، بدعت و طغیانگری و تجاوز از دین نیست؟
بنابراین بدعت‌گذار حقیقی ابن تیمیه و پیروانش هستند؛ زیرا به اعتراف خود ابن تیمیه تحریم آنچه را خداوند حرام نکرده، بدعت است.

دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و توسط دیگران انجام نگرفته است

اشاره

ابن تیمیه در قسمتی از سخنانش می‌گوید:

«ولا فَعَلَهُ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِاحْسَانٍ وَلَا أَمْرٌ بِهِ إِمَامٌ مِنْ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ (۱)».

«درخواستِ شفاعت توسط هیچ‌یک از صحابه و تابعین انجام نگرفته و هیچ‌یک از پیشوایان مذاهب اسلامی به انجام آن توصیه نکرده‌اند.»

پاسخ

- در علم اصول انجام یک عمل توسط متشرعه و مسلمانان به عنوان دلیل بر جواز آن عمل ذکر شده است. ولی انجام نگرفتن یک عمل توسط مسلمانان به عنوان دلیل بر جایز نبودن آن عمل ذکر نشده است؛ بنابراین انجام نگرفتن درخواست شفاعت توسط صحابه و تابعین، دلیل بر جایز نبودن آن نخواهد بود.
 - رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث اعرابی، از درخواست شفاعت خداوند به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله منع می‌کند، ولی از درخواست شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد خداوند منع نکرده و این حدیث دلالت دارد بر وجود درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و جواز آن.
- بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنت به نقل از جبیر ابن مطعم نوشته‌اند: «مردی صحرانشین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! ما

ص: ۲۶۴

صحرائشینان، از پا درآمده، خانواده‌های ما گرسنه شده‌اند و اموال ما نابود شده است. از پروردگارت برای ما درخواست باران کن، ما درخواست شفاعتِ خداوند به نزد تو و درخواست شفاعتِ تو به نزد خداوند را داریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان الله! سبحان الله!- این جمله را آنقدر تکرار کرد که اثر آن در چهره اصحاب نمایان گشت-، و آنگاه فرمود: وای بر تو! آیا خداوند را می‌شناسی؟! جایگاه خداوند بالاتر از آن است و کسی نمی‌تواند درخواست شفاعتِ خداوند به نزد کسی را داشته باشد.»(۱) این حدیث بر دو مطلب دلالت دارد:

الف) پیامبر مکرم اسلام از درخواست شفاعتِ خداوند به نزد کسی دیگر نهی کرده است، پس کسی نمی‌تواند بگوید: «استشفع بالله إلى محمد صلی الله علیه و آله» یا «استشفع بالله إلى الملائكة»؛ زیرا خداوند متعال پناهگاه تمام بندگان و همراه کنندگان است.

ب) آن حضرت از اینکه اعرابی شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد پروردگار را درخواست نمود نهی نمی‌کند، بلکه با سکوت خود آن را تأیید می‌کند، لذا اشکالی ندارد که کسی بگوید: «یا رسول الله! استشفع بک إلى الله»، «یا ایتها الملائكة المقربون استشفع بکم إلى الله» و «یا اولیاء الله استشفعت بکم إلى الله». و این دقیقاً همان چیزی است که شیعیان در زمانها و مکانهای مورد احترام به عنوان دعای توسل انجام می‌دهند که متأسفانه توسط وهابیان متهم به کفر و شرک و بدعت می‌شوند!

بعضی سعی در مخدوش دانستن سند این حدیث دارند. ولی ابن تیمیه در کتاب «بیان تلبیس الجهمیه» می‌گوید: «این حدیث از گذشته در میان اهل علم پذیرفته شده

- ۱- سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۲، ص ۴۱۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۶۰؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۵۰۵؛ البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۱۱؛ اصول الایمان (محمّد بن عبدالوهاب)، ج ۱، ص ۶۷؛ عون المعبود، ج ۱۳، ص ۸-۱۰؛ کتاب العرش (ابن أبی شیبة)، ص ۵۶-۵۷؛ إثبات صفة العلو، ج ۱، ص ۶۰؛ العظمة، ج ۲، ص ۵۵۵؛ رساله التوحید (الدهلوی)، ج ۱، ص ۱۳۷؛ شرح العقیده الطحاویة، ج ۱، ص ۲۸۰؛ التوحید (ابن خزیمه)، ج ۱، ص ۲۳۹.

ص: ۲۶۵

است و دو شخصیت مهم به آن استناد کرده‌اند: ۱. ابن خزیمه در کتاب (التوحید).

ایشان در این کتاب شرط کرده است که جز به احادیثی که دارای راویان ثقه و پی در پی باشد استناد نکند. ۲. ابو محمد بن حزم در مسئله استداره الأفلاک. و ابن حزم فقط به احادیثی استناد می‌کند که به نظر خودش از نظر سند صحیح باشد. (۱)

۳. احمد بن حنبل در کتاب «مسند» و ترمذی در کتاب «سنن» از انس بن مالک نقل کرده‌اند:

«سألت النبي أن يشفع لي يوم القيامة، فقال: أنا فاعل. قلت يا رسول الله! فأين أطلبك؟ قال: اطلبني أول ما تطلبني على الصراط....

(۲)

«از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمودم که در روز قیامت درباره من شفاعت کند. او فرمود: من این کار را انجام می‌دهم. به پیامبر عرض کردم: آنجا شما را در کجا بیابم؟ فرمود:

نخستین جایی که می‌توانی مرا دریابی در کنار [پل] صراط است.»

۴. مصعب اسلمی نقل می‌کند: نوجوانی از ما به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت:

من از تو چیزی می‌خواهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن چیست؟

او گفت: «أسألك أن تجعلني ممن تشفع له يوم القيامة؛ من از تو می‌خواهم که مرا از کسانی قرار دهی که در روز قیامت درباره آنان شفاعت می‌کنی.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی تو را به این کار راهنمایی نموده است؟

او گفت: هیچ کس، من خودم به این فکر افتادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از کسانی هستی که من در روز قیامت درباره آنان شفاعت می‌کنم. (۳)

۱- بیان تلبیس الجهمیة، ج ۱، ص ۵۶۹-۵۷۱.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۰؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۳۷.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۶۸؛ المعجم الكبير، ج ۲۰، ص ۳۶۵.

ص: ۲۶۶

همیشی پس از ذکر این حدیث می گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده است، و سند آن صحیح است» (۱).

۵. نضر بن انس از انس نقل می کند: در یکی از جنگها وقتی شب شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، در کنار او انس و ابوطلحه و دو نفر دیگر نیز خوابیدند. پاسی از شب گذشت و آنها بیدار شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نبود. همگی به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را یافتند، گفتند: کجا بودی؟ ما وقتی تو را در جایگاه خویش ندیدیم، نگران شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به دیدار من آمد و گفت: ای محمد! خداوند مرا به نزد تو فرستاد تا تو را مخیر کنم میان اینکه [خدا] نصف امت تو را به بهشت ببرد و یا تو از شفاعت آنان در قیامت برخوردار شوی. و من شفاعت را انتخاب کردم. آن چهار نفر گفتند: «یا نبی الله! اجعلنا ممن تشفع لهم» ای پیامبر خدا! ما را از کسانی قرار ده که درباره آنان شفاعت می کنی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«شفاعت برای شما لازم شد.» (۲)

۶. سواد بن قارب از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در محضر آن حضرت اشعاری را سروده و می گوید:

وکن لی شفیعاً یوم لا ذوشفاعه سواک بمغن عن سواد بن قارب

(۳) «ای پیامبر خدا! در روز قیامت شفیع من باش، روزی که شفاعت کسی جز شفاعت تو سواد بن قارب را بی نیاز نگرداند.»

از آنچه ذکر شد، واهی بودن ادعای ابن تیمیه کاملاً روشن می شود.

۱- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۲- المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ کتاب السنه، ص ۳۷۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰؛ الأحادیث الطوال، ص ۸۵؛ دلائل النبوة، ص ۳۲؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۸۲.

ص: ۲۶۷

دلیل چهارم: شفاعت اولیا از نوع استغفار ملائکه است

اشاره

ابن تیمیّه ادعا می‌کند شفاعت اولیای الهی در قیامت همانند استغفار ملائکه برای مؤمنان در دنیا است، یعنی ملائکه برای مؤمنان دعا و طلب آمرزش می‌کنند، بدون اینکه کسی از آنان درخواست دعا و استغفار نماید؛ زیرا در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» (۱) روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و صلحا وارد شده، از همین قبیل است. یعنی پیامبران و اولیا پس از اینکه خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد، بدون اینکه کسی از آنان درخواست شفاعت نماید، شفاعت می‌کنند.

وی اینگونه نتیجه می‌گیرد: «وإذا لم يشرع دعاء الملائكة لم يشرع دعاء من مات من الأنبياء والصالحين، ولا أن نطلب منهم الدعاء والشفاعة» (۲)؛ وقتی درخواست دعا از ملائکه مشروع نباشد، درخواست دعا و شفاعت از پیامبران و اشخاص صالح نیز مشروع نیست.»

پاسخ

۱. دعا و طلب آمرزش توسط ملائکه برای دیگران بدون درخواست آنان، هیچ منافاتی با دعا و طلب آمرزش آنان پس از درخواست دیگران ندارد. همچنین شفاعت اولیای الهی بدون درخواست دیگران منافاتی با شفاعت آنان پس از درخواست از آنان ندارد.

۲. روایاتی که درباره شفاعت اولیای الهی (پیامبران، ملائکه و دیگران) و بخصوص روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و رسول مکرّم اسلام وارد شده است، بیانگر درخواست شفاعت توسط گناهکاران است؛ همانطور که در حدیث شفاعت در پرتو شریعت؛ ص ۲۶۷

ص: ۲۶۸

گذشت.

و جالب این که خود ابن تیمیّه در مواردی، درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را توسط مردم در قیامت مطلبی مورد اتفاق میان مسلمانان می‌داند و می‌گوید:

«قد اتفق المسلمون على أنّ نبينا شفيع يوم القيامة وأنّ الخلق يطلبون منه الشفاعة. (۳)»

«به اتفاق همه مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز قیامت شفاعت می‌کند و مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می‌نمایند.»

«أنّه يشفع في الخلائق يوم القيامة وأنّ الناس يستشفعون به يطلبون منه أن يشفع لهم إلى ربهم. (۴)»

«به اتفاق امت اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت از مردم شفاعت می‌کند و مردم از او درخواست شفاعت کرده، می‌خواهند که همراه آنان به سوی پروردگار باشد.»

«إنّ الخلائق يوم القيامة يأتون إليه يطلبون منه أن يشفع إلى الله (۵)» «مردم در روز قیامت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، از او درخواست شفاعت به نزد خداوند را دارند.»

نتیجه

هر مسلمان با انصافی، با مراجعه به قرآن کریم و کتابهای تفسیری، حدیثی، فقهی و رجالی اهل سنت - صرف نظر از روایات و کتابهای شیعه - در خواهد یافت که آنچه شیعیان در موضوع شفاعت به آن اعتقاد دارند، مطابق با آموزه‌های شریعت اسلامی است و سخنان وهابیون، چیزی جز فتنه‌ای بزرگ برای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمان نیست.

۱- الغافر / ۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳- همان، ص ۱۰۴.

۴- همان.

۵- همان، ج ۲۷، ص ۱۵۴.

۱۴. تحریف قرآن کریم مصحف علی و فاطمه علیهما السلام

شبهه

از ابتدای قرن چهارم بعضی از عالمان اهل سنت اعتقاد به تحریف قرآن را به بعضی از شیعیان نسبت داده‌اند (۱). ولی این موضوع در سالهای اخیر بیش از گذشته مطرح شده و دست آویزی تبلیغاتی برای وهابیون، در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته است.

آنان اعتقاد تمام شیعیان به تحریف قرآن کریم را در میان مسلمانان - بخصوص اهل سنت - به طور گسترده و بی سابقه در سخنرانیها و مقالات خویش تبلیغ نموده، موجب بدبینی نسبت به شیعه شده‌اند؛ به طوری که یکی از پیشگامان ایجاد تفرقه میان مسلمانان و یکی از دشمنان پیروان اهل بیت علیهم السلام به نام «ابراهیم سلیمان جهان» در نامه‌ای به شیخ الأزهر می‌نویسد:

«علیّ ائی شیء یتفق و یتحد یا سیدی؟! علی کتاب اللّٰه الّٰذی یدعی الشّیعه أنّه حرّف و بدّل وأنّ القرآن الّٰذی نسیر علی هدیه غیر القرآن الّٰذی نزل علی محمّد صلی الله علیه و آله (۲)»

«بر چه چیزی با شیعه اتفاق و اتحاد داشته باشیم؟! آیا بر کتاب خدا با آنها اتحاد داشته

۱- مقالات الإسلامیین، ج ۱، ص ۴۷؛ شرح الاصول الخمسه، ص ۶۰۱؛ الانتصار، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ الفصل ابن حزم، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۳۹.

۲- به نقل از کتاب «الشیخ الزنجانی والوحده الاسلامیه» ص ۱۰۵.

ص: ۲۷۰

باشیم در حالی که شیعه ادعا می‌کند قرآن کریم تحریف و جابه‌جا شده است و قرآنی که هم اکنون در دسترس ما و راهنمای ماست، غیر از قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است؟! «....»

و برخی دیگر از مؤلفان اهل سنت - مانند قفازی - می‌گویند با تکیه بر عنوان «مصحف امام علی» و «مصحف فاطمه» اعتقاد به تحریف قرآن کریم را به عنوان یک اصل مسلم به شیعه نسبت دهند (۱).

این اشخاص در تبلیغات مسموم خویش روی سه نکته تأکید دارند:

۱. تمام شیعیان اعتقاد به تحریف قرآن دارند.
۲. اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن کتابهای زیادی نوشته‌اند.
۳. شیعیان، قرآنی غیر از قرآن موجود با نام «مصحف علی» یا «مصحف فاطمه» دارند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه و دفاع از اعتقادات شیعه، لازم است مطالب خود را جهت جواب از سه پرسش مرتب کنیم:

۱. اعتقاد شیعه پیرامون تحریف یا عدم تحریف قرآن چیست؟

۲. فعالیت‌های علمی اندیشمندان شیعه، در جهت اثبات تحریف قرآن بوده است یا در راستای اثبات عدم تحریف قرآن؟

۳. دیدگاه شیعه درباره مصحف علی و فاطمه علیهما السلام چیست؟

۱. شیعه معتقد به عدم تحریف قرآن است

از نظر شیعه، قرآن تنها کتاب آسمانی است که بدون هیچ‌گونه کاستی و یا افزونی و به همان صورت اولیه در اختیار انسانهای جهان قرار دارد.

۱- اصول مذهب الشیعه الامامیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

ص: ۲۷۱

کلمات امامان معصوم علیهم السلام و اظهارات عالمان بزرگ شیعه گویای باور شیعه به عدم تحریف قرآن است. الف) امام حسن علیه السلام در گفت‌وگویی با معاویه، نظریه کاسته شدن و از میان رفتن بخش زیادی از قرآن را رد کرده و می‌فرماید:

«فمن قال یا معاویة انه ضاع من القرآن شیء فقد کذب هو عند أهله مجموع. (۱)»

«ای معاویه! کسی که می‌گوید: بخش عظیم قرآن تباه شده است، در نزد تمام خویشانش دروغ گفته است.»

ب) امام باقر علیه السلام در پاسخ به شایعه تحریف الفاظ قرآن توسط حکومت، می‌فرماید:

«أقاموا حروفه وحرفوا حدوده. (۲)»

«آنان حروف و الفاظ قرآن را پابرجا نگه داشته‌اند، فقط در معانی قرآن تحریف کرده‌اند.»

ج) ابن شاذان (م ۲۶۰) بر اهل سنت به دلیل اعتقاد به تحریف قرآن کریم ایراد گرفته است (۳).

د) شیخ صدوق (م ۳۸۱) می‌گوید: «اعتقاد ما این است: قرآنی را که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده، همان است که اکنون میان جلد و در اختیار مردم قرار دارد، قرآن کریم بیش از آنچه موجود است نمی‌باشد و هرکسی افزون بودن آن را به ما نسبت دهد، دروغگو است» (۴).

ه) شیخ مفید (م ۴۱۳) می‌گوید: «گروهی از امامیه می‌گویند: هیچ کلمه و آیه و

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۹.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- الإيضاح، ص ۲۱۰-۲۲۲.

۴- الاعتقادات، ص ۵۹.

ص: ۲۷۲

سوره‌ای از قرآن کریم حذف نشده است. ولی مطالبی که در قرآن امیرمؤمنان وجود داشت و همگی مربوط به تفسیر معانی قرآن بود و از کلام الله به شمار نمی‌رفت، حذف شده است. و این سخن در نزد من به حق نزدیک‌تر است تا سخن کسانی که ادعا می‌کنند کلماتی از خود قرآن حذف شده است» (۱).

(و) سید مرتضی (م ۴۳۶) می‌گوید: «یقین به صحت قرآن مانند یقین به وجود شهرها و حوادث بزرگ و کتابهای مشهور است. قرآن معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است. قرآن همواره تدریس می‌شده و تمام آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ می‌شد. گروهی از صحابه مانند: عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران قرآن را چند بار برای پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدا تا آخر خوانده‌اند. تمام این امور حکایت از آن دارد که قرآن کریم در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آوری شده و کاستی و پراکندگی ندارد» (۲).

(ز) شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز می‌گوید: «فزونی در قرآن به اتفاق تمام مسلمانان باطل است. و کاهش قرآن نیز بر خلاف مذهب مسلمانان می‌باشد. و همین مذهب ماست» (۳).

(ح) طبرسی (م ۵۶۰) نیز در تفسیر مجمع البیان اعتقاد به عدم تحریف قرآن را مذهب اصحاب امامیه می‌داند (۴).

(ط) آیه الله خویی نیز می‌گوید: «مشهور میان علما و محققین شیعه و بلکه مورد اتفاق تمام آنان عدم تحریف قرآن است» (۵).
و بسیاری دیگر از متکلمین، مفسران و فقهای شیعه اعتقاد به عدم تحریف قرآن

۱- أوائل المقالات، ص ۸۱.

۲- به نقل از الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳- التبیان، ج ۱، ص ۳.

۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.

۵- البیان، ص ۲۰۱.

ص: ۲۷۳

کریم را از باورهای مسلم شیعه دانسته‌اند.

و از این رو بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز شیعه را از اتهام تحریف قرآن مبرا دانسته‌اند (۱).

۲. فعالیت‌های علمی شیعیان در اثبات عدم تحریف

در دوره‌های اخیر کتابی توسط محدث نوری در اثبات تحریف قرآن با نام «فصل الخطاب» نوشته شد. ولی بی شک نگارش یک کتاب توسط یکی از اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن، دلیل بر اعتقاد شیعه به تحریف قرآن نیست. چنانکه ابن الخطیب مصری نیز کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را نگاشته و دلیل بر اعتقاد اهل سنت به تحریف قرآن نمی‌باشد.

علاوه بر آن وقتی کتاب «فصل الخطاب» چاپ شد، از سوی اندیشمندان بزرگ شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفت و بسیاری از عالمان شیعه کتابهای متعددی در رد آن نوشتند که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. «کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب»؛ به قلم شیخ محمود ابوالقاسم معروف به معرب طهرانی، م. ۱۳۱۳.

۲. «حفظ الکتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف»؛ از علامه سید محمد حسین شهرستانی، م. ۱۳۱۵.

۳. «تفسیر آلاء الرحمن» در این کتاب علامه بلاغی (م. ۱۳۵۲) در یک فصل، مطالب کتاب فصل الخطاب را مورد نقد قرار داده است.

همچنین کتابهای متعددی به صورت مستقل و مقالاتی در ضمن بعضی کتابهای تفسیری در اثبات عدم تحریف قرآن نوشته شده است، مانند کتاب «صیانة القرآن عن التحریف» (۲).

۱- إظهار الحقّ دهلوی، ج ۲، ص ۱۲۸؛ مع الصادقین، ص ۲۰۱.

۲- این کتاب تألیف آیه الله معرفت، از اندیشمندان معاصر است.

ص: ۲۷۴

بنابراین فعالیت‌های علمی دانشمندان شیعه در جهت اثبات عدم تحریف قرآن متمرکز بوده است.

۳. مصحف امام علی علیه السلام چیست؟

کلمه «مصحف» اگر چه ابتدا به معنای کتاب و یا دفتر مجلّد بوده است، ولی به مرور زمان بر خصوص قرآن کریم اطلاق می شده است.

هر یک از صحابه که قرآن کریم را می نوشتند، آن قرآن به عنوان مصحف فلانی شناخته می شد؛ مانند: مصحف عبدالله بن عباس، مصحف عبدالله بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف سالم و مصحف ابی بن کعب.

مصحف امام علی علیه السلام یکی از آن مصحف‌هاست. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که طول این مصحف هفتاد ذراع بوده است.

بنابراین مصحف امام علی علیه السلام چیزی نیست جز همین آیات و سوره‌هایی از قرآن کریم که در دسترس ماست، با این تفاوت که برای این مصحف دو خصوصیت ذکر شده است:

۱. در این مصحف افزودنی‌هایی غیر از آیات قرآن وجود داشته است. و این افزودنی‌ها، تفسیر و توضیح آیات و بیان مصادیق آنها بوده است. لذا ادعای وجود سوره یا آیتی از سنخ قرآن کریم در این مصحف، سخنی باطل است.

شیخ مفید می فرماید:

«لكن حُذِفَ ما كان مثبتاً في مصحف أمير المؤمنين عليه السلام من تأويله وتفسير معانيه على حقيقة تنزيلة. وذلك كان ثابتاً منزلاً، وإن لم يكن من جملة كلام الله الذي هو القرآن المعجز (۱)»

«ولی آن مقدار از تفسیر و توضیح معانی قرآن که در مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام به ترتیب نزول سوره‌ها وجود داشت، حذف شده است. و آن مقدار از توضیحاتی که در مصحف

ص: ۲۷۵

امام علی علیه السلام ثابت بود و توسط جبرئیل علیه السلام نازل شده بود، اگر چه از جنس کلام خدا و قرآن نبود.»
۲. این مصحف بر اساس نزول سوره‌های قرآن تنظیم شده بود.

جلال الدین سیوطی می گوید:

«منهم من رتبها علی النزول، وهو مصحف علی علیه السلام، کان أوله (إقرأ) ثم (المدثر) ثم (ن) ثم (المزمل) ثم (تبت) ثم (التکویر) وهكذا إلى آخر المکی والمدنی. وکان أول مصحف ابن مسعود (البقرة) ثم (النساء) ثم (آل عمران)، وکذا مصحف ابی وغیره.» (۱)
«بعضی از صحابه سوره‌های قرآن را به ترتیب نزول تنظیم کردند؛ مصحف علی علیه السلام چنین است. یعنی ابتدا سوره اقرأ و سپس مدثر و مزمل و تبت و تکویر و ... می‌باشد. و ابتدای مصحف ابن مسعود سوره بقره و سپس نساء و آل عمران است. مصحف ابی بن کعب و دیگران نیز همینطور است.»

این مصحف اگر چه الآن در دسترس نیست، ولی بی شک وجود چنین مصحفی هیچ منافاتی با عدم تحریف قرآن ندارد.
ناگفته نماند که علی علیه السلام دو اثر دیگر به نام «کتاب علی علیه السلام» و «صحیفه علی علیه السلام» دارد که مربوط به حلال و حرام و احکام است.

۴. مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟

همانطور که در گذشته اشاره شد، کلمه «مصحف» در لغت به معنای کتاب و دفترچه است. وقتی اوراق پراکنده‌ای در داخل جلد گردآوری می‌شود، به آن مصحف می‌گویند. با این وجود بیشترین مورد استعمال کلمه «مصحف» قرآن کریم بوده است، طوری که اگر این کلمه مطلق ذکر شود، انصراف به قرآن کریم دارد و اگر اضافه به شخصی شود، به معنای قرآنی است که شخص آن را نوشته است، مانند:

ص: ۲۷۶

مصحف ابن مسعود، مصحف عبدالله بن عباس، مصحف علی علیه السلام و ...

در روایات معصومین علیهم السلام از وجود مصحف فاطمه علیها السلام پرده برداشته شده است. و از آنجا که کلمه «مصحف» انصراف به قرآن کریم داشته است و از طرفی مصحف فاطمه علیها السلام کتابی غیر از قرآن بوده است، امامان معصوم علیهم السلام حقیقت این مصحف را به دیگران معرفی کرده‌اند تا دستاویزی برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام در راستای تخریب چهره مذهب امامیه قرار نگیرد. با این وجود، در حال حاضر وهابیتون مصحف فاطمه علیها السلام را قرآن شیعه در مقابل قرآن موجود معرفی کرده، شیعه را متهم به اعتقاد به تحریف قرآن موجود می‌کنند.

اکنون روایاتی که از امامان معصوم شیعه در تعریف مصحف فاطمه علیها السلام وارد شده را ذکر می‌کنیم تا فتنه طراحی شده توسط وهابیتون خنثی گردد.

۱. عن أبي عبيدة عن أبي عبد الله عليه السلام: «إن فاطمة مكثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله خمسة وسبعين يوماً، وكان دخلها حزنٌ شديد على أبيها، وكان جبرئيل يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها، ويطيب نفسها ويخبرها عن أبيها ومكانه، ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها، وكان على عليه السلام يكتب ذلك، فهذا مصحف فاطمة عليها السلام. (۱)»

«فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و در غم از دست دادن پدر بزرگوارش بسیار محزون بود. جبرئیل در این مدت نزد فاطمه علیها السلام می‌آمد و ضمن تسلیت گفتن، با خبر دادن از پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه او، فاطمه را خوشحال می‌نمود. و نیز فاطمه علیها السلام را از حوادث آینده درباره ذریه‌اش با خبر می‌کرد. علی علیه السلام تمام این خبرها را می‌نوشت. و این نوشته، مصحف فاطمه علیها السلام است.»

۲. عن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مصحف فاطمة ما فيه شيء من كتاب الله، وإنما هو شيء القى إليها بعد موت أبيها. (۲)»

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۷۹.

ص: ۲۷۷

«در مصحف فاطمه علیها السلام هیچ آیه‌ای از آیات قرآن نیست، بلکه در این مصحف مطالبی است که پس از مرگ پدرش به او القا شد.»

۳. عن محمد بن عبدالملک عن ابي عبدالله عليه السلام: «وعدنا مصحف فاطمه عليها السلام، أما والله ما هو بالقرآن. (۱)»

«مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست. آگاه باشید که به خدا سوگند این مصحف، قرآن نیست.»

۴. علی بن ابی حمزه از امام علیه السلام نقل کرده است:

«عندی مصحف فاطمه علیها السلام، ما فيه شيء من القرآن. (۲)»

«مصحف فاطمه علیها السلام نزد من است، هیچ آیه‌ای از آیات قرآن در آن نیست.»

۵. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «در این مصحف

مانند قرآن شماس است.» این جمله را سه بار تکرار کرد، و سپس فرمود: «به خدا سوگند! در این مصحف یک حرف از قرآن شما

نیست» (۳).

شاید منظور امام علیه السلام از اینکه می‌فرماید: «در این مصحف مانند قرآن شماس است» این باشد که اندازه ورقه‌های این مصحف به

اندازه ورقه‌های قرآن است.

۶. حماد بن عثمان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «وقتی خداوند پیامبرش را قبض روح نمود، فاطمه علیها

السلام در غم وفات پدرش به اندازه‌ای غمگین شد که فقط خدا می‌داند. خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا به او تسلیت گفته، با او

سخن بگوید. فاطمه علیها السلام امیرمؤمنان را از این موضوع آگاه ساخت و علی علیه السلام فرمود: هرگاه احساس کردی آن

فرشته به دیدارت می‌آید و صدایش را شنیدی، مرا آگاه کن. فاطمه علیها السلام چنین کرد و امیرمؤمنان هر آنچه را از آن فرشته

می‌شنید، می‌نوشت. تمام آن مطالب تبدیل به یک مصحف گردید، ولی در آن چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه تنها گزارشاتی

از آینده است.» (۴)

۱- همان، ۱۷۱.

۲- همان، ۱۷۴.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴- همان، ص ۲۴۰.

ص: ۲۷۸

از مجموع این روایات چهار نکته درباره مصحف فاطمه علیها السلام استفاده می‌شود:

۱. این مصحف، نسخه‌ای از قرآن کریم نیست.
۲. در این مصحف، احکام شرعی نیست.
۳. در این مصحف گزارشهایی از حوادث آینده است.
۴. مطالب موجود در این مصحف توسط جبرئیل یا فرشته‌ای دیگر به فاطمه علیها السلام منتقل می‌شده و علی علیه السلام پس از شنیدن، آنها را می‌نوشته است. لذا فاطمه علیها السلام محدّثه است، یعنی فرشته با او حدیث می‌گفته است.

یک شبهه و پاسخ آن

شبهه: بعضی نکته چهارم را دستاویزی برای تبلیغات مسموم خود قرار داده، می‌گویند: بنابراین شما شیعیان معتقد به ارتباط ملائکه و سخن گفتن آنان با فاطمه و علی علیهما السلام هستید. در حالی که ملائکه فقط با پیامبران سخن می‌گویند. در واقع شما آنچه را که فقط برای پیامبران ثابت است، برای علی و فاطمه علیهما السلام ثابت کردید (۱).

پاسخ: هیچ ملازمه‌ای میان محدّث بودن و نبوت وجود ندارد. همواره افرادی در میان مسلمانان بوده‌اند که فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند و سخن آنان را شنیده‌اند.

سخن گفتن ملائکه با حضرت مریم و همسر ابراهیم علیه السلام گواهی بر این مطلب است (۲).

بخاری نیز در مناقب عمر بن خطاب، حدیثی را درباره محدّث بودن او نقل می‌کند (۳).

درباره عمران بن حصین خزاعی (۴) و ابوالمعالی صالح (۵) و ابویحیی ناقد (۶) نقل

۱- الصراع بین الإسلام والوثنیة عبدالله القصیمی، ج ۲، ص ۳۵.

۲- ر. ک: سوره آل عمران / ۴۲ و هود / ۶۹-۷۳.

۳- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۰.

۴- البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۶۶؛ عون المعبود، ج ۲، ص ۳۴۰.

۵- المنتظم ابن الجوزی، ج ۹، ص ۱۳۶.

۶- همان، ج ۶، ص ۸.

ص: ۲۷۹

کرده‌اند که فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند.

بنابر این هیچ ملازمه‌ای میان سخن گفتن ملائکه با اشخاص و نبوت آنان نیست.

و ما معتقدیم تمام امامان دوزاده گانه شیعه، محدث اند؛ زیرا روایات معتبری در این باره وارد شده است. و نیز خود این روایاتی که نقل شد، بیانگر محدثه بودن فاطمه، سیده نساء العالمین است.

۱۵. گریه کردن در فراق عزیزان

شبهه

یکی دیگر از موضوعاتی که در قالب یک شبهه و در جهت تحقیر و مذمت شیعیان مطرح می‌شود، گریه و نوحه‌سرایی و عزاداری آنان در فراق از دست دادن عزیزان و دوستانشان است.

آنان در هنگام رویارویی با شیعیان- بخصوص در ایام برگزاری مناسک حج و عمره- گریه، نوحه‌سرایی و عزاداری برای اموات را عملی مخالف با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کنند.

دستاویز آنان برای نهی از گریه و نوحه‌سرایی و عزاداری عبارت است از:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«إِنَّ الْمَيِّتَ يَعَذَّبُ بِبِكَاءِ أَهْلِهِ. (۱)»

«میت با گریه بستگانش در عذاب می‌افتد.»

ابن تیمیه می‌گوید:

«الصَّوَابُ أَنَّهُ يَتَأَذَى بِالْبِكَاءِ عَلَيْهِ، كَمَا نَطَقَتْ بِهِ الْأَحَادِيثُ الصَّحِيحَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّهُ قَالَ: (إِنَّ الْمَيِّتَ يَعَذَّبُ بِبِكَاءِ

أَهْلِهِ عَلَيْهِ) وَفِي لَفْظِ (مَنْ يَنْحُ عَلَيْهِ يَعَذَّبُ لَمَّا يَنْحُ عَلَيْهِ) (۲)»

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱-۴۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۵.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۹.

ص: ۲۸۲

«حق این است که میت با گریه بستگانش بر او اذیت می‌شود، همانطور که در حدیثهایی با سندهای صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «میت با گریه بستگانش بر او، در عذاب می‌افتد» یا «کسی که برای او نوحه سرایی می‌شود به خاطر این نوحه سرایی عذاب می‌شود....»

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت عبدالله بن ثابت رفت و او را خاموش دید، صدایش کرد ولی جواب نداد، آنگاه فرمود: «انا لله وانا الیه راجعون.» زانی که آنجا بودند با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند گریه می‌کردند. ابن عتیک خواست آنان را ساکت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«دعهنّ فإذا وجب فلا تبکین باکیه»

«آنان را به حال خود واگذار، ولی هنگامی که وجوب پیدا کرد هیچ زنی گریه نکند.»

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: وجوب چیست؟

آن حضرت فرمود: مرگ است (۱).

۳. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از احد برگشت، شنید زانی از قبیله بنی‌عبد‌الاشهل بر کشته شدگان خویش گریه می‌کنند. آنگاه فرمود: ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد.

زنان انصار آمدند و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بر حمزه گریه کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن گریه زنان از خواب بیدار شد و فرمود:

«ویجهنّ، أتین هاهنا یبکین حتی الآن، مروهنّ فلیرجعن ولا یبکین علی هالک بعد الیوم. (۲)»

«وای بر آنان! آمده‌اند در اینجا و تا این زمان گریه می‌کنند! آنها را ببرید و برگردانید، و از این پس بر هیچ کشته‌ای نگریید.»

۱- کتاب المسند، ص ۳۶۲؛ سنن ابی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۰؛ سنن السنائی، ج ۴، ص ۱۳؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص

۳۵۲؛ السنن الکبریٰ البیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۳.

ص: ۲۸۳

پاسخ شبهه

اشاره

بی شک گریه و اندوه در هنگام از دست دادن دوستان یا بستگان از دیدگاه قرآن و روایات جایز است و هیچ‌یک از روایاتی که ذکر شد، دلالت بر حرام بودن و یا مکروه بودن گریه ندارد. و شایسته است برای بررسی حکم این موضوع در سه جهت سخن بگوییم:

الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین

روایت اول:

این روایت به سه دلیل قابل استناد نیست:

۱. این روایت توسط عمر بن خطاب و فرزندش عبداللّه بن عمر نقل شده است.

ولی عایشه وجود چنین روایتی را به طور کلی انکار می‌کند و آن دو را خطاکار و فراموش کار معرفی می‌کند.

در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است:

«قال ابن عباس: فلَمَّا مات عمر ذَكَرْتُ ذَلكَ لعائِشَةَ، فقالت: يرحم الله عمر، والله ما حدث رسول الله صلى الله عليه وآله (أَنَّ الله

ليُعَذِّب المؤمن ببياء أهله)، لكن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: (إِنَّ الله ليزيد الكافر عذاباً ببياء أهله عليه).... (۱)»

«ابن عباس می‌گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت، حدیثی را که او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده بود برای عایشه

خواندم. عایشه گفت: خدا رحمت کند عمر را، به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده که خداوند مؤمن را به گریه

بستگانش عذاب می‌کند، بلکه آن حضرت فرمود: خداوند عذاب کافر را با گریه بستگانش بر او زیاد می‌کند....»

و در روایت دیگری نقل شده است:

«هشام بن عروه عن أبيه، قال: ذكر عند عائشة قول ابن عمر: (الميت يعذب

۱- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۰۵؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۱۰.

ص: ۲۸۴

بیکاء اهلہ علیہ)، فقالت: رحم اللہ أباعبدالرحمن، سمع شیئاً فلم یحفظه، إنما مرّت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ جنازہ یهودی و هم یبکون علیہ، فقال: أنتم تبکون و أنته لیعدّب. (۱)»

«هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: سخن ابن عمر که می گوید: (المیت یعدّب ...) برای عایشه نقل شد. عایشه گفت: خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، چیزی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ شنیده، ولی آن را خوب حفظ نکرده است. واقع این است که روزی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ از کنار جنازه‌ای یهودی گذشت، در حالی که همراهانش بر او گریه می کردند، آنگاه فرمود: شما گریه می کنید در حالی که او عذاب می کشد.»

در روایت دیگری نقل شده است:

«هشام عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه أن ابن عمر یرفع إلی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ أن المیت یعدّب فی قبره بیکاء اهلہ. فقالت: وهل إنما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ: إنه لیعدّب بخطیئته أو بذنبه وأن أهله لیبکون علیہ الآن. (۲)»

«هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: به عایشه گفتند: عبدالله بن عمر از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ روایت کرده است که میت در قبرش با گریه بستگانش عذاب می شود. عایشه گفت: آیا جز این است که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: میت به خاطر گناهانش عذاب می شود، و اکنون بستگانش بر او می گریند؟!»

ترمذی و دیگران از عمرو بن حزم و او از پدرش از عمره نقل کرده اند:

«أنها أخبرته أنها سمعت عائشه و ذکر لها أن ابن عمر یقول: إن المیت لیعدّب بیکاء الحی. فقالت عائشه: غفر اللہ لأبی عبدالرحمن، أما أنته لم یکذب و لکنه نسی أو أخطأ، إنما مرّ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ علی یهودیة یبکی علیها

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۴؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۲.

ص: ۲۸۵

أهلها، فقال: أنهم ليكون عليها وأنها لتعذب في قبرها. (۱)»

«عمره می گوید: از عایشه- در حالی که به او گفته شد: ابن عمر می گوید: (انَّ الْمَيِّتَ لِيُعَذَّبُ ...) - شنیدم که می گوید: خداوند ابو عبدالرحمن را رحمت کند، او دروغ نمی گفت، ولی گاهی فراموش و یا اشتباه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار جنازه یک زن یهودی گذشت در حالی که بستگانش بر او می گریستند، آنگاه فرمود: آنان بر او می گریند، و او در قبرش عذاب خواهد شد.»

بنابراین صدور این روایت با این عبارت از پیامبر صلی الله علیه و آله نامعلوم است.

۲. در بعضی روایات، عایشه دلیل درست نبودن روایت عمر بن خطاب و فرزندش را تعارض آن با قرآن کریم دانسته و می گوید: «حسبكم القرآن: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»... (۲)» کافی است مراجعه کنید به قرآن که می فرماید: هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد....»

امام شافعی در تأیید عایشه می گوید:

«آنچه را عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، از آنچه ابن عمر روایت کرده، بیشتر به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت دارد. به این دلیل که روایت عایشه مطابق با قرآن و سنت است.

اگر بگویید: دلیل شما از قرآن چیست؟

می گویم: دلیل ما این آیات است:

- «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۳) - «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۴)

۱- مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۸؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۲؛ مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۰۹؛ إثبات عذاب القبر، ص ۷۳.
 (۲). کتاب المسند (شافعی)، ص ۱۸۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۳.

۲- ر

۳- الفاطر / ۱۸.

۴- النجم / ۳۹.

ص: ۲۸۶

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» * «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱) - «لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» (۲).

و اگر بگویید: دلیل شما از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟

می‌گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی پرسید: آیا این شخص پسر تو است؟ او پاسخ داد:

آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما آنه لا یجنی علیک ولا تجنی علیه؛ او نباید تو را آزار دهد و تو نیز نباید او را آزار دهی. پیامبر صلی الله علیه و آله با ذکر این جمله مطلبی را یادآوری می‌کند که خداوند در قرآن تذکر می‌دهد، یعنی اینکه خوبی و بدی هر کسی برای خود اوست نه برای دیگری» (۳).

بنابراین نتیجه می‌گیریم روایتی که عمر بن خطاب و فرزندش نقل کرده‌اند، بی‌اساس است.

۳. این روایت از عمر بن خطاب و فرزندش با تعبیرهای گوناگون و متضاد نقل شده است. عبارتهایی که درباره این روایت نقل شده عبارتند از:

«انّ المیت یعذب ببكاء أهله علیه. (۴)

«میت به گریه بستگانش بر او عذاب خواهد شد.»

«انّ المیت یعذب ببعض بكاء أهله علیه. (۵)»

میت به بعضی از گریه‌های بستگانش در عذاب می‌افتد.»

«انّ المیت یعذب ببكاء الحی. (۶)»

میت به گریه افراد زنده در عذاب می‌افتد.»

«انّ المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه. (۷)»

۱- الزلزلة / ۷ و ۸.

۲- طه / ۱۵.

۳- اختلاف الحدیث، ص ۵۳۷.

۴- ر. ک: به صفحات گذشته.

۵- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۸.

۶- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۱-۷۲؛ المصنّف الصنعانی، ج ۳، ص ۵۶۱.

۷- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸.

ص: ۲۸۷

میت در قبرش با نوحه سرایی بر او عذاب می شود.»

«من بیک علیه یعدب. (۱)»

«هر کسی که بر میت گریه کند عذاب می شود.»

هریک از این تعبیرها معنای بخصوصی دارد.

تعبیر اول از مشهورترین تعبیرها است، ولی مضمون آن با آیات قرآن مخالفت دارد.

تعبیر دوم نیز علاوه بر اینکه با قرآن کریم تعارض دارد، فقط بعضی از گریه‌ها را موجب عذاب دانسته است.

تعبیر سوم نیز مشکل تعبیر اول را دارد.

تعبیر چهارم درباره نوحه سرایی است و ربطی به موضوع ندارد.

و تعبیر پنجم اگر چه دلالت بر نهی از گریه دارد، ولی در هیچ یک از صحاح و سنن و مسانید ائمه حدیث نقل نشده است، تنها ابن

سعد در کتاب الطبقات الکبری آن را نقل کرده است.

از این رو فقها و عالمان اهل سنت درباره استناد به این روایات دو گروه شده‌اند؛ گروهی آن را انکار کرده‌اند. و گروهی متوسل به

توجیهاتی نامعقول و یا خلاف ظاهر شده‌اند (۲).

روایت دوم:

۱. این روایت در خصوص گریه زنان وارد شده است و قسمت نخست آن (دعهن) دلالت دارد بر اینکه گریه بر میت، فی نفسه

اشکالی ندارد. و قسمت دوم آن «فلا تبکین...» هیچ دلالتی بر حرام بودن گریه ندارد.

۱- الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲- فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۲-۱۲۴؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵۷؛ عون المعبود، ص ۲۷۸؛ شرح صحیح مسلم نووی، ج ۶، ص

ص: ۲۸۸

محیی الدین نووی می گوید:

«قال الشافعی والأصحاب البكاء على الميت جائز قبل الموت وبعده، ولكن قبله أولى، لحديث جابر بن عتيك. (۱)»

«شافعی و اصحاب گفته‌اند: گریه بر میت - قبل از مردن یا بعد از مردن - جایز است، ولی گریه بر او قبل از مردن بهتر است به دلیل

حدیث جابر بن عتیك.»

شوکانی می گوید:

«هو محمول على الأولوية. والمراد لا ترفع صوتها. (۲)»

«این روایت حمل می شود بر بهتر بودن ترک گریه پس از مردن شخص. و منظور از (لا تبکین باکیه) این است که زنان صدایشان را

بلند نکنند.»

ابن عبدالبر می گوید:

«قوله صلى الله عليه وآله: (فإذا وجب فلاتبکین باکیه) یعنی بالوجوب الموت، فإن المعنى - والله أعلم -: أن الصياح والنياح لا يجوز

شیء منه بعد الموت. وأما دمع العين وحزن القلب فالسنة ثابتة بإباحته، وعليه جماعة العلماء. (۳)»

«منظور از وجوب در این حدیث مرگ است و معنای روایت این است: جیغ کشیدن و نوحه سرایی پس از مرگ شخص جایز

نیست. و اما اشک آلود شدن چشم و غمگین شدن قلب چیزی است که مباح بودن آن در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت

شده و علما پذیرفته‌اند.»

۲. این روایت - بر فرضی که دلالت بر حرام بودن گریه زنان بر میت بکند - با روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل

شده است، تعارض دارد.

روایت شده که وقتی زینب، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، زنان گرد هم آمده، بر او گریه کردند. عمر بن خطاب

آنان را از این کار نهی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷.

۲- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳- الاستذکار، ج ۳، ص ۶۷.

ص: ۲۸۹

«دعهنّ یا عمر! فإنّ العین تدمع والقلب مصاب والعهد قریب. (۱)»

«ای عمر! آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و قلب سوگوار و عهد نزدیک است.»

روایت سوم

سیاق این روایت به گونه‌ای است که دو مطلب از آن استفاده می‌شود:

۱. گریه زنان بر اموات جایز و پسندیده است، زیرا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «ولکن حمزة لا- بواکی له» ظهور دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مشتاق گریه کردن بر حمزه علیه السلام بود، ولذا زنان عبدالأشهل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته، تا مدتی بر حمزه علیه السلام گریه کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار منع نکرد.

۲. در این روایت عباراتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است و بیانگر آن است که زنان عبدالأشهل به مدّت یک شبانه روز، خانه و کاشانه خویش را ترک کرده، پی‌درپی بر حمزه علیه السلام گریه می‌کردند. و با توجه به اینکه پیش از آن بر کشته‌های خویش گریه کرده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله برای برگرداندن آنان به زندگی خویش از ادامه گریه و شیون گروهی آنان بر کشته‌های احد منع کرد. به عبارات ذیل توجه کنید:

- «أتین هاهنا تبکین حتی الآن. (۲)»

«آنان اینجا آمده و تا الآن گریه می‌کنند!»

- «ویحهن! ما انقلبن بعد! (۳)»

«وای بر آنان! هنوز بر نگشته‌اند!»

- «ویحهن! ما زلن بیکین منذ الیوم! (۴)»

«وای بر آنان! امروز هم گریه آنان ادامه دارد!»

۱- سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۴۹.

۲- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۲.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴- مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۷۰.

ص: ۲۹۰

بنابراین روایت مذکور دلالت بر حرام بودن گریه بر اموات ندارد.
و شوکانی می‌گوید:

«ذلک يعارض ما فى الأحاديث المذكورة فى الباب من الإذن بمطلق البكاء بعد الموت. (۱)»
«این روایت در ظاهر معارض است با روایاتی که دلالت بر جواز گریه پس از مرگ افراد دارد.»

ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان

سیره پیامبران، صحابه و تابعین بهترین دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان و دوستان است. اینک برخی از رفتارهای بزرگان دین را در فراق عزیزان خویش نقل می‌کنیم:

۱. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام، سالها گریه کرد، طوری که بر اثر گریه چشمان آن حضرت، سفید (نابینا) گشت.

در قرآن کریم می‌فرماید:

«قَالَ يَا سَيِّفَى عَلَى يَوْسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (۲) «یعقوب گفت: ای دریغا بر یوسف! و دو چشم او از اندوه سفید شد، و او خشم خویش را فرو می‌خورد.»

شوکانی، ابن کثیر، آلوسی و بسیاری از عالمان و مفسران اهل سنت در تفسیر آیه شریفه: «وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» گفته‌اند: منظور آن است که چشمان یعقوب به خاطر زیاد گریستن سفید شد. (۳)

۱- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲- یوسف / ۸۴.

۳- فتح القدير، ج ۳، ص ۴۸؛ البداية والنهاية (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۲۴۷؛ قصص الأنبياء (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تفسیر البيضاوی، ج ۱، ص ۴۹۳؛ تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الوجيز (الواحدی)، ج ۱، ص ۵۵۷؛ تفسیر أبی السعود، ج ۴، ص ۳۰۱؛ تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ روح المعانی، ج ۱۳، ص ۴۰؛ عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۵۲.

ص: ۲۹۱

۲. جابر بن عبدالله می گوید: در جنگ احد کنار جنازه پدرم رفتم و در حالی که گریه می کردم، جامه را از روی صورتش برداشتم. مردم مرا از گریه نهی می کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نهی نکرد. عمّام فاطمه را بر بالین جنازه آوردم و او نیز می گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در سوگ او بگریید یا نگریید، تا زمانی که او را از زمین بلند نکرده‌اید، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنده‌اند. (۱) ۳. أسماء بنت یزید می گوید: وقتی ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله فوت کرد، آن حضرت بر او گریست.

ابوبکر- یا عمر- به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: شما برترین کسی هستید که حق خداوند را پاس می‌دارید! (چرا گریه می‌کنید؟!)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«تدمع العين، ویحزن القلب، ولا نقول ما یسخط الربّ، لو لا أنّه وعد صادق وموعده جامع وأنّ الآخر تابع للأول، لو جدنا علیک أفضل ما وجدنا، وأنّا بک لمحزونون.» (۲)

«چشم می‌گرید و قلب غمگین می‌شود و آنچه خشم خداوند را موجب گردد بر زبان نرانیم. اگر نبود که مرگ وعده‌ای صادق و جایگاهی است که همه باید بروند، دلدادگی ما به تو بیشتر از این دلدادگی بود، و ما در فراق تو در اندوه هستیم.»

۴. عایشه می گوید: وقتی سعد بن معاذ فوت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر و عمر بر بالین او حاضر شدند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! من در حالی که در داخل خانه‌ام بودم، صدای گریه ابوبکر را از گریه عمر تشخیص می‌دادم. (۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۱.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۶-۵۰۷.

۳- مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۸؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۳، ص ۲۶۷؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۵۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۰۱؛ المعجم الكبير (الطبرانی)، ج ۶، ص ۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۸؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۸۲؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۲۳؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۳؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۱۴۲؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۲۳۸.

ص: ۲۹۲

۵. ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای شرکت داشت، عمر نیز در تشییع جنازه حضور داشت و متوجه زنانی شد که در تشییع جنازه گریه می کنند، بر سر آنها فریاد زد و آنها را از گریه کردن نهی نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمر! آنها را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و دل مصیبت دیده و عهد قریب است. (۱)»

۶. انس بن مالک می گوید: در یکی از جنگها زید پرچم را به دست گرفت و پس از مدتی شهید شد، پس از او عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و او نیز شهید شد، آنگاه جعفر پرچم را گرفت و شهید شد. در این حال از دو چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک جاری شد. (۲) ۷. ابن عباس می گوید: رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. زنان بر او گریه می کردند. عمر بن خطاب با تازیانه‌اش به آنها می زد و آنان را از این کار باز می داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: «آنها را به حال خود واگذار تا گریه کنند.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به زنان فرمود: «از گریه به صورت صدای شیطان (به صورت لغو و لقلقه) بر حذر باشید.» و سپس فرمود:

«مهما يكون من العين والقلب فمن الله والرحمة، وما يكون من اللسان واليد فمن الشيطان.»

«کاری که مربوط به چشم و قلب است (گریه کردن) از طرف خداوند و از باب رحمت و عطوفت است. و کاری که مربوط به زبان و دست می باشد (صدای نغمه لهو آمیز و یا

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۲۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۶۰؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۴، ص ۲۱۸؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۸، ص ۱۵۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۲۷۹؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۴۶۳.

ص: ۲۹۳

خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان) از طرف شیطان است.»

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر رقیه نشست، فاطمه علیها السلام نیز در کنار او گریه می کرد. در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله اشکهای فاطمه علیها السلام را با جامه (یا دست) پاک می نمود. (۱) شوکانی پس از ذکر این حدیث می گوید: «این حدیث دلالت دارد بر جواز گریه کردنی که به همراهش کارهای نامشروع انجام نگیرد، نظیر کارهایی که با دست انجام می گیرد، مانند: گریبان پاره کردن و سیلی زدن به صورت، و یا کارهایی نامشروع که با زبان انجام می گیرد، مانند: نعره زدن و نفرین کردن.» (۲) ۸. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن سعود به عیادت سعد بن عباده رفتند. وقتی وارد خانه شدند او را بیهوش دیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: فوت کرده است؟

گفتند: خیر. (و در بعضی کتابها نوشته شده است: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند که سعد بن عباده فوت کرده است).

در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کرد و دیگران نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کردند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ألا تسمعون أن الله لا يعذب بدمع العين ولا بحزن القلب! ولكن يعذب بهذا- أشار إلى لسانه- أو يرحم.»

«آیا همه می شنوید؟! به راستی که خداوند اشخاص را به اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه به این - اشاره کرد به

زبانش - عذاب می کند و یا می بخشد» (۳)

۹. پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ امیمه، دختر دخترش زینب، گریه می کرد. سعد بن عباده

۱- السنن الكبرى البيهقي، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۱.

۲- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۵۰.

۳- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۰؛ السنن الكبرى البيهقي، ج ۴، ص ۶۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص

۴۳۱؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۱؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۲۱؛ مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۸۸؛ عمدة القاری، ج ۴، ص ۱۰۴؛ شعب

الایمان، ج ۶، ص ۲۴۲؛ تفسیر الثعالبی، ج ۳، ص ۳۴۶..

ص: ۲۹۴

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می‌کنید؟ آیا خود شما نبودید که زینب را از این کار نهی کردید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این گریه رحمتی است که خداوند آن را در قلبهای بندگانش قرار داده است، خداوند رحم می‌کند به بندگانی که رحم کنند.» (۱) ۱۰. هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود، آن حضرت وارد خانه شد و ابراهیم را در دامن مادرش دید. او را گرفت و در دامن خود خوابانید و فرمود:

«یا ابراهیم انا لن نُغنی عنک من الله شیئاً- ثم ذرفت عیناه وقال:- انا بک یا ابراهیم لمحزونون، تبکی العین ویحزن القلب ولا نقول ما یسخط الرب، ولو لا أنه أمر حق و وعد صدق و أنها سبیل مأتیة، لحزنا علیک حزناً شدیداً أشد من هذا.»

«ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست.- سپس چشمان آن حضرت پر از اشک شد و فرمود:- ما در فراق تو اندوهگین هستیم، چشم، گریان است و قلب سوزان، و آنچه خشم خداوند را موجب شود بر زبان نرانیم. و اگر نبود که مرگ حق است و وعده‌ای صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو بیش از این بود.»

در این هنگام عبدالرحمان بن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما از گریه بر اموات نهی نکردید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر! بلکه من از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده‌ام:

یکی داد و فریاد به هنگام مصیبت، خراش دادن صورت، پاره کردن گریبان و پیچش صدا که کار شیطان است.

دیگری صدای نغمه لهو آمیز. اما این گریه من از جهت رحمت و عطف است و کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود.» (۲)

۱- فقه السنه، ج ۱؛ ص ۵۰۵.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۰؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۵۱؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳،

ص ۱۷؛ نصب الرایة، ج ۵، ص ۸۹؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸؛ السیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۹؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۳۷.

ص: ۲۹۵

۱۱. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وقتی به زیارت قبر مادرش رفت، در کنار قبرش بر او گریست و همراهان او نیز گریه کردند. (۱)۱۲. هنگامی که عثمان بن مظعون - یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله - از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه او بوسه زد و گریست، به گونه‌ای که اشک آن حضرت بر گونه‌های مبارکش جاری شد. (۲)۱۳. حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می‌کرد و می‌فرمود: «ای پدر! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را لیبیک گفتی. پدرجان! اینک بهشت فردوس مأوای توست.» (۳)۱۴. ابوبکر - خلیفه اول - پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و گریست و دیگران را نیز به گریه انداخت. (۴)۱۵. هنگامی که ولید بن ولید از دنیا رفت، ام سلمه بر او گریست و اشعاری را در سوگ او خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را از گریه کردن نهی نکرد. (۵)۱۶. وقتی خالد بن ولید فوت کرد، زنان بنی مغیره در خانه او اجتماع کردند و بر او گریستند.

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۵۷؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۰.

۲- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۲۵؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۴۱۴؛ التمهید (ابن عبدالبر)، ج ۳، ص ۱۲۰؛ العاقبه فی ذکر الموتی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۹۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۲؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۱؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۱؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۹۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۱۶.

۴- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۰ و ج ۵، ص ۱۴۳؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۱۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۱؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۳، ص ۴۰۷.

۵- الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۰۵.

ص: ۲۹۶

برخی به عمر بن خطاب گفتند: کسی را به نزد آنان بفرست تا آنها را از گریه کردن باز دارد. عمر بن خطاب گفت: بر زنان بنی مغیره باکی نیست که بر ابوسلیمان (خالد بن ولید) گریه کنند، مگر آنکه جیغ بکشند (۱)، و یا داد و فریاد کنند (۲). نمونه‌های دیگری نیز در کتابهای اهل سنت درباره گریه بزرگان و صحابه در فراق عزیزان و دوستان خود وجود دارد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که گریه کردن در فراق عزیزان برای تمام مردان و زنان جایز است.

ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنت در تأیید نظر شیعه

دیدگاه بسیاری از فقهای اهل سنت موافق با دیدگاه شیعه است؛ یعنی گریه در فراق عزیزان را برای تمام مردان و زنان جایز می‌دانند.

عبدالکریم رافعی می‌گوید:

«البكاء علی المیت جائز قبل زهوق الروح وبعده (۳).»

«گریه بر میت قبل از بیرون رفتن روح از بدنش و پس از آن جایز است.»

نووی می‌گوید:

«قال الشافعی والأصحاب: البكاء علی المیت جائز قبل الموت وبعده ولكن

۱- در این روایت جمله «ما لم یکن نفع ولقلقه» وجود دارد. و در معنای کلمه «نفع» اختلاف است. فراهیدی می‌گوید: «منظور از نفع

صدایی است که وقتی از زدن گونه‌ها ایجاد می‌شود.» کتاب العین، ج ۱، ص ۱۷۳.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «گفته‌اند: منظور از نفع در اینجا غذایی است که در مجلس عزا داده می‌شود. ولی بهتر آن است که به

معنای بلند کردن صدا باشد.» شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۳۳.

ابن سلام، ابن اثیر، ابن منظور و زبیدی این کلمه را به معنای بلند کردن صدا دانسته‌اند. غریب الحدیث (ابن سلام)، ج ۳، ص ۲۷۴؛

النهایه (ابن الاثیر)، ج ۵، ص ۱۰۹؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۶۳؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۵۲۸

۲- السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۱؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۳، ص ۵۵۹؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه)، ج ۳، ص ۱۷۵؛ کنز

العمّال، ج ۱۵، ص ۷۳۰؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۱۳۱.

۳- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۴.

ص: ۲۹۷

قبله اولی (۱).»

«شافعی و اصحاب گفته‌اند: گریه بر میت، قبل از مرگ و بعد از مرگ جایز است، لکن قبل از مرگ بهتر است.»
ابن قدامه می‌گوید: «گریه بر میت جایز است و نیز کسی که عزادار است، می‌تواند جامه‌ای را بر روی سرش اندازد تا معلوم شود که او عزادار است و گریه کردن - بدون نوحه سرایی - اصلاً کراهت ندارد.» (۲) ابن حزم می‌گوید: «گریه کردن بر میت چنانچه همراه با نوحه نباشد جایز است.» (۳) بهوتی می‌نویسد:

«ولا یکره البكاء علی المیت قبل الموت وبعده، لکثرة الأخبار بذلك ... و ذکر الشیخ تقی الدین فی التحفة العراقیة؛ البكاء علی المیت علی وجه الرحمة حسنٌ مستحبٌ (۴).»

«گریه بر میت، قبل از مرگ و پس از آن، مکروه نیست؛ زیرا روایاتی که دلالت بر جواز آن دارد بسیار است ... و شیخ تقی الدین در کتاب التحفة العراقیة می‌گوید: گریه بر میت چنانچه از باب ترحم و عطف باشد، نیکو و مستحب است.»
ابن قیم جوزی نیز می‌نویسد:

«البأکی قبل الموت یبکی حزناً، وحزنه بعد الموت أشدّ، فهو أولى برخصه البكاء من الحالة الذی یرجى فیها. وقد أشار النبی صلی الله علیه و آله إلى ذلك بقوله: تدمع العین و یحزن القلب، ولا نقول ما یسخط الربّ، وأنا بک یا ابراهیم لمحزونون. (۵)»

۱- المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷؛ روضة الطالبین، ج ۱، ص ۶۶۵.

۲- الشرح الكبير، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳- المحلی، ج ۵، ص ۱۴۶.

۴- كشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۵- عدّة الصابرين، ص ۸۳.

ص: ۲۹۸

«کسی که قبل از مرگ عزیزش (در حال احتضار) بر او می‌گرید، به خاطر اندوه و ناراحتی گریه می‌کند؛ پس از مرگ او، غم و اندوهش فزونتر می‌گردد. از این رو جواز گریه کردن برای او در این حالت نسبت به حالت قبل از مرگ اولویت دارد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این مطلب اشاره نموده و می‌فرماید: چشم گریان است و قلب غمگین؛ ما آنچه را که موجب خشم خدا گردد، بر زبان جاری نمی‌سازیم، و ای ابراهیم! ما در فراق از دست دادن تو اندوهگین هستیم.»

سید سابق نیز می‌گوید: «چنانچه گریه بر میت بدون جیغ زدن و نوحه سرایی باشد، به اتفاق تمام علما جایز است.» (۱) نتیجه: اگر کسی با رعایت انصاف و بدون تعصب، منابع روایی، فقهی و تاریخی اهل سنت را بررسی کند، نتیجه می‌گیرد که دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام در جواز گریه بر فراق عزیزان چه برای مردان و چه برای زنان- در صورتی که مقرون به عدم رضایت به خواست خدا نباشد- بر حق است.

ص: ۲۹۹

۱۶. عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان

شبهه

نوحه سرایی و عزاداری شیعیان در فراق عزیزان و نزدیکان یکی از محورهایی است که وهابیون همواره در تبلیغات تخریبی خویش، از آن به عنوان دستاویزی برای شبهه افکنی در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌کنند. آنان شیعیان را در برگزاری مراسم عزاداری سرزنش نموده، بعضی از کارهای آنان را حرام می‌دانند و نوحه سرایی را به طور مطلق برای مردان و زنان کاری حرام معرفی می‌کنند.

ابن تیمیّه می‌گوید: «نوحه سرایی بر مردان و زنان حرام است. و این فتوای پیشوایان معروف اهل سنت است. در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: زنانی که نوحه سرایی می‌کنند، چنانچه قبل از مرگ توبه نکنند، در قیامت مبتلا به مرض پیسی شده، بدن آنها با جامه‌ای از قیر پوشانده می‌شود. و در سنن نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان نوحه خوان و زنانی را که نوحه آنان را گوش می‌کنند نفرین کرده است. و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: از ما نیست کسی که گونه‌های خویش را مجروح کرده، گریبان پاره کرده و آنچه را در زمان جاهلیت می‌خواندند، بخواند.

و کسانی که آنان را از این کارها نهی نکنند، در گناه آنان شریک‌اند، بخصوص نوحه سرایی زنان در کنار قبرها؛ زیرا این کار معصیت است و خدا و رسولش از آن

ص: ۳۰۰

ناراحت هستند.» (۱)

پاسخ شبهه**اشاره**

کارهایی که عزاداران در فراق عزیزان خویش انجام می‌دهند، به دو گروه تقسیم می‌شود:

۱. کارهای ناپسندی که به اتفاق تمام مسلمانان حرام است، مانند: خراشیدن صورت، سیلی زدن به صورت خود، کندن یا قیچی کردن مو. تمام فقهای شیعه انجام این امور را در مراسم عزاداری حرام می‌دانند (۲) همانطور که فقهای اهل سنت نیز آن را حرام می‌دانند (۳).

و از این رو، این کارها از افراد متدین و آگاه صادر نمی‌شود، اگر چه بعضی از افراد جاهل ممکن است انجام دهند.

۲. کارهایی که از دیدگاه اجتهادی بعضی از فقهای شیعه و اهل سنت حرام و از دیدگاه بعضی دیگر از فقهای شیعه و اهل سنت جایز است، مانند: نوحه سرایی، طعام دادن به دیگران و برپایی مراسم فاتحه و موعظه.

شایسته است حکم این کارها، جداگانه بررسی شود:

۱. نوحه سرایی**اشاره**

نوحه سرایی توسط مردان و زنان در عزاداری‌ها به نظر اکثر فقهای اهل سنت حرام است (۴)، و به نظر اکثر فقهای شیعه جایز می‌باشد (۵) همانطور که از دیدگاه بعضی

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۸۲.

۲- المبسوط، ج ۱، ص ۱۸۹؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تحریر الأحكام، ج ۱، ص ۲۱؛ البیان، ص ۳۱؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۷؛ العروة الوثقی، ص ۴۴۸؛ تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۹.

۳- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۹؛ المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷؛ الإقناع، ج ۱، ص ۱۹۳؛ الثمر الدانی، ص ۲۶۶؛ المغنی ابن قدامة، ج ۲، ص ۴۱۱.

۴- فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۹؛ روضه الطالبین، ج ۱، ص ۶۳۰؛ الشرح الکبیر ابن قدامة، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۹؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.

۵-المعتبر، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۵۰۸؛ مختلف الشیعة، ج ۲، ص ۳۲۳؛ العروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۹۳؛ منهاج الصالحین، ج ۲، ص ؛

ص: ۳۰۱

از فقهای شیعه- مانند شیخ طوسی و ابن حمزه- حرام است (۱)، و به نظر بعضی از فقهای اهل سنت- مانند بعضی از فقهای مالکیه- جایز است (۲).

البته اگر نوحه سرایی همراه با کارهای نامشروع- مانند: خواندن نوحه با حالت غنا، یا استفاده از کلمات باطل و کذب، خراشیدن صورت و ... باشد- به اتفاق همه فقهای شیعه و اهل سنت حرام است.

بنابراین مسئله نوحه سرایی باید توسط اندیشمندان مذاهب اسلامی بررسی شود و درباره حکم آنها به صورت اجتهادی نظر خویش را اعلام کنند و مقلدان از آنها پیروی نمایند. مذمت و سرزنش پیروان یک مذهب در چنین مسئله اجتهادی و اختلافی، کاری ناپسند و غیر اخلاقی است. همانطور که اظهار نظر درباره این موضوع بدون تحقیق و اعمال فنّ اجتهاد- چنانکه ابن تیمیه اظهار نظر کرد- کاری جاهلانه و غیر منطقی است.

اکنون برای روشن شدن این موضوع لازم است ابتدا دلیلهای فقهای اهل سنت بر حرمت نوحه سرایی ذکر شود و سپس ضعف و یا قوت این دلایل بررسی گردد.

آنگاه دلیلهای ما شیعیان بر جواز نوحه سرایی- در صورتی که همراه با مفاسد نباشد- بیان شود و اندیشمندان را به قضاوت دعوت کنیم.

الف) دلیلهای اهل سنت بر حرمت نوحه سرایی

فقهای اهل سنت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به چند روایت استناد کرده‌اند.

تمام این روایات به سه گروه تقسیم می‌شود:

۱. روایاتی که نوحه سرایی را موجب عذاب شدن می‌دانند. مانند روایت

۱- المبسوط، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الوسیله، ص ۹۹.

۲- عمده القاری، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

ص: ۳۰۲

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه. (۱)»

«میت بر اثر نوحه سرایی، در قبرش عذاب می شود.»

۲. روایاتی که نوحه سرایی را یکی از کارهای دوران جاهلیت معرفی می کند.

ربعی بن ابراهیم از عبدالرحمن بن اسحاق، از سعد مقبری، از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ثلاث من عمل الجاهلیة، لا یترکهنّ أهل الإسلام: النیاحه والاستسقاء بالأنواء والتعایر. (۲)»

«سه چیز از کارهای دوران جاهلیت است و مسلمانان ترک نکرده‌اند: نوحه سرایی و طلب باران به ستارگان و نکوهش دیگران.»

و در بعضی روایات نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه‌های خویش فرمود:

«والنیاحه من عمل الجاهلیة. (۳)»

«نوحه سرایی از کارهای دوران جاهلیت است.»

۳. روایاتی که پیرامون نوحه سرایی زنان وارد شده است.

ابوسعید خدری گفته است:

«لعن رسول الله النائحۃ والمستمعۃ. (۴)»

«خداوند زنان نوحه خوان و کسانی را که صدای آنان را گوش می کنند نفرین کرده است.»

۱- مسند أحمد، ج ۱، ص ۵۰؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸.

۲- صحیح ابن حبان ۷: ۴۱۰، موارد الظمان: ۱۸۹.

۳- مسند الشهاب، ج ۱، ص ۶۶؛ الأمثال فی الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کتاب الزهد هتاد، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۹۲۰؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۵؛ السیره النبویة (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۲۴.

۴- مسند أحمد، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۵؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۴، ص ۶۳.

ص: ۳۰۳

این حدیث از طریق ابن عباس (۱) و ابن عمر (۲) و ابوهریره (۳) نیز نقل شده است.

ابومالک اشعری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتَّبِ قَبْلَ مَوْتِهَا تَقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهَا سَرَابِيلٌ مِنْ قَطْرَانٍ وَدَرَعٌ مِنْ جَرَبٍ. (۴)»

«زن نوحه‌خوان در صورتی که پیش از مرگش توبه نکند، در روز قیامت در حالتی برانگیخته می‌شود که به بدنش جامه‌ای از قیر

پوشانده شده و مبتلا به مرض پیسی است.»

ام عطیه می‌گوید: «أَخَذَ عَلَيْنَا فِي الْبَيْعَةِ أَنْ لَا نُنُوحَ (۵)؛ زمانی که خواستیم با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنیم، آن حضرت از ما

تعهد گرفت که نوحه سرایی نکنیم.»

بسیاری از فقهای اهل سنت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق - یعنی چه نوحه خوان مرد باشد و چه زن، مشتمل بر کلام

باطل و دروغ باشد یا نباشد - به این روایات استناد کرده‌اند.

ب) پاسخ دلیلهای مذکور

اگر کسی با نگاهی دقیق و اجتهادی این روایات را مطالعه کند، درمی‌یابد که این روایات دلالت بر مدعای اهل سنت مبنی بر حرام

بودن هر گونه نوحه سرایی، ندارد.

پیش از نقد و بررسی این روایات شایسته است به معنای کلمه «النَّائِحَةُ» و «النُّوحُ» اشاره کنیم.

اندیشمندان اهل سنت درباره معنای این دو کلمه دیدگاه روشنی ارائه نکرده‌اند.

۱- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۳.

۲- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۴.

۳- الکامل ابن عدی، ج ۷، ص ۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۱؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۴۰.

۴- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۴۴؛ السنن الکبریٰ البیهقی، ج ۴، ص ۶۳؛ المفارید عن رسول الله صلی الله علیه و آله، ص ۸۸.

۵- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۶؛ سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۴۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۵۸.

ص: ۳۰۴

بهوتی گفته است: «نیاحه عبارت است از بلند کردن صدا با قلقله و پیچش» (۱).

محمّد بن اسماعیل کحلانی می‌گوید: «معنای کلمه «النوح» عبارت است از بلند کردن صدا به همراه برشمردن خصوصیات و خوبیهای میت» (۲).

شروانی می‌گوید: «معنای کلمه «النوح» مرگب است از بلند کردن صدا و گریه و زاری» (۳).

علاء الدین بن عابدین می‌گوید: «نوحه سرایی زن عبارت است از اینکه او بر میت گریه کند و خوبیها و امتیازات او را ذکر نماید» (۴).

مناوی در تعریف نوحه سرایی که در روایات از کارهای جاهلیت معرفی شده، می‌گوید: «نوحه سرایی بر میت با گفتن: «واکھفاه واجبلاه» از عاداتهای جاهلیت است» (۵).

بنابر این برای کلمه «النیاحه» و «النوح» در روایات معنای روشنی ذکر نشده است.

و این کلمه در نظر اهل سنت اجمال دارد.

همانطور که خواندید، فقهای اهل سنت برای اثبات حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق، به سه گروه از روایات استناد کرده‌اند. ولی دقت در این روایات بیانگر ضعف استدلال به آنهاست.

پاسخ گروه اول

روایت «المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه» به طور کلی قابل استدلال نیست؛ زیرا مفهوم این روایت با آیات قرآن کریم منافات دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۶، ص ۲۳۱.

۳- حواشی الشروانی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴- تکملة حاشیة ردّ المختار، ج ۱، ص ۵۵۷.

۵- فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۲۲.

ص: ۳۰۵

- «وَلَمَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۱) - «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۲) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» * «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۳) این آیات، عقاب و ثواب را نتیجه عمل خود اشخاص می‌داند و عذاب شدن شخصی را به معصیت دیگران نفی می‌کند. در حالی که در روایت عبدالله بن عمر نتیجه نوحه‌خوانی دیگران - در فرضی که گناه باشد - عذاب شدن میّت دانسته شده است. بنابراین استدلال به این روایت کاملاً بی اساس است.

پاسخ گروه دوم

روایاتی که نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیت می‌دانند، در واقع دو روایت‌اند: یکی از طریق ابوهریره نقل شده و دیگری از طریق ابومالک اشعری.

این دو روایت به چند دلیل قابل استناد برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، نیست:

۱. روایت ابوهریره از لحاظ متن، هیچ استقامت و استحکامی ندارد.

در بعضی کتابها کلمه «یترکهن» به جای کلمه «لا یترکهن» ذکر شده است (۴).

و در بعضی دیگر از کتابها این روایت چنین نقل شده است:

«لا یترکهن الناس أبداً: الطعن فی النسب والنیاحه علی المیت و الاستمطار بالنجوم» (۵).

و در بعضی دیگر از کتابها چنین نقل شده است:

۱- الفاطر / ۱۸.

۲- النجم / ۳۹.

۳- الزلزال / ۷ و ۸.

۴- مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۶۲.

۵- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۵.

ص: ۳۰۶

«أربع من الجاهلیة لن يدعها الناس: النیاحة والتعایر» (۱)

۲. در این روایات نوحه سرایی در کنار چند موضوع دیگر به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیت معرفی شده است، ولی در آنها از انجام این کار نهی نشده است. پس دلالت بر حرمت ندارند.

اگر کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیت دانسته، آیا همین در اثبات حرام بودن آن کافی نیست؟!

در پاسخ می‌گوییم: اگر ثابت شود هر کاری که از کارهای دوران جاهلیت شمرده می‌شود، در اسلام حرام شده، آنگاه ممکن بود بگوییم که این روایات نوحه‌سرایی را از کارهای دوران جاهلیت شمرده‌اند، پس حرام است.

اما در هیچ آیه و یا روایتی چنین مطالبی ثابت نشده است، بلکه کارهای دوران جاهلیت در اسلام احکام گوناگونی دارند. بعضی از کارها به عنوان کارهای دوران جاهلیت معرفی شده است و در اسلام حرام است، مانند ربا، خال کوبی، نکاح شغار (۲) و مانند آنها.

و بعضی از کارها در دوران جاهلیت رایج بوده است، و در اسلام نیز جایز است.

مانند: سعی میان صفا و مروه، بردن قربانی برای حج، عقیقه و چند امر دیگر.

بسیاری از محدثان و مفسران در شأن نزول آیه «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...» (۳) گفته‌اند: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: سعی میان صفا و مروه و بردن قربانی برای حج از کارها و شعائر جاهلیت است. و به همین جهت انجام آن را خوش نداشتند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و درباره حکم آن پرسیدند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و این عمل را از شعائر خداوند دانست (۴).

۱- صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲- نکاح شغار عبارت است از اینکه کسی دختر یا خواهرش را به ازدواج کسی درآورد، در مقابل اینکه او دختر یا خواهرش را به ازدواج او درآورد.

۳- البقرة / ۱۵۸.

۴- تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ زاد المسیر (ابن الجوزی)، ج ۱، ص ۱۴۷؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۹۲ و ۱۸۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۸۹؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۷۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۲، ص ۴۱۰-۴۱۱؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۴۴؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۸-۸۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۲۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۳۴.

ص: ۳۰۷

ابن دمیاطی می‌گوید: «ابوحنیفه گفته است: عقیقه از کارهای دوران جاهلیت است. همه می‌دانند که عقیقه در شریعت ابراهیم علیه السلام وجود داشته و این کار در دوران جاهلیت استمرار پیدا کرد، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد و مردم را به انجام آن امر نمود و ما اکنون به آن عمل می‌کنیم. و بعضی کارها مانند قربانی از کارهای دوران جاهلیت است و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند که در شریعت ابراهیم صلی الله علیه و آله نبوده است» (۱).

و بعضی از کارها در دوران جاهلیت رواج داشته و فقهای اهل سنت انجام آنها را مکروه دانسته‌اند. حنبلی در کتاب «فقه العبادات» می‌نویسد:

«یکره لطح رأس الصبی بعد الأضحیة، لأنه تنجیس له وهو من عمل الجاهلیة» (۲).

«آغشته نمودن سر بچه به خون قربانی کراهت دارد، زیرا موجب نجس شدن سر می‌شود و این کار از کارهای دوران جاهلیت است.»

و محیی الدین نووی می‌گوید: «آغشته کردن سر بچه به خون عقیقه مکروه است، زیرا عایشه روایت کرده است که در دوران جاهلیت مردم پنبه‌ای را آغشته به خون عقیقه می‌کردند و روی سر نوزاد می‌گذاشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم دستور داد که به جای خون، خلوق - نوعی عطر - را جایگزین کنند.» (۳) حصفکی می‌گوید: «کراهت دارد وقتی هلال ماه را دیدید به آن اشاره کنید، چون این کار از کارهای دوران جاهلیت است.» (۴)

۱- المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸.

۲- فقه العبادات حنبلی، ص ۴۹۳.

۳- المجموع، ج ۸، ص ۴۲۷.

۴- الدر المختار، ج ۲، ص ۴۳۳.

ص: ۳۰۸

بنابراین روشن می‌شود هیچ کاری از کارهای جاهلیت محکوم به حرمت نیست، مگر آنکه در شرع مقدس اسلام از آن نهی شده باشد. و در این روایات از نوحه‌سرایی به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیت یاد شده است ولی از آن نهی نشده است.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایات می‌فرماید: «ثلاثٌ من عمل الجاهلیَّة» یا «أربع من عمل الجاهلیَّة». بنابراین، موضوع، در این روایات خصوص این امور به گونه‌ای است که در دوران جاهلیت مرسوم بوده و اگر فرضاً بپذیریم که کلمه «لا- یترونها» دلالت بر حرمت یا کراهت دارد، یقیناً متعلق آن خصوص این امور است به گونه‌ای که در دوران جاهلیت مرسوم بوده است، از این رو دلالت بر حرمت یا کراهت هرگونه نوحه‌سرایی ندارد.

جالب است که اعلام فوت اشخاص در بعضی از روایات به عنوان یکی از کارهای دوران جاهلیت معرفی و از انجام آن نهی شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إياکم والنعی، فإنَّ النعی من عمل الجاهلیَّة» (۱)؛ از اعلام فوت اشخاص برحذر باشید، زیرا اعلام فوت از کارهای جاهلیت است.» و در اینجا اکثر فقهای اهل سنت به قرینه «من عمل الجاهلیَّة» حکم به حرمت یا کراهت اعلام فوت را اختصاص داده‌اند به اعلام فوت به گونه‌ای که در دوران جاهلیت مرسوم بوده است، و اعلام فوت به صورتهای دیگر را جایز می‌دانند.

محبی الدین نووی می‌گوید: «تنها اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جاهلیت نهی شده است. و احادیثی که ذکر کردیم، ثابت می‌کند که اعلام فوت اشخاص به کسانی که از فوت او اطلاع ندارند مکروه نیست، بلکه اگر منظور از اعلام فوت این باشد که جمعیت نماز گزار بیشتر شود، اعلام فوت مستحب است. تنها چیزی که کراهت دارد، این است که گروهی به میان مردم رفته، با ذکر آثار و افتخارات میت در حال چرخش باشند، این اعلام به گونه مرسوم در جاهلیت است.» (۲)

۱- الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۱۴؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲- المجموع، ج ۵، ص ۲۱۶.

ص: ۳۰۹

نووی در شرح صحیح مسلم نیز همین سخنان را تکرار کرده است. (۱) زکریا انصاری (۲)، محمد بن شریینی (۳)، ابن عابدین (۴)، البانی (۵)، ابن عبد الهادی (۶) و مناوی (۷) حکم به کراهت اعلام فوت را اختصاص داده‌اند به اعلام فوت به گونه‌ای که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است.

اکنون از فقهای اهل سنت امروزی می‌پرسیم: چه تفاوتی میان «نعی»؛ اعلام فوت، و «نوح»؛ نوحه سرایی، وجود دارد؟ چگونه شما کلمه «نعی» را در روایات نهی از اعلام فوت، به قرینه «من عمل الجاهلیة» حمل بر اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جاهلیت می‌کنید، ولی کلمه «نیاحه» و «نوح» را در این گروه از روایات به قرینه «من عمل الجاهلیة»، حمل بر خصوص نوحه سرایی دوران جاهلیت نمی‌کنید، بلکه می‌گویید: مراد از «نیاحه» و «نوح» هرگونه نوحه سرایی است؟!!

۴. از بعضی روایات استفاده می‌شود مراد از نوحه سرایی که از آن نهی شده، خصوص نوحه سرایی مشتمل بر دروغ است. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«أما نهی الناس عن النياحة وأن يندب الرجل بما ليس فيه. (۸)»

«ما مردم را فقط از نوحه سرایی و یادآوری مرد به آنچه در او نیست، نهی کرده‌ایم.»

بنابراین نتیجه می‌گیریم که این گروه از روایات دلالت بر حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق ندارد، زیرا:

۱- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۷، ص ۲۱.

۲- فتح الوهاب، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۵۷.

۴- حاشیه رد المختار، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵- أحكام الجنائز، ص ۳۲.

۶- حاشیه السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۲۶.

۷- فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۲۰.

۸- الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۲۵.

ص: ۳۱۰

اولاً: استقامت متن ندارد.

ثانیاً: در آنها نهی از نوحه‌سرایی نشده است، بلکه فقط به عنوان کاری باقیمانده از دوران جاهلیت معرفی شده است.

ثالثاً: به قرینه «من عمل الجاهلیه» این روایات فقط شامل نوحه‌سرایی به گونه مرسوم در دوران جاهلیت می‌شود.

رابعاً: به قرینه بعضی روایات، حمل می‌شوند بر نوحه‌سرایی که مشتمل بر دروغ باشد.

پاسخ گروه سوم

در گروه سوم از روایات، سه روایت نقل شد. تمام این سه روایت قابل نقد و پاسخ هستند:

۱. موضوع تمام این روایات زنان نوحه‌خوان است. و اگر فرض کنیم سند این روایات هیچ مشکلی ندارد و دلالت آنها نیز کامل

است و از آنها حرمت نوحه‌سرایی استفاده می‌شود، فقط شامل زنان نوحه‌خوان می‌گردد و شامل مردان نوحه‌خوان نمی‌شود. در

حالی که فقهای اهل سنت این روایات را دلیل بر حرام بودن مطلق نوحه‌سرایی برای زنان و مردان ذکر کرده‌اند!

۲. روایت «لعن رسول الله صلی الله علیه و آله النائحه والمستمعه» از طریق ابوسعید خدری و ابن عمر و ابن عباس و ابوهریره نقل شده

است و تمام این سندها ضعیف‌اند.

محمد ناصر البانی درباره این حدیث می‌گوید: «در صحیح مسلم روایت شده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله زنان نوحه‌خوان و کسانی را که نوحه‌های آنان را می‌شنوند، نفرین کرده است. این حدیث ضعیف است و

آن را به صحیح مسلم نسبت داده‌اند. البته نمی‌دانم به چه جهت این حدیث به صحیح مسلم نسبت داده شده است.

این حدیث از طریق ابو سعید خدری و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره روایت شده است.

ص: ۳۱۱

اما حدیث ابوسعید: این حدیث را محمد بن حسن بن عطیه از پدرش و او از جدش روایت کرده است. ابو داود و بیهقی و احمد این حدیث را با این سند نقل کرده‌اند. ولی این سند ضعیف است؛ زیرا زنجیره‌ای از راویان ضعیف در سند آن وجود دارد همچون عطیه عوفی، پسر و نوه‌اش.

و اما حدیث ابن عمر: این حدیث را بقیه بن ولید از ابو عائذ (عفیر بن معدان) از ابو رباح روایت می‌کند که نزد ابن عمر بود و او چنین گفت.

در پرتو شریعت ؛ ؛ ص ۳۱۱

ن حدیث را بیهقی نقل می‌کند. وعفیر بن معدان جداً ضعیف است.

طبرانی نیز در کتاب «المعجم الکبیر» از طریق ابن عمر این حدیث را نقل کرده است- چنانکه در مجمع الزوائد هست- و گفته است: در سند این حدیث، حسن بن عطیه ضعیف است.

در چند سطر قبل عرض کردیم که حسن بن عطیه همین حدیث را از طریق پدرش از ابو سعید روایت کرده است؛ معلوم می‌شود حسن بن عطیه این حدیث را یک مرتبه از پدرش از ابو سعید روایت کرده و یک مرتبه از ابن عمر. و این دلالت بر ضعف او دارد. و اما حدیث ابن عباس: این حدیث را بزار و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر نقل کرده‌اند. در سند این حدیث مصباح ابو عبدالله وجود دارد و هیشمی گفته: من ندیده‌ام کسی از او در کتابهای رجالی یاد کند.

و اما حدیث ابو هریره: این حدیث را عمر بن یزید مدائنی روایت کرده و گفته است: (حسن بن ابی حسن سری از ابوهریره روایت کرده است. ابن عدی این حدیث را ذکر می‌کند و می‌گوید: این حدیث به یاد من نمی‌آید و عمر بن یزید کسی است که حدیثش نزد علما قابل پذیرش نیست.) (۱) ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب تهذیب التهذیب (۲) و تلخیص الحبیر (۳) به ضعیف

۱- إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳- تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۶۰.

ص: ۳۱۲

بودن سند این روایت تصریح کرده است.

بنابر این، استدلال به این روایت برای اثبات حرمت نوحه‌سرایی به‌طور مطلق، مخدوش و مردود است.

۳. روایت ابو مالک اشعری: «النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتَبِ ...» با روایاتی که در باره جواز نوحه‌خوانی زنان ذکر می‌شود، تعارض دارد، لذا حمل می‌شود بر نوحه‌خوانی بگونه‌ای که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است، و یا نوحه‌ای که مشتمل بر دروغ و همراه با گناه باشد.

۴. روایت امّ عطیه نیز ادعای فقهای اهل سنت را ثابت نمی‌کند؛ زیرا روایاتی که در خصوص بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان وارد شده، سه گروه‌اند:

در بعضی از روایات تصریح شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان تعهد گرفت نوحه‌سرایی را ترک کنند. این روایات مطلق است و هرگونه نوحه‌سرایی زنان را شامل می‌شود.

امّ عطیه می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام بیعت کردن زنان با او، از ما تعهد گرفت تا نوحه‌سرایی نکنیم.» (۱) و انس بن مالک می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام بیعت، از زنان تعهد گرفت تا نوحه‌سرایی نکنند. زنان گفتند: ای رسول خدا! زنانی در زمان جاهلیت با ما در نوحه‌سرایی برای عزیزانمان کمک و همراهی کردند، آیا اجازه می‌دهید که ما نیز آنان را در این جهت کمک و همراهی کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در اسلام کمک و همراهی در نوحه‌سرایی وجود ندارد.» (۲)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان اجازه نوحه‌سرایی پس از بیعت را داده است.

۱- مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۵؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۶؛ السنن الكبرى البيهقي، ج ۴، ص ۶۲؛ مسند ابن راهويه، ج ۵، ص ۲۱۴؛ السنن الكبرى النسائي، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲- سنن النسائي، ج ۴، ص ۱۶؛ السنن الكبرى البيهقي، ج ۴، ص ۶۲؛ المصنّف الصنعاني، ج ۶، ص ۸.

ص: ۳۱۳

عبد بن حمید از ضحاک نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان تعهد گرفت تا نوحه سرایی نکنند، یکی از آنها گفت: ما ناچار به نوحه سرایی هستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان کنتنّ لآبد فاعلات فلا تخمشن وجهاً، ولا تخرقن ثوباً، ولا تحلقن شعراً، ولا تدعون بالویل، ولا تقلن هجرأ، ولا تقلن إلاحقاً. (۱)»
 «اگر از انجام نوحه سرایی چاره ای ندارید، پس صورتهای خود را خراش ندهید و جامه خود را پاره نکنید و موهای خود را نتراشید و نفرین ننمایید و سخنان زشت بر زبان نرانید و چیزی جز سخن حق نگویید.»

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان تعهد می گیرد نوحه سرایی زمان جاهلیت را ترک کنند. این روایات مقید است و فقط نوحه سرایی دوران جاهلیت را ممنوع کرده است.

عبد بن حمید و ابن منذر از عکرمه روایت کرده اند: آیه شریفه «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ ... وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» نازل شد و مراد از نافرمانی نکردن در معروف، دو چیز بود: یکی این که زنان با مردان نامحرم در یک مکان خلوت نکنند و دیگر این که نوحه را به صورتی که در دوران جاهلیت انجام می گرفت، ترک کنند. (۲) تنها راه جمع میان این روایات این است که بگوییم اطلاق گروه اول و اطلاق گروه دوم به وسیله گروه سوم تقیید می خورد و نتیجه می گیریم که اگر نوحه سرایی زنان از قبیل نوحه سرایی دوران جاهلیت باشد (همراه با سخنان زشت و دروغ، به صورت متقابل و همراه با گناه باشد) حرام است. و اگر نوحه سرایی آنان از این قبیل نباشد جایز است.

و این همان فتوایی است که بعضی از فقهای مالکیه و اکثر فقهای شیعه صادر کرده اند.

۱- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۱۱.

۲- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۱۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۹۰.

ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی

اکثر فقهای شیعه نوحه سرایی در عزاداریها را برای مردان و زنان در صورتی که همراه با مفسده‌ای نباشد، جایز می‌دانند.

دلیل ما بر جواز نوحه سرایی این است:

اولاً: هیچ آیه و روایتی که دلالت بر ممنوعیت نوحه سرایی داشته باشد وجود ندارد. و تمام روایاتی که فقهای اهل سنت به آن استدلال کرده‌اند مخدوش است.

ثانیاً: نقل شده است: واثله بن اسقع و ابو وائل از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به نوحه سرایی گوش می‌کردند و گریه می‌نمودند. (۱) ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام، پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله این گونه نوحه سرایی کرد: «یا ابتاه، أجب رباً دعاه، یا ابتاه من جنّة الفردوس مأواه؛ ای پدر! تو دعوت پروردگارت را اجابت نمودی. پدر جان! اینک، بهشت فردوس جایگاه توست.» (۲) رابعاً: نقل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، ابوبکر کنار جسد مبارکش نشست و لبهایش را میان دو چشمان آن حضرت و دستهایش را بر روی شقیقه‌های او گذاشت و گفت: «وا نبیاه، واخلیلاه، واصفیاه؛ ای پیامبر خدا! ای خلیل خدا! ای صفی خدا!». (۳) بعضی از دانشمندان اهل سنت - مانند: بدرالدین عینی و کرمانی - با رعایت انصاف تصریح کرده‌اند که نوحه سرایی حضرت زهرا علیها السلام و ابوبکر دلیل روشنی است بر اینکه اگر نوحه سرایی از نوع مرسوم در دوران جاهلیت نباشد (همراه با دروغ و سیلی زدن به صورت و سایر مفاسد نباشد) جایز است. (۴)

۱- الشرح الکبیر ابن قدامه، ج ۲، ص ۴۳.

۲- همان و المغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۴۱۱.

۳- تیسیر العزیر الحمید، ص ۴۵۶.

۴- عمده القاری، ج ۱۸، ص ۷۵؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱.

ص: ۳۱۵

و بعضی دیگر- مانند شوکانی- با کمال بی‌انصافی گفته‌اند: نوحه‌سرایی حضرت زهرا علیه السلام و ابوبکر دلیلی برای جواز نوحه‌سرایی نیست، بلکه توجیه صدور این عمل از آنان این است که آنان هنگامی این عمل را انجام داده‌اند که هنوز روایات نهی از نوحه‌سرایی به آنان نرسیده بود. (۱) از شوکانی باید پرسید: چگونه ممکن است روایاتی که در ظاهر بعضی از آنها هنگام بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده، به اشخاصی مانند حضرت زهرا علیها السلام و ابوبکر نرسیده باشد؟!

۲. طعام خوردن در عزاداریها

نظر تمام فقهای شیعه این است که اهل مصیبت به شرکت کنندگان در عزا و خوردن شرکت کنندگان در خانه صاحب عزا استحباب ندارد، بلکه بسیاری از آنها این عمل را مکروه می‌دانند (۲)؛ به دلیل فرمایش امام صادق علیه السلام «الأكل عند أهل المصيبة من عمل الجاهلیة؛ غذا خوردن نزد اهل مصیبت از کارهای دوران جاهلیت است.»

فقهای اهل سنت نیز در این جهت با فقهای شیعه توافق دارند. (۳) و برعکس طعام دادن به صاحب عزا و اهل مصیبت تا سه روز استحباب دارد، به این دلیل که وقتی جعفر بن ابیطالب کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام- و در روایتی به زنان- دستور داد تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا ببرد. (۴) لذا شایسته است مبلغان محترم این موضوع را در سخنرانیها تذکر دهند و مردم

۱- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۲- جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۶۶؛ مجمع الفائده، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳- مواهب الجلیل، ج ۳، ص ۳۷؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۴۸؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۵۰۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۸۸-۸۸۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۵.

ص: ۳۱۶

را نسبت به این مطلب آگاه سازند. البتّه انجام آن شرعاً ممنوع نیست، ولی از آنجا که این عمل استحباب ندارد، شایسته است مردم را به انجام کارهایی که دارای ثواب برای خود و میت است، تشویق نمایند.

۳. برپایی مراسم عزا

تعزیه- یعنی تسلیت گفتن و دل‌داری دادن اهل مصیبت و دعا برای میت با حضور در خانه و مکان عزاداری- به اتفاق تمام مسلمانان، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و استحباب دارد. و شیعیان همواره این سنت را در طول تاریخ پاس داشته‌اند. روایات استحباب برگزاری مراسم عزا بسیار فراوان است و نیازی به ذکر نیست؛ کافی است به کتابهای فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت مراجعه شود. (۱)

۱- الکافی الحلبي، ص ۲۴۰؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۱؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۳۶؛ المعتمر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۲۳؛ جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۴۵؛ العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹۵.

ص: ۳۱۷

۱۷. گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

شبهه

یکی دیگر از دستاویزهای وهابیان برای تخریب چهره شیعیان، گریه و عزاداری پیروان اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام و یاران او در عاشوراست.

آنان در تبلیغات خویش، حقیقت سوگواری و عزاداری در تاسوعا و عاشورای حسینی را واژگون و به صورتی انحرافی بازگو می‌کنند و شیعه را متهم به انجام کارهای نامشروع در ایام محرم می‌کنند.

ابن تیمیّه می‌گوید:

«شیطان به سبب شهادت حسین بن علی علیه السلام دو بدعت را در میان مردم ایجاد کرد:

یکی بدعت اندوه و نوحه‌سرایی در روز عاشوراست. در این روز مردم به سر و صورت می‌زنند، نعره و فریاد می‌کنند، گریه می‌کنند، تشنگی را تحمل می‌کنند، مرثیه‌خوانی می‌کنند و در اشعار خود به بزرگان صدر اسلام ناسزا می‌گویند و آنان را نفرین می‌کنند و کسانی را که در شهادت حسین علیه السلام بی‌تقصیر بوده‌اند، با کسانی که تقصیر داشته‌اند، یکی کرده، حتی صحابه و تابعین را دشنام می‌دهند؛ آنان حکایت‌هایی را بازگو می‌کنند که بسیاری از آنها دروغ است. و مقصود کسانی که این کارها را ترویج می‌کنند، ایجاد اختلاف و تفرقه میان امت اسلامی است. این کارها به اتفاق مسلمانان نه واجب است و نه مستحب؛ بلکه برگزاری مراسم ناله و فغان و نوحه‌سرایی برای مصیبت‌های گذشته، از بزرگترین اموری است که خداوند و پیامبرش آن را حرام کرده‌اند. و بدعت اظهار

ص: ۳۱۸

خوشحالی و سرور نیز چنین است. (۱)»

امروزه وهابیون در راستای ترویج افکار و عقاید بی‌اساس ابن تیمیّه و با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، حقیقت سوگواری و عزاداری در عاشورای حسینی را با ارائه گزارشهایی از بعضی کارهای ناپسندی که توسط بعضی افراد جاهل و در بعضی از مناطق انجام می‌گیرد، وارونه معرفی می‌کنند و اهل سنت را به فاصله گرفتن از شیعیان تحریک می‌نمایند.

پاسخ شبهه

اشاره

برای پاسخ به پرسشها و شبهاتی که درباره سوگواری در عاشورای حسینی مطرح می‌شود و در راستای معرفی حقیقت سوگواری شیعیان در عاشورا و زدودن اتهامهای بی‌اساس، لازم است در محور سه موضوع بحث شود:

۱. شهادت امام حسین علیه السلام چه امتیازی دارد که شیعیان همه ساله به مدت ده روز به طور گسترده برای او عزاداری می‌کنند؟
 ۲. اهداف شیعیان از برگزاری مراسم عزاداری به صورت گسترده برای امام حسین علیه السلام و یارانش چیست؟ و آیا این اهداف مورد تأیید قرآن و سنت نبوی است؟
 ۳. شیعیان در سوگواری امام حسین علیه السلام از چه شیوه‌هایی استفاده می‌کنند؟ آیا تمام کارهایی که شیعیان به عنوان مراسم عزاداری انجام می‌دهند مطابق با شریعت اسلام است؟
- پاسخ به این سه پرسش، پاسخی جامع به اشخاصی معاند مانند: ابن تیمیّه، و راهنمایی برای برادران اهل سنت خواهد بود.

الف) امام حسین علیه السلام و امتیازات شهادت او به روایت اهل سنت

برای شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت امتیازاتی

ص: ۳۱۹

ذکر شده که برای هیچ شخصیتی ذکر نشده است؛ اکنون ما به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. گریه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام

از نصره‌الآزدیه با سند صحیح نقل شده است:

«لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بَنَ عَلِيٍّ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا. (۱)»

«وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، آسمان خون بارید.»

و ابن عساکر از قزوه بن خالد نقل کرده است:

«ما بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيَّ أَحَدًا إِلَّا عَلَيَّ يَحْيَى بَنَ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بَنِ عَلِيٍّ، وَحَمَرَتْهَا بِكَأْوْهَا. (۲)»

«آسمان فقط بر مرگ دو نفر گریه کرده است: ۱. یحیی فرزند زکریا. ۲. حسین بن علی علیه السلام. و گریه آسمان، قرمزی آن است.»

و در روایات گوناگونی نقل شده است:

«لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بَنَ عَلِيٍّ أَحْمَرَتِ آفَاقُ السَّمَاءِ. (۳)»

«هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، افق‌های آسمان قرمز شد.»

۲. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادت حسین علیه السلام

در روایات گوناگون و با سندهای بسیار قوی نقل شده است که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام به دست مردم را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد و آن حضرت بر او گریه کرد.

۱- الثقات ابن حبان، ج ۴، ص ۳۲۹؛ ج ۵، ص ۴۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳، ص ۳۱۲.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۲۱۷. ر. ک: الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۳- الدر المنثور ج ۶، ص ۳۱؛ الصواعق المحرقة ج ۲، ص ۵۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴، ص ۲۲۷.

ص: ۳۲۰

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«دخلتُ على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم وإذا عيناه تذرطان.

قلت: يا نبي الله! أغضبك أحدٌ، ما شأن عينيك تفيضان؟

قال: بل قام من عندي جبرئيل عليه السلام قبل، فحدّثني: أن الحسين يقتل بشطّ الفرات.

قال: فقال: هل لك أن أشمّك من تربته؟ قلت: نعم.

قال: فمدّ يده، فقبض قبضته من تراب، فاعطانيها، فلم أملك عيني أن فاضتا. (۱)»

«روزی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، چشمان مبارکش پر از اشک بود. عرض کردم:

ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمان شما اشک آلود است؟

فرمود: آری! جبرئیل به نزد من آمد و گفت: حسین در شطّ فرات کشته می‌شود. آیا دوست داری تربتش را استشمام کنی؟ گفتم:

آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل دستش را دراز کرد و مقداری خاک را گرفت و به من داد. از آن وقت از چشمانم

بی‌اختیار اشک می‌آید.»

هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» پس از نقل این حدیث، می‌گوید:

«این حدیث را احمد و ابو یعلی و بزار و طبرانی روایت کرده‌اند و راویان آن ثقه هستند. (۲)»

روایات گوناگونی با سندهای مختلف و معتبر با همین مضمون در کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است. (۳)

۱- مسند أحمد ج ۱، ص ۸۵؛ المصنّف (ابن أبي شيبة)، ج ۸، ص ۶۳۲؛ مسند أبي يعلى، ج ۱، ص ۲۹۸؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص

۱۰۶؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۶۵۵؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تهذيب الكمال، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۳- مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۹۴؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۰۷؛ كنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۳؛ أعلام النبوة المأوردی، ص ۱۵۳.

ص: ۳۲۱

۳. گریه ام سلمه بر حسین علیه السلام

سلمی می گوید:

«به خدمت ام سلمه رسیدم در حالی که گریه می کرد. عرض کردم: چرا گریه می کنی؟»

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در عالم خواب دیدم که سر و محاسن مبارکش خاک آلود است، از آن حضرت

پرسیدم: تو را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: پیش از این شاهد کشته شدن حسین بودم. (۱)

۴. خاکی که در شهادت حسین علیه السلام خون شد

ام سلمه می گوید:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتی از خاک قرمز به من داد و فرمود: این خاک مقداری از خاکی است که حسین در

آنجا به شهادت می رسد. هر گاه این خاک تبدیل به خون شد، بدان که حسین کشته شده است. این خاک را من در داخل شیشه‌ای

کوچک گذاشتم، و در روز شهادت حسین علیه السلام دیدم آن خاک تبدیل به خون شده است. (۲) ۵. شهادت حسین علیه السلام

آزمایش عمومی

خالد بن عرفطه در روز شهادت امام حسین علیه السلام به عماره بن یحیی بن خالد می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

شنیدم که می فرماید:

«شما امت من به زودی درباره رفتار خویش با اهل بیت من آزموده خواهید شد. (۳)»

همیشی این روایت را نقل می کند و می گوید:

«طبرانی و بزار این روایت را نقل کرده‌اند. و راویانی که در سند طبرانی وجود دارند،

۱- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۷؛ التاریخ الکبیر (البخاری)، ج ۳، ص ۳۲۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج

۱۴، ص ۲۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۸، ص ۲۱۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹، اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲؛ سیر أعلام

النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۵.

۳- المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

ص: ۳۲۲

غیر از عماره، راویان صحیح هستند و ابن حبان عماره را ثقه می‌داند. (۱)»

۶- گریه جنّ بر امام حسین علیه السلام

امّ سلمه می‌گوید: «شنیدم که جنّ بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می‌کنند. (۲)»

و هیشمی راویان این حدیث را صحیح می‌داند (۳).

و ابن کثیر نیز می‌گوید: «این روایت صحیح است» (۴).

و شگفتا از کسی مانند ابن کثیر که با وجود این همه روایتهای صحیح الاسناد در کتابهای معتبر اهل سنت با کمال بی‌انصافی می‌گوید:

«ظاهراً این روایات از روایتهای بی‌اساس شیعه است. آنان این روایات دروغین را ساخته‌اند تا موضوع شهادت حسین علیه السلام را

بزرگ کنند. و شکی نیست که شهادت حسین علیه السلام یک مسئله بزرگی است، ولی هیچ یک از این قضایایی که آنها به دروغ

ساخته‌اند واقع نشده است؛ زیرا وقایع مهمتری قبل از شهادت حسین علیه السلام رخ داده است- مانند شهادت پدرش علی علیه

السلام و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ...- ولی هیچ یک از این قضایا اتفاق نیفتاده است (۵)»

اکنون از ابن کثیر می‌پرسیم:

آیا شایسته است روایاتی را که با سندهای صحیح در کتابهای معتبر اهل سنت از اشخاصی مانند طبرانی نقل می‌شود و کسانی مانند

هیشمی بر آنها مهر تأیید می‌زنند، روایاتی ساختگی و دروغین شمرده شود؟!!

شما چگونه شهادت حسین بن علی علیه السلام را با آن همه ظلم و ستمی که بر او و اهل

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴.

۲- المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۹، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ الأصابة ۲: ۷۲.

۳- مجمع الزوائد ۹: ۱۹۹.

۴- البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۵۹.

۵- همان.

ص: ۳۲۳

بیت او روا داشتند، با شهادت علی علیه السلام و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش ابراهیم مقایسه می‌کنید؟ سخن در عظمت و بزرگی اشخاص نیست، بلکه سخن در عظمت و چگونگی شهادت است.

از ابن کثیر- مفسر بزرگ قرآن کریم- شگفت که چشمان خود را بر روی واقعتهای موجود ببندد و بدون ارائه یک دلیل منطقی روایاتی را که توسط بزرگان از محدثین اهل سنت با سندهای معتبر نقل شده، با یک کلمه «ظاهراً» مردود بداند.

روایات دیگری نیز در خصوص امتیازات شهادت حسین بن علی علیه السلام در کتابهای اهل سنت وجود دارد که ما به خاطر ضعیف بودن سندهای آنها نقل نکردیم. البته بسیاری از آن روایات با سندهای معتبری در کتابهای ما شیعیان نقل شده است.

بنابر این نتیجه می‌گیریم که شهادت حسین بن علی علیه السلام مصیبت بزرگی در نزد خدا و پیامبرش است. ابن عباس می‌گوید: «مصیبه عظیمه عند الله نحسبها (۱)» مصیبت شهادت حسین بن علی علیه السلام را مصیبتی بزرگ در نزد خداوند متعال می‌دانیم.

ویژگیهایی که برای شهادت حسین بن علی علیه السلام ذکر شد، برای هیچ‌یک از اولیای الهی ذکر نشده است. و این پاسخی است به کسانی که شیعه را متهم به بزرگ‌نمایی شهادت حسین بن علی علیه السلام می‌کنند. شهادت حسین بن علی علیه السلام در نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اهل بیت و صحابه پیامبر و حتی زمین و آسمان بزرگ است و نیازی به بزرگ‌نمایی ندارد.

ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام

اهدافی که شیعیان در برپایی عزاداری حسین بن علی علیهما السلام دنبال می‌کنند، اهدافی بسیار مقدس و مطابق با سنت نبوی است. و اکنون به چند نمونه از این اهداف اشاره می‌کنیم:

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۰.

ص: ۳۲۴

۱. نهی از منکرات

هر انسانی که به بررسی تاریخ قیام عاشورا پردازد، درمی‌یابد که آنچه یزید بن معاویه و یارانش با امام حسین علیه السلام و یارانش انجام دادند، چیزی جز منکرات و فساد نبود. آنان حرمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را هتک کردند، ظلم و ستم درباره آنان را به نهایت رسانیدند، شخصیتهای محترم و مسلمان را با بدترین شیوه شهید کردند و از اذیت و آزار فرزندان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریغ نکردند.

اینها منکراتی است که همواره در جوامع بشری توسط عده‌ای ممکن است انجام بگیرد؛ چنانکه اکنون شاهد بی‌حرمتی به پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی کشورها هستیم.

نهی از چنین منکراتی در همه عصرها بر همه مسلمانان واجب و لازم است، و پایین‌ترین مرتبه نهی از منکر، آن است که اشخاص نسبت به آن منکر انزجار قلبی داشته، این انزجار را با انجام کاری ابراز نمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الأيمان. (۱)»

«اگر کسی از شما شاهد انجام منکر بود، باید اگر ممکن است با دست آن منکر را تغییر دهد و اگر توان آن را ندارد با زبانش، و اگر آن هم ممکن نبود با قلبش. و این پایین‌ترین مرتبه ایمان است.»

شیعه با برپائی مراسم عزاداری حسین بن علی علیه السلام یادآور منکراتی می‌شود که در آن زمان انجام شد و اکنون نیز دیگران انجام می‌دهند، و در این مراسم با تشکیل مراسم سخنرانی و نوحه‌سرایی و گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام انزجار قلبی خویش را نسبت به این منکرات اعلان می‌دارد و سخنرانان با زبان خویش دیگران را از

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۰؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۰؛ السنن الکبری البیهقی، ج ۶، ص ۹۵.

ص: ۳۲۵

انجام این منکرات نهی می‌کنند.

از برادران اهل سنت می‌پرسیم: آیا اگر این کار توسط تمام مسلمانان انجام می‌گرفت و مردم دنیا متوجه احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او در نزد مسلمانان می‌شدند، اکنون شاهد بی‌احترامی به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بودیم؟

آیا چنین کاری نمی‌توانست نقطه عطف و زاویه‌ای برای ایجاد انسجام اسلامی باشد؟ چرا بعضی معاندان- مانند ابن تیمیّه- از برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام به عنوان نقطه افتراق و مرکز اختلاف میان مسلمانان یاد می‌کنند؟! آیا نهی از منکر بر همه مسلمانان واجب نیست؟ آیا آنچه یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام انجام داد، منکر نبود؟ آیا در اسلام برای ابراز انزجار قلبی نسبت به منکرات، مسیر مشخصی تعیین نشده است؟ و آیا منصفانه است تعدادی از مسلمانان که به شیوه‌ای مخصوص اظهار نفرت نسبت به منکرات می‌کنند، متهم به بدعت شوند؟

۲. عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان

برگزاری مراسم عاشورا به هدف عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان انجام می‌گیرد؛ زیرا فتنه و توطئه توسط دشمنان اسلام در هر زمانی با شیوه مخصوص به آن زمان طراحی می‌شود و دشمنان با اغفال مسلمانان به اسلام ضربه می‌زنند. در آن زمان عده‌ای با طرح خارجی بودن امام حسین علیه السلام و یارانش مسلمانان را فریب دادند و در این زمان با طرح رافضی بودن شیعیان، در صدد فریب مسلمانان‌اند.

۳. احیای مکتب جهاد و دفاع

در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام آموزه‌های عاشورا به مسلمانان یادآوری می‌شود. درس ایثار و فداکاری، درس شهادت و شهامت، درس آزادی و سربلندی،

ص: ۳۲۶

درسهایی هستند که در عزاداری حسین بن علی علیه السلام به مسلمانان تعلیم داده می‌شود. و نتیجه آن را در عرصه‌های مختلف جهاد و فداکاری شاهد هستیم.

همه مسلمانان جهان شاهد بودند که تعدادی از جوانان سلحشور مکتب عاشورا در جنوب لبنان با تمسک به امام حسین علیه السلام و یارانش در مقابل صهیونیسم و دشمن همه مسلمانان، با سربلندی تمام پیروز شدند و به تمام مسلمانان عزت بخشیدند. از برادران اهل سنت می‌پرسیم: آیا کسانی که با برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام و یادآوری این واقعه عظیم و مصیبت بزرگ، درس عدالتخواهی، شهادت، شهامت، آزادی و سربلندی را تکرار می‌کنند، شایسته اتهاماتی مانند کفر و بدعت و شرک‌اند؟!

۴. اظهار محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام

یکی دیگر از اهداف شیعیان از برگزاری با شکوه مراسم عاشورا اظهار محبت و مودت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان اوست.

شکی نیست که در این مصیبت بزرگ، پیش از هر کسی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام عزادار و مصیبت دیده‌اند و اظهار عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نمونه‌ای بارز از اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام است.

البته این اظهار محبت نباید آلوده به کارهای نامشروع و بی اساس شود.

ج) شیوه‌های عزاداری و آسیب‌شناسی آنها

شکی نیست که عزاداری در سوگ اولیای خدا و بخصوص امام حسین علیه السلام، همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه علیهما السلام و گامی بزرگ برای تحقق اهداف مقدسی است که ذکر کردیم.

و شکی نیست که اقوام و ملت‌ها در برگزاری مراسم عزاداری شیوه‌های مخصوصی دارند. و در اسلام شیوه بخصوصی برای عزاداری تعیین نشده است. اگر چه از

ص: ۳۲۷

برگزاری مراسم عزاداری به شیوه دوران جاهلیت نهی شده است.

با این وجود باید مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به گونه‌ای باشد که موجب وهن دین و سوء استفاده دشمنان اسلام نگردد. متأسفانه در سالهای اخیر شاهد انجام کارهایی در عزاداری امام حسین علیه السلام توسط بعضی از مردم هستیم که به طور قطع آسیب جدی به چهره حقیقی عزاداری عاشورا زده، راه را برای تبلیغات مسموم دشمنان اهل بیت علیهم السلام هموار ساخته است. از این رو لازم است کارهایی که در عزاداری امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اولیای الهی انجام می‌گیرد، گفته شود و آسیب‌شناسی گردد.

۱. پوشیدن لباس سیاه

لباس یا پارچه سیاه در بعضی جوامع بشری سمبل اظهار غم و اندوه و عزا می‌باشد. پوشیدن لباس سیاه- غیر از عمامه و عبا و کفش- در نماز مکروه دانسته شده است. و در هیچ آیه و روایتی- نه از طریق شیعه و نه از طریق اهل سنت- از پوشیدن لباس سیاه در مراسم عزاداری نهی نشده است، چنانکه در هیچ روایتی به پوشیدن لباس سیاه در این مراسم امر نشده است. بنابر این پوشیدن لباس سیاه در مراسم عزاداریها به عنوان سمبل اظهار غم و اندوه جایز است.

۲. گریه کردن

در پاسخ یکی از شبهات گذشته، روشن شد که هیچ دلیلی از قرآن و روایات بر ممانعت اسلام از گریه کردن در مصائب وجود ندارد و تمام روایاتی که در این خصوص مورد استناد قرار گرفته بود، مخدوش و ناکافی است. بلکه سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین ثابت می‌کند که گریه کردن بر مصیبتی، بهترین راه ابراز محبت و همدردی با عزاداران است.

ص: ۳۲۸

۳. نوحه سرایی

نوحه سرایی- به معنای ذکر مصائب و بیان خوبیهای میت برای تحریک احساسات مردم در قالب شعر و یا نثر- تا زمانی که آلوده به دروغ، غلو و مطالب ذلت‌آمیز نشده باشد، حرکتی در راستای برگزاری بهتر مراسم عزاداری است و همانطور که قبلاً گفته شد، هیچ دلیل و برهانی بر حرمت و یا کراهت آن وجود ندارد، بلکه مطابق با سیره صحابه و تابعین است. و تمام روایاتی که پیروان ابن تیمیّه برای اثبات حرمت نوحه سرایی ذکر کردند، به صورت علمی مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

از این رو اعلام می‌کنیم که طرح مسائل غلوآمیز- مانند حسین اللّهی شدن! زینب اللّهی شدن و ...- و دروغ- مانند دادن آمارهای غلط درباره لشکر ابن زیاد- و مطالب ذلت‌بار- مانند تعبیرهایی همچون زینب مضطر، خواهش امام حسین علیه السلام از دشمن و ...- مورد تأیید مراجع عظام تقلید و مذهب شیعه نیست؛ بلکه بسیاری از مراجع تقلید شیعه نسبت به انجام این اعمال هشدار داده، اعلان انزجار کرده‌اند.

۴. روضه‌خوانی

روضه‌خوانی- یعنی ذکر وقایع عاشورا و مصائب اهل بیت علیهم السلام نیز تا زمانی که آلوده به دروغ نشده و آنچه در مقاتل وجود دارد، بدون کم و زیاد شدن برای مردم نقل شود، چیزی جز پرده‌برداری از ظلمهای ظالمان نیست.

۵. سینه‌زنی و زنجیرزنی

سینه‌زنی و زنجیرزنی نیز یکی از شیوه‌های عزاداری است که در اسلام از آن نهی نشده است. و دیده نشده که کسی از اهل سنت در این زمینه اشکال و شبهه‌ای داشته باشد.

آری! شایسته است زنجیرهایی که استفاده از آن موجب ضرر به بدن و خونریزی

ص: ۳۲۹

می‌گردد، مورد استفاده قرار نگیرد.

۶. طبل زدن و استفاده از آلات موسیقی

یقیناً استفاده از طبل در حدی که موجب برقراری نظم در سینه‌زنی و زنجیرزنی شود، در اسلام نهی نشده است. ولی اگر استفاده از طبل بگونه‌ای باشد که حالت لهو و غنا داشته باشد، طبق نظر فقهای اسلام ممنوع است. و به کارگیری آلات موسیقی نیز از دیدگاه فقهای شیعه ممنوع است.

۷. قمه زنی

قمه زنی (زدن شمشیر به سر و شکافتن پیشانی) یکی از کارهایی است که امروزه موجب وهن مذهب شیعه شده و تصویر بسیار زشتی را از شیعه نمایان ساخته است.

بسیاری از فقهای شیعه به دلیل اینکه قمه‌زنی، وهن به مذهب شیعه است و یا موجب ضرر رسانیدن به خود می‌باشد، آن را جایز نمی‌دانند.

بنابر این معرفی این عمل توسط وهابیون به عنوان نماد عزاداری شیعیان، توطئه‌ای برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.

۸. لعن قاتلان امام حسین علیه السلام

لعن و نفرین کسانی که در شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش شرکت داشتند، یکی از کارهای پسندیده‌ای است که در عزاداریهای امام حسین علیه السلام انجام می‌گیرد. و این کار به پیروی از خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

بسیاری از اندیشمندان بزرگ اهل سنت نیز لعن و نفرین بر یزید بن معاویه و همراهانش را جایز دانسته‌اند.

از علامه تفتازانی نقل شده است:

«الحق أن رضی یزید بقتل الحسین وإهانتة أهل البيت ممّا تواتر معناه، وإن

ص: ۳۳۰

كان تفاصيله آحاداً، فنحن لا نتوقف في شأنه، بل في إيمانه، لعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه. (۱)»

«رضایت دادن یزید به کشته شدن حسین علیه السلام و نیز اهانت کردن او نسبت به اهل بیت علیهم السلام امری شایع و متواتر است؛ اگر چه بعضی از مطالب ریزی که در این باره نقل شده، متواتر نیست. لذا ما شکی در بی‌حرمتی و بی‌ایمانی او نداریم. لعنت خدا بر او و یاران و همراهانش باد.»

عبدالله پسر امام احمد بن حنبل از پدرش پرسید: آیا لعن و نفرین کردن یزید جایز است؟

احمد بن حنبل گفت: چگونه کسی را که خداوند متعال او را لعن و نفرین کرده است لعن و نفرین نکنیم؟!

عبدالله گفت: من تمام قرآن را خوانده‌ام ولی از لعن یزید چیزی در قرآن ندیدم.

احمد بن حنبل گفت: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ...»

و کدام فساد بدتر از فساد است که یزید انجام داد؟! (۲)

آلوسی در کتاب «روح المعانی فی تفسیر القرآن» می‌نویسد:

«لا تَوَقَّفْ فِي لَعْنِ يَزِيدٍ، لِكَثْرَةِ أَوْصَافِهِ وَارْتِكَابِهِ الْكِبَائِرَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِ تَكْلِيفِهِ، وَيَكْفِي مَا فَعَلَهُ أَيَّامَ اسْتِيلَائِهِ بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ. وَالطَّاقَةَ الْكُبْرَى مَا فَعَلَهُ بِأَهْلِ الْبَيْتِ وَرِضَاهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ - عَلَى جَدِّهِ وَعَلِيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - وَاسْتِبْشَارَهُ بِذَلِكَ وَاهَانَتَهُ لِأَهْلِ بَيْتِهِ مِمَّا تَوَاتَرَ مَعْنَاهُ، وَإِنْ تَفَاصِيلَهُ آحَاداً. وَقَدْ جَزَمَ بِكُفْرِهِ وَصَرَّحَ بِلَعْنِهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ، مِنْهُمْ: الْحَافِظُ نَاصِرُ السَّنَّةِ ابْنُ

۱- فیض القدير المناوی، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲.

ص: ۳۳۱

الجوزی و سبقه القاضی أبو یعلیٰ (۱)»

«بی تردید لعن و نفرین یزید جایز است؛ زیرا او از زمانی که به تکلیف رسید، همواره دارای اوصافی پلید بود و مرتکب گناهان کبیره می‌شد. و در اثبات پلیدی او همین بس که با اهل مدینه (در واقعه حرّه) و اهل مکه چه‌ها که نکرد. و بدترین کار او آنچه است که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد. او به کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام رضایت داد و از شنیدن شهادت او خوشحال شد و به اهل بیت او توهین کرد. تمام این مسائل شایع و متواتر است، اگر چه جزئیات آن متواتر نیست. و بسیاری از اندیشمندان یقین به کافر بودن او داشته، او را لعن کرده‌اند، مانند: ابن جوزی و ابویعلیٰ.»

آلوسی در ادامه می‌گوید:

«أنا أقول: الذی یغلب علی ظنّی أنّ الخبیث لم یکن مصدّقاً برسالة النبی صلی الله علیه و آله و سلم، وأنّ مجموع ما فعل مع أهل حرم الله تعالی و أهل نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و عترته الطاهرين فی الحیاة و بعد الممات و ما صدر منه من المخازی لیس بأضعف دلالة علی عدم تصدیقه من إلقاء ورقه من المصحف الشریف فی قدر.

وَأنا أذهب إلی جواز لعن مثله علی التعین ولولم يتصوّر أن یكون له مثلٌ من الفاسقین.

والظاهر أنّه لم یتب. واحتمال توبته أضعف من إیمانه.

و یلحق به ابن زیاد و ابن سعد و جماعة. فلعنّه الله عزّ وجلّ علیهم أجمعین و علی أنصارهم و علی شیعتهم و من مال إلیهم إلی یوم الدین ما دمعت عین علی أبی عبد الله الحسین.

و من کان یخشی القال و القیل من التصریح بلعن ذلك الضلیل فلیقل: لعن الله عزّ وجلّ من رضی بقتل الحسین و من آذى عتره النبی صلی الله علیه و آله و سلم بغير حقّ من

ص: ۳۳۲

عَصَبِهِمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّهُ يَكُونُ لَاعِنًا لَهُ، لِدُخُولِهِ تَحْتَ الْعَمُومِ دُخُولًا أَوْلِيًّا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ.

ولا- يخالف أحد في جواز اللعن بهذه الألفاظ ونحوها سوى ابن العربي المازّ ذكره وموافقيه، فإنّهم- على ظاهر ما نقل عنهم- لا يجوزون لعن من رضی بقتل الحسين عليه السلام. وذلك لعمرى هو الضلال البعيد الذي يكاد يزيد على ضلال يزيد. (۱)

«آنچه به ذهن من می‌رسد، این است که این آدم خبیث اعتقادی به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته است. تمام ظلم‌هایی که به اهل حرم خدا و اهل حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا داشت و نیز تمام رسوایی‌هایی که پدید آورد، حاکی از آن است که اعتقاد به نزول یک ورقه از آیات قرآن کریم نداشت. و من معتقدم لعن و نفرین چنین شخصی به طور قطع جایز است و تصوّر نمی‌کنم تاکنون شخص فاسقی مانند او آمده باشد. و ظاهراً او توبه نکرده است. و احتمال توبه کردنش ضعیف‌تر از احتمال ایمان آوردنش است.»

ابن زیاد و ابن سعد و گروهی دیگر از همراهان آنان نیز در این حکم به یزید بن معاویه ملحق می‌شوند. لذا لعنت خدا بر تمام آنها و یاران و پیروان آنها و هر کسی که تمایل به آنها دارد. لعنت خدا بر آنها باد تا روز قیامت و تا هنگامی که چشمی بر حسین بن علی علیه السلام گریان است.

و هر کسی که به خاطر یاوه‌گویی‌های دیگران می‌ترسد آنان را صراحتاً لعن کند، بگوید:

لعنت خدا بر کسانی باد که به شهادت حسین علیه السلام رضایت داند. لعنت خدا بر کسانی باد که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت کرده، حق آنان را غصب نمودند. در این صورت یزید و یارانش لعن خواهند شد؛ زیرا آنها نخستین کسانی هستند که در این لعن عمومی داخل هستند. و این گونه لعن و نفرین به نظر همه اندیشمندان جایز است، فقط ابن عربی- که

ص: ۳۳۳

قبلاً درباره‌اش صحبت شد- و همفکران او- آن گونه که نقل شده- نفرین کردن کسانی را که رضایت به کشته شدن حسین علیه السلام داده‌اند، جایز نمی‌دانند. و قسم به جانم که این گمراهی دیگری است که به گمراهی یزید افزوده می‌شود.» شایسته است در تأیید سخنان آلوسی دو واقعه‌ای را که ابن عساکر و ابوالحجاج مزی درباره سرنوشت قاتلان حسین بن علی علیه السلام ذکر کرده‌اند، یادآور شویم:

پیش از یادآوری این دو واقعه باید به عرض برسانم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «من رء آنی فی المنام فقد رء آنی، فانّ الشیطان لایتصوّر بی.»

«هر کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی که من را دیده است، زیرا که شیطان نمی‌تواند در صورت و تمثال من ظاهر شود.» این روایت در حدّ تواتر در کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است؛ تنها احمد بن حنبل هجده بار این حدیث را در کتاب مسند احمد بن حنبل تکرار کرده است و نیز در صحاح و سنن و مسانید اهل سنت با سندهای معتبر نقل شده است. (۱) در واقع این روایت بیانگر این مطلب است که دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا، رویای صادقه است.

ابن عساکر و ابوالحجاج مزی در مقام بیان عظمت و احترام حسین بن علی علیهما السلام در نزد خداوند و رسولش، و نیز در مقام بیان عاقبت و سرنوشت قاتلان آن حضرت در نزد خداوند دو رؤیای صادقانه را از دو شخصیت بزرگ نقل کرده‌اند:

۱. «قال یحیی بن اَبی بَکیر: حدّثنا علی- ویکنی ابا إسحاق- عن عامر بن سعد البجلی، قال: لما قتل الحسین بن علی رأیت رسول الله صلی الله علیه

۱- مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۴۰۰ و ۴۴۰ و ۴۵۰؛ ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۶۱؛ ج ۳، ص ۲۶۹؛ ج ۵، ص ۳۰۶؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۷۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۸۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۸۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ المستدرک، ج ۴، ص ۳۹۴؛ مسند أبی داود الطیاسی، ص ۳۱۷؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه)، ج ۷، ص ۲۳۲

ص: ۳۳۴

وسلم في المنام، فقال: إن رأيت البراء بن عازب فأقرمني السلام وأخبره أن قتله الحسين بن علي في النار، وإن كاد الله ليسحت أهل الارض منه بعذاب أليم.

قال: فأتيت البراء فأخبرته، فقال: صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من رآني في المنام فقد رآني فإن الشيطان لا يتصوّر بي. (۱)»

«یحیی بن ابی بکیر می گوید: علی ابو اسحاق از عامر بن سعد بجلی روایت کرده که او گفت: وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. آن حضرت در عالم رؤیا به من فرمود: اگر براء بن عازب را دیدی، سلام مرا به او برسان و بگو: قاتلان حسین بن علی در آتش جهنم هستند، و نزدیک بود خداوند اهل زمین را به خاطر کشتن او هلاک گرداند.

بجلی می گوید: از خواب بیدار شدم و به نزد براء بن عازب آمده، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای او بازگو کردم. براء بن عازب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفته است؛ آن حضرت فرمود: هر کسی که مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان نمی تواند در صورت و تمثال من درآید.»

۲. «قال عبدالعزيز بن أحمد الكتاني: عن أسد بن القاسم الحلبي: رأى جدّي صالح بن السحام بحلب- و كان صالحاً ديناً- في النوم كلباً أسود وهو يلهث عطشاناً ولسانه قد خرج على صدره، فقلت: هذا كلب عطشان دعني أسقه ماء أدخل فيه الجنة، و هممت لأفعل، فإذا بهاتف يهتف من ورائه و هو يقول:

يا صالح لا تسقه، يا صالح لا تسقه، هذا قاتل الحسين بن علي أعدّبه بالعطش إلى يوم القيامة. (۲)»

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۶.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۷.

ص: ۳۳۵

«عبدالعزیز بن احمد کتانی می‌گوید: اسد بن قاسم حلبی گفت: جدّم صالح بن سحام - که شخصی متدین بود در شهر حلب زندگی می‌کرد. او گفت: در عالم رؤیا دیدم سگ سیاهی از تشنگی زبانش را بیرون آورده و له له می‌زند. با خود گفتم: این سگ تشنه است، بروم به او آب دهم تا خداوند مرا به بهشت ببرد. رفتم تا به او آب دهم که ناگهان کسی که او را نمی‌دیدم، فریاد زد و گفت: ای صالح به این سگ آب نده، ای صالح به این سگ آب نده؛ زیرا او قاتل حسین بن علی است و من او را تا قیامت با تشنگی عذاب خواهم کرد.»

سُخنی با اهل سنّت

در خاتمه به برادران اهل سنّت و جوانان و روشنفکران مسلمان توصیه می‌کنیم درباره مذهب شیعه و اعتقادات آنان بیش از پیش تحقیق کنند و فریب تبلیغات و هابیون را نخورند، زیرا تبلیغات آنان، چیزی جز فتنه و عاملی جز برای تفرقه میان مسلمانان و تخریب چهره شیعیان نیست.

ص: ۳۳۷

۱۸. حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت علی (ع)

شبهه

اشاره

مسلمانان در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، یکپارچه کلمه شهادتین را اظهار می‌کردند و آن حضرت را سرپرست و حاکم خود می‌دانستند.

پس از رحلت آن حضرت، اتحاد مسلمانان در این جهت از هم گسیخت و در موضوع امامت و خلافت با همدیگر اختلاف پیدا کردند.

در همین راستا دو دیدگاه اساسی درباره موضوع امامت در میان مسلمانان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد:

۱. مسئله امامت یک مسئله فرعی و از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است و چون اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وجود امام دارد، وجود امام لازم است. و امام در جامعه اسلامی به یکی از این شیوه‌های زیر تعیین می‌شود:
 - الف) عقلا و اندیشمندان و بزرگان و مردم جامعه با کسی بیعت کنند. این بیعت به امامت آن شخص مشروعیت می‌دهد.
 - ب) کسی که در جامعه اسلامی امام و خلیفه است، جانشین خود را به مردم معرفی می‌نماید.
 - ج) کسی که امام جامعه است شورایی از شخصیت‌های بزرگ را برای تعیین امام پس از خود تشکیل دهد.

ص: ۳۳۸

د) کسی با قهر و غلبه بر مردم، جانشین امام گردد.

از این رو، امام جامعه اسلامی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت او، ابتدا ابوبکر و سپس عمر و پس از او عثمان و آنگاه علی علیه السلام است. ابوبکر و علی علیه السلام به شیوه اول به عنوان امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب شدند و عمر به شیوه دوم، و عثمان به شیوه سوم و دیگران به شیوه چهارم.

این دیدگاه اهل سنت در موضوع امامت و خلافت است.

۲. مسئله امامت یکی از اصول اعتقادات اسلامی است. امامت یک مقام الهی است و در این جهت هیچ تفاوتی با نبوت ندارد. و لذا تنها راه مشروعیت آن، نصب از طرف خداوند متعال است. در واقع هر کسی را که خداوند متعال به عنوان جانشین پیامبر اسلام معرفی کرده باشد، امام، امیر و حاکم مسلمانان است.

خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان نخستین امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به جامعه اسلامی معرفی کرد. به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه و آله در اجتماع با شکوه مردم در آخرین سال زندگی خویش و در غدیر خم خطاب به مردم فرمود: «ألست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟؛ آیا من از خود مؤمنان به آنها برتر نیستم؟». همه مردم گفتند: «آری! تو بر همه ما برتری و دارای ولایت هستی.» و آنگاه دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هر کسی که من ولی و سرپرست او هستم، علی نیز ولی و سرپرست اوست.»

این دیدگاه شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

استدلال به حدیث غدیر خم همواره توسط اندیشمندان اهل سنت با ایجاد شبهه و اشکال تضعیف شده و در حال حاضر نیز این شبهات توسط بعضی دیگر تکرار می‌شود. ما در اینجا مجموعه‌ای از شبهاتی را که در باره حدیث غدیر مطرح شده است ذکر نموده، پاسخ می‌دهیم.

شبهات و پاسخ آن

شبهاتی که از گذشته تا کنون درباره حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت مطرح شده است، به پنج شبهه اساسی برمی‌گردد:

شبهه اول: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله

بعضی صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم رد کرده‌اند. دلیل آنها بر این مطلب این است: **أولاً:** این حدیث با یکی دیگر از احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده تعارض دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ وَغِفَارٌ وَأَسْلَمٌ مُؤَالِيٌّ دُونَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. (۱)»

«قبیله مُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ وَغِفَارٌ وَاسْلَمٌ یاران من هستند، نه همه مردم. آقا و مولای آنان کسی جز خداوند و رسولش نیست.»
با وجود این حدیث، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرماید: «من کنت مولاه فعلی مولاه» لازم می‌آید که یکی از این دو حدیث دروغ باشد؛ زیرا حدیث اول مولای بودن علی علیه السلام و دیگران را نفی می‌کند و حدیث دوم مولای بودن علی علیه السلام را ثابت می‌کند.

این دلیل به ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی نسبت داده شده است. (۲) ثانیاً: حدیث غدیر با واقعیات تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا علی علیه السلام در روز غدیر خم همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه به یمن رفته بود. با این وجود چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام در غدیر خم نبوده، خطاب به مردم فرموده است: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؟! (۳)

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۸؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- المواقف، ج ۳، ص ۶۰۲.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۲۶۷.

ص: ۳۴۰

پاسخ شبهه

اشاره

۱. حدیث اول هیچ منافاتی با حدیث دوم ندارد؛ زیرا کلمه «مُوَالِیِّ» و «مُولِیِّ» در حدیث اول از نظر معنا با کلمه «مُولِیِّ» در حدیث غدیر بیگانه است. کلمه «مُوَالِیِّ» و «مُولِیِّ» در حدیث اول به معنای یاران و یاور است؛ زیرا این حدیث - همانطور که از کلمات ابن حجر و دیگران استفاده می‌شود - در مقام بیان یک فضیلت برای این قبایل است و از آنجا که این قبایل در صدر اسلام نخستین قبایل عرب بودند که بدون جنگ و خونریزی به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند، پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان امتیازی برای آنان می‌فرماید: «این قبایل یاران من در صدر اسلام بودند، نه تمام مردم؛ و آنان نیز در صدر اسلام یآوری جز خداوند متعال و رسولش نداشتند.»

و اما کلمه «مُولِیِّ» در حدیث غدیر به دلیل قرائن مختلفی که عرض خواهیم کرد، به معنای ولی و سرپرست تمام مسلمانان است. و از اینجا درمی‌یابیم که ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی کلمه «مُولِیِّ» در حدیث غدیر را به معنای ولی و سرپرست مسلمانان دانسته‌اند؛ از این رو - به گمان اینکه کلمه «مُوَالِیِّ» و «مُولِیِّ» در حدیث اول نیز به معنای ولی و سرپرست می‌باشد - آن را معارض با حدیث اول می‌دانند.

۲. هیچ دلیل محکمی بر عدم حضور علی علیه السلام در روز غدیر خم وجود ندارد، بلکه بسیاری از روایات حضور آن حضرت را در روز غدیر خم تأیید می‌کند؛ زیرا در این روایات وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک حضرت علی علیه السلام را گرفت و آنگاه فرمود:
«من کنت مولاه فعلی مولاه.»

۳. عدم حضور امام علی علیه السلام در روز غدیر خم هیچ منافاتی ندارد با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم ولایت و امامت او را ابلاغ کند و بفرماید: «من کنت مولاه فعلی مولاه.»

۴. انکار صدور حدیث غدیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه‌ای جز دروغگو دانستن بسیاری از صحابه و تابعین ندارد. و بی شک هر شخصی که به کتابهای حدیثی اهل سنت

ص: ۳۴۱

مراجعه کند، پی به صدور قطعی حدیث غدیر می‌برد.

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقة می‌گوید:

«أنه حدیث صحیح، لا مرية فيه، وقد أخرجه جماعة كالترمذی والنسائی وأحمد، وطرقه كثيرة جداً. ومن ثم رواه سنّة عشر صحابياً. وفي رواية لأحمد أنه سمعه من النبي ثلاثون صحابياً وشهدوا به لعليّ لما نوزع أيام خلافته، كما مرّ وسيأتي. وكثير من أسانيدھا صحاح وحسان. ولا التفات لمن قدح في صحته، ولا لمن ردّه بأنّ عليّاً كان باليمن، لثبوت رجوعه منها وإدراكه الحجّ مع النبيّ.» (۱)

«حدیث غدیر حدیث صحیحی است و هیچ شکی در صدور آن نیست. این حدیث را گروهی از پیشوایان حدیث- مانند ترمذی و نسائی و احمد- روایت کرده‌اند و سندهای بسیار زیادی دارد. این حدیث را شانزده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

و احمد بن حنبل در روایتی نقل می‌کند: زمانی که بعضی در گیربها در هنگام خلافت امام علی علیه السلام روی داد، سی نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. و بسیاری از سندهای این حدیث، صحیح و نیکوست. از این رو به اشکال بعضی در صدور این حدیث هیچ توجهی نمی‌شود. همچنین اشکال بعضی دیگر مبنی بر عدم حضور امام علی علیه السلام در غدیر خم بی‌مورد است؛ زیرا ثابت شده که علی علیه السلام از یمن برگشت و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام داد.»

در تأیید کلام ابن حجر و اثبات صدور قطعی حدیث غدیر، اسامی روایانی را که اندیشمندان اهل سنّت حدیث غدیر را از آنان نقل کرده‌اند، به طور گزارش گونه ذکر می‌کنیم.

روایان حدیث غدیر در کتابهای معتبر حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت عبارتند از: امیرالمؤمنان علی علیه السلام، ابوسعید خدری، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، براء بن عازب، بریده بن حصیب، جابر بن سمره، عمیر بن سعید، جریر بجلی، زید بن

۱- الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۰۶.

ص: ۳۴۲

یشیع، عبدالرحمن بن ابی لیلا، زاذان ابی عمیر (بن عمر)، ابن عباس، بریده اسلمی، ریاح بن حارث، حذیفه بن اسید غفاری، ابویوب انصاری، ابو عبدالله شیبانی، زیاد بن ابی زیاد، سعد بن ابی وقاص، حمید بن عماره، عمره بنت سعد، عمّار بن یاسر، عایشه بنت سعد، عبدالله بن یامیل، اصیغ بن نباته، عبد خیر، طلحه بن عبیدالله، عبدالله بن مسعود، سمره بن جندب، شریط بن انس، ابوهریره، عمر بن خطاب، انس بن مالک، جریر بن عبدالله، ابوسطام.

در موارد گوناگونی اندیشمندان اهل سنت پس از ذکر حدیث غدیر از طریق یکی از روایانی که ذکر شده تصریح به صحیح بودن حدیث و ثقه بودن روایان آن کرده‌اند.

برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنت مراجعه شود. (۱)

شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

گروهی دیگر از اندیشمندان اهل سنت با پذیرش صدور قطعی حدیث غدیر، در دلالت آن شبهه کرده‌اند و می‌گویند: این حدیث در صورتی دلالت بر امامت علی علیه السلام دارد که کلمه «مولی» در این حدیث به معنای «حاکم و اولی به تصرف» باشد، در حالی که این کلمه به طور قطع به معنای حاکمیت بر جان و مال مردم نیست؛ زیرا کلمه «مولی» بر وزن «مَفْعَل» است و مَفْعَل هرگز در لغت عرب به جای اَفْعَل استعمال نمی‌شود. (۲)

۱- مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۶۶ و ۳۷۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴-۱۰۸؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه)، ج ۷، ص ۴۹۵-۴۹۹؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۳۱-۱۳۶؛ خصائص امیرالمؤمنین (النسائی)، ص ۵۰ و ۹۴-۱۰۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۶۵ و ۷۱؛ المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ج ۲، ص ۲۴ و ۲۷۵ و ۳۲۴ و ۳۶۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۴، ص ۱۷۳-۱۷۴؛ ج ۵، ص ۱۷۰-۱۷۵، موارد الظمآن، ص ۵۴۳-۵۴۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۶۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳-۶۱۰؛ ج ۱۳، ص ۱۳۱-۱۳۷ و ۱۵۵-۱۷۱.

۲- المواقف، ج ۳، ص ۶۰۲.

ص: ۳۴۳

پاسخ شبهه

اشاره

۱. کلمه «مولى» به معنای «اولی» استعمال شده است. در قرآن کریم می‌فرماید: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» (۱) و بسیاری از مفسران اهل سنت در تفسیر کلمه «مولاکم» گفته‌اند: معنای مولاکم عبارتست از «اولی بکم».

بخاری - به نقل از مجاهد - طبری، بیضاوی، سیوطی، شوکانی، ابن کثیر، واحدی، ثعالبی و ابن حجر، کلمه «مولاکم» را به معنای «اولی بکم» تفسیر کرده‌اند. (۲) شکی نیست که کلمه «مولى» در معانی گوناگون استعمال شده است، مانند یاور، دوست، همسایه و شریک. و یکی از موارد استعمال آن مالک امر (کسی که بر دیگران ولایت دارد) است؛ از این رو استعمال این کلمه در یکی از معانی مذکور نیازمند ذکر قرینه‌ای خواهد بود. در حدیث غدیر دو قرینه مهم بر استعمال کلمه «مولى» در معنای اولی به تصرف بودن وجود دارد.

الف) پیام غدیر خم، یک پیام بسیار با اهمیت و سرنوشت سازی از طرف خداوند متعال بوده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ مطلبی و یا حکمی را از پیش خود به مردم ابلاغ نکرده است. و از طرفی این پیام به اندازه‌ای مهم و فوق العاده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌ترسد منافقان با شنیدن آن متعجب گشته، از پذیرش آن خودداری کنند، از این رو آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (۳) نازل می‌شود (۴). اکنون باید ببینیم در چه صورت پیام «من کنت مولاة فعلى مولاة» می‌تواند بسیار با اهمیت و فوق العاده شود و دیگران را متعجب سازد و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم باشد؟

۱- الحدید / ۱۵.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۵۷؛ تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تفسیر الجلالین، ص ۷۲۱؛ فتح القدر، ج ۵، ص ۱۷۱؛ الوجیز، ج ۱، ص ۱۰۶۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۳۸۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۳۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳- المائدة / ۶۷.

۴- تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۹-۵۰؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۴؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

ص: ۳۴۴

بدون شک اگر معنای این پیام دوست داشتن علی علیه السلام باشد، باعث تعجب دیگران نمی‌شود و پذیرش آن برای مردم خیلی سخت نیست؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گذشته بارها مردم را به دوست داشتن علی علیه السلام توصیه نموده و بسیاری از مردم آن حضرت را دوست داشتند. و اگر معنای این پیام، یاری نمودن علی علیه السلام باشد نیز باعث تعجب دیگران نمی‌شود. ولی اگر معنای این پیام این باشد که علی علیه السلام بر تمام کسانی حاکمیت دارد که من بر آنان حاکمیت داشتم و اطاعت از او بر تمام کسانی واجب است که اطاعت از من را واجب می‌دانستند، این پیام برای بسیاری از مردم ناگهانی و تعجب آور می‌شود و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم خواهد شد، زیرا گمان می‌کنند پیامبر صلی الله علیه و آله خودش، پسر عمو و دامادش علی بن ابیطالب علیه السلام را برای جانشینی خود برگزیده است و این دستور خداوند نیست. چنانکه نعمان بن حارث فهری چنین پنداشته بود. پس بهترین قرینه بر اینکه منظور از کلمه «مولی» حاکمیت و خلافت علی علیه السلام می‌باشد، اهمیت این پیام و دستور خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابلاغ آن است.

ب) در بسیاری از روایاتی که ذکر شده است، ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می‌فرماید: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بَأَنْفُسِكُمْ» یا «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» و مردم می‌گویند: آری! شما بر جان ما حاکم هستی. و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ.» و این جمله در ابتدای فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرینه است بر اینکه منظور از کلمه «مولی» در اینجا اولی به تصرف و حاکمیت است. و در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله با طرح آن سؤال می‌خواهد به مردم بفهماند که علی علیه السلام نیز بر آنان حاکمیت دارد.

و این تنها موردی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه‌ی «مولی» را در معنای اولی به تصرف و سرپرست به کار برده است، بلکه آن حضرت در مورد اشخاصی که از دنیا می‌روند و خانواده و بدهی خود را ترک می‌کنند، می‌فرماید:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أَوْلَىٰ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اقْرَؤْا إِنْ شِئْتُمْ: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ هَلَكَ وَتَرَكَ مَالًا فَلِيرِثَهُ

عصبته من

ص: ۳۴۵

کانوا، و من ترک دیناً أو ضیاعاً فلیأتنی، فإنی مولاہ- فأنا مولاہ- (۱)»

«هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من در دنیا و آخرت بر او ولایت داشته باشم. اگر خواستید آیه «الْبَيْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» را قرائت کنید. لذا هر مؤمنی که از دنیا برود و اموالی را در دنیا بگذارد، خویشاوندان او ارث می‌برند و اگر قرض یا خانواده بی‌سرپرستی را ترک گفته باشد، به نزد من بیایند زیرا من مولای او هستم.»
در این حدیث کلمه «مولی» به طور قطع در «اولی به تصرّف» و «سرپرستی» استعمال شده است.

شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست

گروهی دیگر از اهل سنت گفته‌اند: به اعتقاد شیعه تنها روایاتی در مباحث مربوط به امامت قابل استدلال است که متواتر باشند. حدیث غدیر متواتر نیست؛ زیرا کسانی مانند: ابوحاتم رازی و ابوداود سجستانی صدور این حدیث را قبول ندارند و کسانی مانند: مسلم و بخاری آن را نقل نکرده‌اند. بنابراین حدیث غدیر طبق نظر خود شیعیان قابل استدلال نخواهد بود.

پاسخ شبهه

۱. این حدیث نزد خود شیعیان متواتر است؛ زیرا روایان این حدیث بیش از سی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و اتفاق همگی آنان بر چیزی که اساسی نداشته باشد، ممکن نیست.

۲. متواتر بودن این حدیث بنابر تمام مبانی اهل سنت درباره معنای حدیث متواتر، ثابت و قطعی است.

مبنای ابن حزم در حدیث متواتر این است که چهار نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله آن

۱- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۴ و ج ۶، ص ۲۲؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵؛ السنن الکبریٰ البیهقی، ج ۶، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۳۳۶؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۶.

ص: ۳۴۶

حدیث را روایت کنند و با همین مبنا متواتر بودن بسیاری از احادیث را قطعی دانسته است (۱). از این رو حدیث غدیر طبق مبنای ابن حزم به طور قطع متواتر است.

مبنای جلال الدین سیوطی در تواتر حدیث این است که ده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله آن حدیث را روایت کنند و با همین مبنا بسیاری از احادیث را متواتر دانسته است (۲). پس طبق مبنای سیوطی نیز حدیث غدیر متواتر است.

مبنای مشهور در تواتر حدیث این است که یک حدیث را گروهی نقل کنند که سازش آنان بر دروغ گفتن متصور نیست (۳). طبق این مبنا نیز حدیث غدیر متواتر است؛ زیرا همانطور که گفته شد، حدیث غدیر را بیش از سی نفر از راویان و صحابه نقل کرده‌اند و سازش آنان بر دروغ گفتن در این موضوع محال است.

۳. مخالفت ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی یا وجود نداشتن این حدیث در صحیح مسلم یا صحیح بخاری، دلیلی بر عدم تواتر حدیث غدیر نخواهد بود؛ زیرا در گذشته روشن شد که ابوداود و ابوحاتم در فهم احادیث دچار اشتباه شده‌اند و با این وجود تصریح به دروغ بودن حدیث غدیر نکرده‌اند، بلکه این حدیث را با حدیث دیگر معارض دانسته‌اند و دروغ بودن یکی از آن دو را ثابت کرده‌اند.

علاوه بر آن، مخالفت نکردن دو یا چند نفر با صدور یک حدیث به عنوان شرط متواتر بودن حدیث مطرح نشده است.

بسیاری از احادیث، حدیث متواتر شناخته شده‌اند، در حالی که در صحیح مسلم یا صحیح بخاری نقل نشده‌اند.

حدیث «لا وصیة لوارث إلا أن یجیز الورثة» را شافعی متواتر می‌داند، (۴) در حالی که در صحاح و سنن ذکر نشده است.

و نیز حدیث «إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه» به عنوان حدیث متواتر شناخته شده

۱- المحلّی، ج ۲، ص ۲۱۳ و ج ۸، ص ۴۵۳ و ج ۹، ص ۷.

۲- ر. ک: المجموع، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

۳- المحصول، ج ۴، ص ۲۲۷؛ إعانة الطالبین، ج ۴، ص ۲۴۴؛ الإحکام الآمدی، ج ۲، ص ۱۲.

۴- الام، ج ۴، ص ۱۰۴ و ر. ک: المجموع، ج ۱۵، ص ۴۲۱.

ص: ۳۴۷

است، (۱) در حالی که در صحاح نیامده است. و حدیث «نصر الله امرأ سمع مقالتي» نیز حدیث متواتر شناخته شده است، (۲) ولی در صحیح مسلم و صحیح بخاری نقل نشده است.

شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست

اگر حدیث غدیر دلالت بر ولایت و امامت علی بن ابیطالب علیه السلام نماید، لازم می‌آید در یک زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام با همدیگر اجتماع کنند، و این قابل تصور نیست.

پاسخ شبهه

اشاره

شکی نیست که ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله است، همانطور که ولایت او در طول ولایت خداوند متعال است. و اجتماع چند ولایت در طول یکدیگر قابل تصور و ممکن است.

شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند

اگر حدیث غدیر خم صحیح بود و دلالت بر امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام داشت، چرا همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن چشم‌پوشی نموده، با ابوبکر بیعت کردند؟! معقول نیست که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین امری مرتکب چنین خطای بزرگی شده باشند. و چرا علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد و در دفاع از ولایت مبارزه ننمود؟

پاسخ شبهه

۱- فیض القدیر ۶: ۳۷۳.

۲- مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۷.

ص: ۳۴۸

۱. در جریان سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر، همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور نداشتند، بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام و بنی هاشم مشغول برگزاری مراسم عزاداری رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. و تعدادی دیگر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در مدینه نبودند. همانطور که عمر بن خطاب گفته است: «کانت بیعه اُبی بکر فلتة (۱)؛ بیعت با ابوبکر ناگهانی و اشتباه بود.» عمر از مردم برای خلافت ابوبکر بیعت گرفت و سپس خلافت ابوبکر را تمام شده معرفی نمود. و هنگامی که ابوبکر متوجه اشتباه خود شد و خواست خلافت را ترک کند، عمر بن خطاب ادامه خلافت ابوبکر را تنها راه نجات دین اسلام معرفی نمود و موجب شد ولایت و خلافت از مسیر اصلی خویش انحراف پیدا کند و تمام سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله کنار گذاشته شود.

۲. چگونه کاری که مردم به پیروی از بعضی صحابه انجام دادند نامعقول و بعید است؛ در حالی که نظیر آن درباره هارون و موسی علیهما السلام اتفاق افتاد و امت حضرت موسی علیه السلام پس از رفتن آن حضرت به کوه طور، هارون علیه السلام را - که جانشین او بود - تنها گذاشتند.

۳. علی علیه السلام تاملاتی با ابوبکر بیعت نمود و پس از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام فقط برای حفاظت از کیان اسلام و جلوگیری از خونریزی و تفرقه میان مسلمانان در ظاهر با ابوبکر بیعت نمود. کسانی که اهل دقت نظر هستند، پس از مطالعه آنچه در سقیفه بنی ساعده گذشت، درمی‌یابند که برای امیرالمؤمنان علی علیه السلام در برابر جریان سقیفه سه گزینه بیشتر وجود نداشت: الف) علی علیه السلام به طور آشکار در برابر آنچه در سقیفه گذشت، قیام کند و یاران خود را به جنگ با ابوبکر و پیروانش دعوت کند. بدون شک نتیجه این گزینه چیزی جز خونریزی و تفرقه میان نمی‌شد؛ از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام این راه را انتخاب ننمود.

ب) آن حضرت از حکومت کناره‌گیری نموده، کنج عزلت‌گزیند و در برابر حکومت

۱- المعیار والموازنه، ص ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸.

ص: ۳۴۹

و آنچه انجام می‌شود هیچ واکنشی نداشته باشد. نتیجه این گزینه چیزی جز پایمال شدن قوانین اسلام و احکام الهی نبود؛ زیرا ابوبکر و عمر بن خطاب با قوانین الهی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله آشنایی کامل نداشتند، و گواه بر این مطلب این است که در موارد گوناگونی خلاف احکام الهی رای صادر کردند و با دخالت علی علیه السلام از اجرای آنها جلوگیری به عمل آمد. لذا آن حضرت این گزینه را نیز انتخاب نمود.

ج) علی علیه السلام در ظاهر با ابوبکر بیعت کند و در ضمن از کیان اسلام- هر اندازه ممکن باشد- محافظت نماید. این گزینه بهترین و بلکه تنها گزینه‌ای بود که انتخاب آن در آن موقعیت به مصلحت اسلام و مسلمانان بود و به همین جهت علی علیه السلام این گزینه را به خاطر حفاظت از قوانین الهی و مصلحت مسلمانان انتخاب نمود. بنابر این بیعت علی علیه السلام هیچ دلالتی بر مشروعیت خلافت ابوبکر نداشت.

۴. آن حضرت را تهدید به قتل کردند و عمر بن خطاب به علی علیه السلام هشدار داد که اگر با ابوبکر بیعت نکند، کشته می‌شود. و بی‌شک امام علی علیه السلام اسدالله است و از کشته شدن باکی نداشت، ولی کشته شدن او در چنین موقعیتی دارای هیچ نتیجه‌ای جز خاموش شدن چراغ دین اسلام در پی نداشت.

برای اثبات آنچه گفتیم کافی است چگونگی بیعت کردن علی علیه السلام را از قلم ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة نقل کنیم. ابن قتیبه می‌گوید:

«وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده! لتخرجنَّ أو لأحرقنها علي من فيها. فقبل له: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة؟ فقال: وإن.

فخرجوا فبايعوا إلا علياً، فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي علي عاتقي حتى أجمع القرآن.

فوقفت فاطمة رضي الله عنها علي بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا

ص: ۳۵۰

أسوأ محضر منكم، تركتم رسول الله جنازةً بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا، ولم تردوا لنا حقاً. فأتى عمر أبابكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟ فقال أبوبكر لقنذ- وهو مولى له:- اذهب فادع لى علياً.

فذهب إلى على، فقال له: ما حاجتك؟

فقال: يدعوك خليفة رسول الله.

فقال على: لسريع ما كذبتم على رسول الله.

فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فبكى أبو بكر طويلاً.

فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة.

فقال أبو بكر رضى الله عنه لقنذ: عد إليه، فقل له: خليفة رسول الله يدعوك لتبايع.

فجاءه قنذ، فأدى ما أمر به، فرفع على صوته فقال: سبحان الله؟! لقد ادعى ما ليس له.

فرجع قنذ، فأبلغ الرسالة، فبكى أبو بكر طويلاً.

ثم قام عمر، فمشى معه جماعة، حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبت! يا رسول الله! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة.

فلما سمع القوم صوتها وبكاءها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع، وأكبادهم تنفطر، وبقي عمر ومعه قوم، فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا: له بايع.

فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا: إذا والله الذى لا إله إلا هو نضرب عنقك.

فقال: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله.

قال عمر: أما عبد الله فنعم، وأما أخو رسوله فلا. وأبوبكر ساكت لا يتكلم.

ص: ۳۵۱

فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟

فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه.

فلحق على بقبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصيح ويبكى، وينادى: يا بن عمّ إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونى.

فقال عمر لأبى بكر رضى الله عنهما، انطلق بنا إلى فاطمة، فأنا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمة، فلم تأذن لهما، فأتيا عليّاً فكلّماه، فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فسلمّا عليها، فلم ترد عليهما السلام.

فتكلّم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله! والله إن قرابة رسول الله أحبّ إلى من قرابتى، وإنك لأحبّ إلى من عائشة ابنتى، ولوددتُ يوم مات أبوك أتى مت، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرّفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقك وميراثك من رسول الله إلّا أتى سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا نورث، ما تركنا فهو صدقة.

فقالت: أرايتكما إن حدّثتكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه وتفعلان به؟

قالا: نعم.

فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطى، فمن أحبّ فاطمة ابنتى فقد أحبّبنى، ومن أرضى فاطمة فقد أرضانى، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطنى؟

قالا: نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

قالت: فإننى أشهد الله وملائكته أنّكما أسخطتمانى وما أرضيتمانى، ولئن لقيت النبى لأشكونكما إليه.

فقال أبو بكر: أنا عائد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة.

ص: ۳۵۲

ثم انتحب أبو بكر يبكي حتى كادت نفسه أن ترهق، وهي تقول: واللّه لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها. ثم خرج باكياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بيت كل رجل منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهله، وتركتموني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقبِلوني بيعتي.

قالوا: يا خليفة رسول الله! إن هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنه إن كان هذا لم يبق لله دين.

فقال: واللّه لولا ذلك وما أخافه من رخاوة هذه العروة ما بت ليلة ولى في عنق مسلم بيعته، بعد ما سمعت ورأيت من فاطمة.

فلم يبايع على كرم الله وجهه حتى ماتت فاطمة رضي الله عنها، ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلة.

فلما توفيت أرسل على إلى أبي بكر: أن أقبِل إلينا.

فأقبل أبو بكر حتى دخل على عليّ وعنده بنو هاشم، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أما بعد يا أبا بكر! فإنه لم يمنعنا أن نبايعك إنكاراً لفضيلتك، ولا نفاسه عليك، ولكننا كنا نرى أن لنا في هذا الأمر حقاً، فاستبددت علينا» (۱).

«گروهی از اصحاب نزد علی علیه السلام جمع شده، با ابوبکر بیعت نکردند. ابوبکر از بیعت نکردن آنان مطلع شد و عمر بن خطاب را پیش آنها فرستاد.

عمر بن خطاب نزد آنان رفت و همه را که در خانه علی علیه السلام بودند فرا خواند. ولی هیچ کس از خانه بیرون نیامد.

عمر دستور داد مقداری هیزم بیاورند، آنگاه آنان را تهدید به آتش زدن خانه نمود و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، یا از خانه خارج می شوید و یا خانه را با آنچه در آن است آتش می زنم.

۱- الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹-۲۱.

ص: ۳۵۳

بعضی از اصحاب به عمر گفتند: ای ابا حفص! اگر فاطمه علیها السلام نیز در این خانه باشد، آن را آتش می‌زنی؟! عمر گفت: اگر فاطمه علیها السلام نیز باشد، آن خانه را آتش می‌زنم.

در این لحظه اصحاب از خانه خارج شده، بیعت کردند، ولی علی علیه السلام خارج نشد.

عمر پنداشت علی علیه السلام فرموده است: من قسم خورده‌ام تا قرآن را جمع بندی نکنم از خانه خارج نشده، جامه‌ام را بر شانه نیندازم.

ولی فاطمه علیها السلام در کنار درِ خانه ایستاد و فرمود: برای من با شما کسانی که در بدترین اجتماع حاضر شدید، هیچ عهد و پیمانی نیست. شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش روی ما گذاشتید و در میان خویش به خواسته خود حکم کردید. شما به سخن ما گوش نداده، حق ما را به ما بر نمی‌گردانید.

عمر بن خطاب نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا این کسی را (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می‌کند بازداشت نمی‌کنی؟ ابوبکر به قنفذ (عبد خودش) گفت: نزد علی علیه السلام برو و او را به اینجا دعوت کن.

قنفذ نزد علی علیه السلام رفت.

علی علیه السلام به او فرمود: چه می‌خواهی؟

قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به نزد خود می‌خواند.

علی علیه السلام فرمود: خیلی زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید.

قنفذ بعد از شنیدن این سخن، نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ نمود.

ابوبکر پس از شنیدن جواب علی علیه السلام مدت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب دوباره به ابوبکر گفت: به این کسی (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می‌کند، مهلت نده.

ابوبکر دوباره [تحت تاثیر حرفهای عمر بن خطاب قرار گرفت و] به قنفذ گفت: به نزد علی علیه السلام رفته، بگو: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را برای بیعت به نزد خود می‌خواند.

قنفذ به نزد علی علیه السلام رفت و آنچه را به او امر شده بود، به علی علیه السلام رسانید.

علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: سبحان الله! ابوبکر مقام و منصبی را ادعا می‌کند که حق او

ص: ۳۵۴

نیست؟!

قنغد به نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ کرد.

ابوبکر با شنیدن این جواب مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب همراه با گروهی به خانه فاطمه علیها السلام آمدند و اجازه ورود خواستند [درب کوبه خانه را به صدا درآوردند]. وقتی فاطمه علیها السلام صدای آنها را شنید، با صدای بلند فرمود: یا اَبه! یا رسول الله! بین ابن خطاب (عمر) و ابن ابی قحافه (ابوبکر) بعد از تو با ما چگونه برخورد کردند!

وقتی همراهان عمر صدای فاطمه علیها السلام و گریه‌های او را شنیدند، همگی گریه‌کنان و در حالی که قلبهایشان در حال انفجار و جگرشان در حال متلاشی شدن بود، برگشتند. فقط عمر با عده‌ای دیگر باقی ماندند و علی علیه السلام را از خانه خارج نموده، نزد ابوبکر بردند.

در آنجا به علی علیه السلام گفتند: با ابوبکر بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟

گفتند: سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، اگر بیعت نکنی گردن تو را می‌زنیم.

علی علیه السلام فرمود: کار شما به جایی رسیده است که بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌کشید؟

عمر گفت: اما اینکه گفتی: «بنده خدا» درست است، اما اینکه گفتی: «برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله» درست نیست.

ابوبکر ساکت بود. عمر به او گفت: آیا به امر خویش به علی علیه السلام امر نمی‌کنی که بیعت کند؟

ابوبکر گفت: من علی علیه السلام را در حالی که فاطمه علیها السلام در کنارش نیست، مجبور به بیعت نمی‌کنم.

علی علیه السلام به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت؛ در آنجا ناله و گریه می‌کرد و می‌فرمود: ای رسول خدا! می‌بینی

این قوم مرا ضعیف نموده، قصد کشتن مرا کرده‌اند؟!

عمر بن خطاب (پس از مدّتی) به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه علیها السلام رویم؛ زیرا ما او را ناراحت کردیم.

ص: ۳۵۵

عمر و ابوبکر با هم نزد فاطمه علیها السلام رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه علیها السلام به آنها اجازه ورود نداد. به نزد علی علیها السلام آمده، با او در این زمینه صحبت کردند [تا فاطمه علیها السلام را راضی کند].

علی علیه السلام آنها را به نزد فاطمه علیها السلام برد. وقتی آنها وارد خانه شده، در مقابل فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه علیها السلام از آنان روی برگردانید و صورتش را به سمت دیوار نمود.

ابوبکر و عمر به فاطمه علیها السلام سلام کردند، ولی جوابی نشنیدند.

ابوبکر خطاب به فاطمه علیها السلام گفت: ای حبیبه رسول خدا! به خدا سوگند که نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من، از نزدیکان خودم محبوب تراند، و تو در نزد من از عایشه محبوب تر هستی. روزی که پدرت رحلت کرد، آرزو کردم که من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو می‌پنداری که من فضل و شرف تو را می‌دانم و حقّ تو و میراث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌دهم؟! من از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: آنچه را ما واگذاریم، به ارث برده نمی‌شود و صدقه است.

فاطمه علیها السلام فرمود: آیا خوشبین باشم که حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شما نقل کنم و شما آن را شناخته و بدان عمل کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه علیها السلام فرمود: شما را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و ناراحتی او ناراحتی من؟! هر کسی که فاطمه را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کسی که فاطمه را خوشنود سازد مرا خوشنود کرده و هر که فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟! ابوبکر و عمر گفتند: آری، شنیده‌ایم.

فاطمه علیها السلام فرمود: خداوند و فرشتگانش را گواه می‌گیریم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خوشنودم نمودید. هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان، گفت: ای فاطمه! من از ناراحت کردن تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند پناه می‌برم. آنگاه ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود نفسش بند

ص: ۳۵۶

آید.

فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد؛ ابوبکر گریه کنان از خانه فاطمه علیها السلام خارج شد. مردم اطراف ابوبکر جمع شدند. او خطاب به مردم گفت:

هر مردی از شما شبها را با راحتی کنار همسرش می‌خوابد و با خانواده‌اش شاد است؛ بروید و به من کاری نداشته باشید، من نیازی به بیعت شما ندارم و اکنون بیعت خویش را از شما برمی‌دارم.

عده‌ای گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این کار درست نیست و تو از ما بهتر می‌دانی که در این صورت دینی برای خداوند باقی نخواهد ماند.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند! اگر چنین نبود و از سب شدن این ریسمان نمی‌هراسیدم، بعد از آنچه که از فاطمه علیها السلام شنیدم و دیدم یک شب حاضر نبودم که بر مسلمانان بیعتی داشته باشم.

علی علیه السلام تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و او بعد از پدرش فقط هفتاد و پنج روز زندگی کرد.

وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، علی علیه السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد در حالی که بنی‌هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند. آنگاه علی علیه السلام حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: ای ابوبکر! انکار فضیلت تو موجب نشد که ما با تو بیعت نکنیم، بلکه ما برای خود در این امر حقی داشتیم که تو با استبداد و زورگویی گرفتی....»

کسانی که این قضیه را در کتاب ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) مطالعه کنند بسیاری از حقایق را خواهند فهمید. و متأسفانه بعضی از ناشرین کتاب الامامة والسیاسة قسمتهای مهم این قضیه را با زیرکی حذف کرده‌اند.^(۱) در این روایت که ابن قتیبه نقل کرده است نکات بسیار تلخی وجود دارد که خلاصه آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹-۲۱.

ص: ۳۵۷

۱. عمر بن خطاب بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و جگر گوشه آن حضرت را تهدید به آتش زدن کرده است و هیچ ارزشی برای آنان قائل نبوده است.
۲. علی علیه السلام به تهدید عمر بن خطاب توجه نکرد و با شجاعت کامل در خانه ماند و از خانه خارج نشد، اگر چه عمر پنداشت که آن حضرت فرموده است: من قسم خورده‌ام تا قرآن را جمع بندی نکنم، از خانه خارج نشوم.
۳. از نظر علی علیه السلام ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود و خود را به دروغ و حيله به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرد.
۴. ابوبکر پس از سخنان فاطمه زهرا علیها السلام دریافت که خلافت حقّ او نیست، ولی وسوسه‌های عمر بن خطاب او را بر کرسی غضب خلافت ماندگار نمود.
۵. عمر بن خطاب در مرتبه دوم که نزد علی علیه السلام رفت، آن حضرت را مجبور به خروج از خانه نمود و به نزد ابوبکر برد.
۶. ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که فاطمه علیها السلام را اذیت و آزار دادند و به سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند.
۷. ابوبکر و عمر نخستین کسانی‌اند که مورد نفرین فاطمه زهرا علیها السلام در هر نمازش قرار گرفته‌اند و آن حضرت شکایت آنان را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است.

ص: ۳۵۹

۱۹. دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

اشاره

یکی از آیات قرآن کریم که از دیدگاه شیعه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده آیه ۵۵ سوره مائده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱) «ولیی و سرپرست شما، خداوند متعال و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده، در حال رکوع صدقه می‌دهند.»

این آیه به اتفاق تمام مفسران شیعه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا... وَهُمْ رَاكِعُونَ» آن حضرت است. لذا دلالت این آیه بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام قطعی و مسلم است. درباره دلالت این آیه بر امامت امام علی علیه السلام، شبهاتی توسط اهل سنت مطرح شده که باید به آنها پاسخ دهیم.

شبهه اول: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست

اشاره

دلیل محکم و استواری بر نزول این آیه در شأن علی علیه السلام وجود ندارد، بلکه دقت در این آیه بیانگر این است که این آیه درباره تمامی مؤمنان نازل شده است؛ زیرا

ص: ۳۶۰

خداوند متعال در این آیه از الفاظی با صیغه جمع استفاده کرده و اگر مقصود خداوند از این آیه، خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام بود، از صیغه مفرد استفاده می نمود و می فرمود: «والذی آمن الذی یقیم....»

پاسخ شبهه

۱. این آیه به اعتراف بسیاری از مفسران اهل سنت و با استناد به روایات گوناگون در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

فخر رازی در کتاب التفسیر الکبیر سه روایت از ابن عباس و عبداللّه بن سلام و ابوذر در تأیید نزول این آیه در شأن علی علیه السلام نقل کرده است؛ بدون اینکه اشاره‌ای به ضعیف بودن این روایات کرده باشد.

ایشان می گوید: از ابوذر چنین روایت شده: در یکی از روزها مشغول اقامه نماز ظهر بودیم که مستمندی وارد مسجد شد و تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او کمک نکرد. در این هنگام، شخص مستمند دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! تو گواه باش که من در مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از مردم کمک خواستم ولی هیچ کس به من کمک نکرد. علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راستش - که انگشتی داشت به آن فقیر اشاره کرد و او به نزد علی علیه السلام آمد و انگشتش را از انگشت آن حضرت بیرون آورد.

این واقعه را رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نمود و فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست نمود که سینه‌اش را بگشایی و کسی را وزیر و کمک او قرار دهی. و تو در پاسخ به درخواست موسی علیه السلام فرمودی: برادرت را پشتوانه تو قرار خواهم داد.

پروردگارا! من محمّد پیامبر تو هستم و از تو درخواست می کنم که سینه‌ام را بگشایی و مشکلاتم را آسان گردانی و علی علیه السلام را که از اهل بیت من است، وزیر من قرار دهی و پشتوانه من را با وزارت او محکم گردانی.»

ص: ۳۶۱

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل صلی الله علیه و آله نازل شد و آیه «إِنَّمَا وَثِّقُكُمُ اللَّهُ...» را به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود. (۱) بیضاوی می گوید: «أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَأَلَهُ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ فِي صَلَاتِهِ، فَطَرَحَ لَهُ خَاتَمَهُ. (۲)» «این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است؛ آنگاه که مستمندی از علی علیه السلام- که در رکوع بود- تقاضای کمک کرد و علی علیه السلام انگشترش را به او داد.»

جصاص در کتاب احکام القرآن به نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اعتراف می کند. (۳) و در تفسیر قرطبی نیز شأن نزول این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته شده است. (۴) سیوطی در کتاب الدر المنثور ده روایت با سندهای گوناگون نقل می کند که نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام تأیید می کند. (۵) ۲. زمخشری، از مفسران اهل سنت، در پاسخ این شبهه می گوید: اگر چه این آیه در یک مرد (علی علیه السلام) نازل شده است، ولی با لفظ جمع آورده شده تا مردم را به چنین عمل پسندیده‌ای ترغیب نماید و آرزوی ثواب آن را نمایند. (۶) بیضاوی نیز در تفسیرش چنین جوابی را مطرح کرده است (۷).

۳. پاسخ دیگری که به این شبهه داده می شود، این است که در موارد گوناگونی برای یک فرد از صیغه جمع استفاده می شود تا از آن فرد به بزرگی یاد شود.

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۲- تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳- أحکام القرآن الجصاص، ج ۲، ص ۵۵۸.

۴- تفسیر القرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۵- الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۴۱ و ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۶- تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

۷- تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۸.

ص: ۳۶۲

شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد**اشاره**

کلمه «ولّی» دارای معانی گوناگونی است و هیچ دلیل محکم و استواری وجود ندارد که ثابت کند کلمه «ولّی» در این آیه شریفه، به معنای سرپرست و اولی به تصرّف می‌باشد.

پاسخ شبهه

کلمه «ولّی» مشترک لفظی است و به معنای سرپرست، دوست و یاور آمده است. در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» به طور قطع معنای «ولّی»، سرپرست و اولی به تصرّف است؛ زیرا در این آیه، ولایت با کلمه «انّما» همراه شده است و این کلمه دلالت بر انحصار دارد؛ از این رو کلمه «ولّی» به معنایی است که فقط در خصوص خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله قابل تصوّر است. بدون شک ولایت به معنای دوستی و یاور، اختصاص به خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه همه مؤمنان دوست و یاور همدیگر هستند. تنها معنایی که در خصوص خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام (در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله) تصوّر می‌شود، ولایت به معنای سرپرستی و اولی به تصرّف است. در واقع معنای آیه شریفه این است:

«در مرتبه اول تنها خداوند متعال ولّی و سرپرست شماست، در مرتبه بعد فقط پیامبر صلی الله علیه و آله ولّی و سرپرست شماست و در مرتبه بعد، فقط علی علیه السلام ولّی و سرپرست شما می‌باشد.»

شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله با ولایت علی علیه السلام**اشاره**

اگر این آیه شریفه دلالت بر امامت و ولایت علی علیه السلام داشته باشد. لازم می‌آید علی علیه السلام در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بودند، امامت و ولایت داشته باشد؛ و این با ولایت و امامت پیامبر صلی الله علیه و آله در تعارض است.

ص: ۳۶۳

پاسخ شبهه

ظاهر آیه شریفه همزمانی ولایت علی علیه السلام با ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. و شکی نیست که ولایت علی علیه السلام بر مؤمنان در طول ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ همانطور که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله در طول ولایت خداوند است. بنابراین استفاده از حق ولایت و اجرای احکام ولایی توسط امیرالمؤمنان علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، مشروط به اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین هیچ منافاتی میان ولایت امام علی علیه السلام و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر

اشاره

اگر کلمه «انما» در آیه شریفه، دلالت بر حصر داشته باشد و کلمه «ولئ» به معنای سرپرست باشد، این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ولئ و سرپرست مسلمانان کسی جز خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیست، در نتیجه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر کسانی که امامان شیعه معرفی شده‌اند، ولایت و امامت نخواهند داشت.

پاسخ شبهه

مورد حصر در این آیه شریفه، ولایت به طور مطلق نیست؛ بلکه مورد حصر عبارت است از ولایت علی علیه السلام در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ولایت دارد، اگر چه ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. در واقع این آیه شریفه، ولایت هر کس دیگری غیر از علی علیه السلام در زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله را نفی می‌کند. و شکی نیست که وقتی علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و در طول ولایت او دارای ولایت و امامت باشد، پس از رحلت او، به طریق اولی صاحب ولایت و امامت است، مگر اینکه خداوند یا رسولش ولایت و امامت را از آن حضرت بگیرند. بنابراین، آیه شریفه هیچ منافاتی با ثبوت ولایت و امامت برای امامان معصوم دیگر در غیر از زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

ص: ۳۶۵

۲۰. نبودن نام امامان در قرآن**شبهه**

در پرتو شریعت ؛ ؛ ص ۳۶۵

ی دیگر از شگردهای تبلیغاتی و هابیون برای سست کردن باورهای اعتقادی شیعیان این است که می گویند: چگونه ممکن است کسانی از طرف خداوند متعال به عنوان امامان مردم تعیین شوند، ولی خداوند در قرآن کریم - که هدایتگر مسلمانان است - نام آنان را نیاورد؟ آیا نبودن نام امامان دوازده گانه در قرآن کریم دلیلی بر بی اساسی مذهب اثنا عشری نیست؟

پاسخ شبهه

قرآن کریم اصول کلی اسلام را بیان کرده و تبیین جزئیات و مصادیق را بر عهده پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته است. همانطور که خداوند متعال می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱) «قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است، روشن سازی شاید آنان بیندیشند.»

خداوند متعال در قرآن کریم موضوع نماز، روزه، خمس و زکات و بسیاری دیگر از موضوعات دینی را یادآور شده است، ولی درباره تعداد رکعات نماز، تعدات مفطرات روزه و تعداد اموالی که خمس و زکات به آنها تعلق می گیرد، سخن نگفته است.

ص: ۳۶۶

قرآن کریم در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا...» (۱) اصل کلی امامت و ولایت را در طول ولایت خدا و رسولش بیان کرده است و با نزول آن در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را با ذکر شخصیت و صفات او به مسلمانان معرفی نموده ولی بیان خصوصیات و مصادیق را به عهده پیامبر مکرم اسلام گذاشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به طور صریح نام علی علیه السلام را به عنوان نخستین سرپرست مسلمانان بر زبان جاری می‌کند و در روز غدیر و آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم می‌فرماید:

«كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ، فَأَجَبْتَ، أَنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ، اللَّهُ تَعَالَى مَوْلَايَ، وَاَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. - ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: - مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادِ مِنَ عَادَاهُ. (۲)»

«خداوند متعال مرا به سوی خود خوانده است و من پذیرفتم. اکنون دو گوهر گرانبها را در میان شما می‌گذارم؛ قرآن و عترت من - که اهل بیت من هستند - ببینید که چگونه پس از من با آنان رفتار کنید. قرآن و عترت من هرگز از همدیگر جدا نمی‌شوند، تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. خداوند مولای من است و من ولی هر مؤمنی هستم. - آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: - هرکسی که من مولای او هستم، علی نیز ولی او است. پروردگارا! هر کسی را که علی را دوست دارد دوست بدار و هرکسی را که با علی دشمن است دشمن بدار.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر مریضی احساس می‌کند که ولایت و امامت ممکن است از مسیر حقیقی خارج و به دست ناهلان سپرده شود؛ از این رو امام علی علیه السلام را در کنار قرآن و قرآن را در کنار علی علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود معرفی می‌کند. ابن حجر هیشمی در کتاب الصواعق المحرقة می‌گوید:

۱- المائدة/ ۵۵.

۲- مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

ص: ۳۶۷

«در روایتی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و قبل از فوت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! به همین زودی و به سرعت از میان شما به دیار باقی خواهم رفت، اکنون به نزد شما آمدم تا حجّت را بر شما تمام کنم، آگاه باشید و بدانید که کتاب پروردگارم را به همراه عترت خویش (اهل بیت من) در میان شما به جانشینی می گذارم.

آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و خطاب به مردم فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی! آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من از آنان درباره موضوع جانشینی خواهم پرسید.» (۱) حدیث ثقلین با سندهای معتبر در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت آمده است. در بعضی از روایات این حدیث با لفظ «ثقلین» و در بعضی با لفظ «خلیفین» و در بعضی دیگر با لفظ «آمرین» نقل شده است. و در بسیاری از روایات جمله «لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا» یا «إِنْ تَمَسَّ بِي كَتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا» وجود دارد. (۲) بنابراین نتیجه می گیریم: خداوند متعال اصل امامت را به طور کلی در قرآن کریم مطرح کرده و بیان ویژگی ها و تعداد امامان و نام آنها را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته است. و پیامبر صلی الله علیه و آله نام نخستین امام مسلمین را برای آنان یادآور می شود.

وقتی نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص شد، برای تعیین نام امام بعدی به امام هر زمان رجوع می شود، همانطور که شیعه معتقد است امام هر زمانی امام بعد از خود را به دیگران معرفی می نمود.

اکنون به برادران اهل سنت و بخصوص روشنفکران و جوانان توصیه می کنیم با چشمانی باز و بدون تعصب کورکورانه، به متن روایات و احادیث و تاریخ مراجعه کنند و از خود بپرسند که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر با برکت خویش، در

۱- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲- مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۴ و ۵۹؛ ج ۵، ص ۱۸۲، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۸۸؛ ج ۹، ص ۱۶۳-۱۶۵؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۷؛ المصنّف (ابن ابی شیبۀ)، ج ۷، ص ۴۱۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱؛ المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۳۳؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۸۲ و ۱۸۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۸۹.

ص: ۳۶۸

اجتماعات گوناگون- روز عرفه، مسجد خیف، خطبه غدیر و در بستر بیماری- مردم را به تبعیت از دو حجت متلازم توصیه می‌کند؟ آیا خبر دادن از جانشینی کتاب خدا و عترت معنایی جز لزوم اطاعت از فرمانها و دستورهای قرآن و عترت دارد؟ آیا کسی می‌تواند بگوید: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از سفارش مردم به قرآن و عترت فقط اظهار محبت و دوستی نسبت به قرآن و عترت بوده است؟! و آیا خبر دادن از جانشینی عترت و علی علیه السلام به همراه قرآن و جدا ناپذیری آنان می‌تواند معنایی جز لزوم اطاعت از دستورهای عترت و علی علیه السلام داشته باشد؟! و آیا لزوم اطاعت از دستور کسی بدون ثبوت مقام ولایت و امامت برای او قابل تصوّر است؟!

فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

«الف»

- ۲- «الابهاج فی شرح المنهاج»، علی بن عبدالکافی السبکی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴.
- ۳- «الاتقان فی علوم القرآن»، عبدالرحمن بن الکرمال جلال الدین السیوطی.
- ۴- «اثبات صفة العلو»، أبو محمد عبدالله بن أحمد بن قدامة المقدسی، دارالسلفیة، کویت، ۱۴۰۶.
- ۵- «اثبات عذاب القبر»، احمد بن الحسین البیهقی، دارالفرقان، عمان، ۱۴۰۵.
- ۶- «الاحادیث الطوال»، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲.
- ۷- «الاحتجاج»، ابو منصور احمد بن علی الطبرسی، دارالنعمان، نجف، ۱۳۸۶.
- ۸- «الإحکام فی اصول الأحکام»، علی بن محمد الآمدی، المکتب الاسلامی، دمشق، ۱۴۰۲.
- ۹- «الإحکام فی اصول الأحکام»، ابو محمد علی بن احمد بن حزم الاندلسی، دارالحديث، قاهره، ۱۴۰۴.
- ۱۰- «الاحکام الجنائز»، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۶.
- ۱۱- «احکام القرآن»، ابوبکر احمد بن علی الرازی الجصاص، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵.
- ۱۲- «احکام القرآن»، ابوبکر محمد بن عبدالله (ابن العربی) دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۱۳- «الاجبار الطوال»، ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، داراحیاء الکتب العربیة، بیروت، ۱۹۶۰ م.
- ۱۴- «الاذکار النوویة»، یحیی بن شرف النووی دمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴.
- ۱۵- «الارشاد الساری علی صحیح البخاری»، ابوالعباس احمد القسطلانی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۱۶- «ارشاد الفحول»، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹.
- ۱۷- «الاربعین البلدانیة»، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۳.
- ۱۸- «إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی»، عبدالله بن محمد بن الصدیق الغماری، دارالامام النووی،

ص: ۳۷۰

عمان، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۹- «ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل»، محمد ناصرالدین الألبانی، المكتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵.

۲۰- «اسد الغابة فی معرفة الصحابة»، ابن الاثیر، ابوالحسن علی بن أبی الکرّم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، انتشارات اسماعیلیان، تهران.

۲۱- «الاستذکار»، ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبداللّه بن عبدالبرّ النمري، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۱ ه. ق.

۲۲- «الإصابة فی تمییز الصحابة»، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۳- «اصول السرخسی»، محمد بن احمد بن ابی سهل السرخسی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۲۴- «اصول الکافی»، الکلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.

۲۵- «اصول مذهب الشیعة الامامیة»، ناصر بن عبداللّه بن علی قفقاوی، جامعه محمد بن سعود، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۶- «اظهار الحق»، رحمة الله الهندی الدهلوی، دارالجلیل، بیروت.

۲۷- «اعانة الطالبین»، السید البکوی، ابن السید محمد شطا الدمیاطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۲۸- «الاعتصام»، ابواسحاق الشاطبی، دارالمعرفة، بیروت.

۲۹- «الاعتقادات فی مذهب الامامیة»، الشیخ الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

۳۰- «اغاثة اللفهان من مصائد الشیطان»، ابن القیم، محمد بن ابوبکر ایوب الزرعی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۵ ه. ق.

۳۱- «اقتضاء الصراط»، ابن تیمیة، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرّانی، مطبعة السنّة المحمّدیة، قاهره.

۳۲- «الإقناع فی حلّ ألفاظ أبی شجاع»، شمس الدین محمد بن احمد الشریینی الخطیب، دارالمعرفة، بیروت.

۳۳- «الأمّ»، الإمام الشافعی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۳۴- «الأمالی»، محمد بن الحسن الطوسی، دارالثقافة، قم، ۱۴۱۴ ه. ق.

۳۵- «الإمامة و السياسة»، ابن قتیبة، ابو محمد عبداللّه بن سلام بن قتیبة الدینوری، مؤسسة الحلبي، قاهره،

ص: ۳۷۱

۱۴۱۳ ه. ق.

۳۶- «أمثال الحديث»، ابن خلاد الراهزمزی، دارالسلفیة، بومیای هند، ۱۹۸۷ م.

۳۷- «الانتصار»، عبدالرحیم بن محمد الخياط المعتزلی، دارالکتب المصریة، قاهره.

۳۸- «أوائل المقالات»، الشيخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان العکبری، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۳۹- «الایضاح»، الفضل بن شاذان الازدی، تحقیق السید جلال الدین الحسینی الارموی.

۴۰- «الایمان»، ابن منده، محمد بن اسحاق بن یحیی بن منده، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

«ب»

۴۱- «بحار الأنوار»، المجلسی، محمد باقر المجلسی، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۴۲- «البحر الرائق»، ابن نجیم المصری، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۴۳- «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»، ابن رشد، محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد القرطبی، دارالفکر للطباعة، بیروت، ۱۴۱۵

ه. ق.

۴۴- «البدایة والنهاية»، ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر الدمشقی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸.

۴۵- «بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع»، علاءالدین ابوبکر بن مسعود الکاسانی الحنفی، مکتبه الحبییة، پاکستان، ۱۴۰۹ ه. ق.

۴۶- «البرهان فی اصول الفقه»، ابوالمعالی الجوینی، عبدالملک بن عبداللہ بن یوسف الجوینی، موسسه الوفاء، مصر، ۱۴۱۸.

۴۷- «بصائر الدرجات»، صفار، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، موسسه اعلمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۴۸- «البيان»، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدین العاملی، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم.

۴۹- «بيان تلبیس الجهمیة»، ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیہ الحرانی، مطبعة الحكومة، مكة المكرمة، ۱۳۹۲ ه. ق.

۵۰- «البيان فی تفسیر القرآن»، السید ابوالقاسم الخوی، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۱۳.

«ت»

۵۱- «تاج العروس»، محمد مرتضی الزبیدی، مکتبه الحیاء، بیروت.

۵۲- «تاریخ ابن معین»، ابن معین، یحیی بن معین بن عون الغطفانی، دارالمأمون للتراث، دمشق.

۵۳- «تاریخ أسماء الثقات»، ابن شاهین، أبو حفص عمر بن شاهین، دارالسلفیة، هند، ۱۴۰۴ ه. ق.

۵۴- «تاریخ بغداد»، ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.

ص: ۳۷۲

- ۵۵- «تاریخ جرجان»، حمزه بن یوسف ابوالقاسم الجرجانی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.
- ۵۶- «التاریخ الصغیر»، البخاری، ابو عبدالله اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۵۷- «تاریخ الطبری»، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- ۵۸- «التاریخ الکبیر»، البخاری، ابو عبدالله اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، المكتبة الاسلامیة، ديار بكر.
- ۵۹- «تاریخ مدینه دمشق»، ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسین بن هبة الله بن عبدالله الشافعی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷.
- ۶۰- «تاریخ یعقوبی»، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، دار صادر، بیروت.
- ۶۱- «تبدید الظلام و تنبیه النیام»، ابراهیم سلیمان الجبهان، الطبعة الثالثة، السعودیة، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۶۲- «التیان فی تفسیر القرآن»، شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۶۳- «التیین لأسماء المدلسین»، سبط بن العجمی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۶۴- «تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة»، العلامة الحلّی، مكتبة التوحید، قم، ۱۴۲۰ ه. ق.
- ۶۵- «تحریر الوسیله»، السید الامام، روح الله الخمينی، مطبعة الادب، النجف الاشرف.
- ۶۶- «تحفة الاحوزی»، ابو العلاء محمد بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم المبارکفوری، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۶۷- «التذکره»، القرطبی، ابو عبدالله محمد بن أحمد الانصاری القرطبی.
- ۶۸- «تذکره الحفاظ»، الذهبی، ابو عبدالله شمس الدین الذهبی، مكتبة الحرم المکی، مکة.
- ۶۹- «تذکره الفقهاء»، العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن المطهر الحلّی، موسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۷۰- «تعظیم قدر الصلاة»، محمد بن نصر الحجاج المروزی، مكتبة الدار، مدینه منوره، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۷۱- «تفسیر ابن کثیر»، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر القرشی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۷۲- «تفسیر أبی السعود»، ابوالسعود، محمد بن محمد العمادی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۷۳- «تفسیر البغوی»، «معالم التنزیل»، ابو محمد حسین مسعود الفراء البغوی، دارالمعرفه، بیروت.
- ۷۴- «تفسیر البیضاوی»، «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، البیضاوی، ابو سعید عبدالله بن عمر بن محمد الشیرازی البیضاوی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۷۵- «تفسیر الثعالبی»، «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن»، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف أبو زید

ص: ۳۷۳

الثعالبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۷۶- «تفسیر الجلالین»، جلال الدین المحلی و جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه، بیروت.

۷۷- «تفسیر روح المعانی»، الآلوسی، أبو الفضل محمود الآلوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۷۸- «التفسیر الكبير»، الفخر الرازی، محمد بن عمر بن الحسین بن علی الرازی، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق.

۷۹- «تفسیر القرطبی»، «الجامع لاحکام القرآن»، ابو عبدالله محمد بن احمد الانصاری القرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۸۰- «تفسیر مجاهد»، ابن المصباح مجاهد بن جبر، مجمع البحوث الاسلامیه، اسلام آباد.

۸۱- «تفسیر النسفی»، «مدارک التنزیل و حقائق التأویل»، ابراهیم بن معقل النسفی الحنفی.

۸۲- «تفسیر نور الثقلین»، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

۸۳- «تقریب التهذیب»، ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، دار لکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۸۴- «تکمله حاشیه رد المختار»، محمد علاء الدین أفندی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۸۵- «تلخیص الحیبر»، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر، بیروت.

۸۶- «تمام المنه فی التعلیق علی فقه السنه»، محمد ناصر الدین الالبانی، المكتبة الاسلامیه، دارالرایه، ۱۴۰۹ ه. ق.

۸۷- «التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول»، عبدالرحیم بن الحسن الآسنوی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.

۸۸- «التمهید لما فی الموطأ من المعانی و المسانید»، ابن عبدالبرّ، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمري، وزارة عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، مغرب، ۱۳۸۷.

۸۹- «تنویر الحوالمک»، السیوطی، جلال الدین سیوطی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۹۰- «التوسل»، محمد ناصر الدین الالبانی، المكتب الاسلامی، بیروت.

۹۱- «التوصل الی حقیقه التوسل»، الشیخ نسیب الرفاعی.

۹۲- «التوحید»، ابن خزیمه، ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه، مكتبة الرشید، ریاض، ۱۹۹۴ م.

۹۳- «التهذیب»، «تهذیب الاحکام»، شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

ص: ۳۷۴

- ۹۴- «تهذیب التهذیب»، ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر للطباعة، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۹۵- «تهذیب الکمال»، جمال الدین ابوالحجاج یوسف المزی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۹۶- «تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید»، سلیمان بن عبداللہ بن محمد بن عبدالوہاب، مکتبہ الرياض، الحدیث، ریاض. (ث)
- ۹۷- «الثقات» ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد ابوحاتم التیمی، مجلس دائرةالمعارف العثمانیة، حیدر آباد، ۱۳۹۳ ه. ق.
- ۹۸- «الثمر الدانی»، «شرح رسالہ ابن ابی زید»، صالح عبد السمیع الآبی الأزهری، المکتبہ الثقافیة، بیروت. (ج)
- ۹۹- «جامع البیان عن تأویل آی القرآن»، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، دارالفکر للطباعة، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۱۰۰- «الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر»، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.
- ۱۰۱- «الجرح والتعدیل»، ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۱ ه. ق.
- ۱۰۲- «جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام»، الشیخ محمد حسن النجفی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۰۳- «جواهر المطالب فی مناقب الامام علی ۷»، محمد بن احمد الدمشقی الشافعی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۱۰۴- «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، المحقق الثانی، علی بن الحسین الکرکی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۱۰۵- «الجواهر النقی»، الماردینی، علاء الدین بن علی بن عثمان الماردینی (ابن الترمذی)، دارالفکر، بیروت. (ح)
- ۱۰۶- «حاشیة رد المختار علی الدر المختار»، ابن عابدین، محمد امین، دارالفکر للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

ص: ۳۷۵

- ۱۰۷- «حاشیه السندی علی النسائی»، نورالدین عبدالهادی، دارالکتب العربیة، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۱۰۸- «حاشیه الطحطاوی علی مراقی الفلاح»، احمد بن محمد بن اسماعیل الطحطاوی.
- ۱۰۹- «حدیث خیثمه»، خیثمه بن سلیمان بن حیدره، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.
- ۱۱۰- «حواشی الشروانی و العبادی علی تحفه المحتاج»، عبدالحمید الشروانی و احمد بن قاسم العبادی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- «خ»
- ۱۱۱- «خصائص امیرالمومنین»، النسائی، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب النسائی، مکتبه نینوی الحدیثه.
- «د»
- ۱۱۲- «الدر المختار، شرح تنویر الابصار»، ابن عابدین، محمد امین، دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۱۱۳- «الدر المنثور فی التفسیر المأثور»، جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بیروت، ۱۳۶۵ ه. ق.
- ۱۱۴- «الدر النضید فی اخلاص کلمه التوحید»، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، مطبعه المنار، بیروت.
- ۱۱۵- «دفع الشبه عن الرسول»، ابوبکر بن محمد بن عبدالمومن تقی الدین الحصنی، داراحیاءالکتب العربی، قاهره، ۱۴۱۸ ه. ق.
- ۱۱۶- «دفاع عن العقیده والشریعه»، محمد الغزالی، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۹۷۵ م.
- ۱۱۷- «دلائل النبوه»، اسماعیل بن محمد بن الفضل التیمی الاصفهانی، دارطیبه، ریاض، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۱۱۸- «الدیاج علی مسلم»، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارابن عفان، ریاض، ۱۴۱۶ ه. ق.
- «ر»
- ۱۱۹- «الرد علی المنطقیین»، ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت.
- ۱۲۰- «رسائل الشریف المرتضی»، السید المرتضی، ابوالقاسم علی بن الحسین الشریف المرتضی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۱۲۱- «رسالة ابن أبی زید»، ابن أبی زید القيروانی، المکتبه الثقافیه، بیروت.
- ۱۲۲- «رسالة التوحید»، الدهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی الدهلوی، ط نامعلوم.
- ۱۲۳- «رفع المناره لتخريج أحاديث التوسل و الزيارة»، محمود سعید ممدوح، دارالامام النوی، عمان،

ص: ۳۷۶

۱۴۱۶ ه. ق.

۱۲۴- «روضه الطالبین»، یحیی بن شرف النووی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۲۵- «روضه الناظر و جنة المناظر»، ابن قدامة، عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسی، جامعه محمد بن سعود، ریاض، ۱۳۹۹ ه. ق.

۱۲۶- «ریاض الصالحین من حدیث سید المرسلین»، یحیی بن شرف النووی، دارالفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۲۷- «ریاض المسائل»، السید علی الطباطبائی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.

«ز»

۱۲۸- «زادالمعاد»، ابن القیم الجوزی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

«س»

۱۲۹- «سبل السلام»، محمد بن اسماعیل الکحلانی، شرکه مکتبه مصطفی البابی الحلبی و اولاده، مصر، ۱۳۷۹ ه. ق.

۱۳۰- «سبل الهدی والرشاد»، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۳۱- «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»، ابن ادريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلبي، موسسه النشر الاسلامی،

قم، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۳۲- «السلسله الصحيحه»، محمد ناصرالدين الالباني، مکتبه المعارف، ریاض.

۱۳۳- «سنن ابن ماجه»، ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، دارالفکر، بیروت.

۱۳۴- «سنن أبي داود السجستاني»، ابوداود سليمان بن الاشعث السجستاني، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۳۵- «سنن الترمذی»، الترمذی، ابو عيسى محمد بن عيسى سورة الترمذی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۳۶- «سنن الدارمی»، عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، مطبعة الاعتدال، دمشق.

۱۳۷- «السنن الكبرى»، احمد بن شعيب النسائي، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۳۸- «السنن الكبرى»، احمد بن الحسين بن علي البيهقي، دارالفکر، بیروت.

۱۳۹- «سنن النسائي»، احمد بن شعيب النسائي، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ ه. ق.

۱۴۰- «سير أعلام النبلاء»، الذهبي، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۴۱- «سيرة ابن اسحاق»، احمد بن اسحاق بن يسار، نشر دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ه.

۱۴۲- «السيف الصقيل في الرد على ابن زفيل»، السبكي الكبير، ابوالحسن تقى الدين على بن عبدالکافي

ص: ۳۷۷

السبکی، مکتبه زهران، قاهره.

«ش»

۱۴۳- «شرح الاصول الخمسة»، القاضي عبد الجبار، قاهره.

۱۴۴- «شرح تجريد العقاید»، علاء الدين على بن محمد القوشجي، منشورات الرضى، قم.

۱۴۵- «شرح الرضى على الكافية»، رضى الدين محمد بن الحسن الاسترآبادى، مؤسسة الصادق، تهران.

۱۴۶- «شرح سنن النسائي»، جلال الدين السيوطى، داراحياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۱۴۷- «شرح صحيح مسلم»، النووى، ابوزكريا محيى الدين بن شرف النووى، دارالكتاب العربى، بيروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.

۱۴۸- «شرح العقيدة الطحاوية»، ابن ابى العز الحنفى، المكتب الاسلامى، بيروت، ۱۳۹۱ هـ. ق.

۱۴۹- «الشرح الكبير على متن المقنع»، ابوالفرج عبدالرحمن بن أبى عمر محمد بن احمد بن قدامة المقدسى، دارالكتاب العربى، بيروت.

۱۵۰- «شرح موطأ مالك»، اللكنوى، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۳ هـ. ق.

۱۵۱- «شرح مسند أبى حنيفة»، ملا على القارى، دارالكتب العلمية، بيروت.

۱۵۲- «شرح معانى الآثار»، احمد بن محمد بن سلامة بن عبدالملك بن سلمة الازدى، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۱۵۳- «شرح نهج البلاغه»، ابن ابى الحديد، منشورات مکتبه آية الله المرعشى، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.

۱۵۴- «الشریعة»، ابوبکر محمد بن الحسين بن عبد الله الآجرى.

۱۵۵- «شعب الايمان»، البيهقى، ابوبکر احمد بن الحسين البيهقى، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۰ هـ. ق.

۱۵۶- «شواهد التنزيل لقواعد التنزيل»، الحاكم الحسکانى، عبيدالله بن احمد، مجمع احياء الثقافة، تهران.

۱۵۷- «الشيخ الزنجانى و الوحدة الاسلامية»، مجمع التقريب بين المذاهب، تهران.

«ص»

۱۵۸- «الصارم المسلول»، ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم بن تيمية الحرانى، دار ابن حزم، بيروت، ۱۴۱۷ هـ. ق.

۱۵۹- «الصحيح»، اسماعيل بن حماد الجوهري، دارالعلم للملايين، بيروت، ۱۴۰۷ هـ.

۱۶۰- «صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان»، ابن حبان، علاء الدين على بن بلبان الفارسى، محمد بن محمد بن احمد، مؤسسة الرسالة،

بيروت، ۱۴۱۴ هـ. ق.

۱۶۱- «صحيح ابن خزيمة»، ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزيمة السلمى، المكتب الاسلامى، بيروت،

ص: ۳۷۸

۱۴۱۲ ه. ق.

- ۱۶۲- «صحيح البخارى»، محمد بن اسماعيل البخارى، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۱ ه.
- ۱۶۳- «صحيح الترغيب و الترهيب»، محمد ناصر الدين الالبانى، مكتبة المعارف، رياض.
- ۱۶۴- «صحيح مسلم»، مسلم بن الحجاج النيشابورى، دارالفكر، بيروت.
- ۱۶۵- «الصراع بين الاسلام و الوثنية»، عبدالله على القصيمى، قاهره.
- ۱۶۶- «الصفديّة»، ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم بن تيمية الحزاني، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۱۶۷- «الصواعق المحرقة»، ابن حجر، ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد بن على بن الحجر الهيثمى، مؤسسة الرساله، بيروت، ۱۹۹۷ م.
- «ض»
- ۱۶۸- «ضعفاء العقيلي»، محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۸ ه. ق.
- «ط»
- ۱۶۹- «الطبقات الكبرى»، ابن سعد، دار صادر، بيروت.
- «ظ»
- ۱۷۰- «ظلال الجنة»، محمد ناصر الدين الالبانى، المكتب الاسلامى، بيروت، ۱۴۱۳ ه. ق.
- «ع»
- ۱۷۱- «العاقبة فى ذكر الموتى»، عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله الاشيلي، مكتبة دارالاقصى، كويت، ۱۴۰۶.
- ۱۷۲- «عجائب الآثار»، عبدالرحمن بن حسن الجبرتي، دارالجيل
- ۱۷۳- «عدة الصابرين»، ابن القيم الجوزية، محمد بن ابوبكر ايوب الزرعى، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ۱۷۴- «العروة الوثقى»، السيد محمد كاظم الطباطبائى اليزدى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ۱۴۱۹ ه. ق.
- ۱۷۵- «العظمة»، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان الاصفهاني، دارالعاصمة، رياض، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۱۷۶- «العلل»، الامام احمد بن حنبل، المكتب الاسلامى، بيروت.
- ۱۷۷- «علل الدار قطنى»، «العلل الواردة فى الاحاديث النبوية»، ابوالحسن على بن عمر بن احمد بن مهدى الدار قطنى، دارطبيه، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۱۷۸- «عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى»، بدرالدين العينى، دارالفكر، بيروت.
- ۱۷۹- «عمل اليوم و الليلة»، احمد بن شبيب على النسائى، مؤسسة الرساله، بيروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

ص: ۳۷۹

۱۸۰- «عون المعبود»، محمد شمس الدین الحق العظیم آبادی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق. «غ»

۱۸۱- «غریب الحدیث»، ابن سلام، أبو عبیدة قاسم بن سلام الهروی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۶ ه. ق. «ف»

۱۸۲- «فتاوی مهمة»، بن باز، عبدالعزیز بن عبداللہ بن باز، دارالعاصمة، ریاض، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۸۳- «الفتاوی الکبری»، ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرّانی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۸۶ ه. ق.

۱۸۴- «فتح الباری شرح صحیح البخاری»، شهاب الدین ابن حجر العسقلانی، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت.

۱۸۵- «فتح العزیز فی شرح الوجیز»، عبدالرحیم بن محمد الرافعی، دارالفکر، بیروت.

۱۸۶- «فتح القدر»، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، عالم الکتب، بیروت.

۱۸۷- «فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب»، زکریا بن محمد بن احمد بن زکریا الانصاری، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.

۱۸۸- «الفصول فی الاصول»، احمد بن علی الرازی الجصاص، احیاء التراث الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۸۹- «الفصل فی الملل و الأهواء و النحل»، علی بن احمد بن سعید بن حزم الظاهری، مکتبة الخانجی، قاهره.

۱۹۰- «فضائل الصحابة»، احمد بن حنبل، ابو عبدالله الشیبانی، مؤسسة الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۹۱- «فقه السنّة»، السید سابق، دارالکتب العربی، بیروت.

۱۹۲- «الفقه علی المذاهب الاربعة»، عبدالرحمن الجزیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹۳- «فیض القدر»، محمد عبدالرؤف المناوی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

«ق»

۱۹۴- «القاموس المحيط»، محمد بن یعقوب الفیروز آبادی.

۱۹۵- «قصص الانبیاء»، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، مطبعة دارالتألیف، دارالکتب الحدیثیة، مصر، ۱۳۸۸ ه. ق.

۱۹۶- «قطف الثمر»، محمد صدیق حسن خان القنوجی، عالم الکتب، بیروت، ۱۹۸۴ م.

«ک»

۱۹۷- «الكافی»، الكلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب اسحاق الكلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۸ ه. ق.

۱۹۸- «الكافی فی فقه ابن حنبل»، عبداللہ بن قدامة المقدسی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

ص: ۳۸۰

- ۱۹۹- «الکامل فی ضعفاء الرجال»، ابن عدی، ابواحمد عبدالله بن عدی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۲۰۰- «کتاب حیاة عمر بن خطاب»، عبدالرحمن احمد بکری، مکتبه الارشاد، بیروت.
- ۲۰۱- «کتاب الدعاء»، الطبرانی، سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۲۰۲- «کتاب الزهد»، هناد بن السری الکوفی، دارالخلفاء للکتاب الاسلامی، کویت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۰۳- «کتاب السنه»، عمرو بن ابی عاصم الضحاک، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۲۰۴- «کتاب سلیم بن قیس»، أبو صادق سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق محمد باقر الانصاری الشیرازی.
- ۲۰۵- «کتاب الضعفاء و المتروکین»، النسائی، احمد بن علی بن شعیب النسائی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۰۶- «کتاب العرش»، ابن ابی شیبہ، محمد بن عثمان بن ابی شیبہ العبسی، مکتبه المعلا، کویت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۰۷- «کتاب العین»، ابو عبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، موسسه دارالهجره، تهران، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۲۰۸- «کتاب المجروحین»، ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد التمیمی، تحقیق محمود ابراهیم زاید.
- ۲۰۹- «کتاب المسند»، الامام الشافعی، ابو عبدالله محمد بن ادريس الشافعی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۱۰- «کرامات الاولیاء»، هبة الله بن الحسن الطبری، دار طیبه، ریاض، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۲۱۱- «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل»، محمود بن عمر الزمخشری، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.
- ۲۱۲- «کشف الخفاء و مزیل الالباس»، اسماعیل بن محمد العجلونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۲۱۳- «کشف القناع عن متن الاقناع»، منصور بن یونس البهوتی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق.
- ۲۱۴- «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال»، علاء الدین المتقی الهندی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.
- «ل»
- ۲۱۵- «لسان العرب»، ابن منظور، محمد بن مکرم بن منظور، نشر أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۱۶- «لسان المیزان»، ابن حجر، احمد بن علی بن الحجر العسقلانی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ ه. ق.
- «م»
- ۲۱۷- «مؤلفات ابن عبدالوهاب»، محمد بن عبدالوهاب، جامعه محمد بن سعود، ریاض.
- ۲۱۸- «المبسوط»، السرخسی، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

ص: ۳۸۱

- ۲۱۹- «المبسوط»، شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، المكتبة الرضویة، تهران، ۱۳۸۷ ه. ق.
- ۲۲۰- «مجمع البحرين»، فخرالدین الطریحی، مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۲۲۱- «مجمع بیان»، ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۲۲۲- «مجمع الزوائد»، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۲۲۳- «مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان»، المولی أحمد الاردبیلی، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۲۲۴- «المجموع»، محیی الدین بن شرف النووی، دارالفکر، بیروت.
- ۲۲۵- «مجموع الفتاوی»، ابن تیمیة، محمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرّانی، ریاض.
- ۲۲۶- «المحاسن»، احمد بن محمد بن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۲۲۷- «المحاسن والمساوی»، البیهقی، احمد بن الحسن بن علی البیهقی، دار صادر، بیروت.
- ۲۲۸- «المحصول فی علم اصول الفقه»، فخرالدین محمد بن عمر بن الحسین الرازی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۲۲۹- «المحلی»، ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم، دارالفکر، بیروت.
- ۲۳۰- «مختار الصحاح»، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر الرازی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۲۳۱- «مختصر المزنی»، اسماعیل بن یحیی المزنی، دارالمعرفه، بیروت.
- ۲۳۲- «مختلف الشیعه»، العلامة الحلّی، ابو منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۲۳۳- «مراقی الفلاح یا مداد الفتح»، حسن بن عمار بن علی الشرنبلانی الحنفی.
- ۲۳۴- «مروج الذهب»، المسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین، دارالاندلس، بیروت.
- ۲۳۵- «المستدرک علی الصحیحین»، ابو عبدالله الحاکم النیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۳۶- «المستصفی»، الغزالی، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.
- ۲۳۷- «المستطرف»، شهاب الدین محمد بن احمد ابو الفتح الابشهی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۶ م.
- ۲۳۸- «المستفاد من ذیل تاریخ بغداد»، محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن (ابن النجار البغدادی)؛ دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق.
- ۲۳۹- «مسند احمد بن حنبل»، الامام احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.

ص: ۳۸۲

- ۲۴۰- «مسند ابن راهویه»، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مكتبة الايمان، مدینه، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۲۴۱- «مسند ابن المبارك»، عبدالله بن المبارك، مكتبة المعارف، ریاض.
- ۲۴۲- «مسند ابن الجعد»، علی بن الجعد بن عیید، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۴۳- «مسند ابی داود الطیالسی»، ابو داود الطیالسی، سلیمان بن داود بن الجارود، دارالحديث، بیروت.
- ۲۴۴- «مسند ابی یعلی»، ابو یعلی الموصلی، احمد بن علی بن المثنی التمیمی، دارالمأمون للتراث، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.
- ۲۴۵- «مسند الحمیدی»، ابوبکر عبدالله بن الزبیر الحمیدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۲۴۶- «مسند الشامیین»، سلیمان بن احمد الطبرانی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.
- ۲۴۷- «مسند الشهاب»، محمد بن سلامه القضاعی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۵.
- ۲۴۸- «مشکاة المصابیح»، محمد بن عبدالله الخطیب التبریزی، المكتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۴۹- «المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر»، احمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۷۲ ش.
- ۲۵۰- «المصنّف»، ابن ابی شیبۀ، محمد بن ابی شیبۀ، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۲۵۱- «المصنّف»، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن هما الصنعانی، المجلس العلمی.
- ۲۵۲- «معارج القبول»، حافظ بن احمد حکمی، دار ابن القیم، دمام، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۲۵۳- «المعتبر فی شرح المختصر»، المحقق الحلّی، ابوالقاسم جعفر بن الحسن، موسسه سیدالشهداء، قم، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۵۴- «المعتمد فی اصول الفقه»، ابوالحسین البصری، محمد بن علی بن الطیب البصری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳.
- ۲۵۵- «المعجم الاوسط»، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالحرمین.
- ۲۵۶- «المعجم الصغیر»، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۵۷- «المعجم الکبیر»، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، مكتبة ابن تیمیة، قاهره.
- ۲۵۸- «معرفة الثقات»، العجلی، احمد بن عبدالله العجلی، مكتب الدار، مدینه، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۵۹- «مع الصادقین»، محمد المدینی، قاهره.
- ۲۶۰- «المعیار و الموازنه»، ابو جعفر محمد بن عبدالله الاسکافی المعتزلی، تحقیق الشیخ محمد باقر المحمودی، الطبعة الاولى.

ص: ۳۸۳

- ۲۶۱- «المغنی»، ابن قدامة، ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة، دارالكتاب العربی، بیروت.
- ۲۶۲- «مغنی اللیب»، جمال الدین بن هشام الانصاری، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۶۳- «مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج»، محمد الشربینی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۷ ه. ق.
- ۲۶۴- «المفارید عن رسول الله ۹»، احمد بن علی بن المثنی التیمی، مکتبه دارالاقصی، کویت، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۶۵- «المفردات فی غریب القرآن»، الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد الفضل، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۲۶۶- «مقالات الاسلامیین»، ابوالحسن الاشعری، علی بن اسماعیل الاشعری، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲۶۷- «مقدمه ابن الصلاح»، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهرزی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.
- ۲۶۸- «المناقب»، الخوارزمی، الموفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۲۶۹- «مناهل العرفان فی علوم القرآن»، محمد عبدالعظیم الزرقانی، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۶ م.
- ۲۷۰- «المنتظم»، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، دار صادر، بیروت.
- ۲۷۱- «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، العلامة الحلّی، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۲۷۲- «من لا یحضره الفقیه»، الشیخ الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسن بن بابویه القمی، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۲۷۳- «منهاج السنّه»، ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلم بن تیمیّه الحرّانی، موسسه قرطبه، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۷۴- «منهاج الصالحین»، السید ابوالقاسم الموسوی الخوی، مدینه العلم، قم، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۲۷۵- «موارد الظمان الی زوائد ابن حبان»، الهیثمی، علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۷۶- «المواقف»، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- ۲۷۷- «مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل»، الحطاب الرعینی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن المغربی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.
- ۲۷۸- «المواهب اللدنیّه بالمنح المحمدیه»، ابوالعباس شهاب الدین بن حجر العسقلانی.
- ۲۷۹- «الموضوعات»، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، المکتبه السلفیّه، مدینه، ۱۳۸۶ ه. ق.
- ۲۸۰- «الموطأ»، الامام مالک بن انس، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۸۱- «میزان الاعتدال فی نقد الرجال»، الذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، دارالمعرفه، بیروت.

ص: ۳۸۴

«ن»

۲۸۲- «الناسخ و المنسوخ»، ابن حزم الاندلسی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۳- «نصب الرایة لاحادیث الهدایه»، جمال‌الدین الزیعلی، دارالحديث، قاهره، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۸۴- «نواسخ القرآن»، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن الجوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۵- «النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى»، شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دارالاندلس، بیروت.

۲۸۶- «النهاية في غريب الحديث والأثر»، ابن الاثیر، المبارک بن محمد الجزری، موسسه اسماعیلیان، قم،

۱۳۶۴ ش.

۲۸۷- «نیل الأوطار من أحادیث سید الاخیار»، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، دارالجيل، بیروت.

«و»

۲۸۸- «الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز»، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی.

۲۸۹- «وسائل الشیعه»، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران.

۲۹۰- «الوسیله»، ابن حمزه، ابو جعفر محمد بن علی الطوسی، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۸ ه. ق.

«ی»

۲۹۱- «ینایع المودّه»، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، دارالاسوه، قم، ۱۴۱۶ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

